



# فصل الخطاب

تأليف

ابوالفضل محمد بن محمدرضای گلپایگانی

« ابوالفضائل »

۱۵۱ بدیع - ۱۹۹۵ میلادی  
ISBN 1 - 896193 - 06 - 4

مؤسسه معارف بهائی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada



حاتم ابو القضاة

## مقدمه ناشر

در بین کتب و رسائل استدلالی امر بدیع، مؤلفات دانشمند بهائی جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی مقامی بس والا را احراز نموده است.

گرچه از آثار استدلالی جناب ابوالفضائل، کتاب فرائد که به فارسی تألیف یافته چاپ و منتشر گردیده و در دسترس طالبین قرار گرفته است، ولی کتاب فصل الخطاب که از آثار مهمه این فاضل جلیل محسوب میگردد هیچگاه بطور واسع منتشر نشده بود و حتی بسیاری از دانش پژوهان بهائی از وجود آن بی اطلاع بوده اند. مؤسسه معارف بهائی بسیار خوشوقت و مفتخر است که توانسته نسخه معتبری از این اثر ارزنده تحقیقی را با استعانت مرکز جهانی بهائی بدست آورده و به طبع و نشر آن اقدام و مقدمه جامعی را نیز که جناب روح الله مهرباخانی نگاشته اند بر آن اضافه نماید.

از آنجا که جناب ابوالفضائل در اواخر کتاب تذکر داده اند که «اگر کسی خواهد آن را استنساخ نماید مفلوط و مصحف ننویسد و از خود تصرفی در عبارات آن نکند و حرفی بر آن نیفزاید و از آن نکاهد و ترتیب فصول آن را مانند اصل رعایت نماید»، دقت بسیار بعمل آمد تا خواست مؤلف بنحو احسن انجام پذیرد و طرز نگارش آن تا سرحد امکان محفوظ ماند و حتی نقطه

و حرفی بر آن افزوده نشود و از آن کم نگردد، ولی چون نسخه موجود از خطّ خوش مؤلف فتوکپی شده و جایجا ریختگی پیدا کرده بود و بعض عبارات بخصوص در ضمن احادیث و اخبار منقول در کتاب خوانا نبود، از جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی درخواست شد که نسخه تهیه شده کتاب را بررسی نمایند تا بتوان متنی صحیح و عاری از هرگونه اشتباه را در اختیار مشتاقان این اثر ارزنده قرار داد.

امید است که این خدمت منظور نظر دانشمندان و محققین و مورد استفاده دانش پژوهان و متحرّیان حقیقت قرار گیرد.

مؤسسه معارف بهائی



# فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>موضوع</u>
الف	مقدمه
۱	خطبه کتاب
۵	بیانی چند برای تقریب ذهن طالب
۲۱	بیانی دیگر در تنقیح مناط و توضیح مبحث
	مقاله اولی
۲۳	در بیان معنی توحید و ذکر اعظم ادله و براهین
۲۹	فصل اول در چگونگی معجزات
۳۲	کتاب تورات
۳۷	کتاب انجیل
۴۱	قرآن مجید و فرقان حمید
۵۸	دلیل عقلی
۶۱	فصل دویم در بیان حجیت وحی آسمانی
۷۲	فصل سیّم در چگونگی شناختن کلام آسمانی
۹۰	تتمه در ردّ ایراد معترضین
	مقاله ثانیه
۹۸	فی بیان معنی التّمحیص و الاستدلال بالقرآن و الحدیث
۱۰۳	فصل اول در چگونگی تمحیص و افتتان

- فصل ثانی در چگونگی استدلال بقرآن ۱۱۷
- فصل ثالث در بیان مأخذ احادیث و اخبار ۱۳۰
- تبصره در بیان ضروریات و مسلمیات ۱۵۴
- مقاله ثالثه
- فی اثبات حقیة الظهور بالفرقان المجید و الحدیث ۱۶۲
- فصل اول در چگونگی وعدة الهیه ۱۶۲
- فصل ثانی فی بیان مایتعلق بیوم ظهورالموعود ۲۲۴
- مقام اول در تعیین وقت ظهور موعود ۲۲۴
- مقام ثانی در ذکر علامات ظهور ۲۳۴
- مقام ثالث در بیان وقایع یوم ظهور ۲۴۷
- ظهور مدعیان کاذب ۲۵۹
- خروج سفیانی ۲۷۱
- فصل ثالث در بیان مختصری از وقایع تاریخیة
- ظهورین اقدسین ۲۷۵
- لایحه اولی در بیان ظهور نقطه اولی ۲۷۶
- لایحه ثانیه وقایع طلوع اقدس ابهی ۲۹۹
- در بیان طلوع فتنه فرقه ازلیه ۳۱۲
- در تعریف اراضی مقدسه ۳۳۵
- خاتمة کتاب ۳۴۵

## مقدمه

فصل الخطاب اولین کتاب استدلالیه عمومی جناب ابوالفضائل است که در ایام اقامت حضرتش در سمرقند از بلاد ترکستان نوشته شده. خود آنجناب آن را بحق بسیار مهمّ شمرده و همه جا از آن به عظمت یاد کرده است. در کتاب فراند آن را «کتاب کبیر فصل الخطاب» خوانده و در مقاله ای که در موقع حادثه قتل ناصرالدین شاه تحت اسم «شیخ فضل الله ایرانی» در مجله مقتطف در معرفی امر منتشر ساخته در موقع ذکر نام دانشمندانی که در باره امر کتابی نوشته اند با عبارت «منهم المورخ السائح ابوالفضل محمد بن محمدرضا الجرفادقانی ... مؤلف کتاب فصل الخطاب» ظاهراً بخود بالیده است، و نیز در یکی از نامه های خود که از سمرقند بتاريخ رمضان ۱۳۱۱ هـ ق نگاشته، می نویسد: «از رساله ای که کراراً عرض شده است که مشغول بتألیف آن می باشم تقریباً یک جزو باقی است که تمام شود ان شاء الله تبارک و تعالی یک هفته تمام خواهد شد و این کتاب دخلی بسائر کتب و رسائل این عبد ندارد. می توانم معروض دارم و دروغ نگفته باشم که تا بحال چنین کتابی در اثبات امر مبارک نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی و امر اعظم جمال قدم جلّ اسمه الابهی احدی از اکابر احباب تألیف نفرموده اند و امر مبارک هم از فوق چنین صدور یافته است که منتظر اتمام آن هستند.»

جناب ابوالفضائل در حوالی فجر روز ۲۶ شعبان ۱۳۰۷ هـ ق به شهر سمرقند وارد شده و مدت پنجسال تقریباً در آن بلد اقامت نمودند. هرچند در عرض این مدت اسفاری به بخارا و عشق آباد نموده و برای تبلیغ امر در طی سفرهای متعدد تا بلاد چین رفتند ولی در هر حال محلّ اقامت ایشان سمرقند بود و بهر جا می‌رفتند به آنجا باز می‌گشتند. این سفرهای تبلیغی در بهار و تابستان و قسمتی از پائیز انجام می‌شد، از اواخر فصل خزان تا انتهای زمستان را در سمرقند بسر می‌بردند و این کار بر خلاف رسم ایشان بعد از حرکت از طهران در سال ۱۳۰۳ بود که در جانی مقیم نمی‌شدند و چون نسیم بهاران و آب چشمه ساران در سیر و جریان بودند.

این انزوا در اقصی نقطه عالم بهائی آن روز از طرفی بواسطه هجوم امراض مزمنه‌ای بود که از دور جوانی در پی ایشان بود و سیر و سفر را در فصل زمستان مقدور نمی‌نمود، در خاتمه همین کتاب می‌نویسد «اکنون که چرخ اجل پنجاه و یک چرخه است که بر گرد این طیر ضعیف گردیده و همانا دائرة بقا را در این عالم فنا بر او نیک تنگ نموده است جز این املی ندارد که بقیه عمر را که گویا سالی سه بیش نباشد مصروف خدمت عالم دارد و از گوهر گرانمایه دوستی جمیع اهل عالم و محبت و خدمت جمیع قبائل و امم محروم و ممنوع نگردد».

از طرف دیگر در همان اوقات یعنی سال ۱۳۰۹ صعود جمال قدم و اسم اعظم واقع شد و اثر این حادثه عظمی و فاجعه کبری در روح و جان آن سرور روحانیان در تاریخ حیات جنابش ثبت

است. خود ایشان در سالهای بعد از آن ایام چنین یاد می‌نمایند «فدوی در آغاز ایام صعود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت آیات فراق را بر ارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرّس اختلافی در اعضای متّحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را بقدر مقدور با کلّ مسدود داشت و بذیل تفرّد و انقطاع متمسک شد که مبادا نظر به ضعف قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد و نتیجه‌اش در دفتر خلود مخلّد ماند».

در این ایام و اعوام پراضطراب یعنی سالهای ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ بود که در طیّ فصل زمستان که سیر و سفر ممکن نبوده تألیف این کتاب را بعهده داشته‌اند. خود ایشان در جایی از متن کتاب می‌نویسند: «تا آنکه در اواخر فصل خزان بر حسب اراده خداوند این عبد به سمرقند رجعت نمود و برودت هوا مقتضی انزوا گردید. اینک نگارنده را واجب آمد که با تنهایی خوی گیرد و با خامه و دفتر روی آرد و مقالات باقیه را بنگارد و از کنج انزوا سر بر نیارد تا آنکه سبزه بروید و شکوفه از شاخ بردهد».

جناب ابوالفضائل سالها بود که از جمال قدم و اسم اعظم کتباً و شفاهاً فرمان یافته بود که حقائق الهیه را به جهانیان عرضه دارد و بشارات کتب قبل را تفسیر و وعود الهیه را تبیین نماید و برای این مقصود آثاری از قبیل رساله شرح آیات مورّخه و رساله اتوییه از قلمش صادر شده بود ولی جنابش لازم می‌دید و دوستان نیز از او می‌خواستند که کتاب جامعی تحریر نماید که در آن از طرفی برهان حقانیت پیغمبران بنحو مستوفی بیان گردد و علل احتجاب

ملل آشکار شود و از طرف دیگر شبهات هزارساله ملل مسلمان مانند کیفیت ظهور مهدی و قائم و نزول عیسی و رجعت حسینی و سلطنت آنها و خاتم النبیین و خروج سفیانی و دجال و دابة الارض و شبهات دیگر از این قبیل حلّ و تبیین شود، چه که پیشوایان قوم در طیّ قرن‌ها برای ظهور موعود شرائطی ساخته و پرداخته بودند که با ظهور مبارک ربّ اعلی و جمال ابهی بوجهی تشابه نداشت و تطابق نمی‌نمود و مردم نادان بتلقین این عالمان آن شرائط را جزء ضروریات دینیّه یا مذهبیّه می‌دانستند.

دوره اقامت سمرقند این فرصت را به ایشان داد که این امر مهمّ را به انجام برند و چنین کتابی را بنگارند.

و نیز آنچه محرک انجام این مقصد شد نامه‌ای بود که از یکی از دوستان رسید و در آن اغلب شبهات فرقه شیعه از قول یک مرد مسلمان مطرح شده و جواب آن را از جناب ابوالفضائل خواسته بود. این دوست بهائی میرزا حیدرعلی صنیعی اسکوشی بود که از مبلغین نامدار امر بوده و از آذربایجان به عشق آباد رفته مقیم شد و از آنجا این نامه را به ابوالفضائل نوشت، میرزا حیدرعلی بعداً به ارض اقدس مشرف شده چندی مقیم جوار حضرت مولی‌الوری بود سپس به تبریز برگشته بقیّه عمر را در آنجا بسر برد. نگارنده ایشان را در اواخر ایّام حیاتش در تبریز ملاقات نمود و اطلاعات مفیدی راجع به حیات جناب ابوالفضائل از ایشان کسب کرد. از جمله در باره تحریر این نامه که میرزا ابوالفضل تمام آن را در اول کتاب نقل نموده چنین اظهار می‌کرد:

«من با مردی که در حرفه تجارت ولی از اهل فضل و

معرفت بوده مدتها مشغول گفتگو بودم و اوقاتی را به قیل و قال می‌گذراندم تا در ضمن این مباحثات پسرش که جوانی برازنده و تیز فهم بود ایمان آورد ولی از تعصبی که پدر داشت جرئت اظهار نمی‌کرد. روزی در خفیه به من گفت پدرم دیشب در کتاب‌های حدیث از قبیل بحارالانوار و اصول کافی مشغول پیدا کردن احادیثی بود که در موقع محاجّه با شما اظهار دارد. چون من نزدش نشسته بودم از من خواست که کتابی را گرفته به او کمک کنم و احادیثی در باره موضوعی که در نظر داشت بیرون آورم من چون مؤمن بودم یک دو حدیث که مثبت امر الهی بود انتخاب کرده به وی عرضه نمودم قبول ننمود باز حدیث دیگر یافته بدو نمودم این بار عصبانی شده به لهجه ترکی گفت «اوقلان اثبات ایستمیرم نفی ایستیرم» یعنی پسر اثبات نمی‌خواهم نفی می‌خواهم. بالاخره بعد از گفتگوی زیاد از قِبَلِ وی نامه‌ای که حاوی سؤالاتش بود ولی به نام خودم به حضور جناب ابوالفضائل نوشتم و ایشان کتاب فصل الخطاب را در جواب مرقوم نمودند».

کتاب فصل الخطاب فصیح و بلیغ و با در نظر گرفتن سبک و سیاق نویسندگان آن زمان ساده و روان است و مانند همه آثار ابوالفضائل انتخاب کلمات و رسائی عبارات در حدّ اعلاّی نفاست است. در تمام کتاب بسختی می‌توان جمله زائدی یافت و یا کلمه نامانوسی جست، فقط در دو سه موقع کلماتی چون «پیکر آخشیجی» و «آسمانی آباد» که یادگار دوران فارسی سره نویسی استاد است در کتاب ظاهر می‌شود.

در باره مطالب کتاب باید گفت که خیلی از آنها مطالبی

است که ابوالفضائل در کتاب فراند طرح نموده است جز اینکه مطالبی وجود دارد که در این دو کتاب مشترک نیست. البته سبک و طرح همان مطالب مشترک نیز در آن دو متفاوت است. فراند در جواب ردیه آخوندی مجادل نوشته شده و در آن غالباً دلائل بطرز الزام و تبکیت بیان شده و در فصل الخطاب مطالب تماماً بنوع حلّی بیان گشته لذا خواننده در عبارات فراند قدرت قلمی استاد را ملاحظه می نماید که چون شمشیر بران و تیرهای پران خصم مجادل را از میدان برون می برد ولی در فصل الخطاب معلّمی بلیغ و حکیمی فصیح را در می یابد که با قلمی شیوا حلّ اسرار شش هزارساله می کند و گره از رموز قرون و اعصار می گشاید.

طبق آنچه جناب نبیل الدوله نوشته اند جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در لوح محمّد کاظم اصفهانی دعا فرموده بودند که ربّ کریم میرزا ابوالفضل را قادر به تبلیغ حقائق ربّانیّه نماید تا بتواند آنچه را که در مخزن علم و عرفان حقّ مخفی و مخزون بوده به حکمت و بیان آشکار کند و حضرت عبدالبهاء نیز در لوح میس گودآل از احبّای امریکا او را از جمله «الراسخون فی العلم» که طبق آیه ای در سوره عمران فقط آنها قادر بدرک تأویل قرآن بوده و طبق حدیث ائمه اطهار حائز این مقام بوده اند شمرده اند. قلب ملهمی که حقّ جلّ جلاله به ابوالفضائل عنایت کرده بود او را توانائی داده بود که بشارات کتب مقدّسه را در کمال صحّت تأویل و تفسیر نماید و مُهر از عبارات پوشیده و مستور بردارد. فی المثل بشارات متعدّد مکاشفات یوحنا را که حضرت مولی الوری در مفاوضات تأویل و تفسیر فرموده اند جناب ابوالفضائل در شرح آیات مورّخه و همین



کتاب که سالها قبل نوشته شده بهمان نحو تأویل کرده اند. و اگر در عبارتی تأویل حضرت عبدالبهاء با جناب ابوالفضائل متفاوت بوده حضرت مولی الوری بر تفسیر ابوالفضائل صحه گذاشته اند بقوله الاحلی «هذا جواب مختصر مفید القیناه علیک حتی تهتزی بنفحات الله و لنا بیان اخری فی سائر الاوراق و كذلك بینواالراسخون فی العلم ایضاً معانی اخری و کلّ المعانی مطابقة للواقع» لذا هرچند جناب ابوالفضائل در مسائل تاریخیّه و غیر آن به مضمون «لکلّ جواد کبوة و لکلّ عالم هفوة» از قلمش خطائی صادر می شده ولی در مواقع استنباط از کتب مقدسه و تبیین اسرار مودعه در آنها خواننده آثارش را به اعجاب وامی دارد.

موضوع قابل توجه دیگر در کتاب فصل الخطاب عمومیت و جامعیت آن است که خطاب مؤلف بهمه ملل مسلمان است نه فقط شیعیان. خوانندگان می دانند که در طی قرون گذشته بواسطه سوء تدبیر علمای سنی و شیعه فصل کلی مابین این دو فرقه واقع شده و هرکدام آن دیگری را ناحق دانسته و احیاناً مهدورالدم می شمردند. همانطور که شیعه با استدلال بحدیث «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» و احادیث دیگر، شامل ذکر عدّه ائمه، استدلال بحقانیت خود می کردند سنی ها هم باحادیثی از قبیل اینکه در ملت اسلام می بایستی هفتاد و سه فرقه ظهور نماید که همه ناحق می بوده جز یکی و اینکه حضرت رسول فرموده است که این یکی «اهل سنت و جماعتند» استدلال می کردند. بنابراین هریک از آنها احادیث مرویه فرقه دیگر را قبول نداشته و صحیح نمی دانستند و جمله «راوی سنی است» برای ردّ هر قول غیر قابل قبولی از عبارات رانجه بین

ایرانیان است. در کتب استدلالیه‌ای هم که دوستان در ایران می‌نوشتند ناچار این موضوع را رعایت می‌کردند ولی جناب ابوالفضائل این سدّ را شکسته و تقریباً در تمام مواقع این کتاب برای اثبات مطلبی و وقوع بشارتی از هر دو منبع یعنی شیعه و سنی نقل احادیث کرده و آنها را با هم مقایسه و تطبیق داده‌اند و با وجود اینکه خود ایشان تربیت شده‌ی مدارس شیعه بوده‌اند احاطه خود را به کتب اهل سنت و جماعت نیز ثابت کرده‌اند.

جناب ابوالفضائل بعد از اتمام کتاب آن را به ارض اقدس سپس به مصر بردند کتاب بنا بود در مصر چاپ شود چه که در دو لوح از حضرت عبدالبهاء خطاب به ابوالفضائل عبارات ذیل مرقوم است: «جناب آقا سید فرج‌الله اگر از طبعش ضرری حاصل نمی‌شود کتاب فصل الخطاب را طبع نمایند» و نیز «یا ابوالفضل ... جناب سید فرج‌الله علیه بهاء‌الله الابهی خاطرشان عزیز لهذا طبع کتاب فصل الخطاب را به ایشان اجازه داده شد» ولی معلوم نیست چه واقع شده که این نیت بعمل نپیوسته‌است از آن به بعد دیگر نامی از فصل الخطاب در جایی نیست و کسی ذکری از آن نمی‌کند جز اینکه در یک چاپ از شرح آیات مؤرخه در چین اسم آن را به اشتباه فصل الخطاب نهاده‌اند.

نگارنده در موقع تحریر شرح حال ابوالفضائل بسیار جستجو نمود ولی از فضلا و قدمای امر کسی آن را ندیده بود جز جناب عزیزالله سلیمانی علیه رحمة‌الله که در دور جوانی خود در عشق‌آباد نسخه‌ای از آن را دیده و خوانده بودند تا اینکه در سالهای اخیر نسخه‌ای از این کتاب در آرشیو محفل روحانی طهران یافت شد و

سوادی برای بنده ارسال گشت ولی این نسخه فاقد فصل آخر کتاب بود. تا اینکه نسخه کامل کتاب که در ارض اقدس وجود داشت برای «مؤسسه معارف بهائی» در کانادا که همت به نشر آن فرموده اند ارسال شد. این نسخه خوشبختانه بخط خوش مؤلف نوشته شده و جنابش بخط خود در مواضع متعدّد جملاتی را تغییر داده و حکّ و اصلاح کرده اند بعلاوه مطالب زیادی در حواشی اضافه کرده و با گذاشتن علامت محلّ آنها را در متن کتاب تعیین کرده اند. این اصلاحات و اضافات مسلماً در سالهای بعد صورت گرفته است. در نسخه آرشیو محفل روحانی طهران که بعداً استنساخ شده این حواشی در متن گنجانیده شده است.

نگارنده این مقدمه لازم دیده در باره دو مطلب که ظاهراً اشتباهی رخ داده بعلاوه نه تنها در فصل الخطاب بلکه در آثار دیگر ابوالفضائل مانند حجج البهیّه و فرائد تکرار شده و بعضی از اهل انتقاد در غرب بدان خرده گرفته اند در این مقدمه توضیحاتی داده شود. یکی از آن دو موضوع مسأله «ابراهیم زردشت» است که در آثار ابوالفضائل مکرّر به این صورت آمده است و ما می دانیم که رابطه ای بین ابراهیم و زرتشت نبوده است. و حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از یاران غرب بدان اشاره فرموده اند. (۱)

در باره این موضوع باید دانست که نظر ابوالفضائل در این باره به کتب معتبره تاریخی ایرانی و اسلامی چون تاریخ طبری، ترجمه بلعمی، مروج الذهب و تاریخ ابن الاثیر مستند است.

اما در باره حصول این سوء تفاهم در کتب فوق الذکر محمّد معین در «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» و نویسندگان

دیگر تحقیقات کامله نموده اند و حقیقت حال این است که چون کشور و مذهب و زبان ایران تحت تسلط اعراب درآمد مؤیدان زردشتی برای حفظ دین خود سعی نمودند تا خود را در زمره اهل کتاب محسوب دارند و پیامبر خود را به پیغمبران ادیان گذشته سامی نژاد یعنی یهود و نصاری نسبت دهند و مورخان نیز آنها را باور کرده در کتب خود ثبت نمودند از جمله آنکه حضرت زردشت را از اولاد ابراهیم خلیل یا خود او محسوب داشتند، کریستنسن در کتاب خود بنام «سلطنت قباد و ظهور مزدک» می نویسد «در صدر اسلام زردشتیان برای افزودن نیروی کیش خویش زردشت و ابراهیم را یکی شمرده اند».

علت انتخاب ابراهیم از بین انبیای گذشته برای این مقصد این بود که ابراهیم از پیغمبران اولوالعزم بوده و کتابی بنام «صحف» داشت که کسی بدان دست نیافته بود لذا ممکن می بود که «زند» را همان صحف ابراهیم خواند چنانکه جناب ابوالفضائل نیز در حجج البهیة کتاب زردشت را «صحف» خوانده است. در کتاب «لغت فرس» در واژه «اوستا» می نویسد «تفسیر زند است و زند صحف ابراهیم بود».

موضوع دیگر تشابهی بود که این دو مذهب از جهتی بهم داشتند، در شرح حال ابراهیم در قرآن آمده که نمرود او را به آتش انداخت و آتش بر او گلستان و یا طبق نص قرآن «برد و سلام» شد و زردشتیان آتش را مقدس می دانستند و این تداعی معانی خیلی عادی بنظر می رسد.

و نیز در باره ابراهیم تاریخ حکایت می نمود که از بابل به

مصر و فلسطین رفته بود و در باره زردشت نیز نوشته‌اند که او از فلسطین به عراق و ایران آمده بوده، روی این اصول نه تنها مورّخین بلکه عدّه زیادی از شعرای گذشته ابراهیم و زردشت را یکی خوانده‌اند. در شاهنامه آمده است.

کدامست زردشت ای نیک خوی      براهیم پیغمبر راستگوی  
اسدی در گرشاسب‌نامه گوید:

پیغمبر براهیم بود آن زمان      بدش نام زردشت از آسمان  
با اینهمه نمی‌توان تصوّر نمود که ابوالفضائل زردشت و ابراهیم را یکی می‌دانسته چه که بنوعی که از آثار او هویدا است جنابش اطلاع کامل از تاریخ حیات این دو پیغمبر الهی داشته است. دو پیغمبری که از دو نژاد مختلف بوده و در دو زمان متفاوت ظهور نموده و از دو کشور جدا برخاسته و تعالیم متفاوت داشته‌اند. فقط می‌توان گفت که میرزا ابوالفضل بتقلید مورّخین اسم زردشت را ابراهیم دانسته و تصوّر می‌کرده است که در قرآن کتاب او بنام «صحف» یاد شده است.

در بعضی کتب اسلامی زردشت را شاگرد ارمیای نبی خوانده و در بعضی دیگر او را منسوب بعزرای کاهن که در قرآن «عزیر» یاد شده دانسته‌اند. البته این کارها بنوعی که مذکور شد صرفاً برای حفظ دیانت زردشت و الهی شمردن آن انجام شده است تا به این وسیله زردشتیان از اهل کتاب محسوب شده از مزایای آن برخوردار گردند.

مطلب دیگر مسأله قوم و دیانت صابئین است که تحقیق واقعی در باره آنها توسط محققین غربی در قرن گذشته و این قرن

صورت گرفته و نتیجه این تحقیقات در اختیار جناب ابوالفضائل نبوده است لذا جنابش استناد به آثار مورّخین قدیمی نموده اند که در این باب بسیار مغشوش است.

در این کتاب فصل الخطاب جناب ابوالفضائل بعد از نقل آیه «و لقد جائکم یوسف من قبل بالبیّنات ...» نوشته اند «اهل مصر در آن زمان بآئین صابنین بودند و شارع دین خود را یوسف که در بعضی تواریخ از او به یوزاسف و بفارسی قدیم برزاسب تعبیر رفته است می دانستند». این بیان بقول ابو ریحان بیرونی استناد دارد که در بین مورّخین اسلامی بدقت و صحت مشهور است. او در آثار الباقیه می نویسد که بانی مذهب صابنین یوزاسف بوده که در زمان ظهمرث پادشاه ایران در کشور هند ظهور نموده است و نیز ابوالحسن مسعودی که در کتاب معروف خود بنام (مروج الذهب و معادن الجواهر) می نویسد: «در یکی از سالهای پادشاهی وی (ظهمرث) مردی بنام یوزاسف پدیدار شد و مذهب صابیان را آورد». یوزاسف که بصورت بودیسف و بودسف و ابوذایسف هم نقل شده که طبق آثارالباقیه در هند ظهور نموده همان بودای پیغمبر است که در هند اعلان دعوت فرمود و داستان افسانه مانند او از طریق سانسکریت به آسوری و عربی و از آنجا به لاتین ترجمه شد و منبع الهام جمع کثیری از نویسندگان گشت و ظاهراً ربطی به مذهب صابنین ندارد.

اما گروهی که به نام صابنین مشهورند دو دسته اند یک دسته کسانی هستند که باقیمانده پیروان یحیی معمدانی می باشند. این دسته که مورّخین اسلامی آنها را مغتسله هم می خوانند بعد

از آنکه دیانت مسیح انتشار یافت در اقلیت ماندند و از طرف مسیحیان و یهود مردود شدند و بنوعی که از آثار و نوشتجات آنها بر می آید ناچار به مهاجرت به بین‌النهرین گشتند. محققین اروپائی آنها را مندثان‌ها (MANDAEANS) می‌خوانند. آنها دارای کتبی می‌باشند که در قرن هفتم مسیحی تحریر و از احادیث قدیمه آنها جمع آوری شده است. اصول عرفانی عقائد آنها بنوعی که دکتر رودلف ماتسوخ تحقیق نموده شباهتی تام با مسیحیت دارد. آنها دارای خط و زبان مشخص بوده و مهم‌ترین کتب آنها (GINZA) «گنجینه» یا (SIDRA RABBA) «کتاب بزرگ» نام دارد. از این فرقه که ذکر آنها در کتاب بدیع از قلم قدم جاری شده فقط چند هزار نفر باقی‌مانده که در عراق عرب (کویت، سوق‌الجیش، بصره) و در ایران (خوزستان) ساکنند.

اما دسته دیگر که باید آنها را پیروان دیانتی دانست که حضرت ولی‌امرالله آن را یکی از ادیان نه گانه جهان می‌شمارند قومی بوده‌اند که محققین اروپائی آنها را حرانیان (HARRANIANS) می‌خوانند که در کلبه بوجود آمده و از قرار معلوم حضرت ابراهیم از پیروان آن بوده‌اند.

شهرستانی مؤرخ مشهور اسلامی (فوت ۵۴۸ هـ ق - ۱۱۵۳ میلادی) در کتاب ملل و نحل فصل مبسوطی به آنها و عقائدشان اختصاص داده که هرچند در زمان مؤلف مثل همه ادیان گذشته بخرافات آلوده بوده و پرستش اجرام آسمانی می‌نموده‌اند ولی در ریشه عقائد آنها خداپرستی موجود بوده است چه که عبارت ذیل را در باره آنها نقل می‌نماید: «مذهب این طایفه (صابئین)

آنست که عالم را صانعی است قادر و حکیم که پاک است از سمات حدشان و واجب است بر ما که بدانیم که عاجزیم از رسیدن به بزرگی او و نزدیکی نمی‌توانیم یافت به حضرت او مگر بوسیله مقربان او که روحانیانند که بجوهر و فعل و حالت مقدّس و مطهّرند ... و ما را به ایشان راهنمونی کردند معلّم اوّل ما عاذیمون و هرمس پس به ایشان تقرّب کنیم و ایشان ارباب و الهه مایند و ما را در حضرت ربّ الارباب شفاعت کنند».

پیروان این دین معتقد به ارواح آسمانی بودند که ستارگان سبعة را هیاکل جسمانی آنها بشمار می‌آوردند و معابدی برای این ستارگان در شهر حرّان که موطن حضرت ابراهیم بوده پیا کرده بودند.

مؤلف مشهور اسلامی ابوالحسن علیّ بن حسین مسعودی در سال ۳۳۲ هـ ق یکی از این معابد را که هنوز پیا بوده دیده و در کتاب خود مروج الذهب و معادن الجواهر ذکر کرده‌است. از قرار معلوم حضرت ابراهیم در بین این ملّت متولّد و بر آنها مبعوث شده بود و آنها را از عبادت اجرام سماوی و هیاکل زمینی منع می‌نمود و ممکن است داستان حضرت ابراهیم در قرآن و ترک پرستش ستارگان آسمانی و شکستن بت‌های زمینی رمزی از سعی آن حضرت برای جلب ملّت صابنین بشریعه الهیه بوده‌است.

هرچند محققین شرقی و غربی در باره اینکه کدام یک از این دو دسته (مندآن‌ها و حرّانیان) صابنین مذکور در قرآنند اختلاف دارند ولی نگارنده تصوّر می‌کند که صابنین قرآن حرّانیانند چه که صابنین در آن کتاب الهی در کنار و در شمار ادیان مستقلّ



چون یهود و نصاری آورده شده‌اند و می‌دانیم که پیروان یحیی که همان مندثان‌ها هستند دین مستقل نداشته‌اند و نمی‌توانسته‌اند در کنار دو دین صاحب کتاب و مستقل قرار گرفته باشند ولی اصالت دیانت و ملت‌ی که حضرت ابراهیم بین آنها ظاهر شد در آثار حضرت ولی‌امرالله تصدیق شده است. (۲)

اسپانیا اکتبر ۱۹۹۰

روح الله مهربان

---

۱ — Lights of Guidance P. 501

۲ — برای اطلاع بیشتری از این مطلب به کتاب «آئین صابین» تألیف نگارنده این مقدمه مراجعه شود.

# خطبه کتاب

## بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان من لاتدرکه الشواهد و الابصار و لا تحجبه الموانع والاستار  
الذی اشرفت بنور وجهه الاقطار و استضانت من بهاء طلعتہ وجوہ  
الاخيار قاهرالفراعنة من خلقه الغالب على الجبابرة من برتہ  
المنجز لما وعد به من اظهار امره تعالى قدرته و جلّت عظمتہ و  
سبغت نعمته و لا اله غيره و اصلى و اسلم على البحار  
المنشعبة عن قاموس قدرته و الاقمار المنيرة المستنيرة من شمس  
طلعتہ الاغصان النابتة من شجرة كينونته صلوة تفوح من طيبها  
روايح الاخلاص و تلوح من صميمها انوار الاختصاص ما انار النهار  
و تجلّى الصّباح و نادى مناد الحق للفلاح

بعد الحمد و الصلوة بر اولى الالباب مخفى مباد که در اين اوقات  
که نگارنده اين اوراق ابوالفضل محمّدين محمّد رضای گلپايگانی  
برحسب تقدير خداوند قدیر مسافر بلاد طوران و متوقف در بلدة طيبة  
سمرقند جنت نشان بود مکتوبی از جناب ميرزا حيدرعلى ايرانى که  
اصلاً از اهل آذربايجان و از سلسله شيعة اثني عشرية آن سامان  
است از بلدة عشق آباد وصول يافت از مضمون آن نامه مشحون  
بخرافات و شجون و ظنون مستفاد شد که او را داعی ديانت  
مقتضى اجتهاد و تفحص در شريعة مقدّسة بهائيه گشته و ملاحظه  
قدرت الهية در جذب نفوس و انارة قلوب او را در ورطة حيرت و

اضطراب افکنده است لکن جبال اوهام باطله اش مانع از طیران  
بمقام بلند یقین و استبصار گشته و دام عقاید تقلیدیّه اش  
پای بست حالت تحیر و اضطراب داشته و در عین تزلزل و اضطراب  
و تردّد و انقلاب که لازمه مجاهد غیرموقن است این نامه را  
نگاشته و صورت آن مکتوب این است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطيبين  
الطاهرين و بعد غرض از جسارت و عریضه نگاری آنکه این بنده  
بی بضاعت حیدرعلی تبریزی در اوقاتی که در ایران بودم اسم طایفه  
بایته را بسیار می شنیدم لکن با نسبت تهمت و فساد بعدها  
مسموع گردید که این تهمت ها اصل ندارد و مذکور می داشتند که  
این طایفه از روی علم و احادیث تکلم می کنند باعث تحیر و  
تعجب گردید و بر این حالت چندی گذشت تا اینکه به عشق آباد  
آمدیم دیدم کسانی که از بایته در این شهرند در بعض مواقع با  
قوت قلب تکلم می کنند مثل اینکه ابدأ شکی و ربی در دین  
خود ندارند این فقره هم موجب ازدیاد حیرت داعی شد و هم در  
این شهر شنیدم که جنابعالی را بعلم و فضل توصیف می کنند و  
انتظار تشریف آوردن آنجناب را دارند از این فقره بسیار خوشوقت  
گردیدم که شاید مطلبی که دارم زبانی خدمت آقا عرض کنم و  
جواب بشنوم تا اینکه این ایام از تشریف آوردن جنابعالی یأس  
حاصل شد لهذا مطالب خود را در این صفحه عرض نموده  
استدعای جواب دارم و این معلوم است که شما بایان بحمدالله  
اول مسلمان بوده اید و امیدواری چنان است که احادیثی که از ائمه

ما عليهم السلام وارد شده است قبول داشته باشید و البته هیچ یک از این احادیثی که در خصوص ظهور قائم علیه السلام وارد شده است دروغ نیست و لکن عقاید طایفه شما منافی این احادیث می نماید لهذا استدعا دارم که جواب مطالب این حقیر را مطابق احادیث و آثار جواب بفرمائید که فردای قیامت نه ما مورد غضب الهی شویم که چرا در مقام مجاهده و تحقیق بر نیامدید و نه شما که چرا خلق را در شبهه گذاشتید باری مطالب بنده اینهاست

اول اینکه ما منتظر ظهور امام دوازدهم حضرت مهدی ابن الحسن العسکری می باشیم که آن حضرت غیبت فرموده اند و باید همان حضرت خود ظهور فرمایند در مکه معظمه با چند بز بی شاخ نه دیگری که از شیراز ظاهر شود و نسبش معلوم باشد دویم آنکه ظهور حضرت قائم علیه السلام را علاماتی هست از قبیل طلوع شمس از مغرب و خروج دجال و خروج سفیانی و دابة الارض و منادی از شمس و سایر علامات مفصله که هیچ یک الی حال ظاهر نشده است و باید آن حضرت زمین را پرکنند از عدل چنانکه پر شده است از جور سیّم اینکه باید با دلیل و برهان و معجزات ظاهر شود آخر ظهور حضرت قائم بی دلیل نمی شود چهارم آنکه آن حضرت باید حامل میراث انبیاء باشد و باید میراث جمیع انبیاء را بخلق نشان بدهد پنجم آنکه باید آن حضرت شریعت اسلام را رواج بدهد نه آنکه شریعت را تغییر بدهد چنانکه در حدیث وارد است حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة ششم آنکه حضرت قائم

باید مدعی وصایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد نه مدعی وحی و رسالت زیرا که کلمه خاتم الانبیاء و حدیث لا نبی بعدی مسلم است هفتم آنکه باید علاوه از علامات در ظهور آن حضرت اسرافیل صور دمد و مرده ها زنده شوند و از قبور بیرون آیند تابحال کدام مرده زنده شده است هشتم آنکه باید آن حضرت با سیف ظاهر شود و با قدرت و غلبه و سلطنت باشد و ممالک را با سیف بگیرد و خلق از ترس سیف آن حضرت مطیع بشوند و حال آنکه هیچ یک از اینها نشده است نهم باید چند کس بکذب ادعا نمایند و مدعیان کاذب بسیار شوند خلاصه اینها است مسائل بنده و کلّ اینها با احادیث ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است توقع آنکه جواب بنده را با احادیث و ادله مرقوم فرمائید زیرا که اگر این احادیث را جوابی باشد باعث هدایت این سرگشته خواهید شد و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فی دویم رجب ۱۳۱۰ فقیر متحیر حیدرعلی تحریر نمود

چون این مکتوب وصول یافت و قرائت شد نخست موجب تأمل و تردید در نوشتن جواب گردید که بعد از الواح مقدسه الهیه که اعظم حجج و براهین است بر اثبات حقیقت شریعت نورانیّه بهائیه این عبد چه گوید و چه نگارد زیرا که جواب این مسائل و بیان این مطالب بکرات باحسن بیان و ابلغ قول از قلم اعلی نازل شده و آفاق ارض و اقطار بلاد از بیانات قدسیه که یک لوح از آن حجت بالغه است بر جمیع ادیان منور گشته خاصه لوح مقدس سلطان و کتاب مستطاب ایقان که هریک در تفسیر غوامض کلمات انبیاء

نوری است لامع و در قطع شبهات اهل هوا سیفی قاطع یا للعجب اگر این الواح نورانیّه نازل نگشتی هرگز ختم رحیق مختوم فکّ نشدی و احدی بر فهم حقایق کلمات الهیه قدرت نیافتی و شبهات فلاسفه و طبیعیّین بر صحف انبیاء و مرسلین دفع نشدی و عقول بالغه در دفع ایرادات این گروه عاجز و متحیر ماندی لکن در نظر ثانی ملاحظه رفت که هرکس زبان آسمانی را نداند و هر دانشمند بر فهم دقایق کتاب سماوی قدرت نیابد اگر هر نفسی بحقایق روحانیّه پی بردی تفرّق آراء از کجا ظاهر گشتی و اگر هرکس قدرت فهم کتاب آسمانی داشتی اختلاف مذاهب از چه حادث شدی پس با کودکان باید زبان کودکی گشاد و اهل قیاس و نظر را باید با ادلّه لفظیه و قیاسات منطقیّه پاسخ داد شاید عقده‌های عقاید تقلیدیّه به گره‌گشائی براهین قطعیّه انحلال یابد و سنخیت بشریه موجب هدایت و رشاد ارباب استعداد گردد لهذا نامه نگار در جواب مسائل جناب سائل بتألیف این رساله پرداخت و آن را بر سه مقاله و یک خاتمه مرتّب ساخت و در ترتیب عبارات از تکلفات منشیان و اغلاقات مترسلان اجتناب ورزید و مطالب را بعبارات سهله و بیانات ظاهره المعانی ادا نمود که بفهم عامّه نزدیک‌تر باشد و موجب اشکال بر طالب و ناظر نگردد و ما توفیقی الاّ بالله علیه توکّلت و الیه انیب

### بیاناتی چند برای تقریب ذهن طالب

بدان ای سائل مجاهد هداک الله الی سواء الصّراط و ارشدک الی طریق الرّشاد که ملل ماضیه و ادیان عتیقه نیز بهمین شبهات که موجب توقّف آنجناب گشته‌است از شریعه ایمان به حضرت

خاتم الانبیاء و سایر رسل محروم گشته و از تصدیق امر الهی که موجب بلوغ باقصری مراتب کمالات بشریه است ممنوع مانده اند فی المثل چنانکه اهل اسلام بظهور قائم موعودند کذلک بنی اسرائیل بظهور مسیح موعود بوده اند و چنانکه خبر ظهور قائم و علامات آن در قرآن مجید و احادیث مرویه از ائمه اسلام وارد شده است کذلک خبر ظهور مسیح و علامات آن در تورات و صحف انبیای بنی اسرائیل نازل و وارد گشته است و چنانکه امروز ملل اسلامیّه می بینی که بسبب علامات و سایر شبهات در تصدیق قائم آل محمد علیه اتم الصلوات و اکمل التحیات قاعد و متوقفند کذلک بنی اسرائیل بسبب همین علامات و همین شبهات از تصدیق امر مبارک حضرت عیسی روح العالم له الفدا قاعد و متوقف گشته اند و زیاده از هزار و هشتصد سال است که در نهایت وثوق بخیالات خود از طریق نجات و سرچشمه حیات محروم مانده اند و بر این قیاس است حالات سایر ملل و مقالات دیگر ادیان اینک یهود و نصاری و زردشتیان در بلاد ایران حاضرند از آنان جويا شو و سبب توقّفشان را در تصدیق امر مبارک حضرت خاتم الانبیاء استفسار نما تا ظاهر و مکشوف بینی که همین شبهات همواره دام امتحان خلق بوده و علمای ملل بهمین اوهام و ظنون ظهورات کلّیه را ردّ می نموده اند و برای مزید بصارت آنجناب حکایتی در این باب مذکور می دارم و صورت مناظره را که در این نزدیکی وقوع یافت مینگارم تا قدری بر حالات و مقالات سایر ملل آگاه گردی و بر جهت اعراض علمای ادیان از خاتم انبیاء مطلع شوی

در اواخر فصل خریف هذه السنه دو نفر از معلمین و مبشرین

پروتستانیّه کتاب میزان الحقّ را که فاندر نمسای بزبان فارسی در ردّ اسلام تصنیف نموده است به جناب آقا محمّد تقی تاجر قفقازی داده بودند در همان اوقات شبی جناب مذکور نامه نگار را در منزل خود بضيافت دعوت نمود چون در خانه مشارالیه وارد شدم محفل را بوجود این اشخاص مزین و مرتّب یافتم جناب آقا محمّد تقی صاحب بیت دو نفر معلّمان پروتستانی که اکبر و اعلمشان موسوم است به (مارکار در آساتوریانس) ملاّ دوست محمّد تاجر خجندی آقا محمّد کریم تاجر ایرانی آقا علی تاجر نخجوانی پس از جلوس و ادای لوازم تحیّت جناب آقا محمّد تقی نامه نگار را مخاطب ساخته فرمود که این دوستان محترم من کتابی به من داده اند لکن عجب کتابی است با اشتغال به تجارت و ضیق مجال و عدم فراغت چند ورق آن را خواندم دیدم نوشته است که خبر ظهور حضرت خاتم الانبیاء در انجیل نیست و کلمه مبارکه و مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمہ احمد بی اصل است شما که عمری صرف تحصیل معارف دینیّه نموده و کتب مقدّسه را بدقّت خوانده و با علمای ملل در این مسائل صحبت داشته اید در این مسأله چه یافته اید آیا حقّ با صاحب میزان الحقّ است که می گوید خبری از ظهور احمدی در انجیل نیست یا حقّ با علمای اسلام است که میگویند هست

جواب گفتم که قریب یکهزار و سیصد سال است که این مسأله محلّ قیل و قال و مقام اختلاف فحول رجال گشته است علمای اسلام آیات وارده در فصل شانزدهم انجیل یوحنا را اخبار از ظهور حضرت خاتم الانبیاء دانسته اند از آیت (۱۲) الی (۱۴) که



حضرت عیسیٰ بحواریین میفرماید بسیار چیزها دارم که بشما بگویم لکن شما الحال طاقت تحمل آن را ندارید ولکن چون فارقلیط بیاید شما را بجمیع راستی راه نمائی خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه بآنچه شنیده است سخن می‌گوید و از امور آینده بشما خبر می‌دهد او مرا تمجید خواهد نمود زیرا از آنچه آن من است خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد **انتهی** و علمای نصاری لفظ فارقلیط را بروح حقّ و روح تسلی دهنده ترجمه نموده‌اند و گفته‌اند که مراد آن حضرت روح القدس است که پس از صعود حضرت عیسیٰ بر حواریین نازل شد چنانکه در باب دوم از کتاب اعمال رسل مصرّح به است نه مراد خبر ظهور پیغمبری است یا احداث شریعتی و حقّ این است که اگر کسی با قلب فارغ بدون ملاحظه اقوال و مناظرات مسلمانان و مسیحیان در این آیات نظر کند مقصود را خواهد یافت که مراد بشارت از ظهور پیغمبر بزرگی است که حقیقت حضرت مسیح را تصدیق فرماید و از ظهورات بعد که نجات خلق به آن منوط و معلق است اخبار نماید زیرا که ظهور روح بدون تعلق بجسم تحقق نپذیرد و تجلی گوهر قدسی بیوساطت پیکر آخشیقی معقول نباشد و خلاصه القول اگر مقصود این است که صریحاً اسم مبارک حضرت رسول در انجیل وارد شده باشد باین عبارت که محمّد نامی ظاهر خواهد شد چنین اسمی و عبارتی در انجیل نیست چنانکه اسم مبارک حضرت عیسیٰ هم صریحاً در تورات نیست نهایت اینست که انبیای بنی اسرائیل بشارت دادند قوم را که مسیح ظاهر خواهد شد و شما را نجات خواهد داد و عیسویان گفتند که مراد از مسیح حضرت عیسیٰ است کذلک در

انجیل بشارت وارد شد که مؤید بروج القدس ظهور خواهد نمود و عالم را بانوار امرالله منور خواهد فرمود و مُسَلِّمان گفتند مراد ظهور حضرت رسول است و سنّت الهیّه همواره در ارسال رسل چنین بوده است تا امتحان باقی باشد و خبیث از طیّب ممتاز گردد و معلوم نیست که موعود حضرت عیسی بزبان عبری چه بوده است که نخست آن را در قرون اولی بلغت یونانی بفارقلیط ترجمه کرده و پس از آن در این قرون اخیره بزبان عربی و فارسی بروج الحقّ و روح تسلّی دهنده ترجمه و تعبیر نموده اند اگر لفظ اصلی عبری آن معین بودی مطابقه و عدم مطابقه آن با آیه مبارکه و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمہ احمد معلوم گشتی اکنون از این آیات می گذریم که دخان اختلاف فضای مصفای آن را مکدر کرده است و حقیقت مقصود را بر غیر بالغ مستور داشته و در بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاء آیاتی دیگر را تلاوت می کنیم و بانصاف از این معلّمان محترم مقصود حضرت عیسی را استفسار می نمائیم پس کتاب انجیل را بگرفتم و از آیت سیّم از باب یازدهم کتاب مکاشفات یوحنا خواندم که خداوند تبارک و تعالی در اخبار از وقایع پس از صعود حضرت عیسی می فرماید (۳) و بدو شاهد خود قدرت خواهم بخشید که پلاس در بر کرده مدّت هزارو دوست و شصت روز نبوت نمایند (۴) اینانند دو درخت زیتون و دو چراغ که در حضور خدای ارض ایستاده اند (۵) و اگر کسی خواهد بدیشان ضرر رساند آتشی از دهانشان برآید که دشمنان ایشان را فرو می گیرد که هرکه قصد اذیتشان کند بدین گونه باید کشته شود (۶) و اینها قدرت برستن آسمان دارند تا در ایّام نبوت

ایشان باران نبارد و تسلط بر آنها دارند که آن را بخون مبتل نمایند و جهان را هر وقت بخواهند بانواع بلا مبتلا سازند (۷) و چون شهادت خود را باتمام رسانند آن وحش که از هاویه بر می آید با ایشان محاربه کرده غلبه می یابد و ایشان را می کشد (۸) و نعش های ایشان را می گذارند در شارع عام شهر عظیم که معنای بسدوم و مصر مستی است جانی که خداوند ایشان نیز مصلوب شد (۹) و گروهی از اقوام و قبایل و زبان ها و امتهای نعش های ایشان را سه روز و نیم نظاره می کنند و اجازت نمی دهند که نعش های ایشان را بقبر سپارند (۱۰) و سکنه ارض بر ایشان خوشی و شادی خواهند کرد و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که این دو نبی ساکنین جهان را معذب ساختند (۱۱) و بعد از سه روز و نیم روح حیوة از خداوند برایشان درآمد و به پای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوف عظیم فرو گرفت (۱۲) و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بایشان می گوید باینجا صعود نمایند پس در ابر به آسمان صعود نمودند **انتهی**

چون قرائت کتاب باین مقام منتهی شد گفتم که در این الهام نورانی و خبر آسمانی بشارت می دهد که پس از حضرت عیسی دو وجود مبارک که شجره طیبه نبوت و سراج منیر ولایتند ظاهر خواهند شد و بر وحدانیت حضرت رب الارباب و دقایق اسرار مبدأ و مآب شهادت خواهند داد و ما را اعتقاد این است که مراد از این دو وجود مقدس حضرت سید المرسلین محمد بن عبدالله و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است که بامر نبوت و ولایت قیام نمودند و بر وحدانیت ذات اقدس اعلی و حقیقت حضرت عیسی و

سایر انبیاء و حقایق صحف اولی شهادت دادند و چنانکه از سنن ایشان مآثور است از پوشیدن لباس های زیبا اجتناب ورزیدند و همواره در اوقات رسالت و خلافت به لباسهای مرقع و جامه های موصل اکتفا فرمودند و چون شهادت ایشان باتمام رسید و نعمت وحی و الهام به بیانات مبارکه ایشان کمال یافت خلافت جائزه و سلطنت ظالمه که معبر بوحش هاویه است ظهور نمود و خلفای بنی امیه بر وساده سلطنت جالس شدند و همایون نمودار ازلی حسین بن علی را که حقیقت نورانیّه محمد و علی بود با اخوان کرام و ابناء اعمام شهید نمودند و سه روز نعلش های مبارکشان را در بیابان در معرض رخم و عقبان غیر مدفون گذاشتند و سرهای ایشان را در بلاد شامیه و اراضی سوریه در مدت سه سال و نیم خلافت یزید بمردم نمودند و چنانکه تواریخ از آن مخبر است اهل دمشق و سایر بلاد شام از شهادت آن امام عالی مقام شادی ها نمودند و خوشی ها کردند و روز ورود اهل بیت رسالت را به شام چون عیدی بزرگ محسوب داشتند و چون حضرت سید سجّاد علی بن الحسین بمقرّ عزّ خود یشر ب رجوع فرمود و یزید سر در تراب هلاک کشید اسم مبارک آن حضرت اشتهار یافت و حقیقت محمدیه و علویه بوجود مقدّسش تحقّق پذیرفت جنابش مرجع طالبان دیانت شد و حضرتش مقصد ارباب هدایت گشت و هم چنین هریک از ائمه هدی و انوار لاتطفی نسلأ بعد نسل قائم و اهل استعداد را بمعارف روحانیّه معلّم بودند و همواره سلاطین جور و خلفای زور از مراتب جلالت و مجد ایشان خائف و در دفع ایشان سعی بودند تا آنکه در سنه (۲۶۰) هجریّه سلسله امامت انقطاع یافت و ائمه هدی در نقاب غیبت

کبری مستور گشتند و در سما، جوار الله صاعد و از انظار خلق غائب شدند اکنون شما که معتقد به حقیقت اسلام نیستید بیان کنید که مقصود خداوند از این دو شاهد چیست و کلام آسمانی که قریب هزار و هشتصد سال در میان شما محفوظ است مبشر کیست معلّم پروتستانی لختی در اندیشه فرو رفت زیرا که الی الحال هیچ یک از علماء و فحول رجال بر حقیقت ظهور محمدی باین آیات استدلال ننموده بودند تا پروتستانیان جوابی برای آن بر تراشند و یا ترجمه را تغییر و تبدیل دهند آنگونه که در لفظ فارقلیط و امثاله کرده اند پس از قدری تأمل گفت این دو کس که در این آیات بشارت ظهور ایشان هست هنوز ظاهر نشده اند و ما این آیات را حمل بر ظهور محمد و علی نتوانیم نمود زیرا که در باب نهم همین کتاب مکاشفات علاماتی از برای این ظهور وارد و نازل گشته است که آن علامات در ظهور محمد ظاهر نشد و احدی آن آثار را ندید و آن آیات که مشعر است بر علامات این است که از اول باب نهم می فرماید (۱) و چون فرشته پنجم صور نواخت ستاره ای از آسمان بر زمین افتاده دیدم و کلید هاویه بوی داده شد (۲) و چاه هاویه را گشاده دودی چون دود گلخنی عظیم از چاه بر آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت (۳) و از میان دود ملخ ها بزمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقرب های زمین داده شد (۴) و آنها مأمور شدند که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه بهیچ سبزه و اشجار بلکه بآن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند (۵) و بآنها سپرده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب دارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب

بود وقتی که کسی را نیش زند (۶) و در آن ایام مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت اما مرگ از ایشان خواهد گریخت (۷) و صورت ملخ‌ها چون اسب‌های آراسته برای جنگ بود و بر سرشان مثل تاج‌ها مانند طلا و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود (۸) و موی داشتند چون موی زنان و دندان‌های ایشان مانند دندان‌های شیران بود (۹) و جوشن‌ها داشتند چون جوشن‌های آهنین و صدای بالهای ایشان مثل صدای عرابه‌های بسیار اسب که بجنگ همی تازند (۱۰) و دم‌ها چون عقرب‌ها با نیش دارند و در دم آن‌ها قدرتست که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند (۱۱) و بر خود پادشاهی دارند که ملک الهاویه است که در عبرانی به اَبَدُون و در یونانی او را آپولیون خوانند انتهى اکنون بگوئید که این علامات کی در ظهور محمّد واقع شد نه فرشته‌ای بر زمین افتاد و نه هاویه گشاده شد و نه از دودش آفتاب و هوا تاریک گشت و نه ملخ‌ها بدان صفت پدید آمدند و نه مردم زمان محمّد از این گونه ملخ‌ها اذیت دیدند و این واضح است که این علامات حقّ است و در زمانی واقع خواهد شد که شاهی برای حقیقت حضرت عیسی مبعوث گردد و هرکس نه بر آیین آن حضرتست چنانکه در این الهام خوانده شد مبتلا و نابود شود و محمّد و علی برای عیسی شهادت ندادند زیرا که شریعت آن حضرت را منحرف کردند و شریعتی دیگر اختراع نمودند و ایندو شاهد باید برای حضرت عیسی شهادت دهند یعنی شریعت آن حضرت را که شریعت ابدیه و حیوة بخش جاویدی است ترویج نمایند چنانکه خود آن حضرت فرموده است که ممکن است آسمان و زمین

زایل شود لکن آنچه من گفته‌ام زایل نخواهد شد و نیز در اول نامه پولوس رسول بکلاتیان بصراحت مرقوم است که هرکس کتابی و تعلیمی جز این انجیل بیاورد اگر همه ملک و فرشته آسمان باشد ملعون است

جواب گفتم که بدو دلیل این مطالبی که فرمودید مقبول نیست دلیل اول این است که در مواضع عدیده همین کتاب مکاشفات منصوص است که خداوند به یوحنا می‌فرماید که این وقایع و حوادث بزودی وقوع خواهد یافت چنانکه در شروع کتاب و فاتحه ابواب می‌فرماید مکاشفه عیسی مسیح که خدا باو داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود بر بندگان خود ظاهر سازد و نیز در باب آخر مکاشفت و خاتمه نبوت در آیه ششم می‌فرماید این کلام امین راستست و خداوند خدای ارواح انبیاء فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه زود می‌باید واقع شود بنماید و اعلام فرماید انتهی و در این کتاب مستطاب در چند موضع دیگر نیز تصریح فرموده است که بشارات این مکاشفات در غایت سرعت واقع خواهد شد و تعویق نخواهد یافت و موافق این بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاء تقریباً ششصد سال بعد از میلاد حضرت عیسی واقع شد و ظهور هیچ‌یک از رسل و صاحبان شرایع باین سرعت وقوع نیافته است چنانکه از ظهور حضرت موسی تا ظهور حضرت عیسی تقریباً یکهزار و پانصد سال ممتد شد و بالجمله با آنهمه بشارت سرعت و تأکید در زود پدید آمدن موعود در این نبوت شما زیاده از هزار و هشتصد سال است انتظار می‌کشید و

هنوز وقوع آن را تصدیق نمی‌نمائید دلیل ثانی اینست که همچنانکه شما عیسویان موعود در انجیل را بسبب عدم ظهور علامات غیر از حضرت خاتم الانبیاء می‌دانید و چون این علامات را بخیال خود در ظهور آن حضرت ندیده‌اید او را در ادعای نبوت صادق نمی‌شمارید کذلک یهود بسبب همین علامات موعود در تورات را غیر از حضرت عیسی می‌شمارند و چون علامات را بفهم خود قیاس کرده و در ظهور آن حضرت ندیده‌اند او را در ادعای مسیحیت باور نمی‌دارند و بصراحت می‌گویند که اینک تورات حاضر است و در اقطار عالم موجود بخوانید و ببینید که پیغمبران بنی اسرائیل بما وعده داده‌اند که چون سلطنت از خانواده شما بیرون رود و در اقطار بلاد و اقاصی دیار پراکنده و ذلیل و خوار گردید مسیح ظاهر خواهد شد و شما را از اسیری و ذلت نجات خواهد داد و با عزت و ثروت بزمین اصلی شما یعنی اراضی مقدسه ساکن خواهد فرمود و در مقر سلطنت داود متمکن خواهد نمود و زمانی که عیسی مدعی شد که مسیح موعود منم ما بنی اسرائیل در ملک خود ساکن و معزز بودیم و در اقطار بلاد پراکنده و اسیر نشده بودیم پس از ظهور او قریب یکهزار و هشتصد سال است که به اسیری مبتلا گشته و در اقطار بلاد در این مدت طولانی به اسیری و خواری گرفتار مانده‌ایم نه او ما را از اسیری نجات داد و نه در اراضی مقدسه که بحکم تورات میراث ابدی بنی اسرائیل است ساکن نمود تا توانیم گفتن که مسیح موعود او بود و غیر از این علامت ظاهره که صریحاً ممیز است میان مسیح حقیقی و غیرحقیقی علامات دیگر هست که هیچ‌یک از آن در



ظهور حضرت عیسی ظاهر نشد چنانکه در فصل یازدهم از کتاب اشعیا در ظهور مسیح و علامات آن میفرماید (۱) و نهالی از تنهٔ پستی برآمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش قد خواهد کشید (۲) و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشیت از خداوند است بر او خواهد آرمید (۳) و او را در خشیت از خداوند تیزهوش گردانیده موافق منظور نظرش حکم و مطابق مسموع گوشهایش تنبیه نخواهد نمود (۴) بلکه ذلیلان را بعدالت حکم و برای مسکینان زمین براستی تنبیه خواهد نمود و زمین را بعصای دهانش زده بروح لبهایش شریر را خواهد کشت (۵) و کمر بند کمرش عدالت وفا نطق میانش خواهد بود (۶) و گرگ با بره سکونت داشته ببر با بزغاله و هم گوساله و پرواری‌ها با شیر جوان هم خوابه خواهند شد و طفل خورد راعی ایشان خواهد بود (۷) و گاو با خرس خواهد چرید و بچگان آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه‌بن را خواهد خورد (۸) و شیرخواره بسوراخ صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شیر باز داشته شده دست خود را بمغارة افعی دراز خواهد نمود (۹) و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبها که بر دریا محیط است پر خواهد شد **انتهی**

و نیز در فصل سیّم کتاب یونیل که پیغمبر است جلیل خداوند در ظهور مسیح و نجات بنی اسرائیل میفرماید (۱۴) و جماعت‌ها جماعت‌ها در درّهٔ قضا نمایانند چونکه یوم‌الله در درّهٔ قضا نزدیک است (۱۵) آفتاب و ماه تار می‌گردند و ستاره‌ها ضیای خود را بازپس می‌کشند (۱۶) و خداوند از صیّون خروش خواهد نمود و

آواز خود را از اورشلیم بلند خواهد کرد و آسمان‌ها و زمین مرتعش خواهند گردید اما خداوند از برای قوم خود ملجأ و برای بنی‌اسرائیل پناه خواهد بود (۱۷) پس خواهید دانست من که خداوند خدای شمایم در کوه مقدّس صیّون ساکن می‌باشم آنگاه اورشلیم مقدّس خواهد شد و غریبان بار دیگر از آن عبور نخواهند نمود انتهى

چون کتاب تا این مقام تلاوت شد گفتم ای برادران خود انصاف دهید اگر این عبارات بظاهر حمل شود کی این علامات در یوم ظهور حضرت عیسی ظاهر شد کی آفتاب و ماه تاریک گشت و چه وقت نور ستارگان زایل شد و کدام زمان طفل با افعی بازی نمود و که دید که ببر با بزغاله سکونت ورزید و شیر جوان با گوساله یکجا خوابید و یا گرگ با برّه در یکمرتع چرید و کودک خورد راعی ایشان گردید و در چه هنگام شیر گاه خورد و از شکار انعام کناره گزید و کی بنی اسرائیل به آسایش در بیت المقدّس ساکن شدند و از اسیری و خواری و پراکندگی در بلاد نجات یافتند مگر اینکه این عبارات متقنه را بر معانی معقوله حمل نمائیم و از ظواهر غیرمعقوله مصروف داریم

معلم پروتستانی گفت بلی بنی اسرائیل در اصل این علامت محقّد ولکن چنانکه می‌دانید در فهم معانی آن خطا کردند چه که مقصود خداوند از نجات ایشان نجات از ظلمت باطن و تیرگی دل و گمراهی بی ایمانی بود نه نجات از اسیری دنیوی و بلوغ به مقاصد جسمانی و هم چنین است سایر علامات که هر یک معانی حقیقیّه دارد که در ظهور حضرت عیسی کلّ وقوع یافت و چیزی غیر واقع باقی نماند

نهایت بنی اسرائیل از فهم آن عاجز ماندند و بر معانی غیر مقصوده حمل نمودند و این هم در کتاب مذکور و منصوص بود که بنی اسرائیل را کوری عارض خواهد شد و در روشنی روز مانند تاریکی شب از رؤیت محروم خواهند گشت و مقصود کوری دل و ظلمت ضمیر است چنانکه موافق این خبر آنگونه از نعمت بصارت محروم ماندند و بسبب کثرت معصیت از نور ضمیر بی بهره گشتند که حقیقت حضرت عیسی را که چون ضیاء نهار روشن و واضح بود دریافتند

جواب گفتم که نیکو گفتید اکنون اهل اسلام می گویند که در ظهور حضرت خاتم الانبیاء شما نیز از ادراک معانی حقیقۀ انجیل محروم ماندید و علامات را بر فهم خود حمل نمودید و این ظاهر است که اگر بنی اسرائیل در زمان حضرت عیسی معانی تورات را از آن حضرت می پرسیدند نه از علمای خود البتّه از انوار ایمان بحضرت روح الله منور می گشتند و بمعانی اصلیه کتاب دانا میشدند و از علم و ایمان محروم نمی ماندند هم چنین مسیحیان اگر در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیاء معانی انجیل را از آن حضرت می پرسیدند و به تقلید علمای خویش مغرور نمی گشتند البتّه بنور هدی مهتدی میشدند و بسرچشمه بقا راه می یافتند چون در آن ایام بسبب غرور بفهم و اعتبار و اقتدار خود بدعوت و ندای سید ابرار اعتنا ننمودند و امر الهی را خوار شمردند ناچار مانند بنی اسرائیل در ورطه خطا فرو ماندند و از فهم حقایق کتاب محروم گشتند اکنون هم باید معانی این وحی های نورانی را از مظهر امر ربّانی یابید تا بفهم مقاصد انبیاء توانا شوید و بروح جدید زنده جاوید

گردید و اکنون این عبد رشحی از بحر معانی فصل نهم کتاب مکاشفات را بیان می‌نماید تا دانید که آن علامات کلّ در ظهور حضرت خاتم الانبیاء وقوع یافت و چیزی در حیّز تعویق نماند مقصود از دمیدن در صور ارتفاع ندای صاحب ظهور است و ملکی که بر زمین افتاد و کلید هاویه در دست وی بود ولیّ حقیقی الهی و مرآت کامل الصّفات حضرت رسالت پناهی است که بسبب استقرار خلافت جابره بنی امیه بر زمین افتاد و دود ضلالت ارتفاع یافت و از آغاز خلافت ملک الهاویه اتباع بنی امیه که در شرارت مانند عقرب بودند پیوسته متعرّض ملل و قبایل می‌گشتند و ببهانه جهاد در فتح بلاد و قتل و اسیری عباد سعی می‌نمودند و پس از انقضاء مدّت یکصد و پنجاه سال از خلافت جابره بنی امیه و بنی العباس بسبب انقلابات داخلیّه و محاربات سلاطین اسلامیّه با یکدیگر رسم جهاد برافتاد و اغلب اوقات سایر ملل از تعرّض این دول آسوده ماندند و خلاصه القول تمام علامت در ظهور حضرت خاتم الانبیاء وقوع یافت لکن مردی باید که معانی مقصوده را دریابد و مانند یهود محبوب نماند

معلم پروتستانی گفت راست اینست که ما این آیات را بر این معانی حمل نتوانیم کرد و عقرب را بر مردم ظالم تأویل نخواهیم نمود زیرا که ما این عقاید را از آباء کلیسیا که پدران روحانی ما هستند پذیرفته‌ایم و ایشان از رسل الهی که شما حواریّین مینامید تعلیم یافته‌اند و رسل از حضرت عیسی مسموع داشته‌اند و هیچ‌یک از آباء و رسل این آیات را اینگونه تأویل نکرده‌اند تا ما نیز بپذیریم و رسالت محمّد را مقبول داریم

آقا علی نخبوانی که از اجزای مجلس جوانی بود شیعه و طلیق اللسان گفت ای برادران از انصاف مگذرید و از طریق اعتدال تجاوز ننمائید اهالی هر مذهب چنان گمان می کنند که عقاید خود را از انبیاء و اولیاء و بزرگان کیش خویش آموخته اند و لکن حقّ این است که این علامات وارده در انجیل را اگر تأویل نمی نمائید کذلک علامت وارده در تورات را تأویل نکنید و اگر آنرا تأویل می کنید این را نیز باید تأویل کرد و بالجمله سخن بسیار رفت و مناظره بطول انجامید و اهالی مجلس بخوبی بر سبب توقّف و احتجاب اهل کتاب از امر مبارک حضرت ختمی مآب آگاه گشتند

و مقصود نامه نگار از ذکر این حکایت و تقریر این مناظرت آنست که آنجناب ملتفت شوند که هر قومی که از تصدیق حقّ معرض شدند بهمین اسباب و شبهات بوده که امروز ملتّ اسلامیّه از ظهور قائم معرضند زهی افسوس که ملتّ اسلام از حال سایر ملل متنبه نگردند و با ملاحظه سیاست های شدیدة الهیّه در اقوام طاغیة ماضیه هوشیار نشوند و از همین راه بآنان ملحق آیند فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسولٍ الاّ کانوا به یستهزئون و قال ایضاً عزّ اسمه و جلّ کبریانه افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم و اشدّ قوّة و آثاراً فی الارض فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فلما جائهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم و حاقّ بهم ما کانوا به یستهزئون

## بیانی دیگر در تنقیح مناظ و توضیح مبحث

بدان ای برادر گرامی گوهر هداک الله الی الافق الاعلی و سقاک من الرّحیق الاطهر که در جمیع کتب مقدّسه سماویّه این بشارت منصوص است که در آخر الزّمان دو ندا ارتفاع خواهد یافت یعنی دو بزرگ ظهور خواهند فرمود و از ظهور آن دو وجود اقدس عالم رتبه بلوغ خواهد یافت و انوار ایمان و دیانت بر جمیع اقطار ارض خواهد تافت و اختلافات عالم و تفریق ادیان امم باآحاد و ایتلاف تبدیل خواهد شد و جهان از دنس توحش و شقاوت و غبار ظلم و شرارت منزّه و مطهّر خواهد گشت و آفتاب علم و معرفت و نیر مدنیّت و تربیت از مغرب خود طلوع خواهد نمود و این دو ندا و دو ظهور در احادیث مرویّه از ائمه هدی و ذریّه طیّبه حضرت سیدالوری بظهور قائم و ظهور حسینی تعبیر شده و در اخبار وارده از طرف اهل سنّت و جماعت بظهور مهدی و نزول حضرت عیسی تعبیر یافته است و بر عارف بالغ مخفی نیست که مراد هردو طایفه یکی است زیرا که علمای فریقین از اهل تسنّن و یا اهل تشیّع اخبار وقایع بعد از حضرت خاتم الانبیاء را از اولیای کرام و ائمه اسلام روایت نموده اند و ایشان از قرآن مجید مستفاد داشته اند و در قرآن اخبار از دو ندا و دو صور و بعبارة اوضح بشارت دو ظهور وارد شده است قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم و ما قدروا الله حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القیامة والسّموات مطوّرات بیمنه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و من فی الارض الاّ من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربّها و

وضع الكتاب و جیئ بالنّبیین و الشّهداء و قضی بینهم بالحقّ و هم  
 لا یظلمون و قال ایضاً تبارک اسمہ و عزّ ذکرہ و استمع یوم ینادی  
 المناد من مکان قریب و قال ایضاً جلّ جلالہ و عمّ نوالہ یوم  
 ترجف الراجفة تتّبعها الزّادفہ و در آیات و اخبار یوم ظهور قائم  
 یندای صلّعه و صور اوّل و قیامت صغری و یوم ظهور حسینی و یا  
 عیسوی بیوم الله و یوم الحسرة و یوم الجزاء و ساعت و امثالها  
 تعبیر یافته است و اهل بهاء معتقدند کہ مراد از این دو ظهور  
 کہ در آیات و اخبار مذکور و ماثور است ظهور حضرت باب اعظم  
 اعلی است و طلوع جمال اقدس ابھی کہ نخست وجود مبارکش  
 از ارض فارس ظاهر و در مکه معظمه در مجمع کبری ندای  
 مقدّسش بلند شد و ثانی وجود مسعودش از عراق طالع و ندای  
 جانفزایش از اراضی مقدّسه ارتفاع یافت و آثار و علامات این  
 یوم بزرگ در توراة و انجیل و قرآن بر یک نهج مسطور و  
 بیک طریق مذکور است لکن چون بشارات وارده در تورات و انجیل  
 را بر این دو ظهور عظیم جلیل نامه نگار در سایر رسایل خود  
 مفصلاً و مشروحاً یاد نموده است لهذا در این رساله فقط به آیات  
 فرقانیّه و احادیث اسلامیّه اکتفا خواهد رفت تا کلام زیاده از حد  
 بطول نینجامد و موجب سآمت و ملالت قاری و ناظر نگردد اکنون  
 چون این بیان پایان آمد و مناط و مبحث معلوم و منقّح شد در  
 مقالات ثلث شروع کنیم و بیانات را در طریق نجات به پایان بریم .

## مقاله اولی

در بیان معنی توحید و ذکر اعظم ادله و براهین

بدان ای سائل طالب آورد که الله الی اعذب المشارب و بلفک الی افضل الرغائب که هر یک از ارباب علم و دانش را از رؤسای مذاهب و مشارب در اثبات وحدانیت خداوند تبارک و تعالی طریقه و روشی علیحده است که در کتب و رسائل ایشان مسطور است اهل نظر و استدلال از حکما وحدانیت الهیه را براهین عقلیه خیالیته اثبات نموده و متکلمین در توحید آن ذات پاک بمفاد آیه مبارکه لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا تمسک جسته و اهل اشراق و تصوف ادراک وحدت غیب لایدرک را بمشاهده و مکاشفه و ذوق محول داشته اند و اگرچه فرق مذکوره در طرق اثبات وحدت ذات مختلف و متفاوت باشند لکن در این مسأله که عبارت از وحدت خداوند تبارک و تعالی است متفق و بالقول موافقند بلکه اگر بنظر خالص از شائبه تعصب ملاحظه نمائی جمیع ملل و ادیان را خاصه اهل کتاب در توحید ذات حضرت رب الارباب متفق و یکدل و کل را بر یک خدای حقیقی معترف و قائل بینی چه اگر از زردشتیان و یهود و بودیه و هنود و سایر فرق و شعوب پرسی بینی که همه بر یک خدای واحد متصف بصفات کمال و مبرا و منزّه از



صفات نقص و زوال معترف و معتقدند و اوثان و اصنام را وسایط فیض و روابط فضل و عنایت خدائی می دانند و اذعان بخدای واحد نوعی در دل و روان این ملل و ادیان آمیخته است که هرملتی در حقیقت او را عبادت می کنند و از او نجات می جویند و برای اسم او قبول دینی از ادیان نموده اند معذک کله نزد ارباب بصیرت این ملل مذکوره موحد شمرده نمی شوند بلکه آنانرا مشرک و خارج از مقام بلند توحید شمرده اند پس دانشمند مجاهد باید میزان اصلی توحید را بشناسد و بتوحید و تفرید زبانی اکتفا نکند تا تواند از شرک شرک رهانی جوید و در محفل قدس موحدین حقیقی داخل آید

و اهل بهاء برحسب تعلیم قلم اعلی در مسأله توحید چنین معتقدند که چون ذات غیب الهی مقدس است از جمیع شؤون جسمانیته و منزّه است از تمام اوصاف جسدانیته از قبیل خروج و دخول و تشبیه و حلول و اسم و وصف و علو و دنو و ظهور و خفا و تمکن و استقرار و مواجهت و استدبار لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر بنوعی که سیل معرفتش من جمیع الوجوه مسدود است و طلب ادراکش بکلّ الانحاء مردود لذا محض افاضه فیوضات روحانیته و تنزیل آیات سماویته که اصل اصیل است در تکمیل حقایق بشریته و تشریح شرایع الهیته خلق فرمود کلمه اولیه را و واسطه معرفت خود مقرر داشت آن جوهره قدسیه الهیته را تا بجنبه روحانیته محلّ تجلی اسماء و صفات گردد و موجب نزول فیوضات روحانیته از عوالم علویته بمنازل سفلیته آید و بجنبه جسمانیته و بشریته موجب انس عباد و هدایت ارباب استعداد و

تربیت و تمدن اهالی ممالک و بلاد شود و مقصود از کلمه اولیّه  
 در هر قرن و زمان آنجود اقدس اعلی است که قلب مبارکش محلّ  
 تجلی روح قدسی است و لسان یزدانی بیانش منزل آیات ربّانی او  
 است که تواند بکلمه علیا ناطق گردد و مقتدر بر ایجاد شریعت  
 جدید و تشریح قوانین الهیه باشد یعنی تواند دینی تازه تشریح کند  
 و ادیان سابقه را محو و زایل فرماید بمعرفت او معرفت الله تحقق  
 یابد و بتصدیق او مقام توحید و ایمان ثابت آید از طلوع او در  
 ازمنه و اعصار انوار هدایت و استبصار بر قلوب ابرار تافت و از  
 ظهور او اکناف و اقطار در پرتو تمدن و هیأت اجتماعیّه استقرار  
 یافت و این گوهر یکتا که در صحف انبیاء بجمیع اسماء حسنی  
 موسوم و در کلمات اصفیاء باسم اعظم مخصوص است اگرچه در  
 هر قرن و زمان بقمیصی ظاهر و در هر دور و اوان باسمى طالع  
 گشته لکن در حقیقت یک ذات و یک گوهر و یک حقیقت بوده  
 و خواهد بود زیرا که رتبه شاریعت ثابت نمی شود در نفسی جز  
 آنکه روح قدسی بر قلب منیرش نازل گردد و مقام رحی و کلمه  
 اولیّه تحقق نمی پذیرد الا آنکه غیب منیع در آن هیکل رفیع  
 متجلی باشد و این ثابت و معلوم است که روح القدس واحد حقیقی  
 است من جمیع الجهات که بنزول و تجلی در افئدة عدیده متکثر  
 نگردد چنانکه فی المثل انعکاس صورت واحد در مرایای متکثره  
 موجب تعدّد شخص نباشد اینست که اهل بصیرت جمیع انبیاء و  
 رسل را نفس واحده دانسته و مصداق آیه مبارکه لا نفرق بین احد  
 من رسله شناخته اند و اگرچه این معنی را ادله و براهین بسیار  
 است و در طی کتاب بعون حضرت ربّ الارباب مشروحاً و مفصلاً

مذکور خواهد شد لکن در حدیث مفضل بن عمر شیبانی که مرحوم  
 مجلسی در جلد غیبت بحارالانوار و حضرت شیخ کبیر الشیخ احمد  
 الاحسانی در شرح الزیارة روایت فرموده اند بعبارت اوضح اوفی  
 تصریح شده است که حضرت صادق میفرماید و ینظر سیدنا القائم  
 مسنداً ظهره الی الکعبة و یقول یا معشر الخلائق آلا و من اراد ان  
 ینظر الی آدم و شیث فها اناذا آدم و شیث آلا و من اراد ان ینظر  
 الی نوح و ولده سام فها انا ذانوح و سام آلا و من اراد ان ینظر  
 الی ابراهیم و اسمعیل فها انا ذان ابراهیم و اسمعیل آلا و من  
 اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذان موسی و یوشع الا و  
 من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذان عیسی و شمعون  
 آلا و من اراد ان ینظر الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و  
 امیرالمؤمنین علی فها انا ذان محمد و علی آلا و من اراد ان  
 ینظر الی الحسن و الحسین فها انا ذان الحسن و الحسین آلا و من  
 اراد ان ینظر الی الائمة من ولد الحسین فها انا ذانهم الی آخر  
 الحدیث و ترجمه حدیث شریف اینست که می فرماید و آقای ما  
 قائم پشت می دهد بکعبه و می فرماید ای گروه خلائق هرکه خواهد  
 آدم و شیث را بیند این منم آدم و شیث و هرکه خواهد نوح و  
 فرزند او سام را بیند این منم نوح و سام و هرکه خواهد ابراهیم و  
 اسمعیل را بیند این منم ابراهیم و اسمعیل و هرکه خواهد موسی و  
 یوشع را بیند این منم موسی و یوشع و هرکه خواهد عیسی و  
 شمعون را بیند این منم عیسی و شمعون و هرکه خواهد محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علی را بیند این منم  
 محمد و علی و هرکه خواهد حسن و حسین علیهما السلام را بیند

این منم حسن و حسین و هرکه خواهد ائمة اطهار را از ولد حسین  
 بیند این منم ائمة اطهار انتهى ای برادر گرامی در این حدیث  
 شریف نیکو تأمل فرما و دریاب که این وجودات قدسیه و مظاهر  
 اسماء و صفات الهیه حقیقت واحده اند اولشان عین آخر و آخرشان  
 عین اول است اینست که بالغین از حکماء و متألّهین فرموده اند  
 حکیم وحدت را در کثرت بیند و حضرت عیسی بیوحنای صاحب  
 کتاب رؤیا می فرماید منم اول و منم آخر و جمال مقدّس علوی در  
 خطبه طتنجیه میفرماید لولا خوفی علیکم ان تقولوا جنّ او ارتدّ  
 فاخبرتکم بما کانوا و ما انتم فيه و ما تلقونه الی يوم القيامة  
 اوغر الی فعلمت و لقد ستر علمه عن جمیع النّبیین الا صاحب  
 شریعتکم هذه صلی الله علیه و آله فعلمنی علمه و تعلّمت منه  
 علمی آلا و نحن النذر الاولی و نحن النذر الاخرة و نذر کلّ زمانٍ و  
 اوان و بنا هلك من هلك و نجی من نجی یعنی اگر نبود بيم  
 آنکه گوئید پسر ابی طالب مجنون یا مرتد شد خبر می دادم شما  
 را بآنچه بوده اند و آنچه شما در آینده و بآنچه بشما می رسد تا  
 روز قیامت این دانش در من است و هرآینه این علم از جمیع  
 انبیاء پوشیده شد جز صاحب این شریعت صلی الله علیه و اله و  
 سلّم که او مرا تعلیم فرمود و من از او آموختم آگاه باشید که  
 مانیم نذیران پیش و مانیم نذیران آخر و مانیم نذیران هرزمان و  
 اوان بسبب ما هلاک شد هرکه هلاک شد و بسبب ما رستگاری و  
 نجات یافت هرکه نجات یافت انتهى پس چون بر این مطلب  
 اطلاع یافتی بدان که توحید حقیقی عبارتست از شناختن آن ذات  
 یکتا در مظاهر اعلی و اعتراف بوحده آن حقیقة الحقایق در

ظهورات شتی و این کلمه اولیه و مشیت کلیّه الهیه فی جمیع  
 القرون و الاعصار در صورت بشریه در میان خلق بوده و خواهد بود  
 یا بر عرش ظهور قائم و منادی و یا بر کرسی بطون جالس و  
 مستوی است و محال است که زمین از آن وجود مسعود خالی  
 باشد و ارض بدون آن گوهر محمود قرار گیرد تا عروة الوثقی  
 توحید و ایمان محکم باشد و سنت تمحیص و امتحان که از سنن  
 حتمیه الهیه است از میان نرود چنانکه در اول کتاب حجّت از اصول  
 کافی در جواب مسئلت زندیق از اثبات وجوب بعثت رسل از  
 حضرت صادق روایت نموده که آن حضرت در طیّ جواب می فرماید  
 اَنَا لَمَّا اثْبَتْنَا اَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ  
 وَ كَانَ ذَلِكُ الصَّانِعِ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزِ اَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ وَ لَا  
 يَلَامُسُوهُ فَيَبْشُرُهُمْ وَ يَبْأَشُرُونَهُ وَ يَحَاجُّهُمْ وَ يَحَاجُّونَهُ ثَبَتَ اَنْ  
 لَهُ سَفَرًا فِي خَلْقِهِ يَعْبُرُونَ عَنْهُ اِلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادَهُ وَ يَدَلُّونَهُمْ عَلَى  
 مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَائِهِمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَانِهِمْ فَثَبَتَ  
 الْاَمْرُونَ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَ الْمَعْبُرُونَ عَنْهُ جَلَّ  
 وَ عَزَّ وَ هُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَ صَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ حُكَمَاءُ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ  
 مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ  
 التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ اَحْوَالِهِمْ مُؤَيَّدِينَ عِنْدَ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ ثُمَّ  
 ثَبَتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا اتَتْ بِهِ الرَّسُلُ وَ الْاَنْبِيَاءُ مِنْ  
 الدَّلَائِلِ وَ الْبُرَاهِينِ لِكَيْلَا يَخْلُو اَرْضَ اللّٰهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ  
 يَدَلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عِدَالَتِهِ اَنْتَهَى چون ترجمه این  
 حدیث شریف در مبحث دلیل و برهان خواهد آمد ان شاء الله تبارک  
 و تعالی لهذا در این مقام بترجمه آن مبادرت نرفت و مقصود از

اتیان این حدیث در این مقام اینست که آنحضرت می فرماید آنچه از انبیاء و رسل بدلائل و براهین وارد شده اینست که سفرای الهیّه در هر دهر و زمان باید در عالم باشند تا زمین خالی از حجّت نباشد و واسطه فیض الهی منقطع نگردد و بالجمله چون این مطلب معلوم و واضح شد که مقام توحید و ایمان ثابت نمی شود الاّ بمعرفت کلمه اولیه و تصدیق مشیّت الهیّه اکنون این مقاله را در بیان دلیل و برهان آن واسطه وحی و الهام در سه فصل بانجام بریم

### فصل اوّل اعلم یا ایّها السائل التّبیّل منحک الله باعطاء

الجزیل و الیک رداء المجد الجمیل که این مسأله متفق علیه اهل عالم است که انبیاء و رسل را برهانی باید که جمیع من علی الارض از آوردن مثل آن عاجز باشند تا دلیل صدق او باشد و موجب عجز و اذعان خلق گردد و این دلیل را قدما آیت می نامیده اند و مفسّرین قرآن آیات را دو تقسیم نهاده اند قسم اوّل آیات کتابیه که عبارت از وحی آسمانی و کلمات یزدانی باشد قسم دوم آیات اقتراحیه از قبیل احیاء اموات و اعلام از مغیبات و تبدیل عصا باژدها و بیرون آوردن شتر از صخره صماء و امثالها که همواره کفار بر انبیاء اقتراح کرده و خداوند را بآن امتحان می نموده اند و متأخرین که یمین از شمال ندانسته و آیت از خارق عادت تمیز نداده اند جمیع امور موهومه را که بگمان خود برهان انبیاء و رسل دانسته خوارق عادات نامیده اند و آن را تقسیمی دیگر نهاده اند و گفته اند که این خوارق عادات که از انبیاء صدور می یابد اگر قبل از بعثت و پیش از اظهار امر رسالت باشد ارهاص است و اگر بعد از بعثت و اظهار رسالت خارق عادت است از

نبی و رسول ظاهر شود و بآن تحدی فرماید آن معجزه است و اگر خارق عادت از اولیاء ظاهر شود آن کرامت است و کسی که عالم بر لغت عربیت باشد داند که معنای خارق عادت و کرامت این اوهام نیست زیرا که خرق عادت در لغت عرب عبارتست از نقض و ترک عادت از عادات متداوله فیما بین خلق مثلاً عادت اهل ایران در ازمنه طویله بر این جاری است که یوم نوروز را عید گیرند و روز شادی شمردند و یوم عاشورا را تعزیت دارند و یوم اندوه و مصیبت شمردند پس هرگاه خلق را بزرگی از این امور ممنوع دارد و این رسوم را متروک و محو کند گویند او خرق عادت قدیمه کرد قال صاحب کتاب مرآة الوصیة فی بیان حالات اهل الصّین و هو من مشاهیر الفصحاء و المصنّفین و اما حکم بلاد الصّین فهو بین المطلق و المقید فانّ لهم شرایع و قوانین مکتبه و لكنّ الملک له استطاعة ان یغیر شیئاً منها غیر أنّه فی الغالب لا یتجاسر علی خرق العوائد القدیمة و یتحاشی نقض القواعد الاصلیة الّتی جرت علیها الاحکام زماناً طویلاً یعنی سلطنت و حکمرانی بلاد چین میانه سلطنت مطلقه و سلطنت مقیده است زیرا که شرایع و قوانین مدوّنه مکتوبه دارند لکن ملک چین را قدرت و استطاعت هست که چیزی از آنها تغییر دهد الاّ آنکه غالباً جسارت نمی کند بر خرق عادات قدیمه و می ترسد از نقض قواعد اصلیه که مدتی حکم بر آن جاری بوده است

و چون در هر قرن که کلمه الهیه اظهار امر فرمود و رسولی بزرگ برسالت مبعوث شد سنت الهیه بر این جاری بوده است که به ظهور او شرایع و آداب عتیقه معموله را محو فرماید و شریعت جدیده

تشریح و جاری نماید لهذا بزرگان خوارق عادات را اعظم علامت ظهورات کلیّه دانسته اند چنانکه بظهور حضرت عیسی علیه السّلم عادات یهود خرق شد و بظهور حضرت خاتم الانبیاء عادات قدیمه منسوخ و متروک گشت و این سنّت همواره در ظهورات الهیه جاری بوده و بخرق عادات قدیمه و تشریح شریعت جدیده پیوسته حقّ جلّ جلاله امم را امتحان میفرموده است سنّة الله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا و مقصود از این تطویل این است که درست ملتفت شوی که چگونه ارباب جهالت کلمات بزرگان را تحریف نموده و معانی اصلیه و مطالب عالیّه را بمعانی باطله و مطالب موهومه تبدیل کرده اند و چون بر این مطالب استحضار یافتی اکنون بر حسب اصطلاح قدمای از علماء و مفسّرتین در این مطلب شروع کنیم که آیا دلیل و برهان انبیاء و مرسلین هنگام ظهور آیات مدوّنه و وحی آسمانی بوده است یا معجزات و آیات اقتراحیه و در نخست این مقدّمه را بیاد دار که باعتقاد اهل بهاء انبیاء و رسل مظاهر قدرت و اقتدار الهیه اند و مطالع صفات و اسماء ربانیه بر هرچیز باذن الله قادرند و بر هر شیء ممّا کان او یکون بوحی الله عالم ایشانند مقتدر مطلق بر عوالم امکان و انشاء و ایشانند محالّ ظهور یفعل الله ما یشاء آنچه را ایشان برهان قرار دهند همان برهان اصلی است و بآنچه خود بدان استدلال فرمایند همانست دلیل حقیقی در پیشگاه اقدسشان عجز و نادانی نیست و در حضرت انورشان ناتوانی و درماندگی نه و لکن با همه اقتدار و قدرت و علم و احاطت حاکمند نه محکوم و مطاعند نه مطیع مقصودشان نجات خلق است نه هلاک و اقدامشان در اجرای امر حقّ



است نه اطاعت اهواء خلق لا اتبع اهوائكم قد ضللت اذا و ما  
انا من المهتدين

و پس از توضیح این مقدمه معروض می دارم که آنچه از جمیع  
کتب مقدسه سماویّه از تورات و انجیل و فرقان مستفاد می شود و  
عقل نیز بر آن شهادت می دهد اعظم حجج و براهین آیات وحیّه و  
زیر و کتب سماویّه است نه معجزات و آیات اقتراحیه یریدالله ان  
یحقّ الله الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین و نامه نگار برای  
کشف حجاب آیات وارده در این سه کتاب مستطاب را بر آنجناب  
می خواند تا واضح و معلوم گردد که انبیاء و رسل همواره کتاب را  
دلیل اعظم و موجب هدایت دانسته و معجزات را دام خصم و سبب  
هلاکت شمرده اند

### اما کتاب تورات

در فصل هیجدهم سفر تورات مثنی خداوند تبارک و تعالی قوم را  
از ظهور رسول صادق و مدعی کاذب اعلام می دارد و میزان تمیز  
صادق و کاذب را نیز معین می نماید و این آیات را که مرقوم  
خواهد شد علمای ملت فحیمه عیسویّه بشارت ظهور حضرت عیسی  
علیه السّلم دانسته و دانشمندان سلسله علیّه اسلامیّه بشارت ظهور  
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلّم شمرده و در کتب  
خود بآن استدلال فرموده اند مقصود آنکه این آیات متفق علیها  
است و مقبول امت حضرت رسول و تابعین حضرت عیسی و خلاصه  
القول خداوند جلّ و عزّ در آیه (۸) از فصل مذکور میفرماید  
(۱۸) از برای ایشان پیغمبر را مثل تو از میان برادران ایشان  
مبعوث خواهم فرمود و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا

هرآنچه باو امر می فرمایم بایشان ابلاغ دارد (۱۹) و واقع می شود شخصی که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش خواهم نمود (۲۰) اما پیغمبری که متکبران باسم من سخنی بگوید که بگفتنش امر نفرمودم و یا باسم خدایان غیر تلفظ نماید آن پیغمبر باید البته بمیرد (۲۱) و اگر در دلت بگوئی کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانم (۲۲) چنانچه پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد آن امری است که خداوند نفرموده است بلکه آن پیغمبر آنرا از روی غرور گفته است از او مترس انتهی خداوند تبارک و تعالی در این وحی منیر اعلام می فرماید که از میان اخوان قوم پیغمبری مانند تو یعنی صاحب شریعت جدیده مبعوث خواهم فرمود و کلام خود را از لسان مبارکش نازل خواهم نمود تا آنچه فرمایم بخلق ابلاغ دارد و اگر کسی رسالت او را نپذیرد ببازخواست الهی مبتلا و گرفتار گردد چنانکه امروز می بینی قوم یهود بجهت ردّ حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء بتفتیش و بازخواست الهی گرفتارند و بخشم خداوندی مبتلا و بعد می فرماید اگر پیغمبری بکذب مدعی وحی گردد و یا خلق را بعبادت اصنام و اوّثان دعوت نماید البته آن پیغمبر کاذب هلاک شود و پس از اعلام از ظهور پیغمبر صادق و پیغمبر کاذب می فرماید اگر تو در قلبت تردّد یابی و تفکر نمائی که من کلام خالق را از کلام خلق چگونه بشناسم و میان صدق و کذب چگونه تمیز دهم میزان اینست که اگر اوامر او تحقق پذیرد یعنی کلام او نافذ گردد و شریعت او باقی ماند او از جانب خداوند تبارک و تعالی است و الاّ از او مترس که کذب و

افترا است اکنون در این وحی آسمانی و میزان ربّانی نیکو تدبّر و تفکر نما که حقّ جلّ جلاله ممیّز میان مدّعی صادق و مدّعی کاذب را نفوذ کلام و تحقّق امر و بقا و دوام شرع او مقرر داشته است نه معجزات و آیات اقتراحیه و اگر معجزه دلیل بودی و آیات اقتراحیه موجب هدایت گشتی و فارق بین الحقّ و الباطل شدی می فرمودی که اگر تو در دلت تفکر نمائی که من کلام خداوند را از کلام خلق چگونه بشناسم و پیغمبر صادقرا از پیغمبر کاذب چگونه تمیز دهم معجزه ای از او بطلب اگر معجزه اظهار نمود حقّ است و از جانب خداست والّا فلا پس چون خداوند تبارک و تعالی معجزات را میزان و ممیّز بین الحقّ و الباطل قرار نداد خلق را نمی رسد که چشم از میزان الهی بپوشند و معجزات را میزان قرار دهند چه هرکس از فرمان الهی گردن پیچید و هوای خود را بر رضای خدا ترجیح داد البتّه صرفه نخواهد برد معجزه ای نخواهد دید و از نعمت هدایت نیز محروم خواهد ماند و بعضی علمای ملّت فخریه مسیحیه و افاضل امّت عزیزه اسلامیّه این آیات توراّه را بر این محمول داشته اند که میزان تمیّز پیغمبر صادق از کاذب این است که اگر آن پیغمبر خبری از غیب از وقایع آتیه بفرماید و آن بوقوع رسد حق است و الّا فلا و نزد متبصّر بطلان این تفسیر ظاهر است چه در این صورت موقوف است تحقّق صدق ادّعا بتحقّق آن خبر و این ظاهرالبطلان است زیرا که علم بآن تخصیص بمستمعین خواهد داشت و برای غائبین و غیر موجودین زمان ظهور طریقی جز تقلید اسلاف نخواهد ماند این است که چون سخافت این قول در غایت ظهور است محقّقین از عبریان خود بر

این معنی محمول نداشته اند و آیات مزبوره را بر آنچه عرض شد تفسیر کرده اند و غلبه امر و نفوذ کلمه و بقای شرع که خداوند تبارک و تعالی میزان اعظم در تورات قرار داده و ممیز بین الحقّ و الباطل فرموده در قرآن نیز منصوص است قال الله تبارک و تعالی ضرب الله مثلاً کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار خلاصة مقصود از آیه مبارکه این است که خداوند مثل زده است که کلمه طیبه مانند درخت طیبی است که ریشه آن در زمین ثابت و محکم است و شاخه اش بیابا مرتفع که در هر فصل میوه آورد و ثمرش بخلق بالغ آید و مثل کلمه خبیثه مانند درخت خبیثی است که باندک آسیبی کننده شود و آنرا بقا و استقرار نباشد و اینرا دانستی که کلمه الله شارع مقدّس و آن وجود انور اقدس است که محلّ تجلّی روح قدسی و مهبط وحی الهی است که شریعت در هر قرن بسبب وی تشریح شود و اثمار دیانت و معرفت و آسایش و مدنیّت از او در عالم ظهور یابد و نیز در مقام دیگر می فرماید انّ الباطل کان زهوقاً و از این بیانات مبارکه در کتاب مجید بسیار است که ارباب بصارت را به میزان حقیقی آگاه می نماید و اهل هدایت را بر محقّ و مبطل شناسائی می دهد و لا یرید الظّالمین الاّ خساراً

و نیز در فصل ششم سفر تورات مثنی در آیه (۱۶) میفرماید خداوند خدای خود را امتحان منمائید انتهی و این معلوم و واضح است که امتحان ذات غیب الهی معقول نتواند بود زیرا سبیل باو من کلّ الوجوه مسدود است چنانکه در مبحث توحید

دانستی بلکه مقصود از امتحان خداوند امتحان مظاهر امرالله است که پیوسته خلق بآن مبتلا و ممتحنند چه آنچه بر ایشان منسوب آید منسوب بخدا است معرفتشان معرفة الله و انکارشان انکارالله مطیعشان مطیع الله و محاربتشان محارب الله وجه ایشان وجه الله و لقای ایشان لقاء الله و امرشان امرالله و نهی ایشان نهی الله است کذلک امتحان ایشان امتحان خداست و امتحان مظاهر امرالله که اکثرخلق از آن غافل و بآن گرفتارند آنگونه مخوف و مهیب است که ملل قویّه را مقهور داشته و امم کثیره را بخشم الهی مبتلا و معدوم کرده است و مضمون این آیه تورات از احادیث اسلامیّه نیز مستفاد می شود چنانکه در اخبار وارد است که روزی یکی از یهود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را بر بامی بلند دید گفت یا علی خداوند را حافظ و ناصر خود می دانی آنحضرت فرمود بلی لازال عنایت او مرا محفوظ داشته و از کودکی الی الحال درع متین حفظ او مرا از نوائب و خطرات حراست فرموده گفت پس خود را از این بام بیفکن تا من ببینم که خداوند ترا حفظ می فرماید و عنایت الهیّه را در حقّ تو باور کنم و بدین اسلام اقرار آرم آن حضرت فرمود مگر کتاب را نخوانده ای که فرموده است خداوند را امتحان مکن اکنون تو نیز از این جرأت خود را بر حذر دار و خویش را در مقام خشم الهی میار چه او را رسد که خلق را امتحان فرماید نه خلق ضعیف جاهل او را ممتحن نماید و این حدیث را مولوی رومی در کتاب مشنوی روایت فرموده است بدان رجوع کن شاید بر دقایق امر آگاه گردی و امتحان مظاهر امرالله را سهل و آسان نشمری

## و اما کتاب انجیل

در چند جای این کتاب مقدس مرقوم و منصوص است که یهود از حضرت عیسی علیه السلام بر طبق ادعای آن حضرت معجزه‌ای طلبیدند و متمنی آیتی از آیات سماویة اقتراحیه گشتند و آن حضرت در هر مقام ایشان را بجوابی ملزم فرمود و از اظهار معجزه بر وفق خواهش یهود ابا نمود از جمله در باب دوازدهم انجیل متی در فقرة (۳۸) ببعده می‌فرماید (۳۸) آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم (۳۹) در جواب ایشان گفت فرقه شریر فاسق آیت می‌طلبند و آیتی به او داده نشود جز آیت یونس نبی (۴۰) زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود انتهى خلاصه مقصود این است که فرقه کتاب و علمای یهود از آن حضرت استدعای معجزه نمودند و آن حضرت می‌فرماید طالب معجزات همواره گروه اشرار و فساقند و فی الحقیقه اگر کسی بسیر و قصص پیشینیان رجوع کند ملاحظه می‌نماید که سابقین اولین از مؤمنین هیچگاه از انبیاء و مرسلین طلب معجزه ننمودند و خداوند را امتحان نکردند ولکن معرضین و معاندین پیوسته معجزه می‌طلبیدند و باین بهانه که تا معجزه‌ای نبینیم ایمان نیاریم در مقام انکار اصرار و ابرام می‌نمودند اینک در انجیل طریق ایمان حواریین را ببین و ردّ و انکار و معجزه خواستن یهود را بنگر تا بر سرّ این کلام معجز نظام حضرت عیسی مطلع گردی و مقام هرگروه را از آثار ایشان بشناسی و هم‌چنین در سابقین از اصحاب سید ابرار از

مهاجرین و انصار نظر نما تا بدانی که هیچ یک بمعجزه ایمان نیاوردند بلکه معجزه نطلبیدند و ابوجهل و سایر کفار قریش پیوسته معجزه می طلبیدند و لولا یأتینا بآیه من ربه می گفتند چنانکه در این باب آیات قرآنیّه بر معارضات آن گروه شهادت می دهد و در شرح آیات فرقانیّه خواهی دید و بالجمله حضرت پس از این بیان شریف که فرمود گروه شریر فاسق معجزه می طلبند می فرماید و هیچ آیتی باو داده نخواهد شد جز آیت یونس پیغمبر و ملت فخیمة مسیحیّه این کلامرا چنین تفسیر نموده اند که چون آن حضرت را یهود بشهادت رسانیدند و بدن مبارکش را در قبر سپردند پس از سه روز آن حضرت زنده شد و با حواریّین و رسل ملاقات نمود و بعد باآسمان صعود فرمود و اینست معجزه و آیتی که آن حضرت فرمود و خود را در این آیت بیونس بن متی تشبیه نمود ولکن نامه نگار را در تفسیر این بیان منیر بیانی دیگر است که من بعد ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد اکنون سخن در این است که آن حضرت بصراحت می فرماید هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد جز آیت یونس و حال آنکه زنده شدن آن حضرت را که آیت یونس است هم قوم یهود و طالبان معجزه ندیدند و آیتی دیگر هم بایشان باقرار حضرت عیسی نموده نشد پس اگر معجزات حجّت و دلیل باشد بایستی حجّت الهیّه بر ایشان بالغ نباشد و العیاذ باللّه بر ایشان ظلم شده باشد پس معلوم و واضح است که معجزات حجّت نیست و آیات اقتراحیّه دلیلی نه

و نیز در باب شانزدهم همین انجیل متی میفرماید (۱) آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده از روی امتحان خواستند که آیتی

آسمانی برای ایشان ظاهر سازد (۲) ایشانرا جواب داد که در وقت شام می‌گوئید هوا خوش خواهد بود که آسمان سرخ است (۳) و صبحگاهان می‌گوئید امروز هوا بد خواهد شد که آسمان سرخ و گرفته است ای ریاکاران روی آسمان را تمیز می‌دهید اما علامات ازمینه را تمیز نمی‌توانید داد (۴) فرقه شریر فاسق آیت می‌طلبند و آیتی بایشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی پس ایشانرا رها کرده روانه شد انتهى و مقصود این است که می‌فرماید بزرگان زهاد و دانشمندان یهود از حضرت عیسی برای امتحان از حضرت خواهش اظهار معجزه‌ای نمودند و آن حضرت در جواب ایشان فرمود شما از تیرگی و سرخی و گشادگی افق خوبی و بدی هوا را تمیز می‌دهید چونست که علامات زمان ظهور انبیاء و رسل را تمیز نمی‌توانید داد و باز مجدداً فرمود که طالبان معجزات و امتحان کنندگان کلمة الله باقتراح آیات گروه اشرار و فجّارند و حال آنکه آیتی بایشان جز آیت یونس پیغمبر داده نخواهد شد.

و ایضاً در باب ششم انجیل یوحنا از فقره (۲۸) ببعد چنین می‌فرماید (۲۸) بدو گفتند چکنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم (۲۹) عیسی در جواب ایشان گفت عمل خدا این که بآن کسی که او فرستاد ایمان بیاورید (۳۰) باو گفتند چه معجزه‌ای می‌کنی که ما آنرا دیده بتو ایمان بیاوریم تو چه کار می‌کنی (۳۱) پدران ما در بیابان من خوردند چنانکه مکتوب است که از آسمان بایشان نان عطا کرد تا بخورند (۳۲) عیسی بایشان گفت هرآینه بشما می‌گویم که موسی از آسمان نان بشما نداد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان بشما می‌دهد (۳۳) زیرا که نان خدا



آنست که از آسمان نازل شده بجهان حیوة می‌بخشد (۳۴) آنگاه بار  
 گفتند ای آقا این نان را پیوسته بما بده (۳۵) عیسی بایشان گفت  
 منم نان حیوة کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هرکه بمن  
 ایمان آرد هرگز تشنه نگردد (۳۶) ولیکن بشما گفتم که مرا هم  
 دیدید و ایمان نیاوردید انتهی خلاصه مقصود این است که چون  
 حضرت عیسی در بیانات مبارکه خود یهود را باجرای اعمال طیّبه  
 الهیه امر می‌فرمود از آن حضرت جویا شدند که کار خدائی چیست  
 که بایست آنرا بجا بیاوریم فرمود اینست کار خدائی که بفرستاده  
 او ایمان بیاورید یهود گفتند معجزه‌ای ظاهر فرما تا ما آن را  
 دیده بتو ایمان آوریم چنانکه حضرت موسی معجزه ظاهر فرمود و  
 در بیابان نان آسمانی یعنی منّ و سلوی باعجاز برای پدران از  
 آسمان فرود آورد چنانکه در تورات منصوص و مسطور است  
 حضرت عیسی بایشان جواب داد که موسی نان آسمانی بقوم نداد  
 بلکه نان آسمانی را خداوند بشما عطا فرمود و این نعمت عظمی را  
 در این یوم عنایت نمود، منم نان آسمانی و منم مائده سماویة  
 یزدانی که بلقay روح بخش سیری ابدی بخشم و بزال بیانات چون  
 ماء الحیوة سیرابی جاودانی دهم لکن افسوس که این موهبت  
 عظمی و عطیة کبری را شما دیدید و ایمان نیاوردید اکنون قدری  
 در این مطلب تفکر و تدبّر نما که اگر معجزه حجّت بودی و آیات  
 اقتراحیه سبب ایمان شدی بایستی حضرت روح الله که رحمت صرف  
 و معدن کرم و مظهر جود و مبعوث برای هدایت یهود بود بر وفق  
 استدعای آنقوم معجزه‌ای ظاهر فرماید و بنی اسرائیل را از ورطه  
 شکّ و ریب برهاند و یا باظهار یک معجزه راه ایراد معاند را

مسدود نماید پس چون باقتراح یهود اعتنا نفرمود و با کمال قدرت استدعای آن قوم را اجابت ننمود معلوم می شود که دلیل اصلی غیر از معجزات است و برهان الهی سوی این خرافات و لا يعلم ذلك الا اولو الالباب و من عنده علم الكتاب

### و اما قرآن مجید و فرقان حمید

نخست بدان که در اینکتاب مبارک که اعظم کتب سماویّه است و مصدق و مبینّ جمیع صحف ربّانیّه چنانکه در آیه مبارکه فیه تبیان کلّ شیء تصریح شده است جمیع مطالب عالیّه از تعیین دلیل و برهان و ردّ ایرادات اهل کفر و طغیان و میزان تمیز مدّعیان باحسن قول و افصح بیان وارد و نازل شده است لکن فهم آن را دلی نورانی شاید و نظری خالی از تعصّب و عناد باید تا فجر هدایت و فهم کتاب بر قلب طالع گردد و ظلمت شکّ و ارتیاب زایل و مرتفع شود پس قدری بدقتّ در بحر کتاب مجید فرو شو و بنصفت در آنچه مرقوم می شود تفکّر نما تا واضح و هویدا بینی که خداوند تبارک و تعالی در این کتاب منیر کلّیّه معجزات و آیات اقتراحیه را ردّ فرموده و صحف سماویّه و آیات کتابیه را اعظم ادلّه و حجّت باقیه مقررّ داشته است

از جمله در سوره بنی اسرائیل فرموده است و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون و آتینا ثمود النّاقه مبصره فظلموا بها و ما نرسل بالایات الا تخویفا یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الا بسبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آنرا چنانکه ناقه را بشمود آشکار دادیم و باو ظلم کردند و ما نمی فرستیم بمعجزات الا برای تخویف و انذار و خلاصه مقصود

این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید سبب اینکه ما پیغمبران را با معجزات نمی‌فرستیم و معجزه را دلیل حضرت رسول قرار نداده‌ایم این است که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرهم معجزات انبیاء را تکذیب کردند و حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیه را هلاک نمودیم و بعذاب آنان را محو و معدوم کردیم زیرا که نمی‌فرستیم ما معجزات را مگر برای اخافت و انذار بنزول عذاب و هلاکت یعنی معجزات سبب هدایت نیست بلکه مندرز بهلاکت و موجب قهر و اعدام اهل کفر و ضلالت است و چون وجود مبارک حضرت خاتم‌الانبیاء رحمة للعالمین بود و ارادة الهیة بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و سلسله یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از فرزندان ایشان اهل ایمان بظهور آید این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریة ابا فرمود و هلاکت ایشان را روا نداشت و کسی که از عریّت ربطی داشته باشد و در علم لغت توانا بود می‌داند که لفظ (الآیات) جمع محلی بالف و لام و مفید عموم است یعنی جمیع معجزات فرستاده نمی‌شود و تمام آیات اقتراحیه مندرز بهلاکت است تا اهل هوا حمل بر مورد مخصوص ننمایند و کلام الهی را تحریف نکنند اکنون ای برادر گرامی قدری در این آیه مبارکه تفکر نما و بتفاسیر علماء و مفسرین رجوع کن و ببین که آیات اقتراحیه و معجزات را که خداوند تبارک و تعالی باین پایه آن را ممنوع و مخوف داشته است مردم جاهل تا چه مایه آن را سهل و آسان شمرده‌اند که قطع نظر از نسبت بانبیاء بهر پیری نسبت داده و بهر مرشدی روا داشته و بی‌باک در کتب و مصنفات خود درج نموده‌اند فاعتبروا یا اولی

و ايضاً بر وفق آيه مذکوره که معجزات مندر بهلاکت است در  
 سورة مبارکه انعام فرموده است **قل انى على بينة من ربى و  
 کذبتم به ما عندى ما تستعجلون به انّ الحکم الا لله يقصّ الحقّ و  
 هو خير الفاصلين قل لو انّ عندى ما تستعجلون به لقضى الامر  
 بينى و بينکم و الله اعلم بالظالمين** خلاصه مقصود از آيه  
 مبارکه اينست که خداوند تبارک و تعالى به حضرت خاتم الانبياء  
 مى فرمايد بگو من با بيانى از پروردگار خود هستم يعنى با قرآن  
 مجيد از جانب پروردگار آمدم و شما آن را تکذيب کرديد و افترا  
 دانستيد نيست نزد من آنچه شما در آن تعجيل و شتاب مى نماييد  
 نيست فرمان مگر خداييرا که بيان مى فرمايد حقّ را و او است  
 بهترين جدا کنندگان و اين خود ظاهر و آشکار است که کفار در  
 طلب معجزات شتاب مى کردند و تعجيل در اقتراح آيات مى نمودند  
 چنانکه از آيات قرآنيه که بعد ذکر مى شود خواهى دانست بعد  
 مى فرمايد بگو اگر آنچه شما در آن تعجيل مى نماييد نزد من بود  
 هرآينه بيان من و شما حکم شده بود و خدا شناساتر است به  
 ستمکاران يعنى اگر معجزات را ظاهر مى کردم هرآينه حکم هلاک  
 و نزول عذاب مانند قوم ثمود و ساير احزاب بر شما حتم مى شد  
 چنانکه اين معنى را از آيه نخست مستفاد داشتى

و ايضاً در سورة انعام فرموده است **و اقساموا بالله جهد ايمانهم  
 لئن جانتهم آيه ليؤمننّ بها قل انما الايات عندالله و ما يشعركم  
 انّها اذا جائت لا يؤمنون و نقلّب افئدتهم و ابصارهم كما لم يؤمنوا  
 به اول مرّة و نذرهم فى طغيانهم يعمهون** خلاصه مقصود از آيه

مبارکه این است که خداوند می فرماید کفّار بنهایت سخت قسم یاد می کنند که اگر یک معجزه برای ایشان بیاید البتّه البتّه ایمان خواهند آورد بگو معجزات نزد خداوند هست ولكن شما نمی دانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که ما بر می گردانیم دلهای ایشان را و چشمهای ایشان را چنانکه در اول ایمان نیاوردند باو (یعنی پیش از معجزه) و وا می گذاریم ایشان را در طغیانشان در شکّ و تردید اکنون در این دو آیه تفکّر نما که در صورتیکه پس از صدور معجزه خداوند تبارک و تعالی دل و چشم را برگرداند و شخص را در شکّ و تردید واگذارد و هم طلب معجزه موجب هلاکت شود نه سبب هدایت چه ثمری برخواستن معجزات مترتب خواهد شد و چه حجّیت خواهد داشت خاصّه در صورتیکه در امم سالفه بتجربه رسیده باشد که معجزات سبب ایمان احدی از ایشان نشد و موجب محو و هلاک ایشان گشت بلی چون انسان جاهل است و بنفع و ضرّ خود عالم نیست چنین گمان می کند که شاید بمعجزات ایمان آورد و معجزه سبب هدایت او شود این است که در نهایت وثوق بخیال خود معجزه می طلبد و در غایت اطمینان آن را حجّت و دلیل قرار می دهد چنانکه کفّار عرب و قوم یهود قسم می خوردند و به ایمان غلیظه سوگند یاد می کردند که اگر محمّد یک معجزه بیاورد باو ایمان خواهیم آورد و برسالت او اعتراف خواهیم نمود لکن خداوند تبارک و تعالی متصرّف در قلوب و علاّم الغیوب است می داند که معجزه موجب ایمان نشود و امتحان خداوند موجب هلاکت باشد و اگر معجزات هر قدر سخت تر و بزرگتر باشد هم سبب ایمان احدی نگردد چنانکه

بعد از این دو آیه مذکوره فرموده است و لو اتنا نزلنا اليهم  
 الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كلّ شيء قبلاً ما كانوا  
 ليؤمنوا الا ان يشاء الله و لكن اكثرهم يجهلون يعنى اگرچه  
 بايشان نازل كنيم ملائكه را و مرده ها با ايشان سخن گویند  
 و محشور كنيم همه اشياء را بر ايشان رو برو ايمان نخواهند آورد  
 مگر آنكه خداوند خواهد، و لكن بيشتر ايشان نمى دانند و مقصود  
 اين است كه اگر چه اينچنين معجزات عظيمه ظاهر گردد كه  
 فى المثل بخواهش ايشان ملائكه نازل شوند و مردگان سخن گویند  
 و همه اشياء رو برو محشور گردند هم احدى ايمان نياورد مگر  
 آنكه خدا خواهد پس در صورتى كه اين معجزات عظيمه كه گمان  
 نمى رود بدست هيچ رسولى ظاهر شده باشد موجب ايمان كسى  
 نشود و ايمان هر كس موقوف بارادة الله باشد چرا انسان غافل معجزه  
 طلبد و بدليلى كه خداوند تبارك و تعالى خود مقرر کرده و موجب  
 هدايت فرموده است راضى نشود

و ايضاً در سورة مباركة انعام فرموده است قد نعلم انه ليحزنك  
 الذى يقولون فانهم لا يكذبونك و لكن الظالمين بايات الله يجحدون  
 و لقد كذبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذبوا و اوذوا حتى  
 اتاهم نصرنا و لا مبدل لكلمات الله و لقد جانك من نبا المرسلين  
 و ان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغى نفقا فى  
 الارض او سلماً فى السماء فتاتيهم باية و لو شاء الله لجمعهم على  
 الهدى فلا تكونن من الجاهلين و شان نزول اين آيات كريمه اين  
 است كه حضرت رسالت پناه عليه و آله اطيب الصلوات و اكمل  
 التحيات را از كثرت اعتراضات اهل هوا و شدت اعراض اعدا حزن

شدید گرفته بود چه قرآن مجید را حمل بر شعر و افترا می نمودند و از قبول اعظم دلیل الهی گردن می پیچیدند و بکلمه سخت اثنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون دل مبارکش را می خراشیدند و هر روزه آیتی اقتراح می کردند و معجزه ای می طلبیدند چندان که آثار ملال از چهره مبارک آن همایون نمودار عزت و جلال ظاهر بود که ناگاه طیر اعلی از سدره منتهی نزول فرمود و باین آیات باهرات و کلمات محکمت تغنی نمود و آن حضرت را بر تحمل بلایا صبر و شکیبائی بخشود و خلاصه ترجمه این آیات چنین است که خداوند تبارک و تعالی بحیب خود حضرت خاتم الانبیاء می فرماید که هرآینه می دانیم که ترا غمگین و اندوهناک می دارد گفتار کافران ولی آنها ترا تکذیب نمی کنند بلکه آن ستمکاران در حقیقت آیات خداوند را انکار می نمایند و هرآینه پیش از تو پیغمبران تکذیب کرده شدند و ایشان بر تکذیب و اذیت ها که بر ایشان وارد می شد صبر کردند تا آنکه یاری و نصرت ما بایشان رسید و تبدیل کننده نیست کلمات خداوند را و بتو رسیده است خبر پیغمبران و اگر بر تو بزرگ و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی نقبی در زمین فرو بر یا نردبانی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه ای بیاور و اگر خداوند خواهد خود تواند ایشان را بر هدایت جمع فرماید و متفق گرداند پس البتّه مباش تو از جاهلان یعنی بسبب ظلم و شرارتشان خداوند خود نمی خواهد آنان را هدایت فرماید و بعزت ایمان و نجات سرافراز گرداند چه این نکته از سنن الهیه شناخته است که در ظهورات کلّیه همواره گردنکشان و ستمکاران را بجزای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته و پاک دلان و متواضعان را

بتاج ایمان و شرف اذعان سرافراز فرموده سنة الله التي قد خلت  
من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا حال ای برادر گرامی اگر در  
معنی این آیات که تلاوت شد تأمل نمائی و بر مهابت این مقالات  
ملتفت شوی البته از عظمت اقتراح آیات خائف گردی و از خشم  
الهی منصعق آئی پس قدری تدبّر کن و از حال پیشینیان پند گیر  
و نزد حقّ جلّ جلاله متواضع شو لعلّ الله يهديك الى صراطه  
المستقيم

و ايضاً در همین سوره انعام فرموده است و قالوا لولا نزل عليه  
آية من ربه قل ان الله قادر على ان ينزل آية و لكن اكثرهم لا  
يعلمون ترجمه آیه مبارکه اینست که خداوند تبارک و تعالی  
می فرماید گفته اند که چرا فرود نیامد بر او معجزه ای از جانب  
پروردگار او بگو خداوند قادر و توانا است که بفرستد معجزه ای  
را، لکن بیشتر ایشان نمی دانند. یعنی کفار می گفتند که اگر محمد  
پیغمبر است چرا پروردگار او به او معجزه ای نداد پس خدای  
تبارک و تعالی می فرماید در جواب ایشان بگو هرآینه خداوند  
قدرت بر فرستادن هر معجزه ای دارد لکن بیشتر ایشان سبب عدم  
اتیان آنرا نمی دانند و این نکته را نیک ملتفت باش که می فرماید  
خداوند قدرت دارد بر اینکه معجزه ای بفرستد نمی فرماید معجزه ای  
فرستاده است و نیز ملتفت باش که لفظ (آیه) باصطلاح علمای  
عربیّت نکره ای در سیاق نفی است و مفید عموم یعنی هیچ  
معجزه ای نازل نشد

و ايضاً در سوره مبارکه طه فرموده است و قالوا لولا ياتينا  
بآية من ربه اولم تأتاهم بيّنة ما فى الصحف الاولى ترجمه اینست



که خداوند می فرماید گفته اند که چرا نمی آورد برای ما معجزه ای از جانب پروردگار خود یعنی اگر حضرت رسالت پناه در ادّعی رسالت صادقست چرا برای ما یک معجزه ای از پروردگار نمی آورد پس خداوند تبارک و تعالی در جواب آن گروه می فرماید آیا نیامد برای ایشان بیان آنچه در صحف اولی است یعنی آیا قرآن شریف که بیان توراّه و انجیل و سایر کتب سماویّه و صحف ربّانیّه است برای ایشان نیامد و مقصود الهی اینست که با وجود قرآن که اعظم معجزات و اکمل و اتمّ آیات است این گروه چه معجزه ای می طلبند و چه دلیلی می جویند

و ایضاً در سوره رعد فرموده است و يقول الذّین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربّه انما انت منذر و لکلّ قوم هاد یعنی می گویند کسانی که کافر شده اند چرا فرو فرستاده بر او نشد معجزه ای از پروردگار او بعد خداوند عزّ و جلّ جواب می فرماید که هرآینه تو ترساننده و هر قوم را هدایت کننده یعنی کار تو تخویف و انذار خلق است از عذاب آخرت و هدایت ایشان بسبیل نجات و مغفرت نمی فرماید معجزه ای فرستاده ایم یا خواهیم فرستاد

و ایضاً در سوره مبارکه عنکبوت فرموده است و قالوا لولا انزل علیه آیات من ربّه قل انما الآیات عندالله و انما انا نذیر مبین او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة و ذکرى لقوم یؤمنون ترجمه آیه مبارکه این است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید و گفته اند که چرا فرود نیامد بر او معجزاتی از پروردگار او بگو هرآینه معجزات نزد خداوند هست ولکن من نذیر مبینم آیا کافی نیست ایشان را کتابی بر تو فرستاده ایم که بر

ایشان تلاوت می شود زیرا که در اینست رحمت و موعظت برای قومی که ایمان می آورند. اگرچه تفسیر این دو آیه از آنچه در آیات سابقه گفته شد مستفاد می شود لکن تکمیلاً للحجّة و البیان مجدّداً معروض می دارم که خداوند جلّ شأنه و تبارک اسمہ در این کلام اعجاز نظام منع از معجزات و کفایت و حجّیت کتاب را بیانی ظاهر و روشن فرموده که اگر واقعاً نفسی بقرآن مجید ایمان و اذعان داشته باشد پس از اطلاع از معنی این دو آیه شریفه ابدأ بر مظاهر امرالله اعتراض نخواهد نمود و معجزه‌ای بر ایشان اقتراح نخواهد کرد، و بحجّیت کتاب آسمانی و کفایت وحی ربّانی اعتراف خواهد آورد. زیرا که خداوند اخبار فرموده است که کفّار گفته اند که اگر محمّد پیغمبر است چرا معجزات باو داده نشد از پروردگارش پس خداوند می فرماید در جواب آنان بگو معجزات نزد خداوند است ولکن من برای انذار و تحریف از عذاب آخرت آمده ام اولاً در این تفکر نما که اگر در مقامات عدیده که کفّار از آن حضرت معجزه می طلبیدند و بآن همه تأکید قسم یاد می کردند که اگر یک معجزه آورد ایمان می آوریم اگر برحسب خواهش ایشان حضرت رسول در یک مقام معجزه‌ای اظهار فرموده بود لابد در اینوقت که گفتند اگر محمّد پیغمبر است چرا پروردگار باو معجزه‌ای نداد آن حضرت در جواب می فرمود که من فلان معجزه را آوردم و شما قبول نکردید یا آنکه می فرمود اینک هر معجزه‌ای می طلبید می آورم پس چون در این مقامات عدیده که ملاحظه نمودی ابدأ نه آن حضرت ادّعا فرمود که من معجزه‌ای آوردم و نه وعده داد که معجزه‌ای خواهم آورد چگونه این قوم جاهل معجزات را دلیل آن

حضرت می دانند و آن را اول برهان انبیاء و مرسلین می شمردند و ثانیاً در آیه دویم تفکر کن که خداوند جلّت عظمته می فرماید آیا کافی نیست این قوم را که ما بتو کتابی فرستاده ایم که بر ایشان تلاوت می شود یعنی البتّه قرآن کافی است و از او معجزه ای بالاتر نیست پس دلیل اعظمت و کفایت قرآن را چنین می فرماید که زیرا در اوست رحمت و پند و موعظت برای کسانی که ایمان می آورند و شرح عظمت و بزرگی آیات کتاب و فوائد عظیمه وحی حضرت ربّ الارباب بخواست خدای وهّاب در فصل ثانی مشروحاً خواهد آمد و این آیات بعون الله در آن مقام نیک مبین خواهد گشت و از این قبیل آیات که کلیه معجزات را ردّ می فرماید و افاده عموم می کند بسیار است لکن باین قدر اکتفا رفت تا کلام بطول نیانجامد و مطالب دیگر از دست نرود اکنون آیاتی دیگر را گوش دار که در مقامات بسیار از رسول پروردگار معجزات مخصوصه می طلبیدند و در هر مورد آیتی علیحده اقتراح می کردند

از جمله در سوره مبارکه آل عمران فرموده است الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰى يٰتِيْنَا بِقُرْاٰنٍ تَاكُلُهٗ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاۤءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَ بِالَّذِيْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمۡ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ فَاِنْ كَذَّبُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُوْلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاۤءُوْا بِالْبَيِّنٰتِ وَ الزّٰبِرِ وَ الْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ وَ شَأْنُ نَزُوْلِ اِيْنِ آيَةٍ چنين است که قوم يهود خدمت صاحب مقام محمود مشرف گشته معروض داشتند که خداوند بما عهد فرموده است که ایمان نیاوریم به پیغمبری مگر آنکه قربانی کند و آتشی از آسمان فرود آید و آن قربانی را بسوزاند و

این علامت قبول قربانی و صدق پیغمبری او گردد چنانکه از هابیل پسر حضرت آدم مشهور است و در فصل (۱۸) از کتاب اول ملوک از تورات از ایلای پیغمبر (یعنی الیاس) مآثور که ایلای در حضور آحاب پادشاه بنی اسرائیل و مشایخ قوم با پیغمبران دروغ معارضه فرمود و بر این معجزه استقرار یافت که هریک گاوی قربانی کنند و از خدای خود مسئلت نمایند که آتشی از آسمان فرود آید و آن قربانی را بسوزاند تا صادق از کاذب و محق از مبطل تمیز یابد و در نخست پیغمبران دروغ گوی گاوی قربان کردند و بر مذبح نهادند و از صبح تا بعد از ظهر دعا و تضرع نمودند و اثری ظاهر نشد پس ایلای گاوی را ذبح نمود و از خداوند مسئلت کرد و آتشی از آسمان فرود آمد و آن قربانی بلکه آبهائی که بر مذبح ریخته بود بتمام بسوخت و صدق رسالت او بر قوم آشکار شد و خلاصة القول یهود بحضرت رسول گفتند که اگر تو هم در ادعای رسالت صادقی برای ما این معجزه را آشکار ساز لهذا خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم الانبیاء می‌فرماید در جواب ایشان بگو هرآینه پیغمبران پیش از من آمدند بسوی شما با بیّنات و با همین معجزه‌ای که گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر راست می‌گوئید یعنی اگر راست می‌گوئید که بصدور این معجزه ایمان خواهید آورد پیغمبران پیش را که با همین معجزه آمدند چرا کشتید پس چون در آن ایام آنان را نپذیرفتید و بقتل رسانیدید امروز هم قبول نخواهید نمود و در قول کاذب خواهید بود یا اخی و المتعرض لنفحات ربی اگر بدقت در این آیه تفکر فرمائی از عظمت امتحان و تمحیص الهی متحیر گردی زیرا که یهود پس

از استماع این جواب از عدم فهم مقصود فریاد ایشان بلند شد که این مرد چه می گوید و چرا نسبت قتل انبیاء را بما می دهد همانا از زمان ایلیا تا اینوقت زیاده از هزارسال گذشته است نه ما آن حضرت را کشتیم و نه او را تکذیب نمودیم بلکه باو ایمان داریم و به اسم مبارکش افتخار می نمائیم و بحضرتش توّسل می جوئیم و جمیع انبیای بنی اسرائیل را حقّ می دانیم و خلاصه القول چندان آن حضرت را از این مقوله استهزاء نمودند و العیاذ باللّٰه بجنون نسبت دادند و تکذیب کردند که حقّ جلّ جلاله آن حضرت را باین آیه مبارکه تسلّی نمود و نازل فرمود که فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جائوا بالبینات و الزّبر و الکتاب المنیر یعنی پس اگر ترا تکذیب کردند و دروغ گوی دانستند هرآینه تکذیب کرده شدند پیش از تو پیغمبران که آمدند با بینات و زیر و کتاب منیر وایضاً در سورة البقره فرموده است وقال الذّین لایعلمون لولا یکلّمنا الله او تأتینا آیه کذلک قال الذّین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قدینا الآیات لقوم یوقنون مقصود خداوند این است که کسان نادان گفته اند که چرا خداوند با ما تکلم نمی کند و یا معجزه ای برای ما نمی آید همچنین گفتند کسانی که پیش از ایشان بودند مانند سخن ایشان متشابه و مانند است بهم دلهایشان هرآینه ما بیان کردیم آیات را برای قومی که یقین می آورند یعنی این گروه نادان می طلبند که خداوند تبارک و تعالی با ایشان سخن گوید و یا معجزه ای بر ایشان ظاهر شود و این سخن را کفّار باین جهت می گفتند که در فصل (۱۹) و (۲۰) سفر خروج از اسفار توراۀ ماثور است که خداوند در سینا با بنی اسرائیل تکلم فرمود و

معجزات باهره نمود لهذا می گفتند اگر محمد پیغمبر است چرا خداوند با ما تکلم نمی کند و یا معجزه نمی آورد تا ما باو ایمان آوریم و رسالت او را بپذیریم بعد خداوند می فرماید کافران پیش نیز چنین می گفتند و بهمین مزخرفات بر انبیاء اعتراض می نمودند دلهایشان بهم شبیه و اقوالشان بهم مانند است و فی الحقیقه این فقره نیک آزموده است که سخن کفار آخرین در ردّ انبیاء عین سخن اولین است و برهان مؤمنین لاحقین عین برهان سابقین چنانکه در آغاز این رساله بدان اشارتی رفت

وایضاً در سوره قصص فرموده است و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و لکن رحمة من ربک لتنذر قوماً ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلهم يتذکرون و لولا ان تصیبهم مصیبة بما قدّمت ایدیهم فیقولوا ربّنا لولا ارسلت الینا رسولاً فنتبع آیاتک و نکون من المؤمنین. فلما جائهم الحقّ من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بكلّ کافرون قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما يتبعون اهوائهم و من اضلّ ممن اتبع هواه بغير هدیّ ان الله لا یهدی القوم الظالمین خلاصه ترجمه آیات مبارکه این است که خداوند تبارک و تعالی به سید انبیاء می فرماید نبودی تو در طور که ما ندا فرمودیم ولکن وحی آن رحمتی است از پروردگار تو تا انذار فرمائی قومی را که نیامده است پیش از تو ایشان را نذیری شاید پند گیرند و مبادا چون بلائی بدیشان رسد بسبب کارهایی که از دستشان صدور یافته است بگویند چرا پیغمبری بما نفرستادی تا

آیات ترا اطاعت کنیم و ایمان آوریم یعنی اگرچه تو در طور نبودی هنگام ارتفاع ندا و نزول تورات بر حضرت موسی لکن این حوادث را بتو وحی فرمودیم تا بهدایت قوم عرب قیام نمائی چه پیش از تو رسولی بر ایشان مبعوث نشده و حجّت الهیه بر این گروه ابلاغ نرفته است مبادا چون جزای اعمال زشت بایشان رسد و بلایا اینانرا فرو گیرد گویند خداوندا چرا رسولی بما نفرستادی تا ما را بطریق رشد و نجات هدایت فرماید و از اعمال زشت و سبیل هلاک تحذیر و انذار نماید بعد می فرماید چون آمد حقّ ایشان را از جانب ما گفتند که چرا داده نشد او را آنچه داده شد بموسی یعنی چون حضرت خاتم الانبیاء بایشان فرستاده شد گفتند چرا با معجزات حضرت موسی مؤید نیست چرا چون موسی عصای خود را ازدها نتواند نمود و چرا یکی از آن همه معجزات که از حضرت کلیم مأثور است بما نتواند نمود پس خداوند در جواب ایشان می فرماید آیا کافر نشدند بآنچه موسی آورد از پیش یعنی پیش از تو به آن حضرت هم کافر شدند و معجزات او را هم نپذیرفتند و گفتند که موسی و محمد دو باطلند معاون یکدیگر و ما بهردو کافریم پس خداوند بایشان احتجاج می فرماید که بگو بایشان اگر راست می گویند کتابی بیاورید از جانب خداوند هدایت کننده تر از تورات و قرآن تا من آن را متابعت کنم یعنی چون شما تورا و قرآن را وحی آسمانی نمی دانید و از تزییقات بشریه و افکار خلقیه می شمارید شما نیز کتابی بیاورید که چون قرآن و تورات قومی را بآداب مستحسنه مؤدّب و متشرّع نماید و از شرک و بت پرستی بتوحید و خداشناسی وارد گرداند پس بحضرت رسول می فرماید که

اگر ترا اجابت نکردند و چون تورات و قرآن کتابی نیاوردند پس بدان که این گروه تابع هوای خویشند نه تابع عقل نورانی دورانیش و کیست گمراه تر از تابع هوا و تارک هدی ان الله لا یهدی القوم الظّالمین

و ایضاً در سوره بنی اسرائیل فرموده است و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً او تأتي بالله و الملائكة قبيلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقى في السماء و لن نؤمن لرقيتك حتى تنزل علينا كتاباً نقرنه قل سبحان ربّي هل كنت الا بشراً رسولا ترجمه این آیات چنین است که خداوند تعالی و تقدّس می فرماید و گفته اند که ایمان نخواهیم آورد بتو تا آنکه جاری کنی برای ما از زمین چشمه ای یا آنکه باشد ترا باغی از خرما و انگور و جاری کنی در زیر آن انهار یا بر ما فرود آری پاره ای از آسمان چنانکه گمان داشتی و یا بیاوری خداوند و ملائکه را هم گروه یا ترا باشد خانه ای از زر و یا بالا روی به آسمان و ایمان نمی آوریم برای بالا رفتن تو تا اینکه فرود آوری برای ما کتابی که بخوانیم آن را بگو پاک است خدای من آیا من هستم جز بشری رسول مفسّران فرموده اند که روزی اکابر قریش مانند ابوجهل و عتبه و شیبه و بعضی دیگر خدمت حضرت خیرالبشر آمدند و گفتند ای محمّد مدّعی است که ادّعای پیغمبری می کنی و خود را رسولی بزرگ و خاتم انبیاء می شمری آخر یک معجزه ای ظاهر ساز تا ما ترا باور داریم و در نصرت تو کمر بندیم اینک شهر مکه بی آب تر از همه



شهرها است از خداوند بخواه تا چشمه ظاهر سازد و این زمین خشک را سیرآب کند و یا باغی باعجاز ظاهر ساز از خرما و انگور و جویها در خلال آن جاری باشد یا چنانکه بارها گفتم و ما را بآیه او تسقط علیهم کسفاً من السماء تخویف کردی قطعه‌ای از آسمان فرود آر تا سبب خوف و ایمان قوم و آیت رسالت تو گردد یا خداوند و ملانکه را نمودار کن تا بر حقیقت تو گواهی باشد و عبدالله بن امیه مخزومی گفت من ایمان نمی‌آورم مگر آنکه به آسمان بالا روی و مکتوب‌ها به اسم آری و خلاصة القول اکابر قریش گفتند یکی از این معجزات را تا ظاهر نسازی هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد پس حضرت خاتم الانبیاء بفرمان خدای علیّ اعلیّ در جواب ایشان فرمود سبحان الله من آیا جز بشری رسولم

حال ای سائل سالک ارشدک الله الی اقرب الطّرق و اوضح المسالک در این آیات و آیات سابقه تفکّر نما و ملاحظه کن که اگر معجزات حجّت بودی و امتحان انبیاء و مرسلین موجب هدایت گشتی البتّه خداوند رثوف ایشان را محروم نمی‌فرمودی و لا اقل در یک مورد بر وفق خواهش قوم معجزه‌ای ظاهر می‌نمودی و نیز نیکو بنگر که آنچه را کفّار در زمان حضرت رسول می‌گفتند امروز مردم این زمان می‌گویند و آنچه را آن گروه جاهل می‌طلبیدند امروز این قوم باطل می‌طلبند فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم تشابهت قلوبهم قد بیّنا الآیات لقوم یوقنون و از این قبیل آیات که کلّ مشعر بر رده اقتراح و طلب معجزات است در قرآن مجید و فرقان حمید بسیار است لکن باین مقدار اختصار

رفت چه اگر دلی بنور انصاف و ایمان بقرآن منور باشد یک آیت او را کفایت می کند و اگر قلبی از احاطه خطایا یا غلبه نخوت و کبریا تاریک و مقلوب باشد تلاوت صد آیت بر او ثمر نکند و جز بر بغض او نیفزاید و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا

اگر چه آنچه در خصوص معجزات نوشته شد عالمی را کافی است لکن آنجناب را یک سخن باقی است که بگویند پس اینهمه معجزات ائمه و انبیاء که در احادیث ماثور است و در کتب مسطور چیست و این همه آثار محمول بر چه جواب گویم که در مقدمه این فصل گفته شد که انبیاء مظاهر قدرت الهیه اند بلکه مطالع جمیع اسماء و صفات ربّانیه بر هر شیء باذن الله قادرند و بر اظهار هر معجزه ای باراده الله توانا لکن مطاعند نه مطیع و تابع اراده حقند نه مطیع خیالات خلق و متبع هواهای نفس بلکه جمیع افعالشان معجزه باهره است و تمام اطوارشان فوق طاقت بشریه چنانکه باب اعظم و قائم افخم حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در کتاب مستطاب بیان فارسی فرموده است اگرچه شجره حقیقت در جمیع شؤون مقطّع غیر است از شبه و مثل و قرین و عدل و کفو لکن چون چشم اکثری نمی بیند علو آن را و در آیات بنحوی است که هرکس بخواهد بفهمد بتواند لهذا حجّت را واحد قرار داد لعلّ در یوم ظهور من ینظهره الله در حقّ او لِمَ و بِمَ گفته نشود انتهى یعنی اگرچه شارع مقدّس در جمیع شؤون و اطوار بی مثل و شبیه است لکن چون چشم اکثر خلق علو اطوار آن مواضع قدرت پروردگار را نمی بینند و قلوبشان از تیرگی بغض و یا

موانع بعد اعجاز آنرا ادراک نمی کند و در آیات کتاب نوعی ست که اگر کسی بخواهد بفهمد می تواند و دست هرکس به آن می رسد لهذا حقّ جلّ جلاله حجّت و دلیل را منحصر بواحد فرمود و آن را وحی آسمانی و کتاب ربّانی مقررّ داشت شاید وجود مبارکی که پس از من خداوند او را ظاهر می فرماید کسی در حقّ او چون و چرا نگردد و باقتراح معجزات مانند این امتّ و امم ماضیه خداوند را امتحان ننماید

و خلاصه قول اینست که آنچه از معجزات که از انبیاء و رسل روایت نموده اند اگر منافی قرآن نیست و در مواقع اقتراح و امتحان وارد نشده است البتّه حقّ است و درست و مقبول و اگر منافی قرآنست و در مورد امتحان باطل است و افترا و مردود و این مسأله را علماء نیک می دانند که در تعادل و تراجیح اخبار میزان اعظم صحّت احادیث و آثار مطابقت و موافقت آن است با کتاب پروردگار زیرا که در قرآن مجید تفصیل هرچیز هست و بیان هیچ چیز از لوازم دینیّه اصولاً و فروعاً در این کتاب منیر ترک نشده است قال الله تبارک و تعالی ما کان حدیثاً یفتري و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کَلْشَى. و هدی و رحمة لقوم یؤمنون

### و اما دلیل عقلی

هرآینه اعظم شرطی که حکما و محققین در صحّت استنتاج قضایای عقلیه واجب الرعايه شمرده اند تعلق و ارتباط مدعی و برهان است چه اگر مدعی را با برهان تعلق و ارتباط و التزامی نباشد نتیجه صحیحه حاصل نیاید معلّم شهیر کرنیلوس فاندیک

آمریکائی در جزء ثامن از کتاب نقش فی الحجر فرموده است و  
 بما انّ الانسان معرض للخطا، فی الامور العقلیة یوافقہ ان یتعین  
 بآلة قانونیة تعصمه من الخطا، و ترشده الی تصحیح حتی لایحسب  
 علّة ما لیس بعلة و لانتیجة ما لیس بنتیجة و لاتبنی علی اساس  
 فاسد و لایعدّ برهاناً ما لیس ببرهان قال الامام الغزالی لو قال  
 قائل اربعة اكثر من عشرة و انا ابرهن ذلك باحالة هذه العصا حیة  
 ثمّ فعل و تحولت العصا حیة لکننت اندهش من حیلة العامل ولكن  
 كنت ابقى علی یقینی بانّ اربعة اقلّ من عشرة الی اخر قوله معناه  
 ان لاتعلّق بین البرهان و الامر المبرهن و اذ ذاک فلا یعدّ برهاناً  
 چون بر این مقدمه استحضار یافتی معروض میدارم که هرکس  
 از براهین عقلیّه استحضاری داشته باشد و بعقل خود رجوع  
 نماید ملتفت می شود که ادّعای رسالت ملتزم قدرت بر امور  
 غیر ممکنه فی العاده نیست و بالفرض اگر وقوع یابد عقلاً  
 دلیل صدق ادّعای رسالت نتواند بود بلی اگر فی المثل کسی  
 ادّعا کند که من علم غیب دارم او ملتزم است که اگر او را  
 بغیب گونی امتحان کنند اجابت نماید و اگر نفسی ادّعا نماید  
 که من بر هر شیئی قادرم این ادّعا موجب است که اگر از  
 او معجزه ای طلبند اظهار دارد ولكن اگر کسی ادّعا کند که  
 پیغامی از خداوند آورده ام این ادّعا چه التزامی خواهد داشت که  
 از او غیب گونی بطلبند و یا باجرای امری که غیر ممکن است  
 فی العاده او را امتحان نمایند و این بدان ماند که کسی گوید من  
 از پادشاه پیغامی آورده ام در جواب او گویند که اگر تو راست  
 می گونی کارهای پادشاهی میکن تا ترا باور داریم و پیغام ترا

گردن نهیم سپاه می کش و مملکت گیر یا کسی را بقتل رسان  
اگر راست می گویی و عاقل می فهمد و عقل بیداهت حکم می کند  
که این ادعا مقتضی قدرت بر این امور نیست و بر فرض اینکه از  
جانب سلطان مقتدر و توانا هم باشد در مورد امتحان صدق پیغام  
اظهار نخواهد داشت و خلاصه القول بیداهت عقل ادعای رسالت  
ملتزم قدرت بر امور اقتراحیه نیست این است که چون معجزات  
دلیلیت ندارد عقلاً خداوند تبارک و تعالی در سوره انعام بسید انام  
فرمود قل لا اقول لكم عندي خزائن الله و لا اعلم الغيب و  
لا اقول لكم اني ملك ان اتبع الا ما يوحى اليّ قل هل يستوي  
الاعمى و البصير افلا تتفكرون خداوند تبارک و تعالی به سید  
انبياء می فرماید باین قوم بگو من نمی گویم خزائن خداوند نزد  
من است و من نمی گویم غیب می دانم و من نمی گویم ملک  
هستم جز این نیست که متابعت می کنم آنچه را بمن وحی  
شده است یعنی من این امور را ادعا نکرده ام که شما از من گاهی  
به آسمان رفتن می طلبید و هنگامی چشمه جاری کردن می  
خواهید و وقتی خانه پر از زر می جوئید و مرا به معجزات  
امتحان می کنید جز این نیست که پیغامی از خداوند آورده ام و  
متابعت وحی الهی می نمایم و مضمون این آیه مبارکه تعلیم دلیل  
عقلی است بر بطلان و عدم حجیت معجزات اقتراحی و بعضی از  
علماء در کتب کلامیه فرموده اند که معجزات برید مدعی کاذب  
اگر تحدی کند ظاهر نشود زیرا که آن اغراء بجهل باشد و موجب  
گمراهی خلق گردد و اغراء بجهل از خداوند نسزد زیرا که قبیح  
باشد و سخافت این کلام از آنچه ذکر شد روشن و آشکار می شود

چه اغرای بجهل در صورتی است که معجزه دلیل باشد و برهانی دیگر حجّت و دلیل پیغمبر نباشد پس در صورتیکه از آیات قرآن معلوم شد که معجزه دلیل پیغمبر نیست و بدلیل عقلی نیز روشن گشت که معجزات حجّیت ندارد و برهان قویم و دلیل مستقیم وحی آسمانی و کتاب ربّانی است این مزخرفات خواه بسحر و شعبده و یا بدعا و ریاضات و امثالها بر دست کسی ظاهر شود ابدأ اغراء بجهل نباشد چه موجب ایمان احدی نشود و مؤثر و نافذ در قلوب نگردد در این مقام سخن در معجزات کفایت نمود اکنون شروع در اثبات حجّیت کتاب آسمانی کنیم و توفیق و اعانت از حقّ جلّ جلاله طلبیم و از او مدد جوئیم آنّه خیر موفق و معین

## فصل دویم در بیان حجّیت وحی آسمانی و اعظمیّت و کفایت آن

بدان ای برادر فرخنده اختر اسعدک الله تعالی بالاقبال الی المنظر الانور که کلام ربّانی و وحی آسمانی عبارتست از معارف و معانی روحانیّه الهیه که بتوسط روح الامین بر قلب مبارک مشیّت کلیّه و کلمه اولیه که تواند ناسخ دین قدیم و شارع دین جدید باشد نازل گردد و از قلب مبارکش که محلّ تجلّی نور الهی و مهبط روح قدسی است بر هیأت اصوات و در قوالب الفاظ بر لسان ظاهر شود چه آن وجود الطف ابهی که بجمیع اسماء حسنی نامیده شده بمنزل شمعی است افروخته در میان زجاجات مترتبه و بلّورات صافیه که از نفس او نور مضمیّ و در نفس او نار مشتعل است و از او نور ببلّورات صافیه و زجاجات حایله فایض می شود و آنها

را منیر و روشن می گرداند و از بلورات سایر اشیاء روشن و منور  
 می گردد کذلک انوار روحانیه و کلمات ربانیه از نفس کلمه اولیه  
 ظاهر می شود و بتعلیم او برمایا و اولیا و از ایشان بخلق فیض و  
 منتشر می گردد اینست معنی آیه مبارکه الله نور السموات و  
 الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجه  
 کأنها کوكب درى یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه  
 یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسه نار نور علی نور یندی الله لنوره  
 من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بكل شیء علیم  
 می فرماید خداوند نور آسمانها و زمین است و مثل نور او چون  
 مشکوتی است در آن چراغی که آن چراغ در قندیلی از آبگینه بود  
 و آن قندیل مانند ستاره رخشنده باشد که افروخته می شود از  
 مبارک درختی که نه شرقی است و نه غربی و مقصود خداوند از  
 شجره مبارکه نفس صاحب ظهور است یعنی کلمه اولیه و مشیت  
 الهیه که سابقاً مذکور شد که بجمیع اسماء حسنی موسوم و بهمه  
 صفات علیا موصوف است او است کلمه الله و وجه الله و ظهور الله  
 اگر این وجود اقدس از آغاز نام خدا نبردی احدی بمعرفت نام  
 مقدسش آگاه نگشتی و بمعارف روحانیه و جسمانیه که معبر است  
 بتأله و تمتن سرافراز نشدی او است کاشف از کنز اخفی و نمودار  
 غیب لایری که علمش از علم او و قدرتش از قدرت او و امرش از  
 امر او و نهیش از نهی او حکایت کند و بتمام اوصاف و اطوار بر  
 وجود غیب لایدرک شهادت دهد و اگر نفسی جز بشهادت او  
 معرفه الله طلبد یا در مقام اثبات ذات حضرت واجب برآید در تیه  
 حیرت هائم گردد و در وحل عجز فرو مانده او است قلم اعلی و

سدره منتهی و افق اعلی که در فرقان حمید یاد شده و او است  
 نبأ عظیم و صراط مستقیم که بشارت ظهورش در کتاب کریم  
 تصریح یافته و او است امّ الكتاب که جمیع صحف سماویّه از  
 آسمان امرش ظاهر و نازل گشته و خلاصه القول می فرماید این  
 شجره مبارکه نه شرقیه است و نه غربیه چه آن نور لامع از هر  
 افق طالع شود و ظهورالله را مبدأ و منتهی و مقرّ و مقام محدود  
 نباشد و این شجره مبارکه بنفسها افروخته و روشن و مضيئ است  
 اگرچه آتشی از خارج باو نرسد یعنی علوم و انوار و سایر اوصاف  
 و آثار او از نفس او ظاهر شود و بتعلیم غیر نباشد چنانکه سراج  
 بنفسه روشن و منیر باشد و دیگر اشیاء بنور آن منور گردد  
 بخلاف سایر خلق از کبار اولیاء تا علماء و حکماء که جمیع بتعلیم  
 او متعلّمند و بهدایت او مهتدی اوست مکلمّ طور و نور فوق کلّ  
 ذی نور و شارع شرایع و ادیان فی سالف الازمان و قدیم الدهور  
 پس بدانچه گفته شد توانی دریافت که کلام الهی بر غیر کلمه الهیه  
 و مشیت کلیّه یعنی شارع مقدّس نازل نگردد و اطلاق آیه بر  
 کلمات مرایا و اوصیاء که قادر بر تشریح دین جدید نیستند روا  
 نباشد فی المثل ملاحظه فرما که کلمات امیرالمؤمنین علی بن ابی  
 طالب که یزدانی درود و آسمانی آباد بر روان پاک مسعودش باد  
 با اتّصاف بغایت فصاحت و بلاغت و اشتغال بر تعلیم آداب عالیّه  
 روحانیّه و تشریح قوانین مدنیّت و هیات اجتماعیّه احدی آن را آیه  
 نگفته است و در رتبه وحی آسمانی نشناخته اینست که نقطه اولی  
 عزّ اسمہ الاعلی در باب اول از واحد دویم از کتاب مستطاب بیان  
 فرموده است که آیه ای نازل نشده و نخواهد شد جز بر نفس



مشیت و نیز در باب ثامن از واحد سادس این کتاب فرموده است که چنانکه از ظهور نقطه فرقان تا این ظهور آیه‌ای از کسی صادر نشد کذلک پس از غروب شمس حقیقت تا ظهور مَن يُظهِرُ اللَّهَ آیه‌ای از غیر او ظاهر نشود چون کتاب مستطاب بیان حاضر نیست بنگارش تمام این باب پرداخت به آن کتاب منیر رجوع کن و بهره‌ وافی از این باب بیاب

و چون بر معنی آیه استحضار یافتی معروض می‌دارم که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید کتاب آسمانی را اعظم آیات و اکبر معجزات مقرر فرموده و تصریح بکفایت آن نموده است و حضرت رسول را مأمور داشته که به آیات کتاب در مقام تحدی احتجاج فرماید و به آن بر اثبات رسالت خود استدلال نماید و عقل منیر نیز بر اعظمت کتاب حکم می‌فرماید و بچندین وجه آن را بر سایر معجزات ترجیح می‌دهد

وجه اول آنکه آیات کتاب سبب هدایت و نجات است و سایر معجزات موجب ضلالت و هلاک چنانکه این مطلب در فصل اول از آیات قرآن ثابت و مدلل گشت وجه دوم آنکه علم و کتاب اشرف جمیع اشیاء است و اگر انسان بعقل خود به انصاف رجوع کند می‌فهمد و شهادت می‌دهد که هیچ شیء از اشیاء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در رتبه برابری نکند و چون علم چیزی در جهان برای ترقی نوع انسان مشمر و مفید نباشد وجه سیّم آنکه کتاب باقی می‌ماند و سایر معجزات زایل می‌شود زیرا که هرکسی از حاضرین و غایبین و

موجودین زمان ظهور و غیر موجودین همه توانند کتاب را بدست آورد و توانند آن را یافت و از اثر پی بمؤثر برد لکن مرده زنده کردن و به آسمان بالا رفتن و سنگ را بتکلم آوردن و امثالها باقی نمی ماند و بدست هرکس نمی رسد و بهر بلد امکان وصول ندارد اینست که قرآن را حجّت بالغه و معجزه باقیه خوانده اند و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته اند وجه چهارم آنکه در کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقی عالم روحانی و تکمیل تمدن جهان جسمانی است ثبت توان داشت و بآن اهل عالم مؤدّب و متمنّ توانند شد لکن از مرده زنده کردن و امثال آن این فائده بزرگ حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتب نگردد و بالجمله این مقدار در شهادت عقل بر اعظمت آیات کتاب از سایر معجزات کفایت می کند اکنون به آیاتی که حضرت رسول بر حقیقت قرآن و اثبات رسالت خود به آن استدلال فرموده گوشدار و ساعتی دل را با خود آر لعل الله یرشدک الی صراطه المستقیم

از جمله در سورة البقره فرموده است و ان کنتم فی ریب ممّا نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدانکم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار الّتی وقودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين ترجمه آیه مبارکه اینست که اگر در شک و ریبید در آنچه ما نازل فرموده ایم بر بنده خود پس بیاورید سورة چون او و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند اگر راست گویانید و مقصود این است که خداوند تبارک و تعالی بخلق آن زمان که بکلام الهی بودن قرآن اعتراف

نمی کردند و آن را مجعول و افترا می دانستند می فرماید اگر در حقیقت این کتاب که ما بر بنده خود حضرت رسول نازل فرموده ایم شک دارید و آن را فراهم کرده خود آن حضرت می شمارید پس شما نیز یک سوره مانند او بیاورید و علماء و بزرگان خود را بمدد بخوانید و به یاری بطلبید اگر راست می گوئید که قرآن کلام بشر است نه وحی خدای اکبر پس می فرماید و اگر نکردید و هرگز نتوانید کردن پس پرهیزید از آتشی که آتش افروز آن سنگها است و مردمان و آماده شده است برای کافران

و ایضاً در سوره بنی اسرائیل فرموده است قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً خداوند جلّ و عزّ بحضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید بگو اگر جمع شوند انس و جن بر اینکه بیاورند مثل این قرآن را نمی توانند مثل آن را آورد اگر چه بعضی بعضی را معاونت نمایند و هم پشت و ظهیر یکدیگر باشند

و ایضاً در سوره مبارکه یونس فرموده است و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله ولكن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الكتاب لاریب فیه من ربّ العالمین ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین خلاصه معنی آیه مبارکه این است که میفرماید این قرآن چنین نیست که بی اذن خدا افتراء و بریافته باشد و لکن تصدیق چیزی است که پیش از او است یعنی تورا و انجیل و کتب سایر پیغمبران جلیل و تفصیل کتاب است و شکی در آن نیست که از

حضرت ربّ العالمین است بلکه میگویند که محمّد آن را بریافته و بافتراء به خداوند بسته است بگو پس بیاورید سوره ای چون قرآن و بخوانید هر که را می توانید غیر از خدا اگر هستید راستگویان و براستی هرکس از عالم تا عامی و سلطان تا زیردست اگر در قوّت و قدرت خود از در انصاف بنگرد و توانائی خود را در تشریح شرعی و ساختن کتابی بی اذن خداوند تبارک و تعالی بسنجد بر عظمت و بزرگی امر رسالت و صدق و درستی استدلال این آیت گواهی دهد در اوقات توقّف در طهران روزی با دوستی از فضلاء شیعه ایران در اثبات امر اقدس بهائی سخن می رفت گفتم ای برادر بیا تا بر بصیرت و نصفت در قوّت و قدرت جمیع خلق تفحص و تفتیشی کنیم گفت نیکو است گفتم من با آنکه سالی چند تحصیل علم نموده و از علوم متداوله چنانکه دانی بهره یافته ام هرچه در خود می نگرم نمی توانم ادّعای رسالت کنم و امری بدیع و شریعتی تازه آورم آیا تو با آنکه خبری دانشمندی و فاضلی هنرمند می توانی نیک تأمل کن و پاسخ گوی گفت نی گفتم آیا جناب حاجی ملّا علی کنی با مراتب علم و ثروت و اقتدار و مسلمیتی که در همه این مملکت دارد می تواند گفت نه گفتم آیا حضرت ناصرالدین شاه با این سلطنت و سپاه و گنج و دستگاه و معاون و همراه می تواند چنین امری ادّعا کند و مجری دازد گفت نی گفتم پس آنکه امروز در قطب عالم ادّعا می کند بی ناصر و معاون بلکه با جهانی مانع و معاند نه درسی خوانده است و نه در مجامع علمیّه تحصیل علمی نموده معذک شریعت بدیعه خود را در عالم اجرا می فرماید و کلمه الهیه را در قلوب خلق

ثابت و راسخ می‌نماید و آسمان امر را بی عمادی از سیف و علم و سلطنت و ثروت و عزّت و امثالها بلند و مرتفع می‌سازد آیا این شهادت نیست که او منفرد است در عالم و منصور باراده قاهره الهیه است بین القبایل والامم چون این مقاله را استماع نمود از جواب فرو ماند و مرا آیه مبارکه فبهت الذی کفر بیاد آمد و ایضاً در سوره هود می‌فرماید فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز اوجاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کلّ شیء وکیل ام یقولون افتربه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یتجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم الانبیاء می‌فرماید شاید تو تارک باشی بعض آنچه را بتو وحی شده و سینه تو بآن تنگ باشد که می‌گویند چرا بر او گنجی نازل نشد و یا ملکی با او نیامد هرآینه تو بیم دهنده‌ای و خداوند بر هرچیز وکیل است یعنی شاید ترا دل تنگ شود و پاره‌ای از آنچه بتو وحی شده ابلاغ نفرمائی از اینکه منکران می‌گویند اگر محمد پیغمبر است چرا باو گنجی نازل نشد و یا با او ملکی نیامد هرآینه تو پیغمبر نذیری و خداوند نصرت و یاری ترا در هرچیز متعهد و وکیل بعد می‌فرماید و هم می‌گویند قرآن را محمد خود ساخته است و بافتراء بخدا بسته بگو پس شما نیز چون او ده سوره بیاورید و هر که را می‌توانید جز خداوند بمعاونت خود بخوانید اگر شما راست می‌گویند پس اگر اجابت نمودند شما را بدانید که قرآن بعلم الله نازل شده و نیست خدائی

جز او آیا هستید تسلیم شونده و خلاصه استدلال الهی اینست که می‌فرماید بگو اگر راست می‌گویند که قرآن را محمد خود ساخته‌است و کلام الهی نیست شما هم علماء و فصحاء و دانشمندان خود را بمعاونت بخوانید و ده سوره چون قرآن بیاورید و اگر علماء و دانشمندان شما را اجابت نکردند و چون قرآن نیاوردند بدانید که این کتاب مبارک بعلم‌الله نازل شده و افتراء نبوده‌است و هم بدانید که خدائی جز او نیست یعنی جز خداوند تبارک و تعالی احدی آیت نازل نتواند کرد و اجرای شریعت نتواند نمود و ایضاً در سوره رعد فرموده است و يقول الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا انزل عليه آية من رَبِّه قل ان الله يضلّ من يشاء و يهدى اليه من اناب الَّذِينَ آمَنُوا و تَطْمَنّنْ قلوبهم بذكرالله أَلَا بذكرالله تَطْمَنّنْ القلوب ترجمه این آیه مبارکه از آنچه گذشت مستفاد می‌شود و مقصود این است که چون منکرین حضرت خاتم الانبياء عليه اكمل التحيّة و الثناء میگفتند اگر محمد پیغمبر است چرا از پروردگار معجزه‌ای باو نازل نشد آن حضرت در جواب ایشان می‌فرماید خداوند هرکه را می‌خواهد اضلال می‌فرماید و هرکه باو رجوع کند هدایت می‌نماید آنچنان کسانی که ایمان آوردند و بذكر الهی مطمئن القلب گشتند پس در غایت تصریح و توضیح می‌فرماید أَلَا بذكرالله تَطْمَنّنْ القلوب یعنی آگاه باشید که بذكر الهی دلها آسایش می‌یابد و بوحی آسمانی و کتاب ربّانی اطمینان قلب حاصل می‌شود نه از خواستن معجزات و تمسک بخرافات که رؤسای ملل باندیشه باطل خود بافته و در ردّ انبياء و مرسلین آن را نیکوتر وسیله و دست‌آویز یافته‌اند

و خلاصه القول از آنچه مذکور شد توانی دریافت حقیقت معجزات و آیات کتاب را که کدام حجّت است و موجب هدایت و کدام مهلک است و مایه ضلالت و این مقدار که ذکر شد کافی است اگر کسی را دل تاریک و قلب مطبوع نباشد و اگر تمام قرآن را تصفّح نمائی سواى آنچه مذکور شد مواضع کثیره خواهی یافت که حقّ جلّ جلاله بر حقیّت رسول خود بکتاب استدلال فرموده است و آن را حجّت بالغه و آیت کافیّه نام نهاده و یک موضع نتوانی یافت که بمعجزه استدلال کرده باشد و یا در مواضع اقتراح آیات مسؤول قوم را اجابت فرموده باشد بلی بعضی از علماء بغیر اذن الله بر حقیّت حضرت رسول الله در کتب و مصنّفات خود بمعجزات استدلال نموده اند و از آنجمله انشقاق قمر را دلیل و تصحیح خیال خود را بآیه مبارکه اقتربت الساعة و انشق القمر استشهاد کرده اند و بطلان این استدلال و سخافت آن ظاهر و آشکار است چه در صورتیکه صاحب کتاب خود بآن استدلال فرموده باشد و در مواضع عدیده که لولا انزل علیه آیه میگفتند و معجزه می طلبیدند آنرا شاهد نگرفته باشد در صورت وقوع هم دیگری بآن استدلال نتواند نمود و حال آنکه مقصود از انشقاق قمر را نیز مثل معانی باقی آیات ندانسته و نفهمیده اند و اگر خداوند عزیز کریم خواهد و توفیق و تأیید بخشد تفسیر آیه مبارکه و بیان مقصود از شق القمر در طى کتاب مرقوم و معلوم خواهد شد و مراد اصلی مفهوم خواهد آمد

ثمّ اعلم يا ايّها الاخّ الماجد و السائل المجاهد يسرّ الله لك الوصول الى اوضح المناهج و اعلى المقاصد که چون اکثر خلق روزگار از

معرفت بزرگی و عظمت کلام پروردگار عاجزند و از ادراک فوائد آن  
 قاصر در مقام ردّ و انکار بر می آیند و از ضعف بصیرت  
 معجزات را بر کتاب آسمانی ترجیح می دهند بلکه بعضی  
 جسارت نموده می گویند که اینها افسانه است ما نیز مثل آن را  
 توانیم آورد و بمحض الفاظی چند مسجع کسی را باور نتوانیم  
 داشت چنانکه امروز همین مقالات مزخرفه را از این خلق غافل  
 می شنوی و کفار قرون اولی<sup>۱</sup> در ازمنه بعثت انبیاء وحی الهی را  
 خوار می گرفتند و این چنین امر عظیم را سهل می شمردند و  
 آوردن مثل آنها آسان می دیدند بخصوص کفار عرب در زمان  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن مجید را افسانه  
 قدیم می گفتند و مدعی می شدند که ما نیز مثل آنها توانیم آورد  
 و مانند او توانیم گفت چنانکه در سوره مبارکه انفال فرموده است  
 و اذا تتلى عليهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لونها لقلنا مثل هذا ان  
 هذا الا اساطیر الاولین یعنی چون آیات بر ایشان خوانده می شد  
 می گفتند که شنیدیم اگر بخواهیم ما نیز مثل این می گوئیم نیست  
 این مگر افسانه پیشینیان و بعد می فرماید و اذ قالوا اللّهم ان  
 كان هذا هو الحقّ من عندک فامطر علينا حجارة من السماء او  
 ائتنا بعذاب الیم و گفتند خداوندا اگر این آن حق است که از  
 نزد تو نازل شده است بر ما سنگ بباران از آسمان یا بر ما بیاور  
 عذابی دردناک

مولانا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که مشهور است بتفسیر  
 حسینی آورده است که نضرین الحارث که از اکابر قریش بود از  
 سفر تجارت از ایران مراجعت نمود و بعض قصص قدیمه ایرانیان را



که آموخته بود بعربی ترجمه کرد و بسبک قرآن بر قریش خواند و گفت اینک من مثل قرآن محمد گفته‌ام بلکه قصه شیرین‌تر آورده‌ام و سبب این بود که آیه مبارکه نازل شد و هم در زمان حضرت خاتم الانبیاء مسیلمه و سجاح و غیرهما که مردمی فصیح و سخندان بودند ادعای رسالت کردند و کلماتی چند باسم وحی آسمانی بر مردم خواندند لهذا دخان شبهات افق امر الهی را تیره داشت و انظار خلق را عمش بصر و ضعف بصیرت از رؤیت حق و تمیز از باطل مانع آمد چندانکه حق باهر را باطل ظاهر خواندند و آوردن مثل قرآن کریم را سهل و آسان شمردند بلکه در نهایت وثوق و غایت اطمینان گفتند اگر این قرآن حق باشد خداوند ما را بباران سنگ هلاک کند و بعذاب دردناک گرفتار گرداند پس باید کلام را در فصل دیگر در میزان معرفت آیات بانجام بریم و کلام حق را از کلام خلق تمیز دهیم باشد که مردم مستعد کلام ناعق را از کلام صادق بشناسند و مدعیان باطل را که ظهور ایشان نیز از لوازم یوم ظهور حق است فریفته نگردند **والله تعالی هو الموفق المعین**

### فصل سیّم در چگونگی شناختن کلام آسمانی

بر ارباب استعداد مخفی مباد که دانشمندان فرق و ادیان را در شناختن وحی آسمانی طرق مختلفه است که در کتب روحانیّه آنان مرقوم و مسطور است طایفه پروتستانیّه از شعب مسیحیّه گفته‌اند که نشانه وحی آسمانی این است که تقاضای روح انسانی را در تحصیل خوشحالی جاودانی رفع کند یعنی چون روح انسان طالب نجات ابدی است و زندگانی جاویدی بایستی کلام کسی که مدعی

رسالت است این تقاضا را از روح انسانی زایل کند و شخص را بحصول خوشحالی ابدی اطمینان بخشد و فاندنر نمساوی مصنف کتاب میزان الحق در آغاز این کتاب در این باب شرحی باطناب آورده و هو کما قیل و لقد ارعد و ابرق و ما اتی بشیئ چه ظاهر است که این نکته چندان ظاهر و آشکار نیست که هرکسی دریابد و خصم بدان مجاب گردد زیرا که اهالی هردین از ادیان خاصه علمای ایشان می گویند که کتاب آسمانی ما رافع این تقاضا است نه سایر کتب چنانکه اگر از یهود پرسى گوید تورات موجب رفع تقاضای روحانی است و حصول خوشحالی جاودانی نه انجیل و قرآن و کتب سایر ادیان و اگر از مسلمین پرسى گویند موجب اطمینان روح بحصول حیوة ابدی و نجات سرمدی قرآن است و بس و هکذا اگر از هر طایفه ای پرسى همین را گوید و رافع تقاضا کتاب خود را داند پس این علامت آشکار نباشد و جمیع خلق را کفایت نکند

و علمای اسلام گفته اند که سبب اعجاز قرآن و امتیاز آن از کلام سایر مردمان فصاحت آن است زیرا که جمیع فصحای عرب حاضر بودند و تحدی آن حضرت را که می فرمود فاتوا بسورة مثله استماع نمودند پس اگر می توانستند مثل قرآن سوره ای بیاورند می آوردند و اگر آورده بودند بما می رسید و تحدی آنحضرت منقطع میشد

و بزرگان عرب و امرای آن قوم که در دفع حضرت رسول الله بهر وسیله اقدام کردند و در منع از نفوذ امر آن حضرت غایت سعی را از صرف اموال و اتلاف نفوس مبذول داشتند اگر ممکن بودی

ایشان را که مثل قرآن بیاورند البتّه آورده بودند زیرا که آوردن یک سوره مثل قرآن سهل تر بود عرب را از جنگ و سپاه کشی و صرف اموال و اتلاف نفوس بلکه بشهادت تواریخ و کتب سیر فصحای عرب و دانشمندان زناده خواستند که مثل قرآن بیاورند و زحمت ها کشیدند و وقت ها مصروف داشتند لکن نتوانستند و خود را عاجز و خاسر یافتند پس معلوم شد که قرآن در فصاحت بحدّ اعجاز است و باین وصف از کلام بشر مباین و ممتاز و بطلان این استدلال و ناتمامی این مقال نیز بر ارباب دانش بچند وجه معلوم تواند شد (وجه اوّل) این است که فصاحت و بلاغت را حدّی محدود نیست که انسان فصیح تواند آن را معین دارد که تا چه حدّ آن مقدر بشر است و فوق آن مقدر خالق البشر و محسوسات بحواسّ خمسّه ظاهره کلّ از این مقوله است مثل حسن صوت و حسن ادا و ترتیب کلام که فصاحت همان است و حسن خطّ و حسن روی و حسن بوی و امثالها که هیچ یک محدود بحدّی و منتهی بنقطه ای نتواند بود که فوق آن مقدر و متصور بشر نباشد یعنی متکلم فصیح نمی تواند بفهمد که فصاحت کلام تا چه رتبه آن برای خلق ممکن است و تا چه رتبه ای ممکن نیست تا چه رسد بغیر فصیح چنانکه ملاحظه شد که در زمان رسالت سید عالم فصحای عرب معجزه بودن قرآن را نیافتند و به آن ایمان نیاوردند ولو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند لکن عوام غیر فصیح مانند بلال و ابوذر و سلمان معجزه بودن آن را یافتند و به آن ایمان آوردند و این از آن جهت است که دریافت لذّت ذکر الهی وابسته صفای قلب و خلوص جنان است نه موقوف دانستن فصاحت و حدّات لسان

(وجه ثانی) اینکه اگر حجّت اعجاز قرآن فصاحت آن باشد پس قرآن حجّت بالغه نباشد زیرا که ادراک معجزه بودن آن در اینصورت مخصوص بفصحاء است و آن جناب می داند که در میان هر قوم و هرلسان فصحاء اندکند و غیر فصحاء بسیار پس در اینصورت باید ایمان اکثر خلق عالم منوط به تقلید فصحای عرب باشد و هرآینه دانسته ای که در معرفت انبیاء تبعیت و تقلید نشاید و اینهم در صورتیست که فصحاء در معجزه بودن آن متفق باشند و حال آنکه در این فقره هم اتفاق نداشتند فی المثل چنین تصور کن که امروز یوم ظهور حضرت خاتم الانبیاء است و رسول اکرم بقرآن فقط استدلال بر صدق رسالت خود میفرماید و معجزات را چنانکه از آیات قرآن در فصل اول مستفاد داشتی حجّت خود نمیشمارد و فصحای عرب هم در جوابش لو نشاء لقلنا مثل هذا میگویند و معجزه بودن قرآن را گردن نمی نهند اگر فی الحقیقه جهت اعجاز قرآن فصاحت آن باشد بر اینهمه خلق از عجم و عرب که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را ابدأ نمی شناسند چگونه حجّت بالغ باشد (وجه ثالث) اینست که اگر فصاحت سبب اعجاز قرآن باشد بایستی معرفت حضرت رسول الله موقوف بتحصیل علم باشد چه علم بفصاحت و بلاغت بدون تعلّم امکان نتواند داشت خاصّه برای اقوامی که خارج از عربند مانند ایرانیان و هندیان و ترکان و اهالی اروپا و غیرهم فی المثل اگر امروز یکی از مردم فرنگستان را بتصدیق خاتم پیغمبران دعوت نمائی ناچار او از تو دلیل و برهان خواهد خواست اگر گوئی که رسالت آن حضرت ثابت است بدلالت معجزات جواب گوید که من آن زمان نبوده ام و این

معجزات را ندیده‌ام جمعی معترف بمعجزات آن حضرتند و جمعی بیشتر منکر من صدق و کذب اینانرا از کجا دانم ناچار خواهی گفت بقرآن که اکبر معجزاتست او در جواب گوید تصنیف یک کتاب عربی چه اعجازی دارد مگر هرکس کتابی عربی تصنیف کرد او پیغمبر گردد تو در جواب خواهی گفت که قرآن در فصاحت بدان پایه است که اگر دانشمندان جهان گرد آیند سوره‌ای مانند آن نتوانند آورد چنانکه اگر جمیع اهل عالم متفق گردند مرده‌ای زنده نتوانند کرد اینوقت او در جواب تو خواهد گفت بسیار خوب بگذار تا بیست سال درس بخوانم و در معرفت فصاحت بالغ و توانا گردم تا بتحقیق بدانم توراست می‌گویی یا دروغ در این هنگام ترا حجت منقطع گردد و او سخن بانصاف گفته باشد پس معلوم شد که اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد معرفت نبی موقوف بتحصیل علم گردد و آن منتهی بحرج یا عدم بلوغ و تمامیت حجت و دلیل شود

و اهل بیان حجت اعجاز وحی آسمانی را نزول بفطرت دانسته‌اند و مقصودشان این است که هرگاه نفسی بدون تعلّم و سکون قلم کلماتی تلیق نماید دلیل باشد که آن کلام بوحی الهی نازل شده‌است زیرا که افاده علوم و تألیف کلمات بدون تعلّم و تأمل و تفکر غیر ممکن است چنانکه در علماء دیده می‌شود که اگر مطلبی خواهند از مطالب علمیه را در صفحه‌ای نگارند با آنکه سالها تحصیل علم نموده‌اند بدون روتّه و تفکر نتوانند در اینصورت اگر جوانی امّی که درس نخوانده و تحصیل علمی ننموده‌است بدون تأمل و سکون قلم در سه ساعت برابر هزار بیت

در شؤن علمیه و مناجات و آیات از قلمش جاری گردد شکّ نماند که آن وحی الهی است و دانشمند داند که این علامت نیز کافی نباشد زیرا که آن در صورت وقوع منحصر بوقت حضور تواند بود و بر اشخاصی که حین تنزیل آیات حاضرند حجّت تواند شد نه بر سایر خلق که حاضر نبوده و ندیده‌اند چه امروز کس نداند که تورات بر موسی با تعلّم نازل شد یا بدون تعلّم بلکه در صورتیکه اصل شریعت تورات در مدّت چهل روز در جبل بر آن حضرت نزول یافت و آنهم ده آیه بود و احدی از بنی اسرائیل حضور نداشت دیگر چه جای سکون و عدم سکون قلم می ماند و چگونه اعجاز آن به نزول بفطرت ثابت می شود و این فقره در حضرت عیسی علیه السلام ظاهرتر است زیرا که انجیل عبارت است از تعلیماتی که آن حضرت لساناً بحوارّین فرمود و شاگردان حوارّین چهل سال و زیاده پس از صعود حضرت عیسی آن تعلیمات را در چهار دفتر با شرح حالات آن حضرت نوشتند در اینصورت بایستی که وحی سماوی بودن انجیل نه بر حاضرین و نه بر غائبین ثابت شده باشد زیرا که آن حضرت کتابی مرقوم نفرمود تا با سکون قلم باشد یا بی سکون قلم و هم امروز که قریب چهل و چهار سال است که از شهادت نقطه اولیٰ عزّ اسمہ الاقدس الاعلیٰ می گذرد کس چه داند که آن حضرت بفطرت آیتی نازل فرموده است و یا بغیر فطرت مگر آنکه بتقلید و تبعیّت کسانی که در حضور بوده و دیده‌اند کسی آن را مقبول دارد و اینرا دانستی که تقلید در دین روا نبود و در صورتیکه منکرین هر دینی نسبت تعلّم بشارع آن دین می دهند براستی در نزول بفطرت جز تقلید اسلاف برای اهل بیان

حجت و دلیلی باقی نمی ماند و دلیل دیگر بر اینکه نزول  
 بفطرت علامت کافی و نشانه تام در معرفت کلام الهی نیست  
 اینست که در قرآن چنانکه ملاحظه فرمودی نزول یک سوره را  
 حجت بالغه خود مقرر فرمود و نقطه اولی در کتاب بیان نزول یک  
 آیه را کافی و حجت تامه دانسته است در اینصورت نزول یک آیه  
 یا یک سوره مانند سوره توحید و سوره العصر و کوثر و امثالها  
 چگونه بنزول بفطرت تمییز تواند یافت و چگونه سکون قلم و عدم  
 سکون قلم در تنزیل آن معلوم تواند شد پس بقول اهل بیان  
 حجیت یک آیه هرگز ثابت نتواند شد و خلاصه القول از آنچه  
 نگاشته آمد معلوم شد که آنچه پروتستانیان و اسلامیان و بیانیان  
 در معرفت آیت گفته اند علامات شخصیّه است که مخصوص  
 باشخاصی دون اشخاص دیگر خواهد بود و تمام اهل عالم را  
 کفایت نتواند نمود مثلاً رفع تقاضای روح را هرکسی در کتاب  
 آسمانی دین خود ادعا تواند نمود و فصاحت اگرچه هر وقت و بهر  
 لسان حقّ جلّ جلاله کلامی نازل فرموده افصح و ابلغ از کلمات کلّ  
 اهل عالم بوده است لکن معرفت آن در امکان اهل این هنر تواند  
 بود و نزول بفطرت مخصوص باشخاصی است که حین تنزیل حاضر  
 بوده و بچشم خود مشاهده نموده اند و کلام الهی را در هر قرن  
 نشانی است که جمیع اهل عالم از عالم و عامی و حاضر و غایب  
 توانند شناخت تا مجاهد را سبب هدایت گردد و مجادل را موجب  
 قطع حجت شود و آن در جمیع ازمینه و اعصار و قرون و ادوار بر  
 یک منهج باشد زیرا که انوار فجر ظهور آفتاب آسا بر جهانیان  
 یکسان تابد و غمام عنایت بر اشجار وجود یک ماء بارد تا هر

ارض آنچه در آن مکنون است ظاهر سازد و هر شجر آنچه در آن  
مستور هویدا و مکشوف دارد

و اهل بهاء که بعنایت حضرت باسط الارض و رافع السماء از  
حضیض تقلید رسته اند و باوج تحقیق پیوسته بعلاماتی چند کلام  
خداوند را از کلام بشر تمییز دهند و ما در این کتاب بذکر دو  
علامت آن اکتفا کنیم تا سخن بی اندازه بطول نیانجامد و رشته  
سخن انفصال نیابد

علامت اولی<sup>۱</sup> خَلَاقِیَّتِ آیات الهیّه است یعنی تشریح شریعتی و  
ایجاد سنن و آدابی که در عالم نافذ آید و موجب ارتفاع مراتب  
مدنیّت و زوال امراض روحانیّه امت گردد چنانکه عاقل هرگاه در  
امم ماضیه و حاضره نظر نماید جمیع را در تحت سرپرده شریعتی  
از شرایع که پیغمبری تشریح فرموده است آسوده و متمتّن یابد و  
این از تأثیر و خَلَاقِیَّتِ آیات الهیّه است و این تأثیر ابداً در غیر  
کتب سماویّه موجود نباشد ملاحظه فرما که شرایعی که امروز در  
عالم موجود است شارع آنها احدی از سلاطین و یا علماء و  
حکماء نبوده است بلکه شارع هر یک پیغمبری بوده است که آسمان  
دین خود را بصرف وحی آسمانی مرتفع داشته و بدون ستون علم و  
ثروت و سیف و قدرت و یا کثرت اتباع و عشیرت این سقف  
مرفوع را برافراشته و این است مقصود از آیه کریمه **اللّٰهُ الَّذِیْ  
رَفَعَ السَّمٰوٰتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا**

علامت ثانیه قَاهِرِیَّتِ آیات الهیّه است یعنی کلمه الهیّه بر کلّ  
غالب و قاهر باشد و بمقاومت و معاندت دول و ملل زایل و  
معدوم نگردد بلکه کلمه الهیّه موجب محو و انعدام ملل مقاومه



آید چنانکه شریعت تورات بمعاندت سلاطین مصر و سوریه و آشور و غیرها معدوم نشد بلکه کلمه الهیه غالب گشت و ملل معانده را منقرض و معدوم ساخت و شریعت حضرت عیسی بمقاومت یهود و رومیان زوال نیافت بلکه قوت قاهره انجیل آنان را مقهور و زایل ساخت و کذلک مقاومت کفار عرب و عجم موجب زوال شریعت حضرت خاتم نگشت بلکه قاهریت قرآن موجب انعدام آنان شد و این است معنی آیه مبارکه یریدالله ان یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین

و تمییز کلمات الهیه از کلمات بشریه بدین دو علامت که ذکر شد بر عالم و عامی و حاضر و غایب مساوی است چه هرکس تواند ادراک نمود که شخص داعی با آنکه در مجامع علمیه درسی نخوانده است بدون دولت و ثروت و معاونت اتباع و عشیرت خلق را بکتابی می خواند که می گوید از خداوند قاهر مقتدر نازل شده است و در آن دو اثر مشهود است نخست نفوذی مؤثر در قلوب و قوانین و سننی مرئی نفوس دویم قدرت و قوتی غالب بر قدرت های اهل عالم و قاهر جمیع قبایل و امم این علم و قدرت از حقّ جلّ جلاله خواهد بود و بدون اعانت غیبیه این گونه غلبه و نفوذ در نوع بشر ظهور نتواند نمود مثلاً ملاحظه فرما که در اوان ظهور حضرت عیسی حکمای مصر و یونان و روم با معاونت سلاطین آن مرز و بوم قدرت نداشتند کسی را در دین خود داخل کنند و یا قطعه ای از قطعات ارض را از توحش و بت پرستی برهانند ولکن شاگردان حضرت مسیح بدون تعلّم فلسفه و علوم و معاندت صنایع و قروم بر جذب قلوب و تهذیب نفوس قادر بودند

و قطعه اروپا را از دنس عبادت اصنام مطهر فرمودند و کذلک این غلبه و نفوذ را ملاحظه فرما در ظهور حضرت خاتم الانبیاء و این ظهور اقدس ابهی و اگرچه فاندرنمساوی و فضلی پروتستانیّه در مصنّفات خود گفته اند که دین اسلام بسیف غلبه یافت نه بکلام لکن منصف داند که این نسبت ناشی از تعصّب است زیرا که در اوقات توقّف آن حضرت در مکه معظمه آن حضرت سپاهی و سینی نداشت بلکه گذشته از بزرگان و امرای عرب طایفه قریش و اعمام آن حضرت در منع نفوذ کلمه الله با سایر مشرکین اتفاق نمودند و غایت سعی را در منع غلبه اسلام اظهار کردند معذلک کلمه الله غالب شد و امر مبارک نافذ آمد و در قرن هفتم هجری که غازان در ایران و تعلق تیمورخان در ترکستان با قریب یک میلیون نفوس از مغول بقبول اسلام افتخار جستند این نکته ظاهرتر آمد زیرا که در آن قرن دول اسلامیّه در غایت ضعف بود و سریر ممالک شرقیه بسلاطین خونخوار و ثنیّه اختصاص داشت و قتل مفرط چنگیزخان آنگونه قلوب را خائف نموده بود که احدی از ملوک تصوّر مقاومت و یا مخالفت مغول را در خاطر نمی گذرانید معذلک بصرف نفوذ کلمه الله قلوب مغول بحبّ اسلام مایل شد و صدور آن قوم کثیر بنور ایمان روشن و منیر گشت

و تمیز میان کلام خالق و مخلوق باین دو علامت که ذکر شد مخصوص به ارباب ملل و شرایع نیست بلکه طبیعیّین و منکران شرایع نیز توانند باین دو علامت بمبدأ پی برند چه ظاهر است که امور حادثه نزد فلاسفه منوط بسببی و علّتی باشد و چون علّت و سبب علم و قدرتی که مذکور شد مسبّب از تعلّم و وسایل قدرت

ظاهره نتواند بود معین می شود که این علم و قدرت مسبب از اسباب روحانیّه و اینگونه عالم قاهر مؤید بعوالم غیبیه باشد این است معنی انّ جندنا لهم الغالبون و بالجمله این غلبه و نفوذ کلام اعظم ادلّه و براهین سلطنت روحانیّه و حقیقت شرایع مقدسه است که هرکسی تواند بدان محقّ را از مبطل تمییز دهد و صادق را از ناعق بشناسد و پس از غلبه و نفوذ کلام داعی و شارع اگر نفسی منکر حقیقت آن شود در حقیقت مجادله بیاطل نموده است و خدای قاهر را مقهور و غیر متصرف شناخته چنانکه در سوره شوریٰ فرموده وَالَّذِينَ يَحْتَجُونَ فِی اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِیْبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِظَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ خلاصه ترجمه آیه مبارکه این است که می فرماید کسانی که محاجّه و مجادله در امرالله می نمایند پس از آنکه پذیرفته شد حجّت ایشان نزد پروردگار باطل و زایل است خشم خداوند برایشان باشد و عذاب سخت ایشان را فرو گیرد و اگر انسان بنظر درست ملاحظه نماید همان اشخاصی که در اول داعی الی الله را تصدیق نموده اند هم اذعان و ایمانشان از جهت غلبه و نفوذ کلام الهی بوده است مانند شمعون الصّفا پطرس و سایر حواریین در ظهور حضرت عیسی و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و سابقین از مهاجرین در ظهور حضرت خاتم الانبیاء چه این وجودات مقدسه و جواهر مجرّده هریک تا خود را مقهور کلمه الهیه ندیدند ایمان نیاوردند و تا ندای الهی را نافذ و مؤثر در قلب و ارکان خود نیافتند اذعان ننمودند

و چون هر هنگام که ندای جان بخش داعی الی الله ارتفاع یافت نفاق

داعی ضلال و نفاق باطل معبر بدجال نیز بلند شد لذا در جمیع کتب سماویّه غلبه و نفوذ و بقا را نشان حقّ و زهوق و فنا و زوال را نشان باطل مقرر داشته است و بعبارت اوضح چنانکه در عالم امکان شارع محقّ و رسول صادق همواره ظاهر شده نبیّ کاذب و پیغمبر باطل نیز پیوسته در عالم ظهور نموده است جز آنکه ید قدرت الهیّه کلمه حقّ را همواره غالب و ثابت و کلمه باطل را پیوسته زاهق و زایل نموده کتاب علیّین را بعنوان انّ جندنا لهم الغالبون موشح و کتاب سجّین را به انّ الباطل کان زهوقا موسّم فرموده است و در قرآن مجید در چند موضع باین مطلب تصریح شده است از جمله در سوره ابراهیم فرموده است الم ترکیف ضرب الله مثلاً کلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب الله الامثال للناس لعلّهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة كشجرة خبیثة أُجْتُثَّتْ من فوق الارض مالها من قرار یشبّه الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضلّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء یعنی آیا ندیده ای چگونه خداوند مثل زده است کلمه طیبّه چون درختی نیکو است که ریشه اش در زمین محکم گشته و شاخه اش بر آسمان سرکشیده که هر هنگام باذن پروردگار خورش می دهد و میوه می آورد و خداوند مثلها می زند شاید مردمان پند گیرند و مثل کلمه خبیثه چون درختی زشت است که از روی زمین کنده شود و او را استقراری نباشد خداوند اهل ایمان را بکلمه ثابتّه در دنیا و آخرت (یعنی یوم ظهور موعود) استوار می دارد و ستمکاران را در گمراهی وا می گذارد و آنچه

می خواهد می کند و مقصود از کلمه طیبه شمس حقیقت و شارع مقدّس است و امر او که در آغاز این مقاله در بیان معنی توحید ببرخی از صفات و آثارش اشارت رفت زیرا که آن جوهره قدسیه در صحف سماویّه بجمیع اسماء حسنی و تعبیرات نیکو موسوم و معبر گشته است از قبیل کلمه الله و وجه الله و سدره منتهی و افق اعلی و امثالها چنانکه در باره حضرت عیسی علیه اتمّ التّحیّة و البهاء فرموده است و کلمه منه اسم المسیح و هم نزول یافته و کلمه التي القیها الی مریم و در کتاب رؤیا که اکنون معروف است بمکاشفات یوحنا در فصل (۲۲) فرموده و به من نمود نهری از آب حیوة صافی مانند بلور که از عرش الهی و بره جاری می شود و در وسط شارع عام و دو طرف نهر درخت حیوة بود که دوازده میوه می آورد یعنی هر ماه میوه خود را می دهد و برگ های آن درخت شفای امت ها می باشد انتهى

و شرایع وثنیین از قبیل بودیه و هنود و غیرهم نیز اصلاً از انبیاء و مرسلین باذن الله تشریح یافته و باقی مانده است و وضع اصنام در معابد و عبادات باطله که در میانشان شایع است بدعت هائی است که بطول زمان از علمای جاهل در میان ایشان شایع و متداول گشته و اصنام این طوایف صور بزرگان و گذشتگان ایشان است که بجهت تذکره در معابد خود نهاده اند و تعظیم آنها را تعظیم شعائر دین و سبب قرب حضرت ربّ العالمین شمرده اند چنانکه در سوره یونس فرموده است و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعمهم و یقولون هولاء شفعاونا عندالله قل اتنبؤن الله بما لا یعلم فی السموات و لا فی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون» و هم

در سورة الزمر از قول وثنیان فرموده است ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی و نظر باینکه اصول شرایع باذن الله تشریح یافته و باقی مانده است در کتب مقدسه تورات و انجیل و قرآن رذی و ذکر سوئی در حق شارعین این ادیان نازل و وارد نشده است و بهمین دلیل که شرایع باقیه کل باذن الله تشریح شده و باقی مانده است و کلمه باطله هرگز باقی نماند و نافذ نشود و در سورة الشوری بر سبیل استعجاب فرموده ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الذین ما لم یأذن به الله و لولا کلمة الفصل لقضى بينهم و ان الظالمین لهم عذاب الیم میفرماید آیا ایشان را شریک ها است که بر ایشان دینی تشریح کرده باشد که خدا بآن اذن نداده باشد و اگر نبودی کلمه فصل البتّه حکم شده بود میان ایشان و هرآینه ستم کاران را عذابی است دردناک یعنی آیا دیگری تواند در تشریح شرایع شریک خداوند شود و آیا از پیش شده است که کسی بدون اذن الهی شریعتی را در عالم جاری و نافذ گرداند که این گروه امر اسلام را مانند آن تصور کرده و در حقیقت آن شکّ نموده اند

بلی در قرون ماضیه و این قرن برخی از نفوس را قساوت قلب و غفلت از حق موجب آمد که بغیر ما اذن الله تکلم نمودند و بدعاوی باطله زیان گشودند و عقول بشریه را در تشریح شرایع کافی و وافی دانستند بلکه برخی از ایشان شریعت و آدابی ترتیب دادند و گروهی را هم بخرافات خود فریفتند لکن دیری نگذشت که اراده قاهره بساط گسترده ایشان را فرو نوشت و خیالات مضحکه ایشان را نابود فرمود و جز افسانه عبرت آمیز در بطون کتب از ایشان باقی نگذاشت مانند تیودای سوری و یهودای جلیلی در اوقات

قریبه بظهور حضرت عیسی و مسیلمه و سجاح و غیرهما در ایام ظهور حضرت خاتم الانبیاء و حکایات حیرت انگیز از غورخان مغول که بتحریرک سعدالدوله یهودی در ایران و علاءالدین خلج در هندوستان هریک داعیه ادعای رسالتی و اندیشه تشریح شریعتی داشتند خود در متون کتب و تواریخ مسطور است و از همه اعجب حادثه ایست که در این قرون اخیره در فرنگستان وقوع یافت و از حکمای آن ملک و دانشمندان آن کشور که در مراتب علم و تمدن خود را انور ملل می دانند ظهور نمود و خلاصه آن چنان بود که بسبب غلبه و کثرت طبیعیان و استهزاء و اهانت ایشان بشرایع و ادیان انقلابی بزرگ در فرانسه ظاهر شد تا آنکه در سنه (۱۷۹۲) میلادیه عموم اهالی آن ملک شورش نمودند و پادشاه خود لوئیس شانزدهم را با زن و خواهرش کشتند و پسرش را بیاره دوزی سپردند و احکام و قضایای سابقه را باطل نمودند و تاریخ میلادی و اسامی ماهها را بآنچه خود اختراع نموده بودند مبدل داشتند و دیانت مسیحیه را باطل کردند و دینی دیگر بپا نمودند و در آنهم متفق و یکدل نشدند زیرا که در اثنای شورش زنی جوان و نیکو روی را از زنان مطریه مغنیه که در وجاهت و زیبایی و حسن لباس و زینت ممتاز بود آوردند و او را بر مذبح کلیسای نوتردام پاریس بپا داشتند و خلق بسیار در آن محفل مجتمع بودند در آن حین مردی شومت نام که از بزرگان بود برخاسته به جماعت بدین گونه خطاب کرد که ای مردمانی که روی بعدم و فنا دارید پس از این از استماع اصوات موحشه که آن را بمعبودی نسبت می دادید که از اوهام خود شما آفریده شده بود مترسید و پس از

این نپرستید جز اینرا و اشارت نمود بآن زن خویرو زیرا که این است معبود تمییز و حکم صواب چون خلق این خطاب را استماع نمودند در برابر آن زن سجده کردند و در آن اوقات اموری را مرتکب شدند که قلم از نگارش آن شرم می دارد پس از چندی از این روش هم برگشتند و دینی دیگر اختیار نمودند که آن را برخی از علماء اختراع نمودند و آن این بود که خدای عزّ و جلّ را پرستند برحسب اصول دیانت بخصوص احساسات طبیعیّه و کنائس را مقام عبادت مقرر داشتند و دستور ایمانشان بسیط و حاوی دو قضیّه بزرگ بود نخست اعتراف بوجود باری دویم بقای نفس انسانی و خلود آن و شریعت ادبیّه ایشان نیز حاوی دو مبدأ بزرگ بود اول محبت خداوند عزّ و جلّ دویم محبت خلق و مناسک ایشان مشتمل بود بر نمازها و تسبیح ها و پاره ای از شعایر بسیطه نیز مانند نهادن طبقهای میوه و ریاحین بر مذبح و استعمال اوتار موسیقی در مجمع بر این دیانت اضافه نموده بودند و در نهایت جدّ کوشش نمودند که این دیانت را در جمیع بلاد فرانسه جاری نمایند و بامر وزیر داخلیه کُتاب و نویسندگان ایشان بجمیع ممالک فرنگستان توجّه نمودند و بعض بزرگان این قوم مشورت کردند که فروع این دیانت را بقانون قدیم اهل ایران یعنی زردشتیان معمول و مرتّب دارند و آن چنین بود که با فروختن آتش دائمی در معبد بجوهر الهی اشاره و تعبیر نمایند و برای آن نار مقدّس از اثمار و زیت و نمک قربانی تقدیم کنند و جامهای شراب بر عناصر اربعه ریزند و رسم عبادت را هرروزه در هیاکل معمول دارند و روز نهم یوم سبت و راحت باشد و عیدههای مخصوص برقص و سرور



منقضی گردد و بالجمله نوفل افندی بن نعمة الله طرابلسی که از فضای ملت مسیحیه و مصنف کتاب زبدة الصحائف فی اصول المعارف است در مجلد ثانی این کتاب پس از ذکر این حادثه می گوید مقاصد این قوم در مملکت فرانسه و سایر بلاد اروپا انتشار یافت و دیری نگذشت که آثارشان معدوم شد و اعقابشان مقطوع گشت

و اگرچه ذکر این مطالب خارج از وضع کتاب و مقصود کاتب است لکن غرض از نگارش این بود که ارباب دانش دریابند که از کوشش ملوک نامدار و افکار حکمای بزرگوار در تشریح شریعت و دین چه حاصل آمد و چه نتیجه ای ظاهر شد و بیقین بدانند که امر دیانت را حقّ جلّ جلاله در تحت اراده و اختیار نوع بشر وا نگذاشته و شرایع را که اکمل نعم الهیه و اتمّ اسباب حصول هیأت اجتماعیّه و ترقیات روحانیّه است بصرف اراده و مشیت خود منوط و مربوط داشته است و اگر جز این بودی هرگز تفریق حقّ از باطل امکان نیافتی و معارف الهیه از تسویلات شیطانیه ممتاز نگشتی

بهمن یار پارسی زردشتی که از خدام و شاگردان رئیس الحکماء ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا البخاری بود پیوسته شیخ را اشارت نمودی که مدعی مقام رسالت گردد و شریعتی جدید تشریح نماید و شیخ در پاسخ او سکوت فرمودی و از لا و نعم هیچ نگفتی تا آنکه علاءالدوله کاکویه از مسعود غزنوی بشکست و از اصفهان به همدان فرار نمود. در این حال شیخ را قیام باصلاح امور علاءالدوله مقتضی سفر شد و بهمن یار نیز در خدمت او بود

در اثنای مسافرت شبی شیخ در بلدی فرود آمد و آن هنگام اواخر فصل خزان و اوان هبوب بادهای خنک بود و شیخ را از طول لیل خواب نمی‌ریود و همچنان در بستر خفته با بهمن‌یار در مسائل علمیّه صحبت می‌فرمود در اثنای سخن شیخ را عطش فرو گرفت و از بهمن‌یار شربتی آب طلب نمود ویرا برودت هوا مانع از اجابت آمد و مسأله دیگر در میان آورد تا شیخ را تشنگی فراموش شود و بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید و او در هر بار سؤالی دیگر نمود و شیخ را بسخن مشغول داشت تا آنکه شب پایان آمد و سپیدی صبح بدمید و صوت مؤذنان از هرطرف بلند شد شیخ از بستر برخاست و بهمن‌یار را فرمود برخیز تا جواب چندین ساله ترا بگویم که پیوسته مرا می‌گفتی ادّعای رسالت کن و شریعتی تشریح نما همانا از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهارصد سال گذشته و کسی از این مردم بشرف لقای او مشرف نگشته‌است و هم آن حضرت بانگ نماز را از فروض دینیّه مقرر نداشته معذک این خلق در این شب سرد و صولت برد خواب خویش را ترک کرده و قبل از وقت بگلدسته‌ها برآمده بتلاوت آیات مشغولند که چون وقت فرا رسد سنّت اذان را بجا آرند و من با اینکه بسبب تعلیم و مخدومیّت بر تو حقّ وجوب اطاعت دارم و در این شب چند بار بر سبیل حتم شربتی آب طلب نمودم برودت هوا ترا مانع از اجابت شد و تحمّل زحمتی اندک موجب عصیان و مخالفت آمد چنین نیست که هرکس علمی تحصیل نمود و یا بر خلق امارتی یافت تواند بقوت علم و یا قدرت ریاست مدّعی مقام رسالت گردد و دینی و آئینی بدون اذن خداوند تشریح نماید انبیاء

را فرمانی است آسمانی که بدان بر نوع بشر غالبند و روحی است قدسی که بقوت آنی بر جذب قلوب قادر فروغ دیانت از ظلمت کذب نزاید و نتیجه راست از قیاس گز نیاید مؤثر حقیقی از عالم امر غفلت نفرموده است و *علّة العلل* را سنه و نوم اخذ نموده فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی الفرقان العظیم و الکتاب الکریم و لو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين فما منکم من احد عنه حاجزین

تتمّة فی ردّ ایرادات المعترضین الذین یکذبون بیوم الدین چون تمیز میان کلام خالق و کلام مخلوق معلوم شد اکنون سخن را در این مقاله بجواب بعض ایرادات بارده و اعتراضات طفیفه معرضین پایان بریم از قبیل آنچه بعض جهّال سفیانیّه گفته اند که کتاب مستطاب بیان خارج است از رتبه فصاحت و مخالف است با قواعد نحو و عریّت و از قبیل آنچه فتنه بیانیّه گفته اند که حجیّت آیات منقض است بوجود رادع

امّا جواب از این مساله را که گفته اند آیات بیان مخالف است با قواعد نحویّه از آنچه نگاشته آمد معلوم توان داشت زیرا در صورتیکه محقق شد که علامت کلام الهی نفوذ و غلبه است دیگر موافقت و مخالفت آن با قواعد نحوی معتنابه نخواهد بود خاصه در صورتی که شامل فایده ای باشد و اعظم فائده ای که در آن متصوّر است اجرای سنّت تمحیص و افتتاحان است که از سنن قدیمه الهیه است که همواره حقّ جلّ جلاله امم و ملل را بنقض قواعد و قوانین مقررّه ایشان امتحان میفرموده چنانکه در باب تغییر قبله

از بیت المقدس به بیت الله الحرام در سورة البقره نازل شد و ما  
جعلنا القبلة الّتی كنت علیها الاّ لنعلم من یتبع الرسول ممّن  
ینقلب علی عقبیه و هم در سورة محمّد فرموده است و  
لنبلونکم حتّی نعلم المجاهدین منکم و الصّابریّن و نبلو اخبارکم  
یعنی البتّه البتّه شما را خواهیم آزمود تا مجاهدین و صابریّن از  
شما را بدانیم و اخبار شما را معلوم داریم در این صورت بایستی  
علمای اسلام داند که صاحب ظهور در حالتی که قادر است در  
یکساعت برابر جزوی باسلوب قرآن در غایت فصاحت و اتقان  
بنگارد چندانکه موجب حیرت و دهشت دانشمندان بالغ گردد اگر  
در یک موضع برخلاف قاعده قوم کلمه ای را مرقوم دارد البتّه از  
عدم علم نباشد و هرآینه او بقواعد عربیّت از دیگران که سطری را  
جز بفکر و تأمل نتوانند نوشت داناتر بود و این نکته که عرض  
شد از ملاحظه آیات و خطب و مناجات های صاحب بیان بر اهل  
انصاف و ایمان نیک روشن و هویدا گردد علی هذا بر ارباب  
بصارت پوشیده نماند که نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی اهل نخوت و  
کبریا را بهمین نکته امتحان فرمود و خداوند غیور ارباب تکبر و  
غرور را از طریق نحو و صرف بنحو جهنّم مصروف داشت  
چندانکه نهیق سفیانی همه روزه بر منابر همدان بلند بود و باّواز  
کریه قسم یاد می نمود که واللّٰه العظیم طایفه بایّیه درس نخوانده اند  
باللّٰه الکریم قواعد نحو و صرف نمیدانند و از نخست خداوند تبارک  
و تعالی بهمین نکته در سورة اعراف اعلام فرموده بود که  
سأصرف عن آیاتی الذّین یتکّبرون فی الارض بغير الحقّ و ان یروا  
کلّ آیه لا یؤمنوا بها و ان یروا سبیل الرّشد لا یتّخذوه سبیلاً و

ان یروا سبیل الغیّ یتّخذوه سبیلاً ذلک بانّهم کذبوا بآیاتنا و کانوا  
 عنہا غافلین یعنی بزودی مصروف خواهم داشت و روگردان  
 خواهم نمود از آیات خود کسانی را که در زمین تکبر و  
 گردنکشی کنند بناحقّ که اگر هر آیتی را بینند ایمان نیارند و  
 اگر راه رشد و صلاح را بینند مسلک خود نگیرند و اگر طریق  
 گمراهی و ضلال را نگرند آن را راه و طریقت خود اختیار کنند  
 و این جزای آنست که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غفلت  
 نمودند و چنین که حقّ جلّ جلاله در این آیه مبارکه اعلام فرمود  
 ملاحظه فرما که امروز قلوب اهل غرور بسبب خواندن اوراقی چند  
 از کتب نحو و صرف چگونه از آیات الهیّه مصروفست و بقصص  
 کاذبه مسرور و مشعوف

وقتی دربلده مبارکه طهران در اثبات امرالله با یکی از علمای آن  
 سامان مناظرتی میرفت و او بی آنکه آیات بدیعه الهیّه را دیده  
 باشد تقلیداً للقوم در قواعد لغویّه مناقشتی می نمود گفتم یا سیدی  
 ارباب فضل و دانش بچند وجه بدین خرافات از آیات اعراض  
 نمایند و خود را بدین هفوات در معرض خطیر معارضه حضرت  
 ربّ الارضین و السموات نیارند اوّل آنکه هیچ لغتی از لغات در  
 تحت قانونی هرگز باقی و منتظم نماند و پیوسته دست اقتدار  
 خداوند مختار بتغییر قرون و ادوار لسان هر قومی را لباس جدید  
 بدیع پوشاند چنانکه اگر هر طایفه ای از طوایف لغت حالیه خود  
 را با هزار سال پیش بسنجند البتّه متغیّر و متبدل بینند و ابدأ  
 محاورات این قرن را با سابق موافق نیابند و این معلوم است که  
 این تغییرات ابتداءً بر خلاف قواعد مقرّره نزد قوم بوده است پس

در صورتیکه این تغییرات را غلط نمی‌گویند و موضوع بوضع صحیح می‌دانند چگونه آنچه را صاحب ظهور تغییر دهد مقبول نباشد و بکدام دلیل مورد ایراد گردد خاصه در صورتی که امرش بوحی آسمانی که اعظم حجج و براهین است ثابت و مدلل گردد و نظر بهمین نکته است که اکثر از علمای سابقین رضوان الله علیهم اجمعین در مسأله وضع الفاظ واضح را خداوند تبارک و تعالی دانسته‌اند چنانکه در کتب اصولیه مشروحاً مسطور است زیرا نزد ارباب بصارت معلوم است که خداوند جلّت عظمته در اوان ظهورات کلیه آداب عتیقه را زایل می‌فرماید و جمیع اطوار عالم را از ابنیه و البسه و لغات و خطوط و غیرها مانند شرایع و آداب آیین جدید و روش بدیع می‌بخشد چنانکه امروز می‌بینی و ملاحظه می‌نمائی در اینصورت محقق گردد که قاعده صحیحه همان است که صاحب ظهور در کلمات خود جاری فرماید و بیانات شارع مقدّس قدوة حسنه و ماخذ صحیح برای ارباب خطابت و کتابت باشد ثانی آنکه در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیاء همین ایرادات را کفار قریش بر آیات قرآنیّه می‌نمودند و آن حضرت را شاعری غیر عالم بقواعد شعر و عربیت می‌دانستند و در غایت جسارت ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون میگفتند و اعتراضات آن قوم بر آیات قرآن در کتب مذکور است از آن جمله بر آیه مبارکه و کلمه منه اسمہ المسیح گفته‌اند که بر حسب قانون هرگاه مرجع ضمیر مؤنث باشد واجبست تأنیث ضمیر و در این آیه لفظ کلمه مؤنث است و ضمیر اسمه که بآن راجع است مذکر و این خلاف قاعده مقررہ است بلکه بایستی اسمها گوید چنانکه در آیه و

کلمة الَّتِي الْقِيَهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ گفته است و از این قبیل که رعایت  
 مطابقت ضمیر را با مرجع آن فرموده است در افراد و جمع و  
 تانیث و تذکیر بسیار است و حال آنکه باتفاق نحویین  
 واجب الرّعاية است چنانکه در آیه **مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا  
 فَلَمَّا اَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا  
 يَبْصُرُونَ** ضمیر نورهم و ترکهم بلفظ جمع وارد شده است و مرجع  
 آن لفظ الَّذِي است و آن در موقع افراد است بشهادت ضمیر  
 استوقد و ضمیر حوله و نیز در آیه **فَمَا أَمْنٌ لِّمُوسَىٰ إِلَّا ذَرِيَّةٌ  
 مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَآمٍ انِ يَفْتَنَهُمْ** ضمیر ملامهم  
 جمع است و مرجع آن فرعون مفرد است و همچنین در آیه مبارکه  
**انْ هَذَا لِسَاحِرَانِ اِيرَاد كَرَدَه اَنْد كِه بایستی انْ هَذین باشد زیرا**  
**كِه باتفاق علمای عربیت انْ ناصب اسم است و این آیه بحدی**  
**مخالف است با قواعد نحویه كِه تاکنون در کلمات عرب از**  
**جاهلیین و اسلامیین دیده نشده است كِه اسم انْ مرفوع وارد شده**  
**باشد و همچنین در آیه و كان وعده ماتیاً و آیه جعلنا**  
**بینك و بین الذین لا یؤمنون بالاخره حجاباً مستورا ایراد کرده اند**  
**كِه آن حضرت را رعایت سجع موجب آمد كِه بر خلاف قواعد**  
**بجای ساتراً واتیاً مستوراً و ماتیاً فرمود و در کلام عرب نتوان**  
**یافت موضعی كِه مفعول بجای فاعل آمده باشد**

اکنون مرا چه افتاده كِه خرافات قریش را بشمارم كِه بمحض عناد  
 بر کلمات ربّ العباد اعتراض نموده اند تو خود كتب قوم را بدست  
 آر و بنگر كِه مواضع کثیره را بر شمرده اند از قران كِه بزرگان عرب  
 بدان ایراد می کرده و اعتراض می نموده اند و هنوز كِه قرون بسیار

از زمان سید ابرار گذشته است علمای اسلام نتوانسته اند آن مواضع را با قواعد نحویه تصحیح و تطبیق نمایند و بتوجیهاات بعیده آن را موجّه می‌دارند و وجه صحیح همان است که عرض شد که مأخذ اصلی کلمات الهیه است نه قواعد بشریه آنّه احاط بکلّ شیء. علماً صاحب کتاب صنّاعة الطّرب فی تقدّمات العرب در صفحه ۳۶۳ میگوید که ذکر ابن خلکان فی ترجمه ابی عمرو بن العلاء التّمیمی المازنی البصری مانصّه قال حدّثنا قتاده السّدوسی قال لمّا کتب المصحف عرض علی عثمان بن عفّان فقال انّ فیہ لحناً و لیقیمنه العرب بالسنتها خلاصه ترجمه آنکه قتاده سدوسی روایت کند که کتابت قرآن انجام یافت و مصحف پرداخته آمد آن را بر عثمان بن عفّان عرض کردند او گفت هر آینه در مصحف لحن و غلط هست البتّه البتّه قراء عرب آن را با زبانهای خود مستقیم دارند یعنی به قواعد خود تصحیح نمایند فتدبّر فی هذا الحدیث ان کنت ذا نظر دقیق

ثالث آنکه اگر فرض کنیم که بدانچه مخالف است از آیات بیانیه با قواعد نحویه العیاذ باللّٰه کذب مدّعی ثابت شود هر آینه بدانچه موافق است با قواعد نحویه کذب قرآن ثابت خواهد شد که فرموده است لا یأتیه الباطل من بین یدیه و هم فرموده است قل لئن اجتمعت الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعضٍ ظهیرا زیرا که در همین مجلس توانم از آیات بدیعه بر شما بخوانم معادل اطول سور قرآنیّه که مطابق باشد با قواعد نحویه و موافق با قوانین عربیه پس در این صورت توان گفتن که به اعتقاد شما که العیاذ باللّٰه صاحب



بیان را مفتری دانید اینک بشری چون قرآن آورده و حجیت قرآن زایل شده فلما بلغ الکلام الی هذا المقام کلّ لسانه و قطع بیانه و خلاصة القول از آنچه نگاشته شد معلوم شود که پس از آنکه کلام الهی ممتاز و مخصوص باشد بغلبه و نفوذ دیگر ایرادات مکذبین الذین یکذبون بیوم الدین مجادله باطل است و اگر وحی آسمانی باین خرافات انکار شود هیچ دینی از ادیان در عالم ثابت نگردد کما قال الله تبارک و تعالی فبأی حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون

اکنون روی سخن را با اهل بیان معطوف داریم که گفته اند حجیت آیات موقوف بعدم وجود رادع است یعنی آیات وقتی حجّت تواند بود که دیگری چون او نتواند آورد و در صورتیکه امروز ازل می گوید بر من هم آیه نازل می شود یا آنکه توانم چون داعی کلماتی آورد چه حجّتی در آیات باقی می ماند و جواب این قوم را هم از آنچه گفته شد که کلام الهی شناخته می شود بخلاقیّت و قاهریت معلوم توان داشت و این معلوم است که مدّعیان باطل همواره همین ادعا را می نموده اند که بر ما نیز وحی نازل می شود آیا مسیلمه در ایام ظهور حضرت رسول نمی گفت که بر من هم مانند محمد قرآن نازل می شود و آیا کلماتی چند تلفیق نکرد مانند قرآن چنانکه کتب سیر و اخبار بدان ناطق است که مسیلمه جوانی بود عربی الاصل و فصیح و زبان آور و آیاتی چند فرا بافت و قبایل عرب را بدان دعوت نمود بلی ازلیان امروز را می بینند که قاهریت قرآن موجب محو باطل شد و کلمات مسیلمه و سایر مدّعیان را قوت امرالله زایل فرمود اگر آنروز می بودند همین

مزخرفات را که امروز در معاندت صاحب ظهور و المکلم فی الطور می گویند در معارضة حضرت رسول میگفتند کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بیننا الآیات لقوم یعقلون همانا اهل بیان آیات الهیه را کلماتی چند عربی و مسجع فرض نموده اند که گفته اند ازل هم آیه میگوید چه اگر دانسته بودند که آیه کلام الهی است که بر مشیت کلیه و شارع مقدس نازل میشود هرگز کلمات ازل را که مدعی وصایت و نیابت است آیت نمیگفتند و همانا کتاب مستطاب بیان را هم نمیخوانند و اگر هم بخوانند بسبب ختم قلوب و غشاوة ابصار نمیفهمند وگرنه صاحب بیان جلّ ذکره در مواضع کثیره تصریح فرموده است که آیه جز بر صاحب ظهور نازل نشده است و نخواهد شد چنانکه در باب اول از واحد ثانی در کتاب بیان فرموده است و هر ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الاّ از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب انتهی و تمام باب ثامن از واحد سادس در بیان همین نکته است و اگر طالب را چشم نورانی و دلی خالی از تعصب باشد همین باب او را کفایت می کند و نختم هذه المقالة بما قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم له دعوة الحقّ و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم بشیء الاّ کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه و ما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال

بر نگرندگان این اوراق مخفی مباد که ماهی چند بسبب لزوم سفر اتمام تألیف این مختصر بتعویق افتاد تا آنکه اواخر فصل خزان بر حسب اراده خداوند این عبد بسمرقند رجعت نمود و برودت هوا مقتضی انزوا گردید اینک نگارنده را واجب آمد که با تنهائی خوی گیرد و با خامه و دفتر روی آرد و مقالات باقیه را بنگارد و از کنج انزوا سر بر نیارد تا آنکه سبزه برآید و شکوفه از شاخ برآید اکنون بخواست خداوند جلت عظمته شروع در نگارش مقاله ثانیه می رود و سخنی چند در چگونگی بشارات سابقین بر این ظهور مبین نگاشته می آید و علی الله توکلت و به استعین

## المقالة الثانية

فی بیان معنی التّمحيص و

کیفیه الاستدلال بالقرآن و الحدیث

یا ایها السائل عن الحجّة البيضاء و الطائر حول الجنّة العلیاء اعلم ایدک الله للورود الیه و سیرک فی اقرب الطّرق للوفود علیه که چون خلق عالم را نظر باختلاف مدارک و لزوم تحصیل نجات از مهالک واجب آمد که همواره نجات را از رکنی وثیق جویند و رشاد را از محلّی منیع طلبند لهذا رحمت واسعة الهیّه مقتضی شد که بارسال رسل و تشریح شرایع بر خلق منّت نهد و طریق نجات را از سبیل هلاک باز نماید و این خود معلوم است که هر شارعی که من جانب الله بتشریح شرعی قیام فرمود البتّه از جانب خداوند مؤید

است بآیتی آسمانی که بآن از داعی کاذب ممتاز باشد و بقوت آن کلمه‌اش در عالم نافذ و شریعتش باقی ماند و این برهان کماینبغی در مقاله اولی شناخته آمد ولکن چون سنّه الله بر این جاری شده است که عهد ظهور بعد را در ظهور قبل مأخوذ دارد و امم را بطلوع آفتاب حقیقت در اوقات غروب انوار دیانت امیدوار سازد لذا در کلّ کتب سماویّه اخبار از ظهورات الهیّه وارد شده است و علامات آن در غایت وضوح نازل گشته ولی چون همواره در اوان ظهور اکثر خلق از عالم و عامی بدانچه خود از کتب سماویّه در علامات ظهور استنباط نموده بودند متمسک گشتند و از اصل دلیل که برهان نفس ظهور است غافل ماندند لهذا از معرفت شارع وقت و رسول عصر که نجاتشان موقوف بمعرفت و اطاعت او بود محروم شدند مثلاً ملاحظه فرما که بنی اسرائیل چون در علامات ظهور مسیح که در کتاب مقدّس تورات و صحف انبیاء نازل شده بفهم خود متمسک گشتند زیاده از یکهزار و هشتصد سال است که در ورطه ضلال فرو رفته و از عواصف قهر از شرق تا غرب پراکنده و متفرّق گشته اند و همچنین فارسیان قدیم چون علائم ظهور را در صحف ابراهیم بر وفق فهم سقیم خود محمول داشتند بروایت اصحّ قریب سه هزار سال است که از سبیل نجات ممنوع و از معرفت رسل محروم مانده اند و ابدأ این ملل عتیقه با مرور زمان مدید و گرفتاری بقهر شدید بخاطر خود خطور نمی دهند که شاید در فهم کتاب زلت یافته و در ادراک علامات خطا کرده باشند و در غایت وثوق بافهام سقیمه خود متمسکند و در نهایت اطمینان و سرور باوهم باطله خود متشبّث و خداوند جلّت عظمته قصی

چند از پیغمبران گذشته و امم ماضیه را در قرآن مجید بر ملل اسلامیّه برخوانده است باشد که اهل فراست دریابند که ارسال رسل و تشریح شرایع در جمیع قرون و اعصار بر یک نهج بوده و سنت الهیّه در امتحان خلق و تمحیص عباد در کلّ ازمینه و ادوار یک نوع ظهور نموده شاید از قصص اولین پند گیرند و از انذار الهی موعظت پذیرند تا از مسیل خطیر امتحان و افتتان نجات یابند و بامم هالکه ملحق نیایند

و خلاصه القول ظهور انبیاء و مرسلین را مانند تتابع فصول و سنین تصوّر فرما مثلاً در فصل بهار سبزه ها بروید و گلها بشکند و نعمات طیور از اغصان اشجار مسموع آید و چون فصل تابستان فراز آید حرارت شمس بحدّ کمال رسد و حبوب و اثمار رسیده و فراوان گردد و مکنونات اشجار بالغ و آشکار آید و در فصل خزان میوه ها چیده شود و برگها بریزد و سبزه ها بخوشد و چون زمستان آید جز برودت هوا و تراکم برف و شدت سرما نباشد نه از سبزه و گل اثر بینی و نه از نغمه طیر و ترانه بلبل خبر یابی از اشجار جز اثر خار نبینی و از ساحت باغ غیر از نعیب کلاغ شنوی تا آنکه باز فصل بهار آید و فصول بر نهج سال گذشته متتابع گردد و ریاحین و ازهار و حبوب و اثمار و جمیع مکنونات اشجار بر همان نهج مشهود و آشکار شود ریاحین معطره و نباتات منتنه را چون سال سابق بینی و میوه های شیرین و اثمار تلخ را بر نهج گذشته یابی و ترانه بلبل و نعیب غراب را مشابه ماضی شنوی همچنین است ظهور انبیاء و مرسلین هر هنگام که بهار یزدانی برسد و خورشید آمیغی از افق عالم بدرخشد از اثر ظهور مبارکش عالم

طراوت و تازگی یابد و تغردات طیور الهیه بر شاخسار توحید و  
تفرید بلند گردد و ازهار آثار بدیعه و ریاحین حقایق منیعه شکفته  
و بر بار آید و جمیع آنچه در شجره انسانیّه مکنون است از زشت  
و نیک و خبث و طیب ظاهر و هویدا شود و چون آفتاب اقبال آن  
ملت غایت ارتفاع یابد اثمار حقایق وجود برسد و معارف و علوم  
حقیقیّه و قدرت و بسطت ملکیه بعد کمال بالغ آید و چون خورشید  
عزت آن قوم روی بانحطاط نهد اندک اندک مراتب تقوی و دیانت و  
انوار علم و معرفت از میانشان زایل شود و آنچه از سماء امرالله  
بر ایشان نزول یافته بود راجع گردد و در آخر اجل که بحکم  
لکلّ امةٍ اجل هر طایفه را مقدر و مقرر است ابدأ آثار علم و  
تقوی و مراسم دیانت و هدی در میان امت باقی نماند و جز پرودت  
اهواء باطله و شرارت نفوس ظالمه از آن قوم ظاهر و مشهود  
نگردد تا آنکه باز آفتاب حقیقت طلوع نماید و شارع مقدّس بحکم  
و الصّبح اذا تنفّس بتجدید عالم قیام فرماید آنچه در ظهورات  
قبل بوده در غایت مماثلت و مشابهت ظهور یابد و آنچه مکنون  
خلق است از نیک و زشت بروز نماید مؤمنان در اثبات امرش  
همان را گویند که مؤمنان سابق گفته بودند و کافران در اعراض از  
جمالش همان را دست آویز خود کنند که کفار سابق در اعراض از  
رسل دست آویز خود نمودند و تلک الامثال نضریها للناس لعلّهم  
یتفکرون و بدانچه عرض شد در احادیث و اخبار بصراحت اشعار  
شده است و نامه نگار در این باب بروایت دو حدیث اقتصار  
می نماید تا حجت بر فتنین اسلام از اهل تسنّن و اهل تشیع بالغ  
آید مجلسی در مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار در باب معمرین

می فرماید حدیثنا علی بن احمد الذّاق قال حدیثنا محمّد بن ابی  
 عبدالله الکوفی<sup>۱</sup> عن موسی بن عمران النّخعی عن عمّه الحسین بن  
 زید عن غیاث بن ابراهیم عن الصّادق جعفر بن محمّد عن ابیه عن  
 آباءه علیهم السّلم قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم  
 کلّ ما کان فی الامم السّالفه فانّه یكون فی هذه الامّة مثله حدو  
 النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة یعنی ابی عبدالله جعفر بن  
 محمّد الصّادق از پدران بزرگوارش روایت می کند که حضرت رسول  
 فرمود که آنچه در امتهای گذشته بوده است در این امت هم خواهد  
 بود مانند آن چنانکه این کفش بدان کفش مشابه است و این پر  
 تیر بدان پر تیر مماثل و شیخ کمال الدین دمیری که از اکابر  
 علمای اهل سنّت و جماعت است در کتاب حیوة الحیوان در ذکر  
 دَبْرُ فرماید و جاء فی الحدیث لتسلکن سنن من قبلکم ذراعاً  
 بذراع حتّی لو سلکوا خَشرَمَ دَبْرٍ لسلکتّموه و دَبْر زنبور عسل  
 است و خشرم خانه آن یعنی در احادیث حضرت خاتم الانبیاء وارد  
 است که آن حضرت فرمود البتّه البتّه شما بروش پیشینیان خواهید  
 رفت ذراع بذراع حتّی اگر آنان بقدر خانه زنبوری رفته باشند شما  
 هم خواهید رفت یعنی بدین مقدار قلیل هم روش امت اسلام با  
 سایر امم ماضیه تفاوت نکند و اگر کسی بنظر درست ملاحظه  
 نماید بر وفق احادیثی که ذکر شد ظهور حضرت خاتم الانبیاء را  
 بظهور حضرت موسی و ظهور نقطه اولی را بظهور حضرت یحیی و  
 ظهور اقدس ابهی را بظهور حضرت عیسی نیک مشابه و مماثل  
 بیند و سرّ بشارات حضرت رسول را بنزول حضرت عیسی بعد از  
 ظهور حضرت قائم دریابد و این نکته ان شاء الله تبارک و تعالی

در طیّ احادیث من بعد مشروحاً یاد کرده خواهد شد اکنون ما را در این مقاله در سه مقام تکلم باید تا مقصود از امتحان و افتتان و نزول بشارات اصلیه در قرآن و چگونگی حال احادیث اسلامیان معلوم شود و این سه مقام نیز در طیّ سه فصل اختتام یابد

## فصل اوّل در چگونگی تمحیص و افتتان

بدان ای برادر فرخنده اختر که در قرآن مجید و احادیث مأثوره از حضرت خاتم الانبیاء و انمه هدی بصراحت نازل و وارد گشته است که خداوند تبارک و تعالی امت اسلام را مانند ملل ماضیه ممتحن و مفتتن خواهد فرمود و بمراتب ابتلی و تمحیص گرفتار خواهد نمود تا مغشوش از خالص و خبیث از طیّب ممتاز گردد و مکنون صدور از ظلمت و نور هویدا شود و اگر چه این مطلب بدون استشهاد واضح و معلوم است لکن چون غفلت اکثر خلق را فرو گرفته و قلوب را ظلمت و قساوت احاطه نموده است ناچار بایست آیتی چند از قرآن و حدیثی چند از انمه اسلام بر این خلق تلاوت نمود شاید مستعدی از این خواب گران بیدار شود و پاک فطرتی از سکر غفلت بهوش آید و تا وقت بالتّمام از دست نرفته است بتدارک مافات قیام نماید

از جمله در سوره مبارکه عنکبوت می فرماید الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لایفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمنّ الله الذین صدقوا و لیعلمنّ الکاذبین یعنی آیا گمان کرده اند اهل اسلام که رها کرده خواهند شد بدین مقدار که می گویند ایمان آوردیم و امتحان کرده نخواهند شد و هرآینه ما



آزمودیم و امتحان کردیم کسانی را که پیش از ایشان بودند پس  
 البتّه البتّه خواهد دانست خداوند کسانی را که راست گفته اند و  
 البتّه البتّه خواهد دانست دروغ گویانرا یعنی چنانکه امم قبل  
 امتحان شدند و مؤمن از کافر و خبیث از طیّب ممتاز شد کذلک  
 این امت نیز ممتحن خواهند شد و بافتتان ممتاز خواهند گشت  
 در کتاب مستطاب نهج البلاغه وارد است که حضرت امیرالمؤمنین  
 علی بن ابیطالب فرمود که چون این آیه مبارکه نازل شد از حضرت  
 رسول پرسیدم که یا رسول الله این فتنه چیست فرمود یا علی  
 انّ القوم سیفتنون بعدی باموالهم و یمنون بدینهم علی ربهم و یتمنون  
 رحمته و یأمنون سطوته و یستحلّون حرامه بالشبهات الکاذبة و  
 الالهواء الساهیه فیستحلّون الخمر بالتبید و السحت بالهدیه و الریاء  
 بالبیع خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که حضرت  
 خاتم الانبیاء فرمود یا علی هر آینه بزودی این قوم فریفته  
 می شوند پس از من باموالشان و منت خواهند نهاد بر پروردگار  
 خود بدینشان و با این حال از رحمت خداوند امید دارند و از  
 سطوت و قهر او مطمئن و حلال خواهند کرد حرام خدا را بشبهات  
 کاذبه و آراء باطله خطا کننده پس حلال خواهند کرد خمر را باسم  
 نبیذ و رشوه را باسم هدیه و ربا را باسم بیع انتهى

و بر وفق حدیث شریف می بینی که اهل سنت و جماعت خمر را  
 باسم مثلث حلال دانسته و استعمال می نمایند و آن را مثلث شرعی  
 می نامند و اهل تشیع ربا را باسم صلح شایع و معمول کرده اند و  
 آن را از معاملات صحیحه شرعیّه می شمارند و رشوت را فریقین  
 بلا مضایقه مأخوذ می دارند و آن را باسم مداخل می نامند و این

امور از خصایص این قرن است چنانکه در فصل علامات ظهور  
 ان شاء الله تعالی مشروحاً یاد کرده خواهد شد  
 و نیز بدان ای برادر نیکو گوهر که سالک الی الله را سه بحر  
 عمیق از امتحان در پیش است که تا در این سه بحر ممتحن  
 نگردد هرگز بساحل نجات نرسد و ابدأ روی فلاح نبیند اول بحر  
 اعظم است که در مبحث توحید یاد کرده شد زیرا که جمیع خلق  
 من غیر فرق نخست بظهور جمال قدم و طلوع نیر اعظم که  
 عبارتست از نقطه حقیقت و شارع شریعت امتحان می شوند چه در  
 نزد موحّدین محقق و معلومست که آن حقیقة الحقایق همواره در  
 لباس بشریت در میان خلق بوده است و خواهد بود و جمیع خلق  
 بمعرفت او مأمور و ممتحن گشته اند و خواهند گشت بسا متحیرین  
 را در امواج این بحر غریق لجة جهل و عمی بینی و بسا طوریتون  
 را در این وادی منصعق و مدهوش یابی زیرا که عقول بشریه بقوت  
 علوم کسبیه از این ورطه رهائی نیابد و سراج وهم در ظلمت تقلید  
 نور نبخشد و سفینه ای که سالک را از این امواج نجات بخشد  
 طلب و اجتهاد است چه طالب را حقّ جلّ جلاله وعده وصول و  
 وجدان عنایت فرموده و مجاهد را بشارت هدایت داده است الذّین  
 جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و چون آداب مجاهدان در صحیفه  
 مقدّسه ایقان از قلم اعلی باحسن بیان نازل شده است اینجا نگارنده  
 عنان خامه را کشیده دارد و زمام سخن را فرونگذارد و من احسن  
 من الله حدیثاً دویم بحر ابتلاء است که چون سالک بسفینه نجات  
 وارد آمد و بمعرفت نوح زمان خود یعنی شارع مقدّس موقن شد  
 امواج بلایا و محن او را فرو گیرد و عواصف بغض و عداوت خلق

او را احاطه نماید تا بدان پایه که آنی ایمن نباشد و زمانی امان نیابد و جان و مال و اهل و عیال را فی کلّ الاحوال در معرض سبی و اسر و فنا و زوال بیند بسا اقدام راسخه که در این ورطه از صراط بلغزد و بسا قلوب کوه شکوه که از تراکم عواصف قهر بر خود بلرزد و مرکبی که سالک را از این ورطه هایل برهاند صبر و صلوة و استقامت است و أنّها لكبيرة الآ علی الخاشعين سیم بحر احکام و حدود الهیه است که چون سالک را در صراط معرفت و ابتلا قدم استوار گشت بحر احکام و حدود پیش آید و سفینه نجات در این بحر خشیت و اطاعت است که سالک اوامر الهیه را گردن نهد و ترک هوا و هوس نماید و کمر همت را در خدمت و اطاعت محکم کند و اراده خود را در تحت ارادة الله فانی سازد و احکام و اوامر الهیه را سهل نشمارد اگر همه یکوصف از اوصاف حمیده و یا یک امر از اوامر نازله است خوار نگیرد تا بمقام عالی اطمینان وارد شود و برتبه بلند رضا فائز گردد و در جنت علیا که عبارت است از ولایت الله داخل آید الا انّ اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و جامع و شامل این موارد که رقم یافت این سوره مبارکه فرقانیه است که می فرماید والعصران الانسان لفی خسر الاّ الذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر یعنی قسم بعصر ظهور که آدمیان کلّ زیانکارانند جز آنان که به ایمان سرافرازی جستند و به نیکو کاری امتیاز یافتند و یکدیگر را بحقّ و راستی و صبر و شکیبائی وصیت نمایند و خلاصة القول مقصود از تفصیل این است که آن جناب دریابد که ائمة هدی از قبل اهل اسلام را اعلام فرمودند که

این ملت بظهور قائم امتحان کرده شوند چنانکه امم قبل بظهور انبیاء ممتحن گشتند و ارباب شقاوت از اصحاب هدایت تبری جویند و ایشان را اهل بدعت شمرند و هرگونه اذیت و آزار را در حق ابرار روا دانند چنانکه مرحوم مجلسی در باب تمحیص از مجلد غیبت از کتاب بحارالانوار فرموده است بِاسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ بِلَا إِمَامٍ هَدَىٰ وَ لَا عِلْمٍ يَبْرَأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَمَيِّزُونَ وَ تَمَحَّصُونَ وَ تَفْرَبِلُونَ وَ عِنْدَ ذَلِكَ اخْتِلَافُ السَّنِينَ وَ إِمَارَةٌ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ وَ قَتْلٌ وَ قَطْعٌ فِي آخِرِ النَّهَارِ يَعْنِي چگونگی خواهید بود هنگامیکه بمانید بدون امام هدی و علمی منصوص از جانب خدا که بعضی از بعضی تبری جویند و از یکدیگر دوری گزینند در آنوقت ممتاز گردید و از یکدیگر جدائی و انفصال یابید و بیخته شوید و آن هنگام قحط و تنگی سالها پدید آید و نشانه‌ای در اوّل روز و قتل و خونریزی در آخر آن وقوع یابد و هم در باب مذکور از بزنطی روایت فرماید که ابوالحسن علیه السّلم فرمود اما والله لا یكون الّذی تمدّون الیه اعینکم حتّی تمیّزوا و تمحصوا و حتّی لا یبقی منکم الاّ الاندر ثمّ تلا ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الّذین جاهدوا منکم و یعلم الصّابرين می فرماید قسم بخدا آنچه بدان چشم دوخته اید یعنی ظهور و قائم نخواهد بود تا آنکه جدا کرده و ممتحن و خالص گردید و تا آنکه باقی نماند از شما مگر کمتر بسیار کمتر پس آیه مبارکه را تلاوت فرمود ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الّذین جاهدوا منکم و یعلم الصّابرين یعنی آیا گمان کرده اید که وا گذاشته خواهید شد و حال آنکه مجاهدین از شما معلوم نگشته

و صابرين ممتاز نشده است و هم در باب مذکور باسناد از حسن بن علی علیهما السّلم روایت نموده که آن حضرت فرمود لایکون الامر الذی تنتظرون حتّی یبرأ بعضکم من بعض و یتفل بعضکم فی وجوه بعض و حتّی یلعن بعضکم بعضاً و حتّی یسمی بعضکم بعضاً کذّابین یعنی نخواهد بود امری که شما منتظر آن هستید تا آنوقت که بعضی از شما از بعض دیگر تبرّی جویند و بعضی در روی بعضی آب دهان اندازند و بعضی بعضی را لعن کنند و بعضی شما بعض دیگر را دروغ گوی نامند انتھی و بر ارباب بصارت معلوم است که سبب حدوث این اختلافات شدید و ظهور این حوادث مهیبه که بعضی از بعضی تبرّی جویند و بلعن و قتل یکدیگر جرئت کنند جز اعتقادات فاسده مسلّمه نتواند بود که قبل از ظهور موعود اهل اسلام علامات ظهور را بفهم خود قیاس نمودند و اوهامی چند را عقاید صحیحه و ضروریات دینیّه نام نهادند و از امتحانات الهیّه که حضرت خاتم الانبیاء و ائمّه هدی علیهم آلاف التّحیّة و البهاء بدان اخبار فرموده بودند غافل گشتند و از کید متین الهی که بحکم و املی لهم انّ کیدی متین جبال راسخه را خاشع و متزلزل کند زاهل ماندند تا چون بامداد منیر یوم الله بدمید و آفتاب جمال موعود طالع گردید جمیع آنچه در احادیث مذکوره اعلام یافته بود از لعن و سبّ و قتل و تبرّی ظاهر شد و آنچه در امم قبل وقوع یافته بود در امت اسلام نیز در غایت مشابهت و مماثلت وقوع یافت

و هم معلوم است که اگر ظهور موعود بر وفق مأمول و معتقدات قوم وقوع یافتی هرگز این حوادث واقع نشدی و باب امتحان و

افتتان که سنت حتمیه الهیه است مسدود ماندی نه کسی از کس  
تبری جستی و نه نفسی نفسی را واجب القتل خواندی و نه احدی  
احدی را لعن کردی و نه نعیق سفیانی بر منابر بلند گشتی که والله  
العظیم اعتقادات بایته مخالف ضروریات دینیه است و نه نهیق  
دجال ارتفاع یافتی که ظهور اقدس ابهی معارض نصوص بیانیته و  
حال آن که آیات صریحه قرآنیّه و احادیث کثیره اسلامیّه و انذارات  
بلیغه بیانیته کلّ را اعلام فرموده بود که هرگز ظهور موعود بر وفق  
مأمول قومی نشود و همواره ظهور حقّ خارق اوهام و عقاید ملل  
قبل باشد چنانکه فرموده است افکلّمنا جانکم رسول بما لاتهیوی  
انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون و بر وفق این آیه  
مبارکه مجلسی علیه الرّحمه نیز در باب تمحیص از کتاب  
بحارالانوار از حضرت رضا علیه التّحیّة و الثّناء روایت نموده است  
که آن حضرت ببزنطی فرمود انّ هذا الامر لیس یجیی علی ما  
یرید النّاس انّما هو امرالله و قضائه یعنی امر ظهور قائم چنان  
نمی شود که مردم می خواهند هرآینه آن امرالله است و قضای او و  
هم در همین باب از جابر جعفی روایت کند که به حضرت ابی  
جعفر گفتم متی یکون فرجکم یعنی کی فرج و گشایش شما  
خواهد رسید و مقصودش ظهور قائم بود آن حضرت فرمود هیهات  
هیهات لا یکون فرجنا حتّی تغریلوا ثمّ تغریلوا ثمّ تغریلوا حتّی  
یذهب الکدر و یبقی الصّفو فرمود هیهات هیهات نخواهد بود  
فرجی که ما بدان بشارت داده ایم تا آنکه شما بیخته شوید پس  
بیخته شوید پس بیخته شوید تا آنکه مکنّز بگذرد و مصفّی بماند  
و تکریر لفظ تغریلوا سه مرتبه اشارت باین است که در این قرن

بزرگ وقوع یافت زیرا که نخست جماعت شیعه که باین حدیث  
 شریف مخاطب بودند بظهور نورین نورین الشیخ الاجلّ الاکبر الشیخ  
 احمد الاحسانی و البدر الانور السید کاظم الرشتی که از علانم ظهور  
 قائم بودند ممتحن گشتند و به اسم شیخی و متشرعی ممتاز و  
 مفترق شدند و ثانیاً بقیام نقطه اولی و طلعت اعلی که قائم موعود  
 و مبشر ورود یوم الله بود بتمحیص و افتتان گرفتار آمدند و ثالثاً  
 بطلوع اقدس ابهی که ظهور اعظمش در آیات و اخبار  
 بسدره المنتهی و نزول روح الله از سماء تعبیر و بشارت رفته بود  
 تخلیص یافتند تا آنکه مراتب امتحان و تمحیص و افتتان و  
 تخلیص که ائمة هدی بدان تصریح و تنصیص فرموده بودند بکمالها  
 ظاهر شد و خبیث از طیّب و مغشوش از خالص و کاذب از صادق  
 بالکل ممتاز گشت اکنون موعظة للانام و اکمالاً للمرام کلام را  
 در این مقام بذکر لختی از خطبة سید الاولین امیرالمؤمنین علی  
 بن ابی طالب علیه اتمّ الثناء و ابهی البهاء بیایان بریم فانها افصح  
 الخطب و ابلغ المواعظ بعد کلمات الله و رسوله و الاغصان الثابتة  
 من سدره ظهوره قال علیه السّلم الا فالحذر الحذر من طاعة  
 ساداتکم و کبرائکم الذین تکبّروا عن حسبهم و ترفعوا فوق نسبهم و  
 القوا الهجینة علی ربّهم و جاحدوا الله علی ما صنع بهم مکابرة  
 لقضائه و مغالبة لآلانه فانهم قواعد اساس العصبیة و دعائم ارکان  
 الفتنة و سیوف اعتراء الجاهلیة فاتقوا الله و لا تكونوا لنعمه  
 علیکم اضداداً و لا لفضله عندکم حساداً و لا تطیعوا الادعیاء  
 الذین شربتم بصفوکم کدرهم و خلطتم بصحتکم مرضهم و ادخلتم فی  
 حقکم باطلهم و هم اساس الفسوق و احلاس العقوق اتخذهم ابلیس

مطايا ضلال و جنداً بهم يصول على النَّاس و تراجمة ينطق على  
السننهم استراقاً لعقولكم و دخولاً فى عيونكم و نفثا فى اسماعكم  
فجعلكم مرمى نبله و موطن قدمه و ماخذ يده فاعتبروا بما  
اصاب الامم المستكبرين من قبلكم من بأس الله و صولاته و  
وقايعه و مثلاته و اتعظوا بماوى حدودهم و مصارع جنوبيهم و  
استعينوا بالله من لواقع الكبر كما تستعينون من طوارق الدهر ثم  
اطال الكلام الى ان قال عليه السَّلم و تدبّروا احوال الماضين من  
المؤمنين قبلكم كيف كانوا فى حال التَّحيص و البلاء الم يكونوا  
اثقل الخلائق اعياءً و اجهد العباد بلاءً و اضيق اهل الدُّنيا حالاً  
اتخذتهم الفراغة عبيداً فساموهم سوء العذاب و جرعوهم المرار فلم  
تبرح الحال بهم فى ذلّ الهلكة و قهر الغلبة لا يجدون حيلة فى  
امتناع و لا سبيلاً الى دفاع حتّى اذا راي الله جدّ الصّبر منهم على  
الاذى فى محبته و الاحتمال للمكروه من خوفه جعل لهم من  
مضائق البلاء فرجاً فابدلهم العزّ مكان الدّلّ و الامن مكان الخوف  
فصاروا ملوكاً حكّاماً و ائمة اعلاماً و بلغت الكرامة من الله لهم  
مالم تبلغ الامال اليه بهم فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء  
مجتمعة و الاهواء متّفقة و القلوب معتدلة و الايدى مترادفة و  
السّيوف متناصرة و البصائر نافذة و العزائم واحدة الم يكونوا ارباباً  
فى اقطار الارضين و ملوكاً على رقاب العالمين فانظروا الى ما  
صاروا اليه فى آخر امورهم حين وقعت الفرقة و تشتت الالفة و  
اختلفت الكلمة و الافئدة و تشعبوا مختلفين و تفرّقوا متحاربين  
قد خلع الله عنهم لباس كرامته و سلبهم غضارة نعمته و بقى قصص  
اخبارهم فيكم عبراً للمعتبرين منكم الى آخر قوله انتهى



اکنون ای ناظر در این صحیفه از تو در غایت تواضع و فروتنی رجا  
 مینمایم که لختی جانب تقلید و تعصب را فرو گذاری و از قلّه  
 کبریا، و تنمّر فرود آیی و بانصاف در آنچه نگاشته آمد ملاحظه  
 فرمائی و در حالات ملل ماضیه تفکر کنی اینک بقیّه یهود و  
 زردشتیه و هنود در ایّام تو موجودند توانی از ایشان مستفسر شوی  
 که سبب توقّف ایشان در امر حضرت سید المرسلین چیست و  
 مانعشان از قبول شریعت حضرت رسول که مبادا تو نیز از آن جام  
 بیاشامی و از آن طریق بدیشان ملحق گردی این ملل که یاد کرده  
 شد اطاعت علمای جاهل ایشان را از عزّت به ذلّت افکند و  
 متابعت گردنکشان متکبر موجب اعراضشان از حقّ شد بنگر که  
 حضرت امیر در این خطبه فصیحه و موعظه بلیغه چگونه میفرماید  
 که زنهار زنهار پرهیزید از اطاعت آقایان و بزرگان خود که از راه  
 حسب و نسب برتری جویند و زشتی و قباحت نزد پروردگار خود  
 برند و صنع خدا را منکر شوند و با قضای او گردنکشی کنند و با  
 نعمت های او چیرگی جویند چه ایشان بنیان اساس عصبیتند و ستون  
 ارکان فریب و فتنه و سیوف نسبت های جاهلیت پس پرهیزید از  
 خداوند و ضدّ نعمتهای الهیه باشید و بر فضل او حسد مبرید و  
 پیروی فرومایگان را منمائید کسانیکه آب گل آلود ایشان را بجای  
 زلال خود نوشیدید و مرض ایشان را بصحّت خود مختلط کردید و  
 باطلشان را در حقّ خود داخل نمودید و حال آنکه آنان اساس  
 فسوقند و پلاس عقوق که شیطان ایشان را بارکش گمراهی کرده و  
 سپاه غلبه خود بر خلق نموده و ترجمان گفتار خویش مقرر  
 داشته است تا عقول شما را بدزدد و در چشم شما درآید و در

گوشه‌های شما بدمد و تا شما را نشانه تیر خود کند و در زیر پای خود اندازد و دستگیر نماید پس عبرت گیرید از آنچه بامم گردنکش پیش از شما رسید از غضب‌های خداوند و صولت‌های او و واقعات و عقوبت‌های او و پند گیرید از زمین‌هایی که گونه‌هاشان در آن ب خاک آمده و پهلوهاشان در آن خفته و پناه جویند بخدا از آثار نخوت و کبریا چنانکه پناه می‌برید باو از حوادث دنیا و در این مقام بیانات شیرین فرمود که نگارنده رعایة للاختصار از آن صرف‌نظر نمود تا آنکه میفرماید و تفکر کنید در احوال گذشتگان از مؤمنین پیش از شما (یعنی بنی اسرائیل) چگونه بودند در حالت تمحیص و بلاء آیا نبودند گرانبار تر از همه خلایق و سختیکش‌تر از تمام عباد و بدحال‌تر از جمیع اهل دنیا که فراعنه ایشان را ببندگی می‌گرفتند و بعذاب زشتشان معذب می‌داشتند و تلخی بکامشان میریختند و پیوسته در حدّ هلاکت و قهر مغلوبیت می‌زیستند نه چاره در امتناع میدیدند و نه راهی برای دفاع مییافتند تا آنکه خداوند تبارک و تعالی غایت کوشش ایشان را در صبر و شکیبائی مشاهده نمود و نهایت تحمل را از خوف خود از ایشان ملاحظه فرمود از تنگی بلایا نجاتشان داد پس بجای ذلت عزت یافتند و در موقع خوف امنیت گرفتند تا آنکه ملوک و حکام گشتند و ائمة اعلام شدند و کرامت الهیه در حق ایشان بدانپایه رسید که آرزوی آن را در دل متصور نمی‌داشتند بنگرید که چگونه در این حال جمعیت ایشان مجتمع و خیالاتشان متفق و دلها معتدل و دستها در حفظ طایفه مرادف و شمشیرها در نصرت یکدیگر موافق و بینشان تیز و اندیشه‌های ایشان واحد

بود آیا نه ارباب اقطار ارض گشتند و مالک الرقاب عالم شدند پس بنگرید که عاقبت کارشان بکجا انجامید هنگامی که تفرقه و جدائی در ایشان پدید شد و الفتشان پراکنده و متشتت گشت و در کلمه و قلوبشان اختلاف پدید آمد تا آنکه شعبه شعبه و فرقه فرقه شدند و با یکدیگر بجنگ و محاربه قیام نمودند در این حال خداوند لباس عزت و کرامت را از ایشان برکند و وسعت نعمت را از ایشان بگرفت و قصص و اخبارشان در میان شما برای استبصار و اعتبار باقی ماند انتهى

و بالجمله چون نصایح بالغه را در صعوبت امتحان و تمثیل این قرن را بدیگر قرون و ازمان ملاحظه فرمودی قدری تدبیر و تأمل فرما که چنانکه حضرت امیر مثل زده و حضرت رسول تصریح فرموده است که آنچه در امم ماضیه وقوع یافت در امت اسلام نیز بدون زیاده و کم وقوع یابد و سنت الهیه امتحانات قبل را در این ملت جاری فرماید نظر کن که خداوند تبارک و تعالی چگونه بنی اسرائیل را امتحان فرمود هنگامی که در مملکت خود بعزت ساکن و بدو مذهب بزرگ مختلف و منشعب شده بودند و شب و روز در غایت تضرع از حق جلّ جلاله ظهور حضرت مسیح را که موعود در کتب ایشان بود مسئلت می نمودند که ابر کرم متراکم شد و باران عنایت فرو بارید و جمال مقدس حضرت عیسی در میان آن قوم ظاهر گردید علمای یهود با وجود طلب و انتظار از اطاعت امر پروردگار استکبار نمودند و از تقلد شریعت بدیعه گردن پیچیدند گاهی در نسب آن حضرت شبهه نمودند که او از اهل شومرون و جلیل است نه از سلالة داود و اسرائیل گاهی بعلامات

متمسک گشتند که نشانه‌ها ظاهر نشده و علامات منصوصه در  
 توراة و رسائل انبیاء وقوع نیافته گاهی بضروریات دینیّه و  
 مسلمیّات اعتقادیّه تشبّث جستند که شریعت موسی هرگز تغییر  
 نیابد و احکام ابدیّه متبدّل نگردد و هرکه حکمی از احکام تورات  
 را تغییر دهد بالضروره کافر و واجب‌القتل باشد و خلاصه القول  
 چندان بضروریات مجعوله و علامات غیر معقوله محکم و راسخ  
 بودند که آخر فتوی بر قتل آن حضرت نوشتند و هرگونه ظلم و  
 اذیت را در حقّ اتباع آن حضرت روا داشتند بلکه آن ظلم و اذیت  
 را موجب ثواب و قرب حضرت ربّ‌الاریاب پنداشتند تا  
 عاقبت الامر قهر الهی آن قوم را پراکنده و متفرّق فرمود و کلمه  
 حضرت عیسی را نافذ و غالب و پاینده داشت کذلک امروز بنگر  
 که ملت اسلام بدون زیاده و نقصان بهمین امتحان ممتحن و مبتلا  
 گشته‌اند مثلاً در حینی که ظلمت اختلاف آفاق اسلام را فرو گرفت  
 و افق منیر دین مبین را انشعاب مذاهب مظلم و تاریک نمود و  
 سیوف اسلامیّه از فرق شیعه و سنی بر ضدّ یکدیگر کشیده شد و  
 ندای العجل العجل یا صاحب الزّمان از اهل ایران و سایر بلدان  
 مرتفع گشت ناگاه نسیم رحمت بوزید و روشنی صبح صادق از افق  
 عنایت بدمید و وجود مقدّس نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی از مطلع  
 فارس ظاهر گردید و آن حضرت جمیع خلق را بقرب طلوع شمس  
 هدی و بلوغ اوان ظهور اقدس ابهی بشارت داد و بورود یوم‌الله و  
 یوم‌الملکوت امیدواری بخشید این خلق منکوس از ناموس اعظم  
 غفلت نمودند و بهمان اوهام و خرافات یهود و مجوس که گفته شد  
 تشبّث جستند و از جمال منیرش معرض گشتند و صحف ظالمه بر

اراقة دم اطهرش نوشتند لکن هیجان خراطین قدرت ربّ العالمین  
 را منع نتوانست و شرارت اشرار سرینجه قادر مختار را بر نتافت  
 و آفتاب جمال اقدس ابهی از افق عالم بدرخشید و فروغ ظهور  
 مکّم طور بر جهانیان بتایید با آنکه آن شمس لامع عالم را بوجه  
 منیر روشن و مشرق نمود و آیت ایاب و اغتراب از عالم تراب بر  
 جهانیان تلاوت فرمود هنوز این قوم متنبّه نمیشوند و از سکر  
 غفلت بهوش نمیآیند و از تهدید آیه مبارکه و انذرهم یوم الحسرة  
 اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون خائف نمیشوند و  
 از سیاست های الهیه که در قرون خالیه و امم ماضیه وقوع یافت  
 عبرت نمیگیرند و از هرگونه ستم و آزار در باره اخیار و ابرار  
 مضایقه نمیکنند و چنین گمان میکنند که این تمکّن و عزّت  
 بوراثت ابدیه بایشان عنایت شده و دوام اقبال و شوکت بجای مہر  
 در قبالة امہاتشان اندراج یافته است قسماً بانوار وجه الله که  
 بزودی این بساط گسترده را نوشته بینی و پنجه ظلم و شرارت را  
 برتافته یابی و ارکان بیت عتیق را بدست سپاہیان افریق فروریخته  
 نگری و رشته آمال اهل ضلال را مقطوع و منقصم مشاهده نمائی  
 و اعظم ما هنا لک بلیّة نزول الحمیم و تصلیة الجحیم فما یبکی  
 السماء علیهم یومئذ و ما یکنونون منظرین

و بالجمله چون مستند علمای وقت در اعراض از امر حقّ جلّ جلاله  
 جز تمسک بظواهر بشارات نیست کلام را در فصل ثانی در  
 چگونگی بشارات قرآن و کیفیت مهمّ آن مبسوط می داریم و از  
 رحمت واسعة الهیه مدد میطلبیم و اسئل الله و اتضرّع الیه ان  
 یجعل نیتی خالصه لوجهه و ارادتی طائعه لحکمه و ارکانی قویّه

## فصل ثانی در چگونگی استدلال بقرآن

بدان ای برادر گرامی گوهر که اصل دلیل و برهان چنانکه در مقاله اولی<sup>۱</sup> شناختی همان است که خداوند تبارک و تعالی بنفس صاحب ظهور عنایت فرماید و آن وجود اقدس بقدرت و سلطنتی که درخور او است بر خلق غالب و قاهر گردد و هرگز شارع وقت بتصدیق رسول قبل محتاج نباشد و امرش ببشارات قبل نافذ نشود بلکه ظهور بعد رسل قبل را تصدیق فرماید و عزت بخشد و این نکته بسیار دقیق است و هر اعمشی آن را درنیابد و هر اخفشی ادراک ننماید فی المثل ملاحظه فرما که چگونه حضرت عیسی حضرت موسی را تصدیق فرمود و نام او را در قطعه اروپا شایع و معرّز داشت و اگر تصدیق آن حضرت نبودی هرگز امم مسیحیه رسالت حضرت موسی را اذعان نمودندی زیرا که اهل اروپا که تابعین شریعت حضرت عیسی هستند نخست از وثنیان رومانی بودند که برسالت حضرت موسی مذعن و معتقد نبودند و ابدأ انبیاء بنی اسرائیل را بحقیقت نمی شناختند تا آنکه شریعت مسیحیه در اروپا داخل شد و کلمه الله بر آن ملک نافذ و غالب گشت از آنوقت رومانیان بسبب تصدیق امر حضرت عیسی امر حضرت موسی را نیز مقبول داشتند و حقیقت رسالتش را گردن نهادند و هم چنین اهل اسلام بسبب تصدیق حضرت خاتم الانبیاء حضرت عیسی و حضرت موسی و سایر پیغمبرانی را که نامشان در قرآن یاد شده است مقبول داشته اند زیرا که اکثر مسلمین در آغاز بت پرستان عربستان و افریقا و زردشتیان ایران و یا وثنیه ترکستان

و سایر بلدان بوده اند که هرگز به حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیاء اذعان نداشتند و پس از قبول اسلام بسبب قرآن حقیقت آن پیغمبران را مذعن و معتقد شدند و بقیة زردشتیه و وثنیة هنوز نه به موسی معتقدند و نه به عیسی و نه به حضرت خاتم الانبیاء و کذلک آنچه از زردشتیه و بنی اسرائیل که در این قرن باین ظهور اقدس ابهی ایمان آورده اند بسبب تصدیق امرالله حقیقت این پیغمبران را باور داشته اند و قبل از ایمان باین ظهور اعظم ابداً حقیقت حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء را بخاطر راه نمی داده اند پس از این جمله توانی دانست که هر ظهوری بنفس خود معلوم گردد و ببرهان خود ثابت شود و به سلطنت خود غالب آید و معانی اصلیه بشارات قبل به تبیین و تفسیر او معلوم گردد و مقاصد حقیقیة کتب الهیه بنور ایمان باو مکشوف آید و تمسک بظواهر بشارات بدون ایمان بآن مظهر اسماء و صفات موجب ضلالت و گمراهی باشد زیرا که کلمات الهیه را قلوب مظلمة مکذره ادراک نتواند نمود و ختم رحیق مختوم را دستهای غیر مطهره نتواند گشود چنانکه آیه کریمه لا یمسه الا المطهرون بدین نکته دلالت کند و کلمة مبارکه ولایعلم تاویلہ الا الله و الراسخون فی العلم بدین لطیفه راه نماید و با اینکه بشارات ظهور بعد در کلمات نبی قبل در غایت وضوح وارد شده وعلامات یوم موعود در کتاب الهی صریح و مشهود نازل گشته است معذک علماء از فهم آن عاجز شوند و باوهم غیرمعقوله از صراط مستقیم که معرفت آن ظهور کریم است محروم مانند سبیش این است که انوار فجر ظهور وقتی طالع شود که بحکم واللّیل اذا سجدی ظلمت و تاریکی عالم را

فرو گرفته باشد و فروغ آفتاب حقیقت آنگاه تابد که از تراکم  
 شبهات نخست لیل الیل فراز آید یعنی قلوب رؤساء از غایت ظلم  
 و شرارت بتیرگی قساوت موصوف گردد و صدور علماء بمتابعت  
 اوهام و ظنون از انوار علم محروم ماند و اطوار عامه از پیروی و  
 تقلید اینان از مسلک مستقیم انحراف یابد چندانکه در میان ملت  
 جز سلطان جائر و عالم جاهل و شیخ فاجر و صبّیّ وقع نماید در  
 اینحال امتحان الهی که اصعب از کلّ شیء است فراز آید و  
 تمحیص ربّانی که موی شکافان را متحیّر سازد فرا رسد در  
 اینصورت معلوم است که اینگونه علماء که شناختی و زمام خلق  
 در دست آنها است از فهم کلمات الهیه عاجز آیند و به اوهام  
 ظنون مهلکه که بخرافت خود آن را ضروریّات دینیّه پنداشته اند  
 واثق و متمسک گردند و تا شهادتی باشند بر گمراهی و هلاکت  
 ایشان باب علم را مسدود دانند و چون باعتقاد ایشان در مسائل  
 فروعیه و مطالب فقهیه باب علم مسدود باشد البتّه در مسائل  
 اصولیه و مقاصد روحانیه و بطون تنزیل و دقائق تأویل بطریق اولیّ  
 فهم ایشان قاصر آید و در اینصورت آنچه صاحب ظهور در معانی  
 کتاب فرماید البتّه موافق و ملایم ذوق باطل ایشان نباشد و البتّه  
 موجب اعراض و اعتراض ایشان گردد و باین نکته در احادیث  
 اعلام رفته است چنانکه مجلسی در مجلّد غیبت بحار در باب  
 سیر و اخلاق و خصائص زمان قائم روایت میفرماید از فضیل قال  
 سمعت ابا عبدالله یقول انّ قائمنا اذا قام استقبل من جهلة النّاس  
 اشدّ ما استقبله رسول الله من جهال الجاهلیّة فقلت کیف ذلک قال  
 انّ رسول الله اتی النّاس و هم یعبدون الحجارة و الصّخور و العیدان



و الخشب المنحوتة و انّ قائمنا اذا قام اتى الناس و كلهم يتأول عليه كتاب الله و يحتجّ عليه به ثمّ قال اما والله ليدخلنّ عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحرّ والقرّ يعنى فضيل گفته است كه شنيدم صادق آل محمّد عليه السّلم را كه مى فرمود هرآينه قائم ما را پيش آيد از جهّال ناس يعنى علمای وقت سخت تر از آنچه رسول خدا را پيش آمد از جهّال عرب گفتم چگونه باشد اين فرمود هرآينه رسول خدا آمد و مردم سنگ و چوب تراشیده شده را مى پرستيدند و چون قائم ما قيام فرمايد مردم كتاب خدا را در ردّ او تاويل كنند و بكتاب خدا در اعراض از او احتجاج نمايند پس فرمود بخدا قسم كه عدل قائم در درون خانه هاى ايشان بر ايشان داخل شود آنگونه كه سردى و گرمى در خانه ها در آيد انتهى و بروفق حديث شريف ملاحظه فرما كه فقهاى عصر كه باب علم را مسدود مى دانند و حقيقتاً از رحيق علم محرومند و بملح اجاج ظنّ و وهم مرزوق و مفتون هرچه را از آيات قرآن و احاديث با عقايد باطله خود مطابق نمى يابند بميل خود تاويل مى كنند و بخرافات خود كتاب الهى را تحريف مينمايند و آن خرافات را دليل ردّ ظهور الهى ميگيرند و همين است مقصود از تحريف كه در آيه مباركه يحرّفون الكلم عن مواضعه در باره يهود نازل شد زيرا كه علمای يهود هر آيه اى از آيات تورات را كه صريح در ظهور حضرت عيسى بود آن را به رأى خود تفسير مينمودند و آيات كتاب را از مواضع نزول محرّف و مصروف ميداشتند و هم چنين در ظهور حضرت خاتم الانبياء مثلاً در آيه (۱۰) از فصل (۴۹) از سفر تكوين تورات كه يعقوب عليه السّلم مى فرمايد عصا

از یهودا و فرمانفرمائی از بین القدمین او بیرون نخواهد رفت تا وقتی که شیلو یعنی مسیح بیاید که به او امتها جمع خواهند شد  
انتهی باین آیه علمای مسیحی استدلال می نمودند بر حقیقت ظهور حضرت عیسی و اینکه مسیح موعود او است زیرا که پس از استقرار سلطنت در میان بنی اسرائیل سلطنت در این قوم استوار بود تا ایام ظهور حضرت عیسی که عصای سلطنت بنی اسرائیل در هم شکست و رومیان مالک اراضی مقدسه و حکمران بر بنی اسرائیل شدند پس بحکم این آیه زوال سلطنت یهودا بین علامات ظهور مسیح باشد و علمای یهود چون ظهور آن حضرت را مخالف ضروریات دینیّه خود میدانستند و او را در ادعای مسیحیت باور نمیداشتند تا اینکه دلالت این آیه را زایل کنند و قوم را ساکت نمایند گفتند که در بلاد مغرب شهری است که نام آن بلد شهر بنی موسی است و کسی جای آن را نداند و در گردوی رودی از ریگ روان است که بسبب آن کسی از وی دخول و خروج نتواند و گروهی بسیار از یهود در آن شهر ساکنند و پادشاه ایشان نیز از قوم یهود است و از سلالة حضرت داود و خلاصة القول قریب یکهزار و هشتصد سال است که علمای یهود این قوم بیچاره را بشهری موهوم فریفته دارند و آیه مذکوره را از موضع نزول که بشارت ظهور حضرت عیسی است تحریف مینمایند و نیک مشابه و مماثل شهر بنی موسی مدینه جابلقا است که علمای شیعه برای مقرّ غیبت و سلطنت حضرت حجة بن الحسن العسکری ساخته اند و قریب یکهزار سال است که این فرقه را بشهری معدوم معتقد و مسرور داشته اند تا دانی که آنچه حضرت رسول فرمود که هرچه در

امم قبل وقوع یافت در امت اسلام نیز مطابقت النعل بالتعل وقوع  
یابد کلام حق و صدق است و تا انجام کار خود را ملاحظه کنی و  
مانند یهود فریفته خرافات علمای جاهل نگردي چه ناچار است که  
این فرومایگان نیز قوم خود را در خانه تاریک و تاری فرود آرند  
ومصداق آیه کریمه واحلوا قومهم دارالبوار گردانند و در این  
سنوات که بهمت والای حکماء و دانشمندان اروپا علم رسم الارض  
(جغرافیا) انتشار و تکمیلی یافته و هبوب نشر معارف اندک ابر  
مظلم جهل را از آفاق قلوب منقش داشته است علمای بنی اسرائیل  
جوابی دیگر برای آیه مزبوره برتراشیده اند و فریب عوام را دامی  
دیگر نهاده اند چه نامه نگار را بخاطر اندر است که در سنه  
(۱۳۰۶) هجریه که از بلده کاشان اتفاق عبور افتاد در محفلی که  
یکی از احباب کلیمی برای مناظرات آراسته بود موسی نامی از  
علمای یهود مذکور می داشت که مقصود از این آیه تورات این  
است که حضرت یعقوب می فرماید که چوب ظلم و عصای تادیب  
سایر قبایل از سر بنی اسرائیل برداشته نخواهد شد تا اینکه مسیح  
بیاید وهم میگفت که لفظ شیلو صریح در مسیح نیست تا آنکه آن  
را عیسویان دلیل ظهور مسیح گیرند زیرا که شیلو نام شهری از  
شهرهای اراضی مقدسه هم بوده است چنانکه در کتب قوم مذکور  
است و خلاصة القول باین تحریفات میخواست که دلالت این آیه  
را از صراحت بر مسیحیت حضرت عیسی مصروف دارد تا بر  
حقیقت ظهور آن حضرت اعتراف ننماید

و خلاصة القول مقصود از ذکر این مطلب این است که معنی  
تحریف را دریابی و از محرّفین کلمات الهیه اجتناب نمائی و

مقصود از تحریف آن نیست که ارباب قلوب مقلوبه ادراک نموده اند که کسی تواند آیه‌ای یا آیاتی را از کتاب الهی بردارد و بجای آن چیز دیگر نویسد چه این عادت غیر ممکن است زیرا که در زمان ظهور حضرت عیسی تورات و در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیاء تورات و انجیل چندان شایع و منتشر بود که در نزد سایر ملل هم یافت می‌شد و برای یهود امکان نداشت که جمیع تورات‌های موجوده را گرد آرند و زیاده و کم نمایند و هم‌چنین عیسویان چنانکه امروز برای ملل اسلامیّه ممکن نیست که فی‌المثل قرآن‌های موجوده را مجتمع سازند و به تغییر آن متفق گردند و قبل از ظهور موعود معقول نیست تغییر کتاب زیرا که هر ملت‌ی ظهور موعود را سبب نجات و عزّت خود میدانند و شب و روز تعجیل ظهور موعود را بتضرّع از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایند و هم کتاب الهی در میان هر ملت حجّت بالغه است و ثقل اکبر و العروة الوثقی و الحبل الممدود من السماء که حقّ جلّ جلاله آن را حجّت باقیه مقررّ داشته‌است و به آن حجّت را بر آن ملت از مطیع و عاصی تمام می‌فرماید و بید قدرت آن را از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ می‌دارد چنانکه آیه مبارکه لا تبدل لکلمات الله بر این مطلب دلیل است و کلمه طیّبه نحن نرکنا الذکر و انا له لحافظون بر این نکته صریح و اگر فی‌الحقیقه کسی تواند کتاب الهی را تغییر دهد و بر آن چیزی بیفزاید یا از آن کم کند البتّه حجّت الهیه بر عباد بالغ نیاید و حقّ جلّ جلاله را سخنی بر خلق نماند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً پس مقصود از تحریف را درباب که آن عبارت است از اینکه آیات

الهیّه را علمای جاهل برای خود تفسیر نمایند و از معنی مقصود  
 مصروف و محرّف دارند چنانکه امروز ظاهر و مشهود است و  
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که یزدانی درود بر روان پاکش باد  
 باین مطلب اشعار فرموده است که علمای زمان به تحریف قرآن  
 اقدام می نمایند و دروغ بر خداوند تبارک و تعالی می بندند  
 چنانکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه وارد است که آن حضرت  
 فرمود و آته سیاتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شیئ اخفی  
 من الحقّ و لا اظهر من الباطل و لا اکثر من الکذب علی الله و  
 رسوله و لیس عند اهل ذلك الزّمان سلعة ابور من الکتاب اذا تلی  
 حقّ تلاوته و لا انفق منه اذا حرّف عن مواضعه و لا فی البلاد  
 شیئ انکر من المعروف و لا اعرف عن المنکر فقد نبذ الکتاب  
 حملته و تناساه حفظته فالکتاب یومئذ و اهله طریدان منفیّان و  
 صاحبان مصطحبان فی طریق واحد لایزویهما مؤو فالکتاب و اهله  
 فی ذلك الزّمان فی النّاس و لیسا فیهم و معهم لانّ الضّلالة لا  
 توافق الهدی و ان اجتماعا فاجتمع القوم علی الفرقة و افترقوا عن  
 الجماعة کأنهم انمة الکتاب و لیس الکتاب امامهم فلم یبق عندهم  
 الاّ اسمه و لایعرفون الاّ خطّه و زبره و من قبل ما مثلوا بالصّالحین  
 کلّ مثله و سمّوا صدقهم علی الله فریة و جعلوا فی الحسنه عقوبة  
 السیئة و انما هلك من كان قبلکم بطول آمالهم و تغیب آجالهم  
 حتّی نزل بهم الموعود الذّی تردّ عنه المعذرة و ترفع عنه التّوبة و  
 تحلّ معه القارعة و النّعمة خلاصة ترجمة این خطبه شریفه این  
 است که میفرماید هرآینه پس از من می آید بر شما زمانی که در  
 آن چیزی پنهان تر از حقّ نیست و آشکارتر از باطل و نه بیشتر از

کذب بر خدا و رسول و در نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب نباشد اگر بحق تلاوت شود و متاعی رواج‌تر از کتاب نباشد اگر از موضع آن محرف گردد یعنی اگر کسی قرآن را بر اهل آن زمان بتفسیر صحیح بخواند نزدشان غیرمقبول و بی‌بهاء باشد و اگر از موضع نزول تحریف کند آنوقت نزدشان مقبول و رایج گردد و در آن روز در بلاد چیزی متروک‌تر از نیکی و شایع‌تر از زشتی نباشد زیرا که حاملین کتاب آن را بیفکنند و حفاظ کتاب آن را فراموش کنند پس کتاب و اهل آن در آن روز رانده شده و دور افتاده باشند و مانند دو یار مصاحب به یک طریق روند و کسی ایشان را جای ندهد پس کتاب و اهل آن در آن زمان در میان مردمند و نیستند در میان مردم و با مردم زیرا که گمراهی با هدایت موافقت ننماید اگرچه در یکجا مجتمع باشند پس جمع گردند قوم بر اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتفاق و جماعت گویا ایشان امام و پیشوای کتابند نه کتاب امام ایشان پس نماند از کتاب نزدشان مگر نام آن و نشناسند مگر خطّ و نوشته آن را و از پیش با صالحان و نیکوکاران هرگونه شناعت و اذیت وارد آوردند و صدق ایشان را کذب و افترا بر خدا نامیدند و در پاداش نیکی عقوبت زشتی مقرر داشتند یعنی از حالات امم قبل آزموده‌اید که هر وقت خداوند رسولی را مبعوث فرمود قوم با صالحان آنوقت که مصدق آن رسول بودند هرگونه عذاب و اذیت وارد آوردند و ایشان را دروغگوی و مفتری شمردند چنانکه فرعون با بنی اسرائیل و یهود با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم الانبیاء و این ناچار است که در میان شما نیز وقوع یابد پس فرمود و هر آینه هلاک شدند

امتّهای پیش از شما بسبب طول آمال و معلوم نبودن مدّت و  
 آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد کسی که عذر در او  
 پذیرفته نمی‌شود و بسبب او توبه مرتفع گردد و بلایا و نقمات با  
 او فرود آید انتهی بر ارباب بصارت پوشیده نماند که لفظ موعود  
 را در عبارت حتّی نزل بهم الموعود بعض شارحین نهج البلاغه  
 بموت تفسیر کرده‌اند یعنی انسان را طول امل فریفته دارد تا وقتی  
 که موت او بغتّه برسد و میعاد عذاب فراز آید و باب توبه مسدود  
 گردد و این تفسیر بغایت نازیبا است زیرا که طول امل شخصی  
 وموت اشخاص در هر زمان و در هر مَلّت بوده و هرگز سبب  
 هلاکت امّتی نگشته‌است بلکه مقصود از موعود ظهور رسول بعد  
 است که نبیّ قبل وعده داده‌است و سبب هلاکت امّت‌ها همین بود  
 که ایشان نعمت حرّیت و دیانت و عزّت و شوکتی را که خداوند  
 بایشان عنایت فرموده بود ابدی و غیر ممکن الزّوال دانستند و  
 شریعت خود را شریعت ابدیه پنداشتند و ظهور موعود را بر وفق  
 مأمول خود تصوّر کردند و از معنی آیه مبارکه ولکلّ امة اجل  
 فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون غفلت نمودند و  
 امتحان الهی را سهل و آسان شمردند که ناگاه موعود ظهور فرمود  
 و آیات اقبال از آن مَلّت زایل شد و باب توبه بر ایشان مسدود  
 گشت و ابر بلا بر آن قوم متراکم شد مانند ظهور حضرت مسیح  
 در میان یهود و مانند ظهور حضرت رسول بر وثنیان و فارسیان و  
 این معلوم است که چون موعود ظاهر گردد باب توبه بر امم غیر  
 مقبله بسته شود چه توبه بعد از ایمان معقول باشد چنانکه حدیث  
 لا یغلق باب التّوبه حتّی تطلع الشّمس من مغربه همین مطلب را

اثبات می نماید و هم چنین در خطبه دیگر از خطب نهج البلاغه پس از کلام طویلی در مذمت علماء میفرماید اشکو من معشر يعيشون جهالاً و يموتون ضلالاً ليس فيهم سلعة ابور من الكتاب اذا تلى حقّ تلاوته و لا سلعة انفق بيعاً و لا اعلى ثمناً من الكتاب اذا حرف عن مواضعه يعنى شكایت می کنم از گروهی که زندگانی می کنند در حالت جهالت و می میرند در حال گمراهی و ضلالت متاعی نزدشان کسادتر از کتاب نیست اگر بحق تلاوت کرده شود و متاعی نزدشان رواج تر و گرانباتر از کتاب نیست اگر از مواضع خود محرف گردد انتهى

پس ای برادر روحانی چون بر مطالب مذکوره وقوف یافتی و شناختی که اکابر اسلام و ائمه اعلام چگونه عباد را از تحریفات علمای جاهل و اضلال های رؤسای باطل تخویف فرموده اند اکنون که ترا در نظر است که بشارت نبأ عظیم و ظهور قویم را از قرآن کریم استنباط نمائی ترا چگونه مردی باید بود در مقاومت آراء باطله و اهواء متضاده که هریک فهمی مخصوص و رأی جداگانه دارند و در این آراء متضاده هم هیچیک بر بصیرت نیستند که آیا خطا کرده اند و یا بصواب رفته اند پس دل را از شوائب عصبیت پاک دار تا تفاسیر آیات قرآنی را از بیانات مبارکه این ظهور رحمانی استفاده کنی و بر اصل مقصود که دل بدان بیارامد و شک و ریب مرتفع گردد مطلع گردی و خود را عارف بلکه مفسر جمیع کتب سماویّه یابی چه روشن است که کتاب قبل جز بظهور بعد مبین نشود و ختم رحیق مختوم جز بسر انگشت عنایت حضرت قیوم فک نگردد و تفاسیر علماء بر آیات کتاب مانند راهنمایی



اعمی در لیلة ظلما است که جز گمراهی ثمری نبخشد و بغیر دار بوار منتهی نگردد چنانکه اعتماد یهود بتفاسیری که علمای ایشان بر تورات نوشتند موجب ضلالت و مغضوبیت آن قوم شد و در حقیقت معانی اصلیه تورات در ظهور مبارک حضرت عیسی معلوم و مکشوف گشت و هم چنین اعتماد امم مسیحیه در تفسیر بشارات انجیل بر فهم علمای خویش موجب زلت و لغزش آن قوم جلیل شد و مبین انجیل در حقیقت قرآن مجید بود کذلک معانی اصلیه قرآن که معبر است به تأویل آیات جز بعنایت این ظهور اعظم مکشوف نگردد و رحیق حیوة جز از جام عطای حضرت مالک سماء و صفات بدست نیاید چنانکه در سورة مبارکه اعراف فرموده است و لقد جنناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون الاّ تأویله یوم یاتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحقّ فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نردّ فنعمل غیر الذی کنّا نعمل قد خسروا انفسهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون یعنی هر آینه ایشان را کتابی آوردیم و به علم و دانش آن را مفصل داشتیم در حالی که هدایت کننده و رحمتست برای قومی که ایمان می آورند آیا منتظرند جز تأویل آن را روزی که می آید تأویل آن می گویند کسانی که فراموش کرده اند آن را از قبل که هر آینه آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی پس آیا برای ما شفعائی هست که شفاعت کنند برای ما و یا برگردانیده شویم تا عمل کنیم جز آنچه کرده ایم هر آینه زیان کردند خود را و گم شد از ایشان آنچه بافتراء میگفتند و مقصود این است که نزول تأویل قرآن را بیومی مخصوص محول میفرماید که یوم قیامت

باشد و اگر خداوند تبارک و تعالی خواهد در مقاله سیم خواهی شناخت که قیامت یوم ظهور حضرت موعود و روز طلوع آفتاب جمال مقصود است که تأویل قرآن نیز در آن یوم نازل شود و باطن کتاب آشکار گردد و هم چنین در سوره یونس میفرماید بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یَاتِهِمْ تَأْوِيلُهُ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِینَ میفرماید بلکه تکذیب کردند قرآن را بسبب آنکه احاطه نمی نمایند بعلم آن و حال آنکه هنوز نیامده است تأویل آن یعنی بسبب اینکه معانی حقیقت قرآن را نمیفهمند آن را تکذیب کردند و حال آنکه هنوز تأویل قرآن نازل نشده است چنین تکذیب کردند امی که پیش از ایشان بودند پس نظر کن که چگونه بود انجام کار آن ستم کاران مجلسی علیه الرّحمة در باب رجعت از مجلد غیبت از کتاب بحارالانوار روایت کند از زرارہ قال سألت ابا عبدالله علیه السّلم عن هذه الامور العظام من الرّجعة و اشباهها فقال ان هذا الَّذی تسألون عنه لم یجئ اوانه و قد قال الله عزّ وجلّ بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یَاتِهِمْ تَأْوِيلُهُ زرارہ گوید از صادق آل محمّد پرسیدم از امور عظیمه رجعت و امثال آن آن حضرت فرمود این چیزها که می پرسید هنوز اوقات آن نرسیده است پس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود که بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لَمَّا یَاتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن در یوم ظهور موعود نازل و ظاهر می شود و آنچه علما قبل از ظهور گفته باشند و یا بعد از ظهور بدون ایمان به حضرت موعود بگویند بالتّمّام خرافات ناشیه از اوهام و ظنون است که هرگز گمگشته را راه ننماید و

تشنه را سیراب نکند ان الظن لا يغنى من الحق شيئا و  
بالجمله چون در چگونگی فهم آیات کتاب مجید کلام بانجام رسید  
اکنون در فصل ثالث در کیفیت فهم احادیث سخن رانیم و از حق  
جلّ جلاله معاونت جوئیم انّه هو المؤيد المعين

## فصل ثالث در بیان مأخذ احادیث و اخبار و کیفیت استدلال باینگونه آثار

بدان ای برادر عزیز که باصطلاح علمای اسلام حدیث عبارت است از  
قول نبی علیه السّلم و حکایت فعل و تقریر آن حضرت و اهل  
سنّت و جماعت بر آن افزوده اند قول صحابی و تابعی را و اهل  
تشیع بر آن افزوده اند قول و فعل و تقریر ائمة اثنی عشر را پس  
حدیث باصطلاح علمای شیعه هو قول النّبى و الانمة عليهم السّلم  
و حکایة فعلهم و تقریرهم و باصطلاح علمای اهل تسنن الحدیث  
هو قول النّبى علیه السّلم او الصّحابی و التّابعی و حکایة فعل  
النّبى و تقریره و فریقین در رتبه اولی حدیث را دو تقسیم  
نهاده اند متواتر و آحاد اما حدیث متواتر عبارتست از حدیثی که  
رواة آن بحدی باشند که عادتاً تواطؤ و اتّفاقتشان بر کذب محال  
باشد و اینچنین حدیث بدو شرط متّحقق گردد و مفید قطع باشد  
شرط اول آنکه این تواتر در جمیع طبقات رواة باشد مثلاً هرگاه  
حدیثی پنج واسطه از رواة بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و  
سّلم منتهی شود و در چهار طبقه از این وسایط عدّه روات بحدّه  
تواتر بالغ آید و در طبقه پنجم عدّه رواة بحدّه تواتر نرسد این خبر  
خبر متواتر نباشد بلکه خبر واحد باشد شرط دویم آنکه مخبر

عنه محسوس باشد و الا افاده قطع ننماید مثلاً برای کسی که  
 مکه معظمه را ندیده است روایت اشخاص که چنین شهری هست  
 البته موجب قطع باشد بقسمی که اصلاً در وجود مکه شک نکند  
 و احتمال کذب راوه را ندهد ولکن اگر صدهزار نفس خبر دهند که  
 فی المثل تتابع لیل و نهار مسبب از حرکت ارض است یا مسبب  
 از حرکت فلک اعظم است البته موجب قطع نباشد یا فی المثل اگر  
 صدهزار نفس خبر دهند که صفات الله عین ذاتست و یا خارج از  
 ذات البته این خبر افاده قطع ننماید و خلاصه مقصود این است  
 که باتفاق اهل تشیع و اهل تسنن در خبر متواتر شرط است که  
 مخبر عنه محسوس باشد تا افاده قطع نماید و اخبار اشخاص  
 کثیره در معقولات مفید قطع نباشد و اما اخبار آحاد عبارتست از  
 احادیثی که رواه آن بعدة تواتر نرسد و خبر واحد برحسب رواه  
 باسامی متنوعه موسوم گردد از قبیل حدیث مسند و حدیث مرسل  
 و صحیح و حسن و موثق و ضعیف و امثالها که مشروحاً در کتب  
 یاد شده است و خبر واحد صحیح مفید قطع نشود بلکه مفید ظن  
 باشد مگر آنکه مؤید بقرائن خارجیّه گردد و سابقین از علمای  
 اسلام چون احادیث متواتره را در نهایت قلت یافتند و ملاحظه  
 نمودند که مدار امور دینیّه اکثر بر اخبار آحاد است لذا در کشف  
 و تفتیش از حال رواه غایت سعی را مبذول می داشتند چه نزد  
 ایشان مسلم بود که احادیث کذب بسیار روایت میشود زیرا که در  
 صدر اسلام مردم راویان احادیث را نیک محترم میداشتند بلکه اسم  
 عالم را فقط بر راوی حدیث اطلاق می کردند و از این جهت  
 احادیث متضاده در میان امت شایع و اخبار کاذبه بسیار گشت

چنانکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه میفرماید و من کلام له  
 علیه السّلم و قد سألہ سائل عن احادیث البدع و عمّا فی ایدی  
 النّاس من اختلاف الخبر فقال علیه السّلم انّ فی ایدی النّاس حقّاً و  
 باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عامّاً و خاصّاً و  
 محکماً و متشابهاً و حفظاً و رهماً و لقد کُذّب علی رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلّم علی عهده حتّی قام خطیباً فقال من  
 کذب علیّ متعمداً فلیتّبوا مقعده من النّار یعنی کسی از  
 امیرالمؤمنین علیه السّلم سؤال نمود از احادیث بدعت و از اخبار  
 مختلفه که در دست مردم است آن حضرت فرمود هرآینه آنچه در  
 دست مردم است حقّ و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و  
 عامّ و خاصّ و محکم و متشابه و صحیح و غلط هست یعنی این  
 جمله با هم مختلط و آمیخته است و هرآینه دروغ گفته شد بر  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در عهد آن حضرت تا آنکه آن  
 حضرت خطیباً قیام نمود و فرمود هرکس عمداً بر من دروغ بندد  
 خداوند نشیمنگاه او را در آتش مقرّر دارد و حضرت امیر پس از  
 ذکر این حدیث اخبار را باضافه برواۃ بچهار قسم منقسم میفرماید  
 و یک قسم آن را صحیح و باقی را فاسد و غیر مقبول می شمارد  
 و نگارنده نظر بضیق مجال از ایراد تمام خطبه مبارکه صرفنظر  
 نمود اگر خواهی خود بکتاب مستطاب نهج البلاغه رجوع نما و  
 اعظم شرطی که رؤسای فرق اسلامیّه در رواۃ احادیث واجب الرّعايه  
 می دانستند مذهب راوی بود مثلاً اهل سنّت و جماعت روایات  
 شیعه را مقبول نمی داشتند اگر چه راوی موصوف بصدق و دیانت  
 باشد و کذلک اهل تشیع روایت سنی را مردود می شمردند اگرچه

راوی در غایت تقوی و زهد باشد و هکذا سایر فرق و مذاهب از قبیل زیدیه و اسمعیلیه و غیرهم و همچنین در صورت اتحاد مذهب اگر راوی بر خلاف عقاید مسلمة آن مذهب حدیثی روایت نمودی او را بغرابت موصوف می‌داشتند و باقی احادیثی را هم که روایت نموده بود از درجه اعتبار ساقط می‌کردند در این صورت بر عاقل معلوم است که نفس این حالات چه مایه موجب جعل احادیث باطله و اختلال آثار اصلیه می‌گردد و اگر نگارنده بخواهد دواعی وضع احادیث موضوعه و سبب اختلاف احادیث را کما ینبغی بنگارد سخن بطول انجامد و هم خارج از مقصود باشد اکنون ما را سخن در ماضی نیست امروز احادیث و اخباری که اهل تشیع و اهل تسنن در ظهور مهدی و علامات آن در کتب خود ضبط نموده‌اند بحدی مختلف و متفاوتست که هرگز جمع آن ممکن نشود و طالب را بطریق نجات هدایت ننماید اینک قدری در کتاب مشکوة شریف از کتب اهل تسنن و در کتاب غیبت بحارالانوار از کتب اهل تشیع تصفح و تفحص نما تا بر اختلاف احادیث مطلع گردی و صعوبت امر را دریابی چنانکه حضرت شیخ اکبر الشیخ احمد الاحسانی در کتاب شرح الزیارة اعتراف فرموده است که اختلاف اخبار بحدی است که جمع آن ممکن نیست و نامه‌نگار برای انتباه اهل استعداد بمواضعی چند در این مختصر اشعار مینماید از جمله در مدت عمر قائم و بقاء آن حضرت پس از اظهار دعوت احادیث مختلفی وارد شده است مثلاً در بعض احادیث صریح است بر اینکه زمان دعوت آن حضرت هفت سال خواهد بود و در بعض احادیث نه سال و در بعض احادیث نوزده سال و در بعض احادیث

چهل سال و در بعض این احادیث صریح است بر اینکه مدّت سلطنت آن حضرت سیصد سال امتداد می‌یابد و در حدیث دیگر از حضرت صادق وارد است که **انّ ولیّ الله یعمر عمر ابراهیم الخلیل عشرين و مائة سنة و ینظر فی صورة فتیّ موقّق این ثلاثین سنة** یعنی هر آینه ولیّ خدا زندگانی می‌کند مثل زندگانی حضرت ابراهیم خلیل صد و بیست سال و ظاهر می‌شود بصورت جوانی رسیده مثل فرزند سی ساله و مرحوم مجلسی پس از ذکر این حدیث می‌فرماید **لعلّ المراد عمره فی ملکه و سلطنته او هو ممّا بدا لله فیه** یعنی شاید مراد از صد و بیست سال عمر آن حضرت باشد در ملک و سلطنت و یا اینکه این از آن جمله است که خداوند را بدا در آن حاصل شده است فاعتبروا یا اولی الابصار و هم چنین در همین مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار در یک حدیث روایت می‌فرماید که **دجال از مشرق سجستان یعنی سیستان ظاهر می‌شود و در حدیث دیگر روایت می‌کند که از خراسان ظاهر می‌شود و در حدیث دیگر می‌فرماید که از اصفهان ظاهر می‌شود و اختلافات اقوال در باب خروج دجال و تعیین شخص او بحدّی است که اگر خود بماند آن رجوع فرمائی البتّه متحیر گردی و هم مرحوم مجلسی در کتاب مذکور در خصوص دابة الارض که یکی از علامت ظهور و شرائط ساعت است چندین قول روایت می‌فرماید و خلاصه آن اینست که می‌فرماید **شیخ امین الدّین طبرسی در تفسیر آیه مبارکه و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض فرموده است یعنی وقتی عذاب واجب شود بر خلق و یا آنکه بحیثیتی شوند که نه خود رستگار باشند و نه بسبب ایشان****

کسی رستکار شود و آنوقت اقتراب ساعت و نزول عذاب باشد در آنوقت دابة الارض از میان صفا و مروه بیرون آید و مؤمن و کافر را بایمان و کفر او خبر دهد و در اینوقت تکلیف برداشته شود و توبه مرتفع گردد و او نشانه‌ای باشد از نشانه‌های ساعت و گفته شده است که باقی نگذارد مؤمنی را جز آنکه او را مسخ کند و نه منافقی را جز آنکه او را در هم شکند بیرون می‌آید در شب جمعیت ناس در حالتی که مردم میروند بسوی منی<sup>۱</sup> و محمّد بن کعب قرطی گفته است که از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) پرسیدند از دابة الارض فرمود قسم بخدا که او دم ندارد بلکه ریش دارد و باین اشارت فرمود که او آدمی است و از ابن عباس روایت شده است که دابة الارض دابه است از دواب زمین که موی و پر و چهارپای دارد و حذیفه از حضرت رسول روایت کرده است که درازی دابة الارض شصت ذراع باشد طالب وی را درنیابد و فرارکننده از وی رهانی نجوید بر پیشانی مؤمن نشانی گذارد و لفظ مؤمن نویسد و بر پیشانی کافر نشانی گذارد و لفظ کافر نویسد و با او عصای موسی و خاتم سلیمان باشد و روی مؤمن را بعضا جلا دهد و بینی کافر را به خاتم درهم شکند تا آنکه گفته شود بهرکسی یا مؤمن و یا کافر و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که از برای دابة الارض سه خروج است در دهر پس یکمرتبه خارج میشود باقصای مدینه و شهرت مییابد ذکر او در بادیه و ذکر او در قریه یعنی مکه داخل نمیشود پس مکث میکند زمانی طویل و پس از آن خارج میشود بار دیگر قریب از مکه و در این کره ذکر او در بادیه



شهرت مییابد و در قریه یعنی مکه نیز داخل می شود خروج سیم  
 او چنان است که روزی خلایق در اعظم و اکرم مساجد عندالله  
 تعالی یعنی مسجد الحرام میباشند که ناگاه می بینند که  
 دابة الارض در ناحیه ای از مسجد است میانه رکن اسود و باب بنی  
 مخزوم پس خلایق از وی میگریزند مگر طایفه ای که میدانند از  
 قضای الهی نتوان گریخت پس بیرون میآید دابة الارض از زمین بر  
 آن قوم و خاک را از سر خود میافشانند پس میگذرد بر آن قوم و  
 روی ایشان را درخشنده میکند مانند کوکب درّی پس روی گرداند  
 به ارض در حالتی که طالب او را درنیابد و حارب وی را عاجز  
 کردن نتواند حتی اینکه مرد از وی به نماز پناه برد و دابة الارض  
 از پشت او برآید و بگوید ای فلان اکنون نماز میگذاری پس روی  
 کند باو و در صورتش نشانه ای گذارد پس بر مردم در شهرهای  
 ایشان بگذرد و در سفرها با ایشان مصاحبت کند و در اموال  
 شرکت نماید می شناساند مؤمن را از کافر چندانکه بمؤمن  
 یا مؤمن گفته میشود و به کافر یا کافر و از وهب روایت شده است  
 که صورت دابة الارض صورت آدمی است و سایر خلقت آن مانند  
 طیر است و مثل این شناخته نمیشود الا از نبوت های الهیه و  
 اینکه خداوند فرموده است که دابة الارض با مردم تکلم میکند  
 یعنی تکلم میکند با مردم بچیزی که ایشان را خوش نیاید و آن  
 این است که بزیانی که میفهمند میگوید که ایشان بدوزخ میروند و  
 گفته شده است که تکلم دابة الارض این است که بمردم میگوید که  
 این مؤمن است و این کافر و گفته شده است که تکلم او این است  
 که خلق به آیات خداوند ایمان نخواهند آورد انتهی کلامه

و همین اختلافات که در احادیث فرقه شیعه ملاحظه نمودی بعینها در احادیث اهل سنت و جماعت هم هست چنانکه شیخ کمال الدین دمیری در کتاب حیوة الحیوان در لفظ دابة در تفسیر معنی دابة الارض اضافه از اقوال مذکوره چندین قول دیگر از ائمه اسلامیه نقل میفرماید که هرگز جمع آن ممکن نمیشود مثلاً می فرماید که بعض علماء فرموده اند که آن حیوانی است که طول آن شصت ذراع است و او را پشم و قوائم است و بعضی دیگر گفته اند در هر عضوی از اعضاء بحیوانی شبیه است و سهیلی روایت کرده است که حضرت موسی علیه السلام از پروردگار سؤال نمود که دابة الارض را باو بنماید و خداوند دابة الارض را باستدعای آن حضرت از زمین بیرون آورد پس موسی منظری هایل دید و سخت بترسید و از خداوند استدعا نمود که او را برگرداند پس خداوند او را برگردانید بزمین و گوید اسم دابه اقصداست و محمّد بن الحسن المقرئ در تفسیر خود چنین فرمود و ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است که دابة الارض همان شعبانی است که درجوف کعبه بود و هنگامی که قریش بیت الله را بنا می نمودند ظاهر شد و آنرا عقابی بریود و در حجون بر زمین افکند و زمین آن را ببلعید و این همان دابه است که با مردم تکلم کند و از کوه صفا بر آید و قرطبی گفته است که دابة الارض فصیل ناقه صالح است و در میزان ذهبی از جابر جعفی روایت شده است که دابة الارض امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است و لکن جابر جعفی شیعی المذهب و قائل بر رجعت بوده (یعنی باین سبب قول او مقبول نیست) و پس از نقل این اقوال گوید اختلاف کرده اند علماء در

کیفیت خلقت دابة الارض اختلاف بسیاری پس گفته شده است که بر  
 خلقت آدمیان است و بعضی گفته اند جامع است خلقت هر حیوانی  
 را و ابن جریح گفته است که ابی زبیر وصف کرد دابة الارض را  
 که سرش چون سرگاو و چشمانش چون چشمان خنزیر و گوشش چون  
 گوش فیل و شاخش چون شاخ گاو کوهی و سینه اش چون سینه  
 شیر و رنگش چون رنگ پلنگ و پهلویش مانند پهلوی گریه و  
 دمش مانند دم قوچ و قوائمش مانند قوائمشتر است و میانه هر  
 مفصلش تا مفصل دیگر دوازده ذراع است و ثعلبی از ابن عمر  
 روایت کرده است که دابة الارض بیرون می آید از شکافی از کوه  
 صفا و میدود مانند دویدن اسب سه روز و هنوز ثلث آن بیرون  
 نیامده باشد و از حذیفة بن الیمان روایت شده است که او  
 گفته است که رسول خدا فرمود که دابة الارض خارج می شود از  
 اعظم مساجد حرمة عندالله تعالی در حینی که حضرت عیسی  
 علیه السّلم با مسلمین مشغول به طوافند که ناگاه زمین در زیر  
 ایشان مضطرب می شود و میشکافد کوه صفا از پهلوی جانی که  
 سعی مینمایند و دابة الارض بیرون می آید از صفا و اول چیزی که  
 از او ظاهر می شود سر او است و سر او ملامع است یعنی بالوان  
 مختلفه ملون است و آن را موی و پر هست طالب آن را درنیابد و  
 هارب از وی رهائی نیابد نشان میکند مؤمن و کافر را اما مؤمن  
 را وا میگذارد در حالتی که رویش مانند کوکب درّی است و  
 مینویسد در میان دو چشم او مؤمن و بر صورت کافر نکته  
 سیاهی میگذارد و مینویسد میان دو چشم او کافر و عبدالله بن  
 عمر گفته است که دابة الارض از کوه ابو قبیس خارج میشود سرش

به ابر میرسد و پایهایش بر زمین است و هم از حضرت رسول روایت شده است که دوبار یا سه بار فرمود بد شعبی است شعب اجیاد گفتند چرا یا رسول الله فرمود بسبب اینکه خارج میشود از آن دابة الارض و سه مرتبه فریادمیکند بنوعی که جمیع روی زمین آن را میشنوند و بعضی گفته اند که روی دابة الارض چون روی مردی است و باقی اعضای آن مانند مرغ است و هر که را میبیند میگوید که اهل مکه به محمد و قرآن یقین نیاوردند

انتهی کلامه

و خلاصة القول از این جمله توانی دریافت کثرت اختلاف احادیث و اخبار را اگر بخواهی کمابیش بر این مسأله مطلع گردی باید بکتب قوم رجوع نمائی و اختلاف احادیث را مشاهده کنی و مستند این همج رعاع را در رة مالک ابداع معلوم داری و برآستی اعجب اشیاء این است که این قوم یهود و نصاری را تکفیر می کنند بسبب امتناع از قبول امر حضرت خاتم الانبیاء با آنکه آنان متمسک بظواهر تورات و انجیل شدند که اصل کتاب آسمانی است و اختلافی در آن بشارات نیست پس چگونه خواهد بود و حال اینان که در اعراض از قائم موعود و جمال معبود باخبر آحاد و احادیث مختلفه ای تمسک می جویند که صحت و سقم آن را نمی دانند و رفع اختلاف آنرا نمی توانند پس قدری در این موارد تفکر نما و ملاحظه فرما که چگونه حقّ جلّ جلاله آثار بدهاء را در رجع ظاهر میفرماید و خافیة صدور را از ظلمت و نور آشکار مینماید و این است مقصود از آیه مبارکه فرقانیه که میفرماید کما بدأکم تعدون فریقاً هدی و فریقاً حقّ علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین

اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون

و گذشته از این اختلافات اخبار در نفس احادیث کثیره منصوص و مصرح است که اکثر بشاراتی که ائمه هدی علیهم الاف التّحیة و الثّناء در کیفیت ظهور فرموده اند محمول بر معانی ظاهره نتوان داشت و چنان سهل المآخذ نیست که هر نفسی معانی اصلیه آن را ادراک نماید و بادراک مقصود فائز گردد بلکه هریک حاوی دقایق و اشاراتی است که جز صاحبان نفوس مطمئننه که بنور هدایت مهتدی باشند ادراک ننمایند و غیر از اشخاصی که در موقع افتتان و امتحان خالص برآیند مقاصد آن را متحمّل نگردند چنانکه در کتاب مستطاب نهج البلاغه در بعض خطب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلم وارد است که میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحمله الاّ عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و لایعی حدیثنا الاّ صدور امینه و احلام رزینه خلاصه ترجمه آن است که میفرماید امر ما دشوار و سخت دشوار است تحمّل نکند آن را مگر بنده مؤمنی که خداوند دل او را به ایمان آزموده باشد و فرانگیرد حدیث ما را مگر صدور با امانت و عقول با وقار و رزانت یعنی هر بنده امر ما را نتواند تحمّل کرد مگر آنکه بایمان ممتحن شده باشد و امتحان بایمان وقتی تحقّق یابد که شخص بتحقیق و طلب ایمان را دریابد نه بتقلید و توارث بنسب و در بلایا صابر باشد و در معاندت اکابر مستقیم و شاکر مانند اصحاب حضرت خاتم الانبیاء در ابتدای ظهور اسلام و مانند اصحاب حضرت سید الشهداء در بذل اموال و نفوس در سبیل امام و جز این قسم امتحان صورت نبندهد و ممتحن متحقّق نشود و فرقی میان مؤمن

و غیر مؤمن باقی نماند و هم چنین مجلسی در مجلد غیبت از کتاب بحارالانوار از مفضل بن عمر روایت می کند که حضرت صادق فرمود خبر تدریه خیر من عشرة ترویه انّ لكلّ حقّ حقیقه و لكلّ صواب نوراً ثم قال انا والله لا نعدّ الرجل من شیعتنا فقیهاً حتّی نلحن له فیعرف اللحن انّ امیرالمؤمنین علیه السّلم قال علی منبرالکوفه و انّ من ورائکم فتناً مظلمة عمیاء منکسفة لاینجو منها الاّ النّومة قیل یا امیرالمؤمنین و ما النّومة قال الذی يعرف النّاس و لا یعرفونه و اعلموا انّ الارض لا تخلوا من حجّة لله و لکنّ الله سیعمی خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجّة لله لساخت باهلها و لکن الحجّة يعرف النّاس و لا یعرفونه كما کان یوسف يعرف النّاس و هم له منکرون ثم تلی یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزئون خلاصه ترجمه حدیث شریف این است که حضرت صادق میفرماید که یک خبر را بفهمی بهتر است از اینکه ده خبر را روایت کنی زیرا که هر حقّی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری پس فرمود قسم بخدا که ما مردی را از شیعه خود فقیه و دانا نمی شماریم جز آنکه بر رمز و لحن قول باو گفته شود و او بشناسد رمز را هرآینه امیرالمؤمنین علیه السّلم بر منبر کوفه فرمود که از عقب شما فتنهای تاریک کننده کورنماینده ای پوشیده هست که از آن نجات نیابد مگر نومه پرسیدند که یا امیرالمؤمنین چیست نومه فرمود کسی است که می شناسد مردم را و مردم او را نمی شناسند و بدانید که زمین خالی نمی ماند از حجّت الهی و لکن خداوند نابینا خواهد نمود خلق را از شناختن او

بسبب ظلم و جور و اسراف ایشان بر نفوسشان و اگر خالی ماند  
 زمین یکساعت از حجّت الهی البتّه فرو می رود و منخسف  
 میشود باهلش ولکن حجّت الهی میشناسد مردم را و مردم او را  
 نمیشناسند چنانکه یوسف میشناخت مردم را و مردم منکر او  
 بودند پس تلاوت فرمود این آیه مبارکه را که خداوند فرموده است  
 يا حسرة على العباد ما ياتيهم من رسول الا كانوا به يستهزئون  
 انتهی حال قدری در این حدیث شریف تفکّر فرما که چگونه  
 میفرماید که یک خبر را بفهمی بهتر است از اینکه ده خبر را  
 روایت کنی و می فرماید ما مرد را دانا نمی شماریم تا آنکه بلحن  
 قول یعنی بر رمز و اشارت با او سخن گوئیم و او بفهمد در  
 این صورت اگر بشارات ظهور موعود سهل الفهم و ظاهر المعنی بود  
 اینقدر تأکید در فهم و تدقیق آن نمی فرمود و تو امروز ملاحظه  
 میفرمائی که احادیث وارده در کیفیت ظهور را عالم و عامی این  
 خلق بر یک نهج می فهمند بیکنوع منتظر ظهور موعودند همه  
 منتظرند که شخص حجّة ابن الحسن از شهر جابلقای موهوم بیاید و  
 دجال که یک چشمش کور و چشم دیگرش بر پیشانی او است ظاهر  
 گردد و او بر خری سوار باشد که مابین دو گوش او چهار میل  
 باشد و از یمنش بهستی و از یسارش دوزخی نمودار گردد و دجال  
 با این خر و هیات چهل روز عالم را سیر کند و مردم را بفریبد  
 و قائم شمشیر برکشد و عالمی را بکشد و گنجهای زیرزمین را بر  
 آرد و بر ملاًها تقسیم کند این فهم عالم و عامی و فاضل و  
 امّی این قوم است علی السّوا اکنون ملاحظه فرما که این خرافات  
 با این حدیث شریف چگونه برابر آید و اگر ظهور موعود چنین که

قوم میفهمند باشد مصداق این خبر چه نوع ظاهر گردد بلی  
 مصداق این خبر این گونه ظاهر شد که در حین غفلت و تساوی فرق  
 اسلامیّه که حقّ از باطل و ثابت از زایل معلوم و ممتاز نبود  
 خداوند جلّت عظمته بر حسب وعده خود حضرت موعود را ظاهر  
 فرمود و ندای ظهور را در مشرق و مغرب ارض مسموع و مرتفع  
 داشت و بحکم آیه کریمه و قلیل من عبادی الشکور نفوسی که  
 دل پاکشان از آرایش حبّ دنیا و عقاید باطله اهل هوا مطهر بود  
 بمعرفت و اطاعتش سرافرازی جستند و اکثر خلق بسبب ظلم و  
 شرارت و حبّ مال و ریاست از معرفتش نابینا گشتند و از  
 اطاعتش گردن پیچیدند تاریکی شبهات ایشان را از معرفت مالک  
 اسماء و صفات محروم ساخت و خرافات مرتبه که نزد خود  
 موسوم کرده اند بضروریات دینیّه قوم را از معرفت حجّت الهیه  
 منع کرد تا آنکه کلمه فصل واقع شد و تمحیص و تخلیص بر  
 نهجی که در امم قبل وقوع یافته بود در این امت نیز وقوع و  
 تکمیل یافت و لسان عظمت اهل غفلت را بخطاب ادخلوا فی امم  
 قد خلت من قبلکم من الجنّ و الانس مخاطب داشت کذلک  
 یفصل الله بین کلّ برّ و فاجر و عدل و ظالم و کریم و لنیم و تمت  
 کلمه ریک صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته و هو السّمیع العلیم  
 و گذشته از اختلاف اخبار و رموز و اشارات واقعه در احادیث  
 سابقین از محدثین و علمای شیعه اثنی عشریه بسبب اعتقاد ایشان  
 بمسأله بدا بتغییر بعض بشارات وارده در احادیث معتقد شده اند و  
 ظهور و خلاف ماورد فی الاخبار را ببدا جایز دانسته اند مثلاً در  
 حدیث مشهوری که در کتاب کافی از اصبع بن نباته روایت



کرده است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم پرسید و کم تكون الحيرة و الغيبة فقال ستّة ایام او ستّة اشهر او ستّ سنين فقلت و انّ هذا لكائن فقال نعم كما أنّه مخلوق و انّی لك بهذا الامر يا اصبح اولنك خيار هذه الامة مع خيار ابرار هذه العترة فقلت ثمّ ما يكون بعد ذلك فقال ثمّ يفعل الله ما يشاء فانّ له بدآت و ارادات و غايات و نهايات یعنی پس از آنکه حضرت امیر ذکر مهدی و غیبت آن حضرت را فرمود اصبح بن نباته که از مشاهیر اصحاب حضرت امیر بود پرسید که مدت غیبت و حیرت آن حضرت بچند میانجامد حضرت امیر در جواب فرمود شش روز یا شش ماه و یا شش سال پس اصبح می گوید پرسیدم که این البتّه خواهد شد حضرت امیر فرمود بلی چنانکه او مخلوق است ترا با این امر چکار است یا اصبح آنان خيار این امتند با خيار ابرار این عترت اصبح گوید پرسیدم پس از آن چه خواهد شد فرمود پس از آن می کند خداوند آنچه را که می خواهد زیرا که خداوند راست بدها و اراده ها در آخرها و نهايت ها و مجلسی در باب احادیث مرویه از حضرت سجّاد از غیبت بحار پس از ذکر این حدیث می گوید انه يدلّ علی انّ هذا الامر قابل للبداء و التردید یعنی این حدیث دلالت می کند بر اینکه امر ظهور قائم قابل بدا و تردید است انتهى و این معلوم است که امثال مرحوم مجلسی که قائم موعود را شخص حجّة ابن الحسن العسکری می دانند و او را زیاده از هزارسال است که حیّ و غایب می شمارند جز آنکه مقصود اصلی این حدیث شریف را درنیابند و مخالفت آن را با عقاید موهومه خود ببدا اصلاح نمایند چه چاره دارند

و هم مرحوم مجلسی در باب نهی از توقیت از کتاب مذکور از ابویصیر روایت می کند که از حضرت صادق پرسیدم ایس لهذا الامر امد نریح الیه ابداننا و ننتهی الیه قال بلی و لکنتم اذعتم فزاد الله فیه یعنی پرسیدم از امام که آیا این امر را مدتی معلوم و اجلی معین نیست که ما ابدان خود را راحت کنیم تا بدان برسیم فرمود بلی ولکن شما آن را معروف و مشهور کردید پس خداوند در آن تأخیر فرمود و از این حدیث مستفاد می شود که ائمه سلام الله علیهم در همان ایام ظهور قائم را تعیین فرموده و وعده داده بودند این است که میفرماید شما آن را مشهور کردید و بهرکسی اظهار داشتید لهذا خداوند باراده خود تغییر داد و ظهور موعود را بتأخیر انداخت و این مطلب را از احادیث آتیه بصراحت مستفاد توان داشت و هم مرحوم مجلسی در همین باب از ابو حمزه ثمالی روایت می فرماید که قلت لابی جعفر علیه السلام انّ علیاً علیه السلام کان یقول الی السّبعین بلاء و کان یقول بعدالبلاء رخاء و قد مضت السّبعون و لم یر رخاءً فقال ابو جعفر علیه السلام یا ثابت انّ الله کان وقت هذا الامر فی السّبعین فلما قتل الحسین علیه السلام اشتدّ غضب الله علی اهل الارض فاخره الی اربعین و مائة سنة فحدثناکم فاذعتم الحدیث و کشفتم قناع السرّ فاخره الله و لم یجعل له بعد ذلك وقتاً عندنا و یحو الله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب قال ابو حمزه و قلت ذلك لابی عبدالله علیه السلام فقال قد کان ذاک خلاصة ترجمة حدیث این است که ابو حمزه ثمالی گوید که به حضرت ابی جعفر یعنی امام محمدباقر علیه السلام گفتم که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرموده است که

تا سال هفتاد بلا هست و هم فرموده است که پس از آن بلا آسایش و رخا است و هرآینه سال هفتاد گذشت و ما آسایش و رخانی ندیدیم پس امام محمد باقر در جواب فرمود که یا ثابت خداوند تبارک و تعالی این امر یعنی ظهور قائم و فرج آل محمد را مقدر و موقت فرموده بود در سال هفتاد از بعثت حضرت رسول پس چون کشته شد حسین بن علی علیهما السلام غضب خداوند بر اهل ارض اشتداد یافت و ظهور قائم را تا سنة یکصد چهل بتأخیر انداخت پس ما بشما خبر دادیم و شما این خبر را مشهور و معروف کردید و پرده از سرّ الهی برداشتید پس از این جهت خداوند ظهور قائم را بتأخیر انداخت و قرار نداد برای آن وقتی نزد ما پس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود که *يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ* یعنی محو و زایل می فرماید خداوند آنچه را می خواهد و ثابت می فرماید و نزد او است امّ الكتاب ابو حمزة ثمالی گوید این حدیث را که حضرت باقر فرموده بود بحضرت صادق معروض داشتم آن حضرت نیز فرمود بتحقیق چنین است و این ابو حمزة ثمالی شرف خدمت سه امام از ائمة اثنی عشر علیهم السلام را دریافته حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد از اکابر اصحاب و محدثین شیعه اثنی عشریه محسوب است و خلاصة القول مرحوم مجلسی پس از ذکر این خبر شرحی مذکور میدارد و در آخر می فرماید لایحتاج تصحیح البداء الی هذه التکلفات یعنی مسأله بداهة اینها را تصحیح می کند و ما را محتاج باین تکلفات نمی دارد و ایضاً مرحوم مجلسی پس از حدیث مذکور حدیث دیگر روایت می فرماید که حضرت ابی عبدالله

میفرمود کان هذا الامر فی فاخره الله و یفعل بعد فی ذریته ما  
 یشاء یعنی این امر در من مقدر بود پس خداوند آن را بتأخیر  
 انداخت و بعد در ذریه من آنچه خداوند می خواهد اظهار میفرماید  
 و مقصود حضرت این است که من قائم آل محمد بودم لکن خداوند  
 آن را تغییر داد و بتأخیر انداخت و هم در این کتاب در باب  
 تمحیص و نهی از توقیت از اسحق بن عمار روایت میفرماید قال  
 سمعت ابا عبدالله یقول قد کان لهذا الامر وقت و کان فی سنة  
 اربعین و مئة فحدثتم به و اذعتموه فاخره الله عزّ و جل یعنی  
 شنیدم از حضرت صادق که می فرمود برای این امر وقتی بود و آن  
 سنة یکصد و چهل بود پس شما آن را گفتید و مشهور ساختید و  
 از این جهت خداوند عزّ و جلّ آن را بتأخیر انداخت و ایضاً در  
 همین باب از کتاب بحار از فضیل بن یسار روایت میفرماید قال  
 قلت لابی جعفر علیه السّلم أنّ لهذا الامر وقتاً فقال کذب الوقّاتون  
 إنّ موسی علیه السّلم لما خرج وافدا الی ربّه واعدهم ثلاثین یوماً  
 فلما زاده الله تعالی علی الثلاثین عشراً قال قومه قد اخلفنا موسی  
 فنصنعوا ما صنعوا فاذا احدثناکم بحدیث فجا علی ما حدّثناکم  
 فقولوا صدق الله و اذا حدّثناکم بحدیث فجا علی خلاف ما  
 حدّثناکم به فقولوا صدق الله تؤجروا مرّین فضیل یسار می گوید  
 که به حضرت ابی جعفر گفتم که آیا این امر یعنی ظهور قائم را  
 وقتی معین هست آن حضرت فرمود دروغ گفته اند کسانی که وقت  
 تعیین کرده اند هرآینه موسی علیه السّلم وقتی که بیرون رفت از  
 میان بنی اسرائیل برای وفود بر پروردگار خود با قوم سی روز وعده  
 نهاد پس چون خداوند بر سی روز ده روز دیگر زیاد نمود و غیبت

موسی چهل روز امتداد یافت بنی اسرائیل گفتند که موسی خلاف  
 کرد با ما پس کردند آنچه کردند پس اگر ما امری را بشما حدیث  
 کردیم و بر وفق حدیث ما ظاهر شد بگویند صدق الله و اگر چیزی  
 را بشما حدیث کردیم و بر خلاف آنچه ما گفته ایم ظاهر شد هم  
 بگویند صدق الله تا دومرتبه ماجور گردید و این حدیث صریح است  
 بر اینکه ممکن است ظهور قائم بر خلاف احادیث صحیحه هم واقع  
 شود و ایضاً در کتاب کافی از حضرت صادق روایت میفرماید که  
 آن حضرت فرمود **ان الله اوحى الى عمران اتى واهب لك ذكراً**  
**سویاً مبارکاً یبرأ الاکمه و الابرص و یحیی الموتی باذن الله و**  
**جاعله رسولاً الى بنی اسرائیل فحدث عمران امراته حنة بذلك و**  
**هی امّ مریم فلما حملت کان حملها بها عند نفسها غلام فلما**  
**وضعتها قالت ربّ اتى وضعتها انثى و لیس الذکر کالانثى ای لا**  
**یکون البنت رسولاً یقول الله عزّ وجل والله اعلم بما وضعت فلما**  
**وهب الله لمریم عیسی کان هو الذی بشر به عمران و وعده اياه فاذا**  
**قلنا فی الرجل منا شیئاً فکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلك**  
**ترجمه حدیث این است که حضرت صادق فرمود که خداوند تبارک و**  
**تعالی بعمران وحی فرمود که بتو عطا می نمایم فرزندی ذکور و**  
**مبارک که شفا بخشد کور و ابرص را و زنده کند مردگان را باذن**  
**خداوند و او را رتبه رسالت می دهم بر بنی اسرائیل پس عمران این**  
**بشارت را بزوجه خود حنه اظهار داشت و این حنه مادر مریمست**  
**پس چون حنه آبتن شد نزد خود می پنداشت که حمل او پسر**  
**باشد پس چون وضع حمل شد و ملاحظه نمود که دختر است گفت**  
**پروردگارا اینک من دختری آوردم و پسر چون دختر نیست یعنی**

دختر نمی‌تواند رتبه رسالت و پیغمبری یابد خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید که خدا داناتر است بآنچه او زانید پس چون خداوند بمریم عیسی را بخشید همان بود مولود ذکوری که بعمران بشارت داده و او را وعده فرموده بود پس اگر ما بشما در باره کسی از ما چیزی گفتیم و آن وعده در پسر او وقوع یابد منکر مشوید یعنی فی‌المثل اگر گفتیم که موسی بن جعفر قائم موعود است و این بشارت در او وقوع نیافت البتّه در فرزند او یا فرزند فرزند او وقوع یابد و محمّد بن یعقوب کلینی مؤلف کتاب کافی برای این مسأله در کتاب مذکور بابی مخصوص مرتّب داشته‌است و از این حدیث مستفاد توان داشت که ائمه اثنی عشر بر بعض فرزندان خود سوای حضرت حجة بن الحسن العسکری علیهما‌السلام بقائمیّت تنزیص فرموده بودند

اکنون قدری بانصاف در این مسأله باید تفکر نمود که اولاً با اختلافات کثیره که در احادیث محقق است و ثانیاً با وجود رمز و اشاراتی که بنصّ امام در اخبار متیقّن است و ثالثاً با این همه احتمال بدا و تردید که در بشارات موجود است اهل علم چگونه توانند باینگونه احادیث وثوق نمایند و چگونه آن را میزان معرفت حضرت موعود قرار دهند و آنچه در این فصل نگاشته آمد ملاحظه فرمودی که کلّ احادیث و اخبار مدوّته در کتب معتبره شیعه اثنی عشریه است از کتب یهود و نصاری حدیثی نقل نشد که آن را مقبول ندانند و از کتب مقدّسه تورات و انجیل استشهاد نرفت که آن را محرّف شمردند و براستی انمه هدی و وراث علم حضرت خاتم الانبیاء علیهم افضل التّحیة و الثّناء در نصح این خلق

فروگذار نفرموده و راه عذری برای ایشان باقی نگذارده‌اند چه  
 ملاحظه نمودی که بصراحت فرموده‌اند که ظهور قائم بر وفق آمال  
 خلق و خیالات ایشان نخواهد شد زیرا که ظهور قائم امر الهی و  
 قضای او است که بآن امتحان میفرماید امت اسلام را تا غش از  
 خالص و صادق از کاذب تمییز یابد و بظهور او در ملت اسلام  
 حوادث ملل قبل تحقق پذیرد و هم فرموده‌اند که ممکن است که  
 حضرت موعود بر وفق بشارات واقعه در احادیث ظاهر نشود و اراده  
 خداوند مقتضی نوعی دیگر گردد که شاید این امت متوسطه بهوش  
 آیند و قضایای الهیه را در امم ماضیه بنظر آرند و از اعراض و  
 انکار که لابد موجب هلاک و بوار است اجتناب ورزند با اینهمه  
 نصایح عالیه و مواعظ بالغه می‌بینی که این خلق منکوس طالبند  
 که قائم بر وفق آمال فاسده ایشان ظاهر گردد و حضرت موعود  
 که مظهر کلمه مبارکه *یفعل الله ما یشاء* است تابع آراء باطله ایشان  
 شود و خلاصه القول اگر واقعاً نفسی از اهل علم باشد و بخواهد  
 میزان درستی برای تمیز میان اخبار صحیحه و اخبار ضعیفه بدست  
 آرد و وقایع محتومه یوم ظهور را از وقایع غیرمحتومه ممتاز دارد  
 باید دو امر را میزان اصلی شناسد و باین دو میزان صحیح را از  
 سقیم و مقصود را از مردود ممیّز دارد

میزان اول آنکه احادیث را با کتاب الهی یعنی قرآن مجید  
 تطبیق نماید تا حدیث صحیح را از حدیث ضعیف بشناسد زیرا که  
 قرآن مجید جامع است جمیع لوازم دینیّه امت اسلامیّه را اصولاً و  
 فروعاً چنانکه در سوره مبارکه یوسف میفرماید *ما کان حدیثاً*  
*یفتری' ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کلّشیئ و هدی و*

رحمةً لقوم یؤمنون یعنی قرآن حدیث افتری نیست و لکن مصدق چیزی است که پیش از او بوده یعنی مصدق تورات و انجیل و سایر صحف سماویّه است او تفصیل هرچیزی است و هدایت کننده و رحمت است برای قومی که ایمان می آورند پس ملاحظه فرما که چگونه می فرماید در این کتاب تفصیل هرچیزی هست و در مقام دیگر میفرماید فیه تبیان کلّ شیء. یعنی در قرآن بیان هرچیزهست و این ظاهر و معلوم است که در کتابی که بیان فروع احکام در آن ترک نشده و ذکر حکم خفیفی مانند جهر و اخفاء در صلوة را وانگذاشته البتّه حادثة کلیة ظهور حضرت موعود را که نجات و هلاک امتی بلکه عالمی بآن مربوط و منوط است هم ترک نفرموده است چنانکه میفرماید ما فرطنا فی الكتاب من شیء. پس معلوم است که بشارت ظهور موعود و علامات آن در قرآن مجید مفصلاً بیان شده و وقایع این یوم عظیم در فرقان حکیم باحسن بیان نازل گشته است و بر وفق این مطلب که ذکر شد در احادیث اهل بیت طهارت وارد شده است که احادیث را مطلقاً با کتاب الهی موازنه کنید خواه از احادیث مختلفه باشد یا غیر مختلفه چنانکه مجلسی در فصل انتظار فرج از غیبت بحار از جابر روایت فرموده انه قال دخلنا علی ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السّلم نحن و جماعة بعد ما قضینا مناسکنا فودّعنا و قلنا له اوصنا یا ابن رسول الله فقال لیعن قوتکم ضعیفکم و لیعطف غنیکم علی فقیرکم و لینصر الرّجل اخاه کنصحة لنفسه و اکتّموا اسرارنا و لا تحملوا النّاس علی اعناقنا و انظروا امرنا و ما جائکم عنّا و ان وجدتموه فی القرآن موافقاً فخذوا به و ان لم تجدوه موافقاً



فردّوه الی اخر الحدیث ملاحظه فرما که بصراحت فرموده که نظر کنید در امر ما و اخباری که از ما بشما میرسد پس اگر یافتید آن را مطابق با قرآن بگیرید آن را و اگر موافق قرآن نیافتید آن را ردّ کنید انتهى

در این صورت اهل علم را سزاوار است که قرآن را میزان صحت و سقم احادیث مقررّ دارند و هر حدیثی که مؤید بقرآن نیست از درجه اعتبار ساقط دانند چنانکه نگارنده این کتاب ان شاء الله تعالی در مقاله ثالثه همین طریقه را مسلوک می دارد و باحادیثی که مستشهد و مؤید بقرآن است بر حقیقت این ظهور اعظم استدلال می نماید و لکن این قوم ضیق الصدر مقلوب القلب معدوم الفؤاد که از فهم قرآن عاجزند و از میزان الهی هارب چاره ای ندارند جز آنکه باهواء باطله تمسک جویند و گرد ضروری های منتنه طیران نمایند و قلوب خود را بهمین آراء فاسده و ضروریات مجعوله مشعوف و مرزوق گردانند و تا بدین پایه از فهم کتاب عاجزند که اگر از ایشان مستفسر شوی که ظهور موعود و علامات آن و خروج دجال و سفیانی و امثالها در چه جای قرآن نازل شده است البتّه از جواب فرومانند و بانتمّه جور و ارباب ظلم تمسک جویند و برهان قاطع خود را در امر دین سیوف ظالمین و معاونت متحیرین مقررّ دارند اولئک الذّین حقّ علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجنّ و الانس انهم کانوا خاسرین

میزان ثانی موافقت حدیث است با ظهور زیرا که ظهور حقّ البتّه مؤید است بتقریر الهی و آیت آسمانی چنانکه در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد مثلاً در وقایع و حوادث پس از صعود حضرت

عیسی علیه السّلم اخبار و احادیثی از ائمه ملّت مسیحیه وارد شده که اکنون در میان آن ملّت مضبوط و مدّون است و بعض آن احادیث با ظهور حضرت خاتم الانبیاء علیه آلاف التّحیة و الثّناء مطابق است و بعضی غیر موافق در این صورت معلوم است که آنچه با ظهور نبوی مطابق آید صحیح است و آنچه مطابق نیاید باطل مثلاً در کتاب اعمال رسل که از کتب اخبار ملّت مسیحیه است منصوص است که فارقلیط موعود همان روح قدسی است که بر حواریین نازل شد و بهمین سبب در میان آن ملّت ضروری و مسلم گشت که جز حضرت روح الله صاحب شریعتی درعالم نیاید و هرکه شریعتی جدید تشریح نماید البتّه کاذب و مفتری باشد و هم در فصل یازدهم کتاب مکاشفات یوحنا که از ائمه قوم است وارد شده است که حضرت روح الله اخبار می فرماید که خداوند تبارک و تعالی دو شاهد خود را مبعوث خواهد فرمود که لباس کهنه موصّل مرّقع بپوشند و هزار و دوست و شصت یوم برای خداوند شهادت دهند و پس از انقضای ایام شهادت و اختتام اوقات نبوت بدست دشمن شهید گردند در این صورت معلوم است که شخص عالم خبیر اول را که مخالف ظهور حقّ است مقبول ندارد و خبر ثانی را که موافق ظهور حضرت رسول و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله و صلواته علیهما است صحیح و مقبول شمارد چه از حالات آندو بزرگوار ماثور و معلوم است که بزینت دنیا اقبال نفرمودند و همواره با لباس کهنه مرّقع بر وحدانیت خدا و حقیقت حضرت عیسی شهادت دادند و نگارنده این رساله تمام این بشارت یوحنا را در رساله شرح آیات مورّخه مشروحاً مذکور و مبین

داشته است زیرا که اکثر حالات حضرت رسول و حضرت امیر صلوات الله علیهما و قتل و ظلمی که در باره ذریه طیبه ایشان وقوع یافت حتی خوشوقتی و سرور اهل شام و عدم دفن رأس مبارک امام علیه السلام در مدت خلافت یزید در این حدیث اعلام شده است و خلاصه قول این است که میزان صحیح برای تمییز اخبار تحقق و عدم تحقق و موافقت و مخالفت با ظهور است چنانکه احادیث ماثوره از اهل بیت طهارت بدان ناطق است و اگرچه این میزان نزد غیر بالغ صعب القبول است ولکن نزد بالغین و محققین این میزان برای تمییز غثّ از ثمین اکبر شواهد و اعظم موازین است زیرا که ظهور حق مؤید است بتقریر الهی و بسعی ارباب ظلم و استکبار باطل و زایل نخواهد شد و ظهور باطل خود زایل است بقاهریت الهیه و بکوشش خلق باقی و نافذ نخواهد گشت کما شهد به الله تبارک و تعالی بقوله انّ الباطل کان زهوقاً.

تبصره: کاشفة عن خرافات اهل الشبهات فی الاستدلال فی الضروریات و المسلمیات

بدان ای برادر گرامی که جهال عصر در سبیل سالک مجاهد مفاک هلاکی گشاده و نام آن را ضروریات دین و مذهب نهاده اند و این خیط موهون را که اوهن از بیت عنکبوت است در مقام خطیر معرفة الله و مظهر امره جبل متین و برهان قویم و دلیل مستقیم شناخته اند و من نخست ترا بر معنی مصطلحی آن آگاه نمایم تا بر مستند قوم کما ینبغی اطلاع یابی و اقتفای امت حاضره را بامم هالکه مشاهده کنی

هرآینه ضروری نزد اهل لسان مساوق بدیهی است یعنی علمی که

حصول آن متوقف بر استدلال و نظر نباشد مثل حرارت نار و اشراق شمس و امثالها و مقابل آن کسبی است و نظری قال المنطقیون العلم بمعنى صورة الحاصلة اما بديهی و هو الذی لم يتوقف حصوله على نظر و کسب و یسمی بالضروری ایضاً و اما نظری و هو الذی يتوقف حصوله على نظر و کسب از این معنی توانی دریافت که مسائل دینیّه اصولاً و فروعاً مطلقاً از قسم ضروریات نیست بلکه از قسم نظریات است که محتاج به نظر و استدلال است و الا هیچ ملتی در مسئله توحید و حقیقت رسل و شرایع و مبدأ و معاد محتاج به نظر و استدلال و اثبات و تفتیش نبودی بناءً على هذا آنچه را علماء ضروریات نامیده اند محمول نتواند بود الا بر مسائل مسلمه فیما بین ملت یعنی ضروری مصطلح علماء را به این معنی تعریف توان نمود که الضروری هو ما اتفق علیه الملة حتی لا یجهله احد و ضروریات به این معنی را علمای شیعه دو تقسیم نهاده اند اول ضروریات دینیّه و آن عبارت است از مسائلی که عامه اهالی یک دین بر آن متفق باشند مانند وجوب صلوة خمس و صوم شهر رمضان و ادای زکوة که تمام اهل اسلام از سنی و شیعه و سایر فرق اسلامیّه بر آن متفقند دویم ضروریات مذهبیّه و آن عبارت است از مسائلی که اهالی یک مذهب بر آن متفقند مانند امامت ائمه اثنی عشر در مذهب شیعه و تفضیل شیخین بر سایر اصحاب در مذهب اهل تسنن و گفته اند که انکار ضروری دینی موجب خروج از دین و انکار ضروری مذهبی موجب خروج از مذهب است

پس چون بر مقصود علماء از ضروریات اطلاع یافتی بر تو روشن

گردد که آنچه را ضروری نامیده‌اند کلّ از قسم ضروریّات حقیقیّه است که اثبات هر یک محتاج بدلیل و برهان قطعی است نه اینکه اینها خود نزد اهل علم از اقسام ادلّه و براهین محسوب گردد و در اصول و معارف قابل توجه و اعتماد طالب مجاهد باشد این است که احدی از حکماء و متکلمین و علمای سلف رضوان الله علیهم اجمعین عقاید مسلّمه را از اقسام ادلّه نشمرده و در معرفت اصول دیانات این خرافات را قابل ذکر و اعتناء ندانسته‌اند و لکن برخی از معاصرین چون در مقاومت کلمه طیّبه الهیه از اتیان ادلّه و براهین قطعیّه خود را عاجز یافته‌اند بحبل موهوم موهون عقاید جعلی آویخته و بحفره مظلم منتن ضروری گریخته‌اند و چون نتوانسته‌اند آن را در تحت هیچیک از ادلّه و براهین مندرج دارند بنحو مغالطه و تسویل باحادیث متواتره ملحق کرده‌اند چنانچه مستی باعور سفیانی حاجی ملا باقر همدانی در یکی از مؤلفات خود در مسئله اثبات حجّیت ضروریّات باین گونه استدلال نموده است که فی المثل وجوب صلوة خمس را تمام افراد اهل اسلام از پدران خود روایت مینمایند و پدران این طبقه از پدران خود و هکذا تا برسد به حضرت رسول علیه السّلم که جمیع روات طبقه اولی بسمع خود از آن حضرت مسموع داشته و روایت نموده‌اند و این خود عین تواتر است و جمیع عقاید مسلّمه فیما بین اهالی یک دین و یا یک مذهب از این قبیل است و بطلان این استدلال که بر سبیل مغالطه بافته شده است در غایت ظهور است چه افراد ملت اعتراف به این عقاید را بر سبیل روایت از پدران خود نپذیرفته بلکه بر سبیل تعلّم از علماء و تقلید رؤساء آموخته‌اند بلکه اگر از علماء

استفسار شود بنقل و تسلسل روایت مستند نمی نمایند بلکه بادلّه ظنّیه و اجتهاد محوّل میدارند و در حصول تواتر خواه تواتر لفظی و تواتر معنوی باشد محسوس بودن مخبرّ عنه شرط است چنانکه در فصل ثالث از مقاله ثانیه شناختی و عقاید دینیّه بالکلّ از قبیل معقولات است نه محسوسات مثلاً حدیث حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة بالفرض اگر تحت متواترات محسوب گردد موجب عدم جواز تجدید شریعت در ظهور قائم موعود نمیشود چه آنکس که قابل جواز تجدید شرع در یوم ظهور موعود میشود قیامت را بر یوم ظهور محمول میدارد و بهمین حدیث بر صحّت شرع جدید استدلال مینماید و در این صورت اختلاف در مفهوم حدیث وقوع یافته است نه در اصل حدیث که موجب ردّ خبر متواتر گردد و کذلک حدیث رجعت حضرت حجة بن حسن العسکری علیه السّلم با اینکه از اخبار آحاد غیر صحیحه است بالفرض اگر متواتر بود اختلاف در فهم معنی رجعت است نه در اصل حدیث زیرا که اهل بهاء ظهور نقطه اولی جلّ اسمہ الاعلی را رجعت حضرت حجة علیه السّلم دانند و رجعت را حمل بر رجوع حقایق نورانیّه در قمیص بدیع نمایند چنانکه در همین کتاب در فصل اول از مقاله ثالثه خواهی شناخت ان شاء الله تعالی و خلاصه القول بهمین نکته توانی دریافت سبب اختلاف ضروریات مصطلحه را در جمیع ملل و ادیان و اقتدای امتّ حاضره را به امم هالکه فی سابق القرون و الازمان و اگر این عقاید مسلّمه که انتقالاً ضروریات نامیده اند از اقسام اخبار و احادیث متواتره محسوب شود لازم می آید تعارض ادلّه قطعیه و

منتهی میشود به بطلان شرایع حقّه الهیه زیرا چنانکه افضلیت حضرت امیر ضروری مذهب شیعه است کذلک افضلیت خلیفه اول ضروری مذهب اهل سنت و جماعت است و همچنانکه رجعت حضرت حجة بن الحسن علیه السّلم بشخصه ضروری مذهب شیعه اثنی عشریه است رجعت حضرت عیسی علیه السّلم بشخصه نیز ضروری دین ملل نصرانیّه است و کما اینکه عدم جواز فسخ شریعت اسلامیّه ضروری دینی کلّ مسلمین است عدم جواز نسخ شریعت عیسویّه و موسویّه هم ضروری دینی یهود و نصاری است و بعبارة اخری چنانکه ناعق همدان گمان کرده است که ضروریات کلّ در این معرض است که گویا فی المثل صد هزار نفس متواتراً و متسلسلاً از معصوم روایت نموده اند که فرموده است مثلاً قائم موعود شخص حجة بن الحسن است و یا شریعت اسلامیّه شریعت باقیّه ابدیه است چرا ملاحظه نمینماید که ضروریات سایر ادیان نیز در این معرض است که اضعاف ملتّ اسلام از نصاری از حضرت عیسی علیه السّلم روایت نمایند که آن حضرت بشخصه رجعت خواهد نمود و هم روایت نمایند که شریعت آن حضرت ابدیه غیر منسوخه است بلکه ضروریات ملتّ یهود و نصاری در این موقع اقوی است زیرا که مؤید است بتصریح توراّه و انجیل چه معلوم است که در قرآن مجید ذکری از قائمیّت و رجعت حضرت حجة بن الحسن علیه السّلم بشخصه نیست و بابتی بودن شریعت اسلامیّه و عدم جواز نسخ آن تصریح بلکه اشاره نشده است ولکن ابدی بودن شریعت موسویّه و عیسویّه در توراّه و انجیل مصرّح است و کذلک رجعت حضرت عیسی در بیانات آن حضرت منصوص و موضّح

پس از آنچه که گفته شد مدلل و مبرهن گشت که این مسلمیات جعلیه را که متأخرین شیعه ضروریات نامیده اند بهیچوجه از اقسام ادله نتوان شمرد نه از بدیهیات اولیه است که صادق آید بر آن لفظ ضروریات حقیقیه و نه از اخبار متواتره است که مندرج گردد تحت ادله لفظیه بلکه عقایدی است مجعوله که همواره سبب ضلالت امم غابره گشته و بثر منتن مظلومی است که مشرب و مجمع ملل هالکه بوده

در سنه ماضیه که نگارنده از سمرقند به عشق آباد رجعت نمود سید محمد قراباغی که اینک در بلاد آذربایجان رئیس تبعه مرحوم حاج محمد کریم خان است برای زیارت مشهد مقدس رضوی وارد عشق آباد شد و در خانه جناب یحیی بیگ که از دانشمندان سلسله اسلامیّه است منزل نمود و روزی در مجلسی که مشحون بوجوه اهل بلد بود ملاقات وقوع یافت سلیمان نامی از دانشمندان امت حضرت کلیم که از وجهش نضرة نعیم لائح بود در اثبات نبوت خاصه سؤالی نمود و به این عبارت وی را مخاطب داشت که یا سیدی ما جماعت عبریان همدان بسبب تقلید اسلاف قرون متمادیه در مهد غفلت خفته بودیم و برای کسب نجات شریعت مقررّه در توراة را منهج قویم و صراط مستقیم می‌شمردیم تا آنکه در سنوات قبل برخی از مبشران فرقه پروتستانیّه بهمدان وارد شدند و ما جماعت بنی اسرائیل را بحقیقت حضرت روح و متابعت انجیل دعوت نمودند چون ما را بدستیاری آن قوم از رتبه نازله تقلید قدم فراتر نهاده شد دعوت ملت اسلامیّه و ندای سلسله بهائیه نیز مقروع سمع مجاهدت گشت و گوهر گرانبهای انصاف و تساوی



شرایع در نظر مجاهدت ما را بفحص دقیق و جهد بلیغ مجبور  
 داشت و الی‌الحال برهانی نیافتیم که به آن یکی از این ادیان  
 مذکوره را مخصوص و ممتاز بینیم و بحقیقت آن مذعن شویم و از  
 قید حیرت برهیم اگر آنجناب که باعتقاد فرقه شیخیّه وارث کتاب  
 و عالم بحقایق مبدأ و مآیید طریق نجات را ببرهانی روشن که دل  
 بدان بیارامد مدلل و مبرهن دارند بر ما منّتی بزرگ باشد و این  
 عمل مبرور در انجمن عالم معروف و مشهور گردد سید محمّد  
 نخست خواست او را به این ذکر که بشارت ظهور حضرت رسول در  
 توراة مصرّح است و یا آنکه بمعجزات مؤیّد و مدلل متقاعد دارد  
 و بقوّت تقریر و تطویل سخن ساکت کند لکن چون سائل مذکور و  
 بعض اهل مجلس از کتب مقدّسه سماویّه و حقیقت معجزات  
 اقتراحیه نیک آگاه بودند عنان سخن را از این سوی مصروف و  
 بجانب ضروریّات دینیّه معطوف داشت و گفت عقاید اسلامیّه و  
 انحصار نجات در این شیعه اثنی عشریه اگرچه از اول بپراهین و  
 معجزات ثابت شده و متسلسلاً از سلف بخلف رسیده است لکن  
 امروز حقیقت آن ضروری ملّت شده و ثبوت آن رتبه بدهات  
 یافته است هرگز شکّ و ریب در مسائل ضروریّه تطرّق ننماید و  
 اگر کسی در ضروریّات دین شبهه کند مستوجب قتل و اعدام گردد  
 و ما البتّه منکر ضروریّات را کافر دانیم و هرکس باشد او را  
 بشمشیر گردن زنیم چون سخن سید پس از بسط تقریر و تطویل  
 مملّ کثیر بقتل و شمشیر منتهی شد جناب آقا میرزا عبدالکریم  
 اردبیلی روی با وی نمود و فرمود جناب آقا آیا جز این برهانی  
 دارید و یا خود بهمین ضروریّات محصور است و به سیف و قتل

مقصود در این حال سائل عبری که منتظر بود سؤال خود را جوابی کافی شنود و سمّ ضروریات یهود را بدریاق برهانی بدیع معالجه نماید چون دید که سید بحبل ملل هالکه آویخت و در کنف کنیف ضروریات گریخت در غایت اسف روی باو کرد و گفت یا سیدی جماعت یهود نیز بسبب همین ضروریات از حضرت مسیح اعراض نمودند و بتمسک باین خرافات برقتل آن حضرت فتوی دادند از بداعت این دو جواب که بیکی ثابت شد که مستند سید در ردّ امر حضرت معبود همان مستند یهود است در اعراض از مسیح موعود و از دیگری روشن شد که برهان قاطع علمای ایران سیوف ظالمین است و دلیل قومشان تمسک به متجربین خنده جمع را فرو گرفت و زجرت و حیرت عارض قوم گشت و ظهور این حالت موجب یأس و تکدیر خاطر جناب یحیی بیک شد چندانکه زوی با نامه نگار نمود و فرمود یا اباالفضل زهی افسوس که علمای ما عمر گرانمایه را صرف جواز و عدم جواز طبخ مویز در طعام نموده و وقت عزیز را در این مسائل خفیفه مصروف داشته اند و خلاصه القول مجلس منقضی شد و جمعی منتبه شدند که پیوسته همین اوهام دست آویز امم طاغیه بوده است و سبب سقوط ایشان در هاویه ضروریات واهیه

و بالجمله چون این مقاله باذن الله تعالی بپایان آمد بخواست حقّ جلّ جلاله بنگارش مقاله ثالثه شروع نمائیم و جواب سؤالات آنجناب را یک یک مرقوم داریم و التّوفیق من الله العلیّ العظیم

## المقالة الثالثة

فی اثبات حقّیّة الظهور بالفرقان المجید والحديث المأثور

یا ایّها المتفحص عن الصراط المستقیم و المتجسس عن المنهج القويم هر آینه دریافتی که در مقالات گذشته قواعد کلیّه مرقوم شد که اصول دیانات بدان شناخته آید و سبب نجات و هلاک ملل از آن مبین و معلوم گردد و اگرچه از آنچه ذکر شد حقیقت این ظهور اعظم اعلی و حقّیت این طلوع انور ابهی کالشمس فی وسط السماء روشن و آشکار آمد معذک اکمالاً للحجّة و اتماماً للنعمه نگارنده را در نظر است که در این مقاله جواب سؤالات آن جناب را بر وفق آیات قرآنیّه و احادیث صحیحه نبویّه و غیر نبویّه مرقوم دارد تا حقّیت این شریعه نورانیّه موافق آیات و اخبار نیز ثابت و محقق شود و چون سؤالات آن جناب از تعیین شخص موعود و علامات یوم ظهور آن حضرت بود لذا این مقاله ثالثه را نیز در طیّ سه فصل بانجام بریم و کلام را در تحقیق مراد نیک مبسوط و مفصل داریم تا چگونگی وعده الهیّه معلوم شود و خطای قوم آشکار گردد

فصل اوّل در چگونگی وعده الهیّه و تعیین شخص موعود  
بدان ای برادر عزیز که در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه یک

خبر بزرگ و ذکر یک نبأ عظیم است و آن اینست که در  
 آخرالزمان هنگامی که ظلمت اختلاف افق منیر دیانت را مظلّم و  
 تاریک نماید و مراسم فسق و فجور و شرارت و غرور در میان خلق  
 شایع و معروف گردد و انوار دیانت و تقوی و ضیای معرفت و  
 هدی از عامّة اهل مدن و قری زایل و معدوم شود و اختلاف ادیان  
 و شرایع و انشعاب طرق و مذاهب بحدّ کمال بالغ آید در اینوقت  
 ندای الهی از صخره بیت المقدّس ارتفاع یابد یعنی حضرت موعود  
 در اراضی مقدّسه بامرالله قیام فرماید و عالم دیانت را که باوهم و  
 ظنون ارباب خرافات و فنون نیک مظلّم و تاریک گشته بود بکتاب  
 کریم و بیان منیر روشن و مضییّ گرداند و اختلافات عالم را  
 بکلمه مبارکه و شریعة نورانیّه باتّحاد و ایتلاف تبدیل نماید و یوم  
 ظهور این موعود محمود در جمیع کتب بیوم الله موسوم شده و  
 بمناسبات معلومه باسامی دیگر از قبیل یوم القیامة و یوم الحسرة  
 و یوم التّغابن و یوم الدّین و یوم الجزا و ساعت و امثالها نیز  
 مسمّی و معبّر گشته چنانکه بشارت این خبر بزرگ و نبأ عظیم  
 بحضرت خاتم الانبیاء در سورة مبارکه قی بدانگونه نزول یافت که  
 واستمع یوم ینادالمناد من مکان قریب یوم یسمعون الصّیحة  
 بالحقّ ذلک یوم الخروج یعنی گوشدار و مستمع شو روزی را که  
 منادی عزّت ندا می فرماید از مکانی نزدیک روزی که می شنوند  
 خلیق صیحه را بحقّ آنروز است یوم خروج و مفسّرین قرآن در  
 تفسیر این آیه مبارکه متفقاً روایت نموده اند که ندای الهی از  
 صخره بیت المقدّس ارتفاع خواهد یافت و مقصود از مکان قریب  
 اراضی مقدّسه است که معهد انبیاء و ارض موعود رسل و اصفیا

است چنانکه این فقره را از احادیث آتیه مشروحاً مستفاد خواهی داشت اینک بتفسیر مجمع البیان از کتب علمای شیعه و بتفسیر مواهب علیّه که معروفست بتفسیر حسینی از کتب اهل سنت رجوع فرما تا بحکم احادیث صحیحه فریقین را بر موقع ارتفاع ندا متفق یابی و مقرّ ظهور حضرت موعود را بشناسی

و چون حکمت الهیّه مقتضی این بود که قبل از ظهور حضرت موعود خلق را بقرب ظهور آگاه فرماید و جمیع من علی الارض را از نوم غفلت و سکر فراموشی و جهالت متنّبّه و بیدار گرداند و استعداد قبول امر را در وجودات طیّبه و نفوس زکیّه ظاهر و آشکار نماید تا آنکه اعراض کلّ عباد موجب هلاک و بوار جمیع بلاد و دیار نگردد لهذا رأفت الهیّه مقتضی شد که قبل از ارتفاع ندای نبأ عظیم و ظهور موعود قدیم وجود مقدّس مبارکی را از ذریّه طیّبه نبویه و سلسله علیّه علویّه و سلالة طاهرة حسینیّه اولاً برای بشارت مبعوث فرماید و ظهور آن حضرت را مبشّر ظهور اعظم و مقرّب خلق بقبول منهج اقوم گرداند لذا در قرآن مجید از دو ندا و دو صور اعلام فرمود کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الزّمر و ما قدروالله حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم القيامة و السّموات مطوّتات بیمنه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و من فی الارض الاّ من شاء الله ثم نفخ فیها اخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربّها و وضع الكتاب و جیئ بالنبیّین و الشّهداء و قضی بینهم بالحقّ و هم لا یظلمون

خلاصه ترجمه وتفسیر آیات کریمه اینست که میفرماید اندازه

نگرفتند خدا را چنانکه حقّ او است یعنی ندانستند و نشناختند و وصف نکردند خدا را چنانکه حقّ معرفت او است و حال آنکه جمیع ارض در قبضه او در آید در یوم قیامت و آسمانها بدست راست او پیچیده شود پاک و مقدّس و متعالی است از آنچه بشرک گفته اند و دمیده شود در صور پس بیفتند و منصعق شوند جمیع اهل آسمانها و زمین مگر نفوسی که خدا خواهد پس دمیده شود در صور بار دیگر پس قیام نمایند و اهل نظر و بصارت کردند و زمین بنور پروردگار روشن و منور گردد و کتاب نهاده شود و انبیاء و شهداء مبعوث کردند و میان ایشان بحقّ حکم شود و بر نفسی ظلم وارد نیاید و در مقام دیگر میفرماید یوم ترجف الرّاجفة تتبّعها الرّادفة و خلاصة القول از این قبیل آیات در قرآن مجید که مشعر بدو واقعه است بسیار است و ان شاء الله تعالی بتفاریق در این مقاله ذکر خواهد شد و نظر بشارات همین آیات که ذکر شد ائمة اسلام و علمای اعلام بدو قیامت قائل شده اند اول قیامت صغری که یوم ظهور مهدی آل محمد است دویم قیامت کبری که یوم الله است و هم از دو ندا اعلام فرموده اند ندای اول که ندای صلّعه است و ندای ثانی که ندای حیوة است و نیز بدو ظهور بشارت داده اند ظهور اول که معبر است بظهور مهدی و ظهور ثانی که معبر است بظهور الله و نزول ثانوی عیسوی و اگرچه علمای شیعه از ظهور اول بظهور قائم و از ظهور ثانی بظهور حسینی تعبیر نموده اند و علمای اهل سنت و جماعت ظهور اول را بظهور مهدی و ظهور ثانی را بنزول حضرت عیسی از سماء معبر داشته اند ولکن بر متّبع در احادیث مخفی نیست که از هر دو

ظهور در اخبار به مهدی و قائم تعبیر شده است و مقصود همین است که خلق را بدو ظهور بشارت داده و از دو ندا اعلام فرموده اند

ای ناظر در این صحیفه دانم که در قلب خود ایراد کنی که این آیات مذکوره محمول بر یوم قیامت است چرا نگارنده این اوراق آن را بر یوم ظهور منزل می دارد و بچه دلیل یوم قیامت و یوم ظهور موعود را یک یوم می شمارد اینک نظر فرما در اخبار اهل بیت طهارت و وراثت علم و ولایت که بصراحت باین نکته اعلام فرموده اند و یوم ظهور موعود را یوم قیامت شمرده اند از جمله مجلسی علیه الرحمه در مجلد غیبت کتاب بحار الانوار در حدیث مشهور از مفضل بن عمر روایت میفرماید قال سألت سیدی الصادق علیه السلام هل للمأمول المنتظر المهدي عليه السلام من وقت موقت يعلمه الناس فقال حاش لله ان يوقت ظهوره بوقت يعلمه شيعتنا قلت يا سیدی و لم ذاك قال لانّ هو الساعة التي قال الله تعالى و يستلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربّي لا يجليها لوقتها الاّ هو ثقلت في السموات و الارض و هو الساعة التي قال الله تعالى و يستلونك عن الساعة اتيان مرسيتها و قال عنده علم الساعة و لم يقل انها عند احدٍ و قال هل ينظرون الاّ الساعة ان ياتيهم بغتة فقد جاء اشراطها و قال اقتربت الساعة و انشق القمر و قال ما يدريك لعلّ الساعة تكون قريبا يستعجل بها الذين لا يؤمنون بها و الذين آمنوا مشفقون منها و يعلمون انها الحق الاّ ان الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد خلاصة ترجمة حدیث این است که مفضل بن عمر می گوید که از حضرت صادق علیه السلام

پرسیدم که آیا برای ظهور حضرت مهدی مأمول منتظر وقتی هست  
 که مردم دانند آن حضرت فرمود حاشا که خداوند برای ظهور  
 مهدی وقتی مقرر فرماید که شیعه ما آن را بدانند گفتم یا سیدی  
 سبب این چیست فرمود زیرا که یوم ظهور همان ساعت است که  
 خداوند تبارک و تعالی فرموده است و یسنلونک عن السّاعة قل  
 أنّما علمها عند ربّی لایجلّیها لوقتها الاّ هو ثقلت فی السّموات  
 والارض و یوم ظهور همان ساعت است که خداوند تبارک و تعالی  
 فرموده است و یسنلونک عن السّاعة ایتان مرسیها و هم  
 فرموده است که عنده علم السّاعة یعنی نزد خداوند است علم  
 ساعت و هنگام ورود قیامت و نفرموده نزد احدی دیگر هست  
 و هم فرموده هل ینظرون الاّ السّاعة ان یأتیهم بغتة فقد جاء  
 اشراطها و هم فرموده است اقتربت السّاعة و انشق القمر و  
 فرموده است ما یدریک لعلّ السّاعة تكون قریباً یستعجل بها الذّین  
 لا یؤمنون بها و الذّین آمنوا مشفقون منها و یعلمون أنّها الحقّ الا  
 انّ الذّین یمارون فی السّاعة لفی ضلال بعید انتهى ملاحظه فرما  
 که حضرت صادق علیه السّلم جمیع این آیات نازله در قیامت را  
 بیوم ظهور حضرت مهدی تفسیر فرمود تا بدانی که جهال عصر  
 معنی قیامت را در نیافته اند و رایحه ای از مقاصد الهیه استشمام  
 نکرده اند بلکه در یاب که مقصود آیه مبارکه فرقانیّه که  
 می فرماید الا انّ الذّین یمارون فی السّاعة لفی ضلال بعید همین  
 خلق معکوس و قوم منکوسند که پیوسته در ظهور حضرت موعود  
 تعجیل می نمودند و بدعا ورود یوم الله را از حضرت کبریا مستثلت  
 میکردند و چون بامداد منیر یوم الله بدمید و جمال موعود از پرده



غیب ظاهر گردید جمیع بمراء و جدال قیام نمودند و بمحاربه و معارضه اقدام کردند کما لا یخفی علی الفطن الخبیر

و ایضاً مرحوم مجلسی در همین کتاب در باب رجعت از جمیل بن دراج روایت میفرماید که سئلت عن ابی عبدالله علیه السّلم عن قول الله عزّ و جلّ انا لننصر رسلنا و الذّین آمنوا فی الحیوة الدّنیة و یوم یقوم الاشهاد قال ذلک واللّٰه فی الرّجعة اما علمت انّ انبیاء اللّٰه کثیراً لم ینصروا فی الدّنیة و قتلوا فذلک فی الرّجعة قلت و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج قال هی رجعة ترجمه حدیث این است که جمیل بن دراج می گوید از حضرت ابی عبدالله علیه السّلم پرسیدم از این قول خداوند عزّ و جلّ که میفرماید انا لننصر رسلنا و الذّین امنوا فی الحیوة الدّنیة و یوم یقوم الاشهاد یعنی هرآینه ما نصرت و یاری خواهیم فرمود البتّه پیغمبران خود را و کسانی را که ایمان آورده اند در حیوة دنیا و روزی که شهدا قیام می نمایند که یوم قیامت باشد آن حضرت فرمود قسم بخدا که این وعده الهیّه در رجعت است یعنی یوم ظهور قائم آیا ندانسته ای که بسیاری از انبیای خداوند کشته شده اند و نصرت نیافتند پس تحقّق این وعده در رجعت می باشد جمیل بن دراج گوید باز پرسیدم از این آیه مبارکه و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج فرمود مقصود از این هم رجعت است انتهی پس از این حدیث دریافتی که این آیه مبارکه را که نگارنده اولاً بدان استدلال بر بشارت یوم ظهور نمود موافق حدیث و تفسیر صحیح است

و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار در باب آیات مأوله بظهور حضرت قائم از حضرت ابی جعفر علیه السّلم روایت میفرماید در تفسیر آیه مبارکه فی جنّات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلّین و کنا نخوض مع الخائضین قال ذاک یوم القائم و هو یوم الدّین و خلاصه مقصود این است که از حضرت ابی جعفر پرسیدند که خداوند در این آیه میفرماید که اهل جنّت از اهل سقر می‌پرسند که شما را چه چیز باعث ورود و سلوک در سقر شد اهل سقر گویند سبب این شد که نماز نگذاریم و با خوض کنندگان در معاندت اهل ایمان خوض و تفتیش میکردیم مقصود چه وقتست آن حضرت فرمود این در یوم قیام قائم است و یوم قیام قائم یوم دین است انتهی و از این قبیل احادیث بسیار است ولکن برای انتباه آنجناب همین قدر کفایت می‌نماید و حدیث معروف اذا قام القائم قامت القيامة خود بحدی مشهور است که گمان نمی‌رود که کسی از اهل علم و حدیث باشد و آن را نشنیده باشد بلی چون اکثری از اهل ظنّ و وهمند و از مشرب عذب تحقیق دورند لهذا یوم ظهور موعود و یوم قیامت را مغایر و متباین تصوّر نموده و ظهور قائم و نزول حضرت عیسی را از سماء و طلوع شمس از مغرب و امثالها را از علایم قیامت و اشراط ساعت شمرده‌اند و سبب همان است که از نخست عرض شد که چون نزول تاویل قرآن و کشف حقایق کلمات حضرت رحمن موقوف برورود یوم موعود و طلوع جمال حضرت مقصود بود لهذا افکار علمای قبل از ظهور مانند اثمار قبل از بلوغ یکباره خام و ناتمام وقوع یافت و از قلم و زیانشان در تفسیر قرآن و تبیان فرقان جز

اوهام و خرافات جاری نشد و بدارای عالم سوگند و بجهان خدای اعظم قسم که اگر این ظهور اعظم ابهی و طلوع اقدس اعلی ختم رحیق مختوم را فک نمی فرمود و پرده از وجوه حوریتات معانی که در قصور الفاظ مختر و مستور بودند نمی گشود هرگز نفسی بحقایق کلمات الهیه پی نمی برد و معانی اصلیه کتب مقدسه تورات و انجیل و فرقان الی الابد مختوم و غیر معلوم می ماند کما لا یخفی علی العارف البالغ الاریب

و بالجمله چون معنی قیامت و ساعت را دریافتی معنی سموات و ارض را که در آیه مبارکه فرموده است که والارض جمیعاً قبضته یوم القیامة و السموات مطوَّات بیمیانه نیز دریاب زیرا که مقصود از سموات و ارض که در کلمات الهیه نازل شده است آن نیست که ارباب ظنون و اوهام فرض نموده اند زیرا که هم بر حسب هیات قدیم که حکماء و علماء ارض را مرکز عالم گرفته و سماوات را بر گرد ارض محیط دانسته اند غیر معقول است که آسمانها پیچیده شود چه بر این هیات آسمانها قبل از یوم قیامت پیچیده هست و پیچیدگی دیگر معقول و متصور و ممکن نیست و هم بر وفق هیات جدید که اکنون مقبول حکمای عالم است و مرکز عالم را شمس و کواکب سیاره حتی زمین را بر گرد وی مجذوب و دایر و محیط بر این کرات را فضای خالص می دانند پیچیدگی آسمانها معقول نیست زیرا که بر این هیات سما همین فضای وسیع و مدار کرات دایره است و چیزی نیست که خداوند تبارک و تعالی آن را پیچد و بدست راست خود نهد تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً بلکه مقصود از سموات سموات ادیان و شرایع

و مقصود از ارض اراضی قلوب و معارف است که در یوم ظهور بقدرت مالک یوم النّشور سموات ادیان سابقه پیچیده شود و آثار عتیقه و اطوار قدیمه بالکلّ زایل و معدوم گردد و آسمان جدید که عبارتست از شرع بدیع ارتفاع یابد و ارض معارف تبدیل شود و معارف جدیده و آثار بدیعه در جمیع موارد ایجاد و احداث یابد چنانکه اگر بنظر ثاقب ملاحظه فرمائی با آنکه آغاز این امر اعظم است جمیع این مطالب را ظاهر و مشهود می بینی و عنقریب ملاحظه خواهی نمود که ید قدرت الهیه جمیع اشیاء را لباس جدید بدیع پوشانیده و بشارت و تری الارض غیر الارض ظاهر و هویدا گشته و خلاصة القول اگرچه این مطلب که مقصود از سموات و ارض در فرقان و سایر کتب سماویه سموات ادیان و ارض معارف است باحسن بیان در الواح مقدسه این ظهور اقدس ابهی نازل شده و بادله و براهین محکمه متقنه ثابت و مدلل گشته است و در اینصورت سخت نازیبا است که دیگر این عبد ضعیف در این مقام چیزی نگارد و پس از ترنّم ورقای بقا طنین ذباب را مسموع اولوالالباب گرداند معذک تا این مقاله ناقص نشود و رشته بیان گسیخته نیاید بدو آیه از قرآن استدلال می نماید تا معنی سموات و ارض کماینبغی معلوم گردد و راه فهم معانی کتاب بر آنجناب مفتوح شود

از جمله در سوره مبارکه انبیاء فرموده است اولم یر الذین کفروا انّ السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کلّ شیء حیّ افلا یؤمنون یعنی آیا ندیدند کافران که آسمانها و زمین بودند بهم چسبیده پس ما آندو را از هم شکافتیم و جدا

کردیم و هرچیز را از آب زنده داشتیم آیا پس از این ایمان  
 نمی آورند حال ملاحظه فرما که اگر مقصود از سموات و ارض در  
 این آیه مبارکه سموات و ارض ظاهر باشد چگونه معنی محقق  
 گردد چه هرگز آسمان و زمین بهم چسبیده نبودند که در ظهور  
 حضرت خاتم الانبیاء از هم جدا شود و شکافته گردد و کفار آن را  
 ببینند و ایمان آرند آیا اگر لفظ سموات و ارض بر معنی ظاهر  
 حمل شود اهل مکه معظمه را نمی رسید که از حضرت رسول  
 مستفسر شوند بلکه ایراد کنند که چه وقت ما اینچنین چیزی  
 مشاهده کردیم که تو آن را بر ما احتجاج می فرمائی و حجّت  
 حقیقت رسالت خود قرار می دهی پس مقصود اصلی الهی را  
 دریاب که چون قبل از هر ظهور شریعت و دینی که خلق بآن  
 متمسک بودند در غایت رفعت و استحکام بود آسمانش در غایت  
 علو و متانت و حبّش در قلوب خلق در نهایت رسوخ و موافقت  
 بعدی که نسخ آن را احدی تصور ننمودی بلکه تغییر حکمی از  
 احکام آن شریعت مقدور احدی نبود و دانشمندان ذوی العلم و  
 الحکمة و سلاطین اولوالبطش و القدرة بر نسخ آن شریعت و ازالة  
 حبّش از قلوب ملت قدرت نیافتندی در اینحال چون وجود مبارکی  
 بفرمان الهی در میان آن قوم ظهور فرمود و رسول وقت بامرالله  
 قیام نمود بقوت کلمه مبارکه اش آسمان دین قبل شکافته شد و حبّ  
 شریعت قبل از قلوب آن قوم محو و زایل گشت و آسمان دین قبل  
 از ارض معارف که قلوب عباد بود انفکاک و انفصال یافت لهذا  
 نزد منصف خبیر این قدرت قدرت الهیه باشد و برهان حقیقت مظاهر  
 امرالله گردد پس تفسیر آیه مبارکه این است که آیا کافران ندیدند

که آسمان دینشان چگونه باراضی قلوب مرتوق و مستحکم بود و سماء شریعتشان چگونه بارض معارف اتصال و اتفاق داشت و ما بظهور وجود مبارک محمدی آن را از هم جدا کردیم و بقدرت نبوت سماء دین و ارض قلوب را از یکدیگر شکافتیم و از آب وحی قلوب میته را زندگی و طراوت بخشیدیم پس چرا این برهان ظاهر و دلیل روشن را ملاحظه نمی کنند و ایمان نمی آورند یعنی این قدرت بدون اذن الهی در نوع بشر نباشد و قدرت سلاطین و قوت متجربین بر این تفصیل و تفکیک وفا نکند پس از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء با عدم تعلّم علوم ظاهره و نبودن ثروت و مکنت مطلوبه و معاندت و ممانعت قبایل و ملل کثیره چرا این قدرت و قوت ظاهره الهیه را نمی بینند و ایمان نمی آورند

و هم در این سوره مبارکه انبیاء فرموده است افلا یرون انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون یعنی آیا نمی بینند کافران که ما می آئیم و زمین را از اطراف آن کم می کنیم آیا ایشانند غالبان و تفسیر این آیه مبارکه را از آنچه در آیه سابقه عرض شد توانی دریافت و خلاصه مقصود این است که چون هر روز از مستعدّین عرب و اریاب قلوب صافیه یک یک و دو دو شرف خدمت حضرت رسول را در می یافتند و از دین سابق خود تبرّی جسته بشریعت مقدّسه نبوتیه داخل می شدند لهذا خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه می فرماید آیا نمی بینند که ما هرروزه اراضی معارف کافران را کم می کنیم و قلوب را از دین ایشان مصروف می داریم و از عدد ایشان ناقص می سازیم و چاره نمی توانند کرد و علاج آن را نمیتوانند یافت آیا ایشان غالبند یا

ما این است که خداوند غلبه بر قلوب را دلیل حقیقت حضرت رسول مقرر می‌دارد و مغلوبیت آن قوم را برهان بطلان ایشان می‌شمارد و مولانا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که معروفست بتفسیر حسینی در تفسیر آیه اولی گفته‌است که زمین و آسمان در اول بهم چسبیده بودند و خداوند آنها را از هم جدا ساخت و هوا را در میان آنها داخل نمود و در تفسیر آیه ثانیه گفته‌است که چون حضرت رسول هر روزه قلاع کفار را فتح می‌فرمود و از ملک ایشان کم می‌شد لهذا این غلبه و فتوحات را خداوند علامت و برهان حقیقت آن حضرت مقرر داشت اکنون در مبلغ علم علمای قبل از ظهور تفکر فرما و در امواج بحار علوم الهیه که در این کور مقدّس ظاهر شده و انهار معارف روحانیه که از قلم اعلی جاری گشته و رشحه‌ای از آن بر این عبد مبذول شده تأمل کن تا آنکه آنچه در اوراق سابقه نگاشته شد که تفاسیر علمای قبل یکسره بمنزله اثمار نارسیده و یا مانند عقول و احلام نفوس غیر بالغه است بظاهر مشاهده کنی و این کلام محقق را حمل بر غرض و تعریض ننمائی گویا مفسّر مذکور ابدأ تفکر ننموده‌است که بچه دلیل می‌گوید آسمان و زمین در آغاز بهم چسبیده بوده و خداوند آن را از هم جدا فرموده‌است و بر فرض وقوع این محال از کجا دلیل حقیقت حضرت رسول شود و کی بت پرستان مگه دیده بودند که حجّت بر ایشان بالغ آید و سوره مبارکه انبیاء مکیه است وقتی نزول یافت که خروج بسیف و فتح قلاعی وقوع نیافته بود که حجّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم گردد و حقّ جلّ جلاله برزیت آن و ایمان نیاوردن بآن بر کافران سرزنش و ملامت فرماید گذشته

از اینکه هرگز تملک ممالک و ارباع و فتح حصون و قلاع دلیل صدق رسولی نبوده و ابدأ برهان حقیقت ظهوری و دینی نشده است تا در این مورد نیز دلیل حقیقت حضرت خاتم الانبیاء گردد و خداوند کفار عرب را بدان الزام فرماید و اگر این قوم بی بصارت تغلبات ملکیه و تملک زخارف دنیویّه را علامت حقیقت مظاهر الهیه گیرند در مظلومیّت ائمه هدی و مغلوییّت اولیاء و اصفیاء بدست اعداء در ظهور اکثر رسل و انبیاء کار برایشان نیک صعب افتد و غلبه اهل اروپا امروز بر ملل اسلامیّه رشته این دلیل سخیف را مقطوع و منقصم گرداند و لکن لا یتذکر الآ اولو الالباب

باری مقصود ذکر معنی لفظ سموات و ارض بود که چون لفظ سماء مشتق از سموّ است و باین مناسبت بر جهت علو و طرف رفیع اطلاق شده است و نزد ارباب تحقیق هیچ شیء رفیع تر از امرالله و شرایع مقدسه الهیه نیست تا شایسته این اسم سامی باشد و هیچ علویّی اعلی از مقام تشریح و دیانت نیست تا مستحقّ اطلاق این لفظ گردد و نظر بهمین نکته است که در کلمات انبیاء و مرسلین لفظ سماء بر دین و لفظ ارض بر قلوب متدینین که قابل معارف دینیّه است اطلاق شده و حقّ جلّ جلاله باین لحن ملیح علو و سموّ مقام دیانت را بر ارباب بصارت ثابت و مدلل داشته و کدام سماء از امر الهی اعلی و ارفع است که جمیع اهل ارض را در تحت ظلّ ظلیل تمدن و ترفّه آسوده و مرفّه دارد و ارباب استعداد را بمقامات عالیّه روحانیّه که مقام استقرار و بقا است وارد کند و کدام شمس از کلمه الهیه و مشیّت کلیّه که معبر است بشارع مقدّس انور و ابهی است که جهانیان را بنور هدایت و



معرفت و صیانت عالم انسانیت منور و مؤید می فرماید و کدام  
 قمر از صاحب رتبه ولایت و وارث علم و اخلاق شمس حقیقت  
 نیکوتر و بهتر است که پس از غروب شمس هدی و طیران طیر بقا  
 بمقرّ اقدس اعلی طالبان را بمنهج قوسم و مستعدان را بصراط  
 مستقیم دلالت نماید و دین مبین را از تطرق معاندین و استراق  
 شیاطین محفوظ و محروس دارد و کدام نجوم از علمای حقیقی و  
 حکمای الهی درخشنده تر و متلئلاً تر است که در اوان افول شمس  
 و قمر و تراکم ظلمت لیل الیل بسبب غیبت آن دو نیر انور که در  
 هر دین و آیین مقرر و مقدر است که آسمان دین را بانواع معارف  
 مزین دارند و عالم انسانیت و تمدن را بفروغ علوم روشن و منور  
 گردانند ای برادر روحانی انبیاء را زبانی دیگر است که بیگانگان  
 آن را ندانند و عندلیبان جنان را لحنی مقرر که طیور لیل آنرا  
 شناسند اگر فهم کلمات الهیه بر مظاهر شیطانیه سهل و آسان  
 بودی هرگز ملل ماضیه و امم هالکه در رتبه ضلالت هانم  
 نمی شدند و نفوس کثیره لاتحصی که اکنون ترا در مدّ نظرند در  
 وادی کفر و جهالت متوقف و سرگردان نمیگشتند پس اگر خواهی  
 که بر اصطلاحات انبیاء واقف گردی و بر فهم کلمات الهیه تمکن  
 یابی باید بالواح مقدسه این ظهور اقدس انور ابهی رجوع نمائی تا  
 ابواب علوم را بر وجه خود مفتوح یابی و بحر معارف را در این  
 عصر مقدس متلاطم و مواج نگری زیرا که برای شمس و قمر و  
 نجوم و دراری و سماء و ارض که در صحف اولی وارد شده معانی  
 و مقاصد دیگر نیز هست که مفصلاً در الواح مقدسه بدیعه بیان  
 شده و از قلم اعلی جاری و نازل گشته و این مقدار که نامه نگار

در این اوراق معروض داشت رعایهٔ للاختصار باندازهٔ وقت و فراخور استعداد و فهم ابناء عصر بوده چه البتّه تعدّد بطون فرقان مجید را شنیده‌ای و وفور عمق آن بحر زخّار را مسموع داشته‌ای پس صدر خود را از زخارف اقوال جهّال و اوهام باطلهٔ ارباب ضلال پاک و منزّه کن و ببحر معانی توجّه نما و بماخذ بیان رحمان اقبال جوی لعل الله یهدیک الی نبأ العظیم و یرشدک الی صراط المستقیم و چون معنی سموات و ارض را دانستی مقصود خداوند تبارک و تعالی را از این آیهٔ کریمه که هم در سورهٔ انبیاء فرموده است توانی دانست قال الله تبارک و تعالی و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتخذ لهواً لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون یعنی آسمان و زمین و آنچه میان آندو است بیازی نیافریدیم و اگر مقصود از ایجاد آندو لهو بود هرآینه نزد خود می‌کردیم اگر کنندهٔ این کار بودیم بلکه می‌افکنیم باطل را بحق تا آنکه او را در هم شکنند و زاهق و زایل گردد و وای بر شما از آنچه حقّ جلّ جلاله را بآن وصف می‌کنید و نسبت می‌دهید پس اگر مراد از لفظ سماء و ارض در آیهٔ مبارکه سما و ارض ظاهره باشد چگونه معنی آن تمام آید و چگونه باآسمان ظاهره خداوند باطل را زاهق و زایل کند و احدی از ملل به خداوند تبارک نسبت نداده است که این آسمان و زمین ظاهر را بیازی آفریده و عبث خلق فرموده بلکه چون در اوقات ظهور مظاهر قدسیّه و اوان طلوع شمس حقیقیّه مظاهر نفس و هوی و منکرین رسل و انبیاء نسبت‌های نالایق بآن وجودات طیّبه میدادند و

ایشان را العیاذ بالله بلهو و هوی متهم و منسوب میداشتند چنانکه امروز میبینی که این خلق اصم ابکم چه نسبت ها باین ظهور اعظم میدهند و حضرتش را در تشریح شرع بدیع چگونه متهم میدارند کذلک یهود و مجوس و سایر ملل در حق حضرت خاتم الانبیاء همین نسبت ها را گفته و میگویند و هم چنین بنی اسرائیل در حق حضرت عیسی همین امور نالایق را نسبت داده و میدهند و هر یک از این وجودات مقدسه را امم منکره در ایجاد شرع بدیع بهرگونه نسبت شیعی متهم داشته و میدارند و چون آنچه به انبیاء و مظاهر امرالله نسبت داده شود در حقیقت بحق جلّ جلاله راجع گردد چه از ذات غیب الهی نزد اهل تحقیق مرجع و مشار بهیچ ضمیر و اشاره نکردد اینست که خداوند جلّت عظمته دفعاً لاقوالهم الباطله که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نسبت میدادند در این آیات مبارکه میفرماید که ما آسمان دین مبین و ارض معارف شریعت خاتم المرسلین را ببازی و لهو ایجاد نکردیم بلکه بحقیقت آن شرع متین مذاهب باطله و بدع حادّه را معارض و مقاوم داشتیم تا آن را در هم شکند و اباطیل معموله عرب و عجم را زاهق و زایل گرداند زیرا قبل از هر ظهور چنانکه کراراً بآن اشارت رفت و در علائم ظهور قائم نیز مفصلاً مذکور خواهد شد از کثرت اختلاف آراء و وفور حدوث بدع و اهواء شریعت الهیه متروک گردد و اختلاف مذاهب موج خفای حقّ و گمراهی خلق شود لهذا خداوند عزّ و جلّ بایجاد امر بدیع آن مذاهب باطله را زایل فرماید و بدع و احداث را محو و زاهق گرداند و اصل شریعت قدیم را در لباس جدید بدیع ساری و جاری و غالب نماید و براستی اگر ظهور

انبیاء و رسل نبودی و باب این فضل عظیم مسدود بودی آثار  
دیانت و مدنیت و صیانت عالم انسانیت از جهان محو و زایل  
گشتی و مآل کار خلق به حیوانیت بحت و توخّش صرف منجر شدی  
ولکن لا یعرف ذلک الا اولوالالباب و من عنده علم الكتاب

و بالجمله چون معانی قیامت و ساعت و ارض و سما و شمس و  
قمر و نجوم را دریافتی معانی صور و صیحه و ندا و میزان و  
کتاب و صراط و موت و حیوة را که در احادیث و آیات وارد و  
نازل شده است دریاب که مقصود از صور و صیحه و ندای جبرئیل  
همه ارتفاع ندای صاحب ظهور است که در مقام معهود ارتفاع یابد  
و اسرع از هر شیء این ندای الهی عالم را فرو گیرد و بسمع جمیع  
خلایق از مبطل و محقّ بالغ آید پس مقصود از ندای آسمانی را  
ادراک نما که در احادیث وارد شده است چنانکه مجلسی  
علیه الرّحمة در فصل علامات از غیبت بحارالانوار از ابی بصیر از  
ابی جعفر علیه السّلم روایت فرموده است که آنّه قال ینادی مناد  
من السّماء باسم القائم فیسمع من المشرق و من المغرب لایبقی  
راقد الاّ استیقظ و لا قائم الاّ قعد و لا قاعد الاّ قام علی رجليه  
فزعا من ذلک الصّوت فرحم الله من اعتبر بذلك الصّوت فاجاب  
الی ان قال و فی آخر النّهار صوت ابلیس اللّعیّن ینادی الا انّ فلاناً  
قتل مظلوماً لیشکک النّاس و یفتنهم فکم ذلک الیوم من شکّ  
متحیر قد هوی فی النّار و اذا سمعتم الصّوت فی شهر رمضان فلا  
تشکّوا آنّه صوت جبرئیل و علامة ذلک آنّه ینادی باسم القائم و  
اسم ابیه حتّی تسمعه العذراء فی خدرها فتحرّص اباه و اخاه علی  
الخروج و قال علیه السّلم لابدّ من هذین الصّوتین قبل خروج القائم

صوت من السماء و هو صوت جبرئیل و صوت من الارض و هو صوت ابلیس یعنی حضرت ابی جعفر علیه السّلم فرمود که ندا کند منادیی از آسمان باسم قائم پس شنیده میشود از مشرق و مغرب و باقی نیماند بخواب رفته‌ای مگر آنکه بیدار میشود و نه ایستاده‌ای مگر آنکه مینشینند و نه نشسته‌ای مگر آنکه پپای میخیزد بسبب فزع از آن صوت پس خدا رحمت کند کسی را که باین صوت اعتبار نماید و اجابت کند یعنی ایمان آرد تا آنکه فرمود و در آخر روز صوت ابلیس بلند شود و ندا کند که فلان بظلم کشته شد تا آنکه مردم را بشکّ اندازد و بفریبد پس در آن روز شکّ کننده متحیر در حقیقت ندا و ظهور بسیار باشد و بنابر راجع و داخل گردد و اگر شنیدید صوتی را در ماه رمضان پس شکّ نکنید که آن صوت جبرئیل است و علامت آن اینست که به اسم قائم و پدرش اعلام میفرماید تا بحدّی که دختر باکره مخدّره آن ندا را می‌شنود و پدر و برادر خود را بر خروج ترغیب و تحریض می‌نماید

و هم آن حضرت فرمود که لابدّ است از ارتفاع ایندو صوت پیش از خروج قائم که یکصوت از آسمان است و آن صوت جبرئیل است و صوت دویم از زمین است و آن صوت ابلیس است انتهى

پس ملاحظه فرما که اگر مقصود از لفظ سماء در این حدیث همین سماء ظاهر باشد هرگز صوتی که از این سماء ظاهر ارتفاع یابد بصوتی که از زمین بلند شود مشتبه نگردد تا موجب حیرت و شکّ خلق شود بلکه چون ارتفاع ندای ظهور قائم از مقام شاریعت و سماء دیانت مقدر بود لهذا از آن بصوت آسمانی تعبیر فرمود و

علامت آسمانی بودن این ندا را ندای به اسم قائم و اسم والد  
 بزرگوارش معین نمود و چون ندای معارضین ظهور و منکرین امر  
 مالک یوم النشور از فقهاء و متکبرین و گردنکشان و متجبرین که  
 رؤسای ارضند مرتفع میشد لهذا بندای ابلیس و ندای ارضی معبر  
 داشت پس ملاحظه فرما که بر وفق حدیث شریف در آغاز ادعای  
 حضرت نقطه اولی و ارتفاع آن حضرت از یثرب و بطحاء نخست  
 ندای ظهور قائم بلند شد و موجب هیجان و اضطراب عموم اهل  
 اسلام گشت بسا نفوس زکیه که بامر مبارکش اقبال نمودند و بسی  
 بنات و ابکار که بسبب اقبال بامر پروردگار آباء و اخوان خود را  
 بقبول امر الهی دعوت کردند و چون متکبرین عهد و بزرگان عصر  
 بر وفق ملل قبل در مقام امتحان لغزش یافتند و از آن جمال الهی  
 معرض گشتند ندای ثانی را ارتفاع دادند که این شخص غیر قائم  
 موعود از شهر جابلقا است و این ادعا مخالف ضروریات مسلمة  
 علماء و مقصود از این بیان که میفرماید که ابلیس ندا می کند که  
 اَلَا اِنَّ فُلَانًا قَتَلَ مَظْلُومًا قَتَلَ حَاجِي مَلَا تَقَى مَجْتَهِد بَرَقَانِي قَزْوِينِي  
 است که در اوایل ظهور مبارک وقوع یافت و سببش این بود که  
 چون پیوسته بر منابر در باره شیخ کبیر الشیخ احمد الاحسانی  
 کلمات نالایق میگفت و از ذکر لعن و تکفیر در باره آن حضرت  
 مسامحه و تقصیر نمینمود لهذا جوانی میرزا صالح نام از اهل  
 فارس که از فدویان حضرت شیخ بود او را بقتل رسانید و از این  
 سبب اضطراب عظیمی در قزوین و طهران بلکه عموم ایران ظاهر  
 شد و وزات مقتول که ائمة قوم و علمای آن بلد بودند نسبت این  
 قتل را باین فئته مظلومه دادند و با آنکه جوان قاتل نزد بزرگان

قزوین و طهران اقرار نمود که من او را کشتم و دیگری با من در این عمل شرکت و اطلاع نداشت جمعی از این مظلومین را که ابدأ در این قتل گناهی و شرکتی بلکه اطلاعی نداشتند محض اظهار جلادت و ابراز شأن و شوکت بخلاف شریعت شهید نمودند و قتل حاجی ملا تقی مذکور را دلیل ردّ صاحب ظهور مقرر داشتند و در کتب ثبت نمودند

و این نکته دقیقه بر آن جناب معلوم باشد که چون جمیع اسماء حسنی و اوصاف علیا نزد اولی الافنده راجع بشارع مقدّس و مظهر امر اقدس است لهذا انبیاء و مرسلین روح قدسی را که مهبطش قلب مبارک کلمه اولیه و مشیّت الهیه است نظر بظهور چهار اثر بزرگ بچهار اسم موسوم و موصوف داشته اند اول مقام ارتفاع ندا و دعوت اهل ارض و سماء است که چون در هنگام ظهور این ندای بلند اهل از آن وجود اقدس اعلی ارتفاع مییابد و جمیع اقطار ارض را فرو میگیرد لهذا آن روح جلیل را به اسم اسرافیل موسوم نموده و باعتبار بلندی و ارتفاع ندایش را بصور معبّر داشته اند زیرا ندای صاحب ظهور از غایت ارتفاع و مهایت اسرع از هر شیئی عالم را فرو میگیرد و مانند برق بسرعت از مشرق بمغرب بلوغ مییابد بخلاف ندای ارباب دعوت ضلال که مانند طنین ذباب و یا نعیب غراب صیت و رفعتی ندارد و خلق را از آن باک و مهابتی نباشد و حضرت عیسی علیه السّلم در مقام بشارت نزول خود از سماء و ظهور مدّعیان باطل و ارباب بدع و اهواء بدین نکته اشارت فرمود چنانکه در باب بیست و چهارم انجیل متی در آیه ۲۶ و ۲۷ مذکور است که آن حضرت فرمود اگر شما را گویند که مسیح در

خلوت و یا در صحراست باور مکنید زیرا هم چنانکه برق از مشرق  
 بدرخشد و تا مغرب ظاهر باشد ظهور پسر انسان (یعنی حضرت  
 مسیح) نیز چنین می شود دویم مقام تنزیل آیات و اظهار کتب و  
 بیناتست زیرا که وحی آسمانی بتوسط روح قدسی از عالم امر بر  
 قلب مبارک کلمة الهیه وارد آید و بهیأت کلمات از لسان مبارکش  
 جاری و نازل شود و بسبب نزول کلمات رحمانی و تقاطر و هطول آن  
 ماء حیوة از غمام عنایت سبحانی عالم پیر جوانی یابد و قلوب  
 میته حیوة بدیع پذیرد و جهان کهنه نضرت و طراوت گیرد و نظر  
 باین مقام آن گوهر متین را بجبرئیل و روح الامین تعبیر کرده اند  
 كما قال الله عزّ و جلّ نزل به الروح الامین علی قلبک و قال فی  
 مقام اخر قل من کان عدواً لجبریل فانه نزله علی قلبک اگر چه  
 ارباب وهم جبرئیل را بصورت طیور متصور داشته و پره‌های او را  
 در بالش کودکان اولیای الهی گذاشته اند و معنی این را که در  
 بعض احادیث از آن روح مقدّس بطیر ابیض تعبیر شده مانند سایر  
 مطالب ادراک نکرده اند سیّم مقام رزق افنده عباد است که در هر  
 ظهور از سماء امرالله نازل شده و بسبب تقسیم و اعطای این رزق  
 آن روح مقدّس بمیکائیل تعبیر یافته است زیرا که رزق افنده امت  
 در مدت معلومه و اجلّ مسّی که بحکم و لکلّ امة اجل بقاء هر  
 امتی در این عالم مقدر و مقرر است در کتاب الهی نازل میشود  
 و این رزق در بیانات الهیه بمائده سماویّه تعبیر یافته و حقّ جلّ  
 جلاله هر امتی را رزقی علاحدّه و مانده‌ای مفروزه عنایت  
 فرموده است و این رزق برای هر امت در کتاب الهی نازل گردد و  
 احدی بر تبدیل آن تا ظهور بعد قدرت ندارد و این نکته را از



غایت دقت جز صاحب قلب صافی و بصر حدید ادراک ننماید مثلاً  
 ملاحظه نما که هر ملتّی را از عقاید و عبادات ملتّ دیگر حیرت  
 دست می‌دهد که با تقدّم آن قوم در معارف و علوم و ترقّی ایشان  
 در اختراع صنایع و فنون چگونه باین عبادات و عقاید عامل و  
 معتقد شده‌اند و غافلند که رزقشان از سماء امر همان نازل شده و  
 ید الهیه در مائده سماویّه همان را برای ایشان مرتّب داشته‌است  
 فافهم باطن قول الله عزّ وجلّ و فی السماء رزقکم و ما توعدون فو  
 ربّ السماء و الارض انه لحقّ مثل ما انکم تنطقون چهارم مقام  
 قاهریت کلمه الهیه است اعنی مقام قبض ارواح و اخذ سعادت و  
 فلاح از امم معانده و ایرادشان بمقرّ فنا و هلاک زیرا در هر ظهور  
 چون ندای الهی ارتفاع یابد و در صور نشور دمیده شود نخست  
 روح ایمان و حیوة جنان از جمیع اهل امکان مقبوض گردد و موت  
 روحانی عالم انسانی را فرو گیرد و اوّل وجود مبارکی که به آن  
 ذات اقدس اقبال کند و ایمان آرد تمام روح ایمان و عرفان در وجود  
 مقدّسش مبعوث شود و از او بسایر قلوب و نفوس انتقال و تکثر  
 یابد و گردن‌کشان و متکبران که از قبول امرالله اعراض کنند و  
 بمعاندت و محاربه با آن جمال الهی اقدام نمایند بکلمه مبارکه‌اش  
 مقتول گردند و بزوال نعمت و دولت و انواع مصائب و نکبت مبتلا  
 شوند و باشد که برخی از این ملل معانده بالکلّ زایل و مقهور و  
 مستأصل و معدوم گردند چنانکه فرموده‌است یریدالله ان یحقّ  
 الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین و همین است مقصود از آنچه  
 در بشارت ظهور حضرت مسیح در آیه چهارم از فصل یازدهم کتاب  
 اشعیاء نازل شد که آن حضرت زمین را بعصای دهانش خواهد زد

و بروح لبهائش شریر را خواهد کشت یعنی بکلامی که از لسان مبارکش نازل می شود اهل ارض را مغلوب و اشرار را مقهور و معدوم خواهد فرمود زیرا نزد اهل بصیرت ثابت و محقق است که آنچه از فم مشیت صادر شود تحقق و وقوع یابد و احدی از اولی القوة و القدرة منع و دفع آن را نتواند چنانکه رومیان و یهود در ظهور حضرت عیسی بکلمة الهیه معدوم و مقهور شدند و قبایل کثیره از وثنیّه و زردشتیه در ظهور حضرت خاتم الانبیاء فانی و مغلوب گشتند پس بملاحظه این قاهریت آن روح قدسی را باسم عزرائیل ستوده اند و معنی اماته و قبض ارواح را مبین داشته اند و خلاصة القول از آنچه عرض شد معنی صور و ندا و موت و حیوة را که در آیات و احادیث قبل نازل و وارد شده است توانی دریافت که مقصود از دمیدن در صور ارتفاع ندای ایندو ظهور مبارک است که بدان بشارت داده اند که صور اول در مکه معظمه دمیده شود یعنی ندای ظهور اول از آن ارض ارتفاع یابد و بسمع اهل عالم رسد و صور دوم از صخرة بیت المقدس بلند گردد یعنی ندای ظهور ثانی که ظهور اعظم است از اراضی مقدسه ارتفاع یابد و آن ارض اقدس مقرّ حشر ارواح مقدسه گردد و همین است مقصود از این حدیث که مجلسی علیه الرحمه در باب علامات از کتاب بحار از ابان بن تغلب روایت کرده قال قال ابو عبدالله علیه السلام انّ اول من یبایع القائم علیه السلام جبرئیل ینزل فی صورة طیر ابيض فیبایعه ثم یضع رجلاً علی بیت الله الحرام و رجلاً علی بیت المقدس ثم ینادی بصوت طلق ذلق تسمعه الخلائق اتی امرالله فلا تستعجلوه یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود که اول کس که با

قائم علیه السّلم بیعت کند جبرئیل باشد که بصورت طیری ایض  
 نازل گردد و با آن حضرت بیعت کند پس یکپای خود را بر بیت الله  
 الحرام نهد و پای دیگر خود را بر بیت المقدّس گذارد پس بصوت  
 روان فصیح چنانکه خلائق بشنوند باین آیه مبارکه ندا فرماید که  
 اتی امرالله فلا تستعجلوه پس بر وفق این حدیث شریف چون  
 روح القدس که مهبطش قلب مبارک صاحب ظهور است از مصدر  
 امر مأمور بندا شد نخست ندای ظهور نقطه اولی عزّ اسمع الاعلی  
 از مکه معظمه مرتفع شد و صیحه ظهور قائم موعود مسموع  
 جمیع خلق گشت و پس از استقرار جمال اقدس ابهی در مدینه  
 مقدّسه عکّا ندای ظهور ثانی از اراضی مقدّسه ارتفاع یافت و  
 بتوسط الواح مقدّسه اخبار ورود یوم الله و ظهور امرالله بجمیع اهل  
 ارض از ملوک و سلاطین تا رعایا و متوسّطین بلوغ یافت پس  
 ملاحظه فرما که چگونه محلّ ارتفاع ندای ایندو ظهور اقدس در این  
 حدیث تصریح شده و بشارت مقام ظهور امرالله در غایت توضیح  
 وارد گشته ولکن لا یتذکر بها الاّ من کان له اذن واعیه و قلب  
 منیر و هم از آنچه ذکر شد معنی موت و حیوة را ادراک نما که  
 آنچه از این مقوله در کلمات انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقرّبین  
 در موقع بشارت از ظهور واقع شده است مقصودشان از ذکر موت  
 موت قلب است که عبارت از کفر باشد و مقصودشان از حیوة حیوة  
 روح است که عبارت از ایمان باشد زیرا در هر هنگام که چهره  
 نورانی حضرت مقصود و جمال دل آرای شاهد موعود از استار غیب  
 ظاهر گردد از ندای روان بخشش ارباب قلوب صافیه حیوة روحانی  
 یابند و بندها الله مبعوث گردند و دارای روح تازه و حیوة جدید و

فؤاد بدیع شوند و ارباب قلوب مقلوبه و نفوس شریره از این حیوة  
 که مقصود اصلی از ایجاد است محروم گردند و از سمع و بصر و  
 فؤاد بی بهره مانند و در حقیقت مرده و پژمرده و افسرده باشند و  
 در کتب مقدّسه توراة و انجیل و فرقان در مواضع کثیره لفظ موت  
 و حیوة بر صاحبان کفر و ایمان اطلاق شده و کافر را میّت و  
 مؤمن را حیّ خوانده است چنانکه در سورة مبارکه انعام در باره  
 سیّد الشهداء حمزه و رئیس الاشقیاء ابوجهل عزّ نزول یافت قال الله عزّ  
 و جلّ اَوْمِنَ كَان مِیْتًا فَاحِیِّنَاہ و جعلنا له نوراً یمشی به  
 فی النَّاسِ کَمَن مِثْلُه فِی الظُّلُمَاتِ لیس بخارج منها کذلک زَیِّنَ  
 الکافرین ما کانوا یعملون یعنی آیا کسی که مرده بود و ما او را  
 زنده کردیم و حیوة بخشیدیم و باو نوری عطا فرمودیم که بآن مابین  
 ناس مشی نماید مانند کسی است که فی المثل در تاریکی باشد و  
 بیرون شدن نتواند این چنین بر کافرین کردارشان زینت داده شد  
 یعنی همواره کافران کردار زشت خود را نیک می دانستند و اعمال  
 باطله خود را موافق رضای الهی می پنداشتند و هم بر این معنی  
 محمول است این آیه مبارکه دیگر که می فرماید اصوات غیر  
 احياء و ما یشعرون ایتان یبعثون و مجلسی علیه الرّحمة در کتاب  
 غیبت بحار در باب آیات ماؤله میفرماید روی سلام بن المستنیر  
 عن ابی جعفر علیه السّلم فی قول الله عزّ و جلّ اعلموا انّ الله یحیی  
 الارض بعد موتها قال یحیی الله عزّ و جلّ بالقائم بعد موتها یعنی  
 بموتها کفر اهلها و الکافر میّت یعنی حضرت ابی جعفر  
 علیه السّلم فرمود اینکه در قرآن نازل شده است که خداوند تبارک و  
 تعالی پس از آنکه زمین مرده باشد آن را زنده می فرماید تفسیرش

اینست که بعد از کفر اهل زمین بقائم علیه السّلم آن را زنده می‌فرماید و مقصود خداوند از موت زمین کفر اهل زمین است زیرا که کافر میّت است انتهی و از این قبیل دلایل واضحه در آیات و احادیث بسیار است اگر کسی را دل زنده و فؤاد منیر ادراک کننده باشد

و بالجمله چون مطالب مذکوره مکشوف گشت اکنون زمام قلم را بنگارش این مطلب معطوف می‌داریم که فرقه شیعه اثنی عشریه را اعتقاد این است که قائم موعود شخص حجّه ابن الحسن العسکری است و باید آن حضرت ظاهر شود نه غیر آن حضرت و برای کشف این مطلب نخست معروض می‌دارم که چون ذکر قرب ورود یوم الله و ظهور موعود بر نهجی که دانستی در کتاب الهی نازل شد و بشارت آن را حضرت خاتم الانبیاء باصحاب و سابقین اسلام بیان فرمود لهذا ذکر ظهور مهدی و قائم در میان امت اسلامیّه مانند ذکر ظهور مسیح در میان ملت اسرائیلیّه شهرت و انتشار یافت هر یک از اکابر ملت بر حسب فهم و ادراک خود از احادیث کیفیت ظهور را بوجهی محمول داشت و در قرون اولیه اسلام که آغاز ظهور و بروز اختلاف مشارب و انشعاب مذاهب بود هر فرقه‌ای از فرق اسلامیّه نوعی در باب ظهور موعود اعتقاد نمودند و کیفیت ظهور را در مذهب خود بدانگونه که فهمیده بودند تأسیس و تدریس کردند مثلاً اهل سنّت که سواد اعظم امت اسلامیّه اند قائل شدند که مهدی موعود در آخر الزمان تولّد می‌یابد و بر امرالله قیام می‌فرماید و با آن حضرت حضرت عیسی از آسمان نازل میشود و دجال را با حربه‌ای از نور بقتل میرساند و فرقه

کیسانیه از فرق شیعه معتقد شدند که قائم موعود حضرت محمد بن علی بن ابیطالب علیه السّلم است که در کوه رضوی مدینه غایب شده و در یوم آخر ظهور میفرماید و بامرالله قیام مینماید و طایفه زیدیه که از فرق کبیره ملت اسلامیّه اند اعتقاد نمودند که حضرت زیدبن علی بن الحسین علیه السّلم مهدی موعود و قائم معهود است که در عهد خلافت هشام بن عبدالملک اموی در حین جنگ غایب شد و در آخر الزّمان ظاهر میشود و بامامت امت قیام مینماید و واقفیه حضرت صادق را قائم موعود دانسته اند و طایفه اسمعیلیّه محمدبن اسمعیل بن جعفر الصادق را قائم غایب منتظر شمرده اند و شیعه اثنی عشریه حضرت محمدبن الحسن العسکری را مهدی موعود تصوّر نموده اند و این معلوم است که این فرق کل از اهل اسلامند و در تعیین اشخاص مذکوره باحادیث ماثوره متمسکند و باخبار ائمه بر صحت عقاید خود مستدلّ و هم از احادیث سابقه که در فصل ثالث از مقاله ثانیه ذکر شد دانستی که ائمه هدی بشارات ظهور را بر رمز و تعمیمه و ایما فرموده و معذک ظهور خلاف ماورد فی الاحادیث را مجوز داشته اند و بعض ائمه بر قائمیت خود تنصیح و تصریح نموده اند و هم بر صاحب قلب منیر روشن و آشکار است که سنّت الله بر این جاری نشده است که شخصی را زیاده از هزارسال در شهر موهومی زنده نگاه دارد تا در وقت اجرای ماقضی به من قبل حاضر و موجود باشد و خداوند تبارک و تعالی را بخلق نفسی دیگر زحمت ندهد تعالی الله عما یقول الظّالمون علواً کبیراً پس عاقل لبیب داند که آنچه را ملل مذکوره در کیفیت ظهور و تعیین شخص موعود تصوّر

نموده اند یکسره رجم بغیب و تشبّث بوهم باشد و ظهوری را که حقّ  
 جلّ جلاله سبب امتحان عباد و اصلاح فساد من فی البلاد مقرر  
 داشته است بادراکات ظنیّه علمای قبل از ظهور مدرک و محدود نیاید  
 و اگر علمای عصر در تعیین شخص قائم باحادیث متمسکند چرا  
 باحادیث کثیره ماثوره از اهل بیت طهارت رجوع نمی نمایند که کلّ  
 صریح است بر اینکه چون قائم ظاهر شود جوانی نورسیده باشد و  
 ظهور آن حضرت در سنّ شباب سبب اعراض خلق گردد چنانکه  
 مجلسی در مجلد غیبت بحار در باب کیفیت ظهور آن حضرت از  
 ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السّلم روایت میفرماید انّه قال  
 لوخرج القائم لقد انکره الناس یرجع الهمیم شاباً موقفاً فلا یلبث علیه  
 الاّ کلّ مؤمن اخذالله میثاقه فی الذّراول و قال ایضاً علیه السّلم  
 و انّ من اعظم البلیة ان یرجع الهمیم صاحبهم شاباً و هم یحسبونه  
 شیخاً کبیراً یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود که اگر قائم خروج  
 نماید هرآینه ناس او را انکار نمایند زیرا که رجوع می نماید بایشان  
 در حالتی که جوانی موقّف است پس درنگ نمی کند بر او مگر هر  
 مؤمنی که خداوند میثاق او را در ذرّ اول اخذ فرموده باشد یعنی  
 بدون درنگ و تأمل آن حضرت را ردّ می کنند و از قبول امر  
 مبارکش بلاتوقّف اعراض مینمایند و هم حضرت ابی عبدالله  
 فرموده که بزرگتر بلیّه این است که قائم جوان و در سنّ شباب  
 خروج میفرماید و خلق میپندارند که باید آن حضرت پیر و  
 کبیرالسنّ باشد انتهی

و بروفق این حدیث شریف هنگامی که نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی  
 در ربّعان شباب و نصرت و طراوت غصن در سنّ بیست و پنج

سالگی بر امرالله قیام فرمود فریاد جهّال که زمام امور ناسرا بدست  
 دارند بلند شد که وادیناه اینک حضرت حجّة در شهر جابلقا  
 هزارساله موجود است این جوان فارسی که در این قرن تولّد  
 یافته است چه میگوید و چگونه خود را قائم موعود می شمارد و  
 هم در کتاب کافی که از کتب معتبره شیعه اثنی عشریه است  
 باسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت میفرماید **انه قال اتيت**  
**ابا جعفر عليه السلم و هو بالمدينة فقلت له نذر بين الركن و المقام**  
**ان انا لقيتك ان لا اخرج من المدينة حتى اعلم انك قائم آل**  
**محمد ام لا فلم يجبنى بشيء فاقمت ثلاثين يوماً ثم استقبلني في**  
**طريق فقال يا حكم و انك لهيئنا بعد فقلت اتى اخبرتك بما جعلت**  
**لله على فلم تأمرني و لم تنهني عن شيء و لم تجبني بشيء. فقال**  
**بكرّ على غدوة المنزل فغدوت عليه فقال عليه السلم سل عن**  
**حاجتك فقلت اتى جعلت لله على نذراً و صياماً و صدقة بين الركن**  
**و المقام ان انا لقيتك ان لا اخرج من المدينة حتى اعلم انك قائم**  
**آل محمد ام لا فان كنت انت رابطتك و ان لم تكن انت سرت**  
**في الارض فطلبت المعاش فقال يا حكم كلنا قائم بامرالله قلت فانت**  
**المهدى قال كلنا مهدى الى الله قلت فانت صاحب السيف قال كلنا**  
**صاحب السيف و وارث السيف قلت فانت الذي يقتل اعداء الله و**  
**يعزّ بك اولياء الله و يظهر بك دين الله فقال يا حكم كيف اكون انا**  
**و قد بلغت خمساً و اربعين و انّ صاحب هذا الامر اقرب عهداً باللبن**  
**منى و اخفّ على ظهر الدابة خلاصة ترجمة این حدیث چنین است**  
 که حکم بن ابی نعیم گوید که خدمت حضرت ابی جعفر علیه السلم  
 در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و خدمت آن حضرت عرض



کردم که من در مکه معظمه در میانه رکن و مقام نذر و عهد کرده‌ام که اگر بملاقات حضرت مشرف گشتم از مدینه بیرون نروم تا آنگاه که بدانم تونی قائم آل محمد یا آنکه نیستی آن حضرت جوابی نفرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در میان راهی بآن حضرت برخوردم فرمود یا حکم تو هنوز در این شهر هستی گفتم که من به حضرتت معروض داشتم که از خداوند بر خود چه قرار داده‌ام و مرا بچیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی نکردی و جوابی نگفتی فرمود فردا بامداد بمنزل ما بیا پس صبح بخدمتش رفتم و فرمود بپرس مطلب خود را عرض کردم که من نذری کردم و میانه رکن و مقام از خداوند بر ذمه خود روزه و صدقه نهادم که اگر با حضرتت ملاقی شدم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که تونی قائم آل محمد یا آنکه نیستی پس اگر تو قائم آل محمدی مرابط و ملازم خدمتت گردم و اگر توقانم آل محمد نیستی در زمین سیر کنم و طلب معاش نمایم فرمود یا حکم هریک از ما قائم است بامرالله یعنی هریک از ائمه علیهم السّلم قائم است بامرالله گفتم آیا تونی مهدی فرمود هریک از ما مهدی است الی الله گفتم پس آیا تونی صاحب سیف فرمود هریک از ما صاحب سیف و وارث سیف است گفتم پس آیا تونی آن کسی که اعداء الله را بقتل می‌رساند و اولیاء الهی را عزت می‌بخشد و دین خداوند را ظاهر می‌فرماید فرمود یا حکم چگونه من او باشم و حال آنکه بسنّ چهل و پنج سالگی رسیده‌ام و صاحب این امر بعهد شیرخوارگی از من نزدیکتر باشد و بز پشت اسب سبک‌تر و چالاک‌تر انتهی

اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمل فرما که حضرت ابی جعفر  
 علیه السّلم چگونه بصراحت می فرماید که من چهل و پنج سال عمر  
 یافته ام و قائم موعود از من بعهد شیرخوارگی نزدیکتر باشد یعنی  
 سنّ مبارکش در وقت ظهور از چهل و پنج کمتر خواهد بود و در  
 عین شباب و ربّان جوانی ظهور خواهد فرمود در این صورت  
 نمی دانم این بی بصران چگونه شخص هزارساله را قائم می دانند و  
 این احادیث صریحه را چگونه انکار می نمایند و هم از این حدیث  
 مستفاد می شود که ائمه اثنی عشر علیهم السّلم بصراحت و سهولت  
 نفی قائمیت از خود نمی فرموده اند که حکم بیچاره باین صعوبت  
 حقیقت حال را استفسار نمود و در غایت سختی جواب را معلوم  
 داشت تا دانی که این عقاید مرتبه مسلّمه شیعه پس از ائمه فرا  
 یافته شده و حکم ضروری و بدیهی در میان ملت یافته است و نیز  
 مجلسی در مجلّد غیبت بحار در باب کیفیت خروج قائم از ازدی  
 روایت نموده است که من و ابویصر و علی بن عبدالعزیز خدمت  
 حضرت ابی عبدالله علیه السّلم مشرف شدیم فقلت لابی عبدالله  
 انت صاحبنا فقال انی لصاحبکم ثم اخذ جلدۀ عضده فمدها فقال انا  
 شیخ کبیر و صاحبکم شابّ حدث یعنی گفتم بحضرت ابی عبدالله  
 که آیا تویی صاحب ما یعنی قائم موعود آن حضرت فرمود من  
 صاحب شما باشم پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود  
 من پیر و کبیرالسّن شده ام و صاحب شما جوانی نو رسیده باشد و  
 نیز در این کتاب از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السّلم روایت  
 کرده است که آن حضرت فرمود لیس صاحب هذا امر من جاز  
 اربعین یعنی صاحب این امر نباشد کسی که سنّش از چهل تجاوز

کند و ایضاً در این کتاب فی باب ما روی عن الباقر علیه السّلم  
 از امّ هانی ثقفیه روایت نموده است أنّها قالت غدوت علی سیّدی  
 محمّد بن علی الباقر علیه السّلم فقلت له یا سیّدی آیه فی کتاب الله  
 عزّ وجلّ عرضت بقلبی اقلقتنی و اسهرتنی قال فاسئلی یا امّ هانی  
 قلت قول الله عزّ وجلّ فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس قال نعم  
 المسئلة سألتنی یا امّ هانی هذا مولود فی آخر الزّمان هو المهدیّ  
 من هذا العتره تكون له حیره و غیبه یضلّ فیها اقوام و یهدی  
 فیها اقوام فیا طویبی لک ان ادركته و یا طویبی لمن ادركه یعنی  
 امّ هانی ثقفیه گفته است که بامدادی خدمت حضرت امام محمّد  
 باقر مشرف شدم و عرض کردم یا سیّدی آیه ای از کتاب الله بر قلب  
 من وارد شده و مرا مضطرب کرده و از خواب ممنوع داشته است  
 فرمود پیرس آن را یا امّ هانی گفتم قول خداوند عزّ و جلّ که  
 فرموده است فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس فرمود نیکو  
 مسأله ای سؤال نمودی یا امّ هانی این تولّد شونده ای است در  
 آخر الزّمان و او مهدی است از این عترت او را حیرتی و غیبتی  
 است که در آن گروهی گمراه گردند و گروهی هدایت یابند خوشا  
 بحال تو اگر او را دریابی و خوشا حال کسی که او را دریابد  
 انتهى پس قدری در این احادیث تفکر کن و ملاحظه فرما که  
 چگونه انّمه علیهم السّلم تصریح فرموده اند که قائم موعود جوان  
 نورسیده باشد و کسی که سالش از چهل بگذرد قائم موعود نباشد  
 و هم در این حدیث آخر میفرماید که این موعود در آخر الزّمان  
 تولّد یابد و اگر نفسی در احادیث و اخبار تتبع نماید مواضع کثیره  
 بیند که از حضرت موعود بلفظ صبی و لفظ غلام و لفظ شاب

تعبیر شده که شاید ارباب فراست مقصود را دریابند و بقائم موهوم هزارساله فریفته نگردند چنانکه مجلسی در باب صفات قائم در مجلد غیبت بحار از یحیی بن سالم از ابی جعفر علیه السّلم روایت میفرماید که آنّه قال صاحب هذا الامر اصغرنا سنّاً و اخلنا \* شخصاً قلت متى يكون قال اذا سارت الرّكبان ببیعة الغلام فعند ذلك يرفع كلّ ذی صیصیة لواءً یعنی حضرت ابی جعفر علیه السّلم فرمود صاحب این امر کسی است که سنّش از ما کمتر است و ذکرش مخفی تر \* گفتم چه وقت خواهد بود فرمود وقتی که مسافران به بیعت غلام یعنی پسر بگردش آیند در آن وقت هر صاحب قوّه لوانی برپا کند انتهی و از این قبیل اخبار بسیار است و اگر نگارنده بخواهد جمیع احادیث وارده را بنگارد این رساله کتابی مبسوط گردد و از مقصد اصلی باز ماند لهذا محض تنبّه آن جناب در هر باب بذکر بعض احادیث اکتفاء مینماید و مطالعه تمام آن را در عهده طالب و مجاهد و منصف وا میگذارد و اعجب از هر شیئی اینست که علمای امّت و رؤسای ملّت که ایندو ظهور اجلّ اعظم را با احتجاج بآیات الهیّه و بیّنات حقیقیّه که اعظم ادلّه و براهین است نزد صاحبان قلوب زکیّه و قدرت بر جذب قلوب و تقلیب نفوس با معاندت اولی البطش و القدرة و معارضت اولی الظّن و الفقاّه و با تأیید بآیات و بشارات فرقانیّه و تصریح احادیث و اخبار صحیحّه چنانکه مشاهده نمودی و خواهی نمود بقانمیّت قبول

---

\* - جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد صفحه ۴۵ این کلمه را «اجملنا» و معنی آن را «شخصش جمیل تر» مرقوم داشته اند.

نمینمایند و شبهات واهییه از تقلّد امرالله گردن میپيچند قائمیت حضرت حجة ابن الحسن العسكري را که نه او را دیده اند و نه کتابی و برهانی از او در دست دارند و نه خبر توّلّد او را جز از یک زن و یا یک دو خادم مسموع داشته اند چگونه باور نموده اند و محقق پنداشته اند لیس ذلك الاّ انهم اتبعوا الهوى و نبذوا الهدى و اضلّهم الشيطان و غرّتهم دواعى الكبر و الطغيان كما اضلّ قبلهم قوماً آخرين و الحقهم بالسابقين من المتجبرين و المتكبرين و الحمد لله مالک يوم الدين

و مقصود از لفظ غيبت و رجعت که در کلمات ابرار وارد شده آن نیست که ارباب وهم تصوّر نموده اند که شخصی هزارسال و اکثر از میان قوم غایب شود و در شهری موهوم سکونت نماید و بعد بیدنه و اعتباراته الشخصيّة رجعت کند چه از سنّت الهیّه چنین چیزی معهود نبوده است و از قبل چنین امری واقع نشده و آنچه بخضر و الیاس و امثالهما تمثیل نموده اند وهم صرف بوده بلکه لفظ غيبت آنچه در کلمات سابقین وارد گشته بود بر دو معنی اطلاق شده است اول اوقات غيبت شمس حقیقیّه و اوان بطون کلمه الهیّه و مشیّت کلیّه است چنانکه این مطلب در مقاله اولی مشروحاً ذکر شد زیرا نزد محققین معلوم است که روح اقدس و شارع مقدّس همواره در لباس بشریت و قمیص انسانیت در میان خلق بوده است و خواهد بود و اوقات اظهار امر و ارتفاع ندای آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقایق در کلمات و بشارات قبل بیوم و ظهور و طلوع و امثالها و هیکل مبارکش بعرش عظیم تعبیر یافته مانند یوم ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء و این ظهور اقدس

اعظم ابهی و اوان بطون و عدم ادّعی آن حقیقه الحقائق بلیل و غیبت و غروب و امثالها و هیکل اقدسش بکرسی رفیع مستی و معبر گشته است دویم غیبت‌هائی است که مظاهر امرالله قبل از ارتفاع ندا و دعوت خلق از میان قوم فرموده اند مانند غیبت حضرت موسی از مصر و توقّف آن حضرت در مدین و مانند غیبت حضرت نقطه اولی از فارس قبل از ادّعی قائمیت و توجّه آن حضرت باصفهان و مانند غیبت جمال اقدس ابهی از دارالسلام و توقّف در سلیمانیه و لفظ غیبت جز بر این دو معنی در کلمات ابرار اطلاق نشده و آنچه دیگران مدّعی آنند عادةً غیر ممکن و نامعقول است اینست که ائمه هدی غیبت قائم را در احادیث بغیبت یوسف از کنعان و توقّف او در مصر تشبیه فرموده اند چنانکه در مجلّد غیبت بحارالانوار از سدید صیرفی روایت نموده قال سمعت ابا عبدالله الصادق يقول انّ فی صاحب هذا الامر لشيء من يوسف فقلت کانتک تخبرنا بغیبة او حيرة فقال ما ينکر هذا الخلق اشباه الخنازیر من ذلك انّ اخوة يوسف كانوا عقلاء ابناء اسباطاً اولاد الانبياء دخلوا عليه فكلّموه و خاطبوه و تاجروه و كانوا اخوته وهو اخوهم لم يعرفوه حتّى عرفهم نفسه و قال لهم انا يوسف فعرفوه حينئذٍ الى ان قال عليه السّلم فما تنکر هذه الامّة ان يكون الله يفعل بحجّته ما فعل بيوسف ان يكون صاحبکم المظلوم المجحود حقّه صاحب هذا الامر يتردّد بينهم و يمشى فی اسواقهم و يطأ فرشهم و لا يعرفونه حتّى يأذن الله له ان يعرفهم نفسه كما اذن ليوسف حتّى قال له اخوته انک لانت يوسف قال انا يوسف ترجمة حديث این است که صادق آل محمّد فرمود هر آینه در صاحب این

امر شباهتی بیوسف است راوی گوید به آنحضرت گفتم گویا ما را به غیبتی و یا حیرتی خبر میدهی آن حضرت فرمود چه انکار می کنند این خلق اشباه خنازیر اینرا هرآینه برادران یوسف عقلا و صاحبان مغز و اسباط و اولاد انبیاء بودند داخل شدند بر یوسف و با او تکلم و خطاب و معامله کردند و برادران او بودند و او برادر ایشان بود و شناختند او را تا آنکه او خود را بایشان شناسانید و بایشان گفت که من یوسف هستم پس او را آنوقت شناختند پس چه انکار می کنند این امت که خداوند عزّ و جلّ با حجّت خود آن کند که با یوسف معمول داشت که صاحب مظلوم شما که حقّ او را انکار می کنند حضرت صاحب الامر در میان خلق تردّد نماید و در بازارها بگردد و بر فرش قوم پا گذارد و شناسد او را که قائم موعود است تا آنکه خداوند تبارک و تعالی او را اذن دهد که خود را بخلق بشناساند چنانکه بیوسف اذن داد حتّی آنکه برادران یوسف باو گفتند آیا البتّه تویی یوسف و او گفت منم یوسف انتھی پس ملاحظه فرما که غیبت قائم موعود را چگونه بغیبت یوسف تشبیه میفرماید و غیبت معقول همین است نه آنچه دیگران تصوّر کردند و در یکهزار سال خلق را بامری غیر معقول فریفته داشتند و بر وفق حدیث حضرت نقطه اولی روح من فی الارض له الفداء در میان خلق سیر میفرمود و در بازار فارس و بوشهر تجارت مینمود و کسی نمی دانست که آن حضرت مهدی موعود و صاحب مقام محمود است تا آنکه اذن الهی فرا رسید و آن حضرت باعلاء ندا و دعوت من فی الارض و السماء قیام فرمود برحسب تمسک بعقاید مذهبیّه نخست خویشان و منسوبان آن حضرت را که انجب و اورع

ذریة نبوتیه بودند حیرت فرو گرفت و در وقت ادّعیای قائمیت اکابر اصحاب آن حضرت را تزلزل و تحیر دست داد چندانکه مکرّر از آن حضرت بر سبیل حیرت مستفسر می شدند که آیا توثی قائم موعود و آن حضرت در جواب میفرمود که منم قائم موعود و این مطالب در کتب تاریخیة قوم مفصلاً مسطور است و بر السنه مطلقین مشروحاً مذکور

و مقصود از رجعت نیز که در کلمات اولیاء سلام الله علیهم وارد شده است رجعت حقایق و آثار ظهور قبل است در ظهور بدیع و تجلی روح قدسی در قمیص جدید زیرا که حقیقة الحقایق در هر وقت ظهور فرماید و بهر قمیص تجلی نماید همان حقیقة واحده اولیّه است و همان جوهره قدسیّه الهیه که در آغاز تجلی نموده و ظهور فرموده است تعدّد مظاهر حقیقت واحده را متعدّد نگرداند و کثرت مجالی شمس متجلی را متکثر ننماید و این مطلب از کتب انبیاء و بیانات اولیاء نیک محقق و مستفاد میشود و چون این مسأله در آغاز مقاله اولی مبین و مشروح ذکر شد در این مقام بتکرار آن نمیپردازیم و خلاصه مقصود این است که نظر بهمین نکته اتّحاد حقیقی است که در بیانات مظاهر الهیه اخبار از رجعت انبیاء و ائمه وارد شده است از قبیل رجعت حضرت عیسی و در اخبار ائمه اثنی عشر رجعت حضرت سید الشهداء و رجعت محمد بن الحسن العسکری و امثالهم سلام الله علیهم و این معلوم است که مقصودشان رجعت حقایق بوده نه رجعت حدود شخصیّه و عوارض اعتباریه مثلاً در این عبارت حضرت امیر تفکر نما که در خطبه مبارکه طتنجیه میفرماید آلا و نحن التّندر الاولی و نذر الاخرة و



الاولى و نذر كلّ زمان و اوان و بنا هلك من هلك و نجا من نجا  
 يعنى آگاه باشید که مائیم نذیران ازمنه اولی و نذیران آخرت و  
 اولی و مائیم نذیران هر زمان و هر اوان بما هلاک شد هرکه هلاک  
 شد و بما نجاة یافت هرکه نجاة یافت یعنی در هر زمان داعی و  
 هادی و منذر خلق ما بودیم و سبب نجاة و هلاک خلق ما شدیم و  
 این معلوم و محقق است که در زمان بعثت و رسالت حضرت  
 موسی و اوان ظهور و قیام حضرت عیسی علیهما التّحیة و البهاء  
 کسی که نامش علی و پدرش ابوطالب باشد نبود تا بدعوت خلق  
 قیام فرماید و موجب نجاة قومی و هلاک قوم دیگر گردد و  
 همچنین در این بیان حضرت عیسی که در باب اول و باب آخر  
 کتاب مکاشفات یوحنا مذکور است که فرمود منم اول و منم آخر  
 ملاحظه فرما که در زمان حضرت موسی و زمان حضرت  
 خاتم الانبیاء علیهما افضل التّحیة و الثّناء باین اسم و رسم و  
 هیات و عوارض شخصیّه و حدود بشریّه عیسی نامی نبوده بدعوت و  
 هدایت خلق قیام فرماید تا کلمه منم اول و منم آخر باین معنی بر  
 آن حضرت صادق آید پس معلوم و محقق شد که مقصود انبیاء و  
 انّته سلام الله علیهم در امثال این بیانات رجعت آثار و حقایق است  
 نه عود حدود و عوارض باین معنی که این نفوس قدسیّه ظهور  
 قبل را عین ظهور بعد دانسته و وجود خود را رجعت مظاهر قبل  
 شمرده اند و بملاحظه وحدت ذاتی و اتّحاد حقیقی از رجعت و ظهور  
 خود در آخر الزّمان اخبار و اعلام فرموده اند و باین تحقیق لطیف و  
 بیان شریف توانی دریافت که احادیثی که در بشارت رجعت محمّد و  
 علی و سیّد الشهداء و محمّد بن الحسن العسکری سلام الله علیهم

بالاسم وارد شده است بر این معنی محمول است نه بر معنای غیر معهود و غیر معقول

و خلاصة القول بملاحظة همین نکته در اخبار و احادیث بصراحت وارد شد که چون حضرت موعود ظهور فرماید خود را عین انبیای قبل شمرد و ظهور خود را رجعت ائمة اسلام مقرر دارد و توحید حقیقی را ظاهر و باهر و آشکار نماید چنانچه صادق آل محمد در حدیث مشهور مفضل بن عمر میفرماید و يظهر سیدنا القائم مسنداً ظهره الى الكعبة و يقول يا معشرالخلايق آلا و من اراد ان ينظر الى آدم و شیت فها انا ذا آدم و شیت آلا و من اراد ان ينظر الى نوح و سام فها انا ذا نوح و سام آلا و من اراد ان ينظر الى ابراهيم و اسمعيل فها انا ذا ابراهيم و اسمعيل الا و من اراد ان ينظر الى موسى و يوشع فها انا ذا موسى و يوشع آلا و من اراد ان ينظر الى عيسى و شمعون فها انا ذا عيسى و شمعون آلا و من اراد ان ينظر الى محمد صلى الله عليه و آله و سلم و اميرالمؤمنين على فها انا ذا محمد و على آلا و من اراد ان ينظر الى الحسن و الحسين فها انا ذا الحسن و الحسين آلا و من اراد ان ينظر الى الائمة من ولد الحسين فها انا ذا الائمة من ولد الحسين و يعد الائمة واحداً بعد واحد انتهى

چون ترجمه این حدیث در اول مقاله اولی در مبحث توحید ذکر شد در این مقام تکرار نمینمائیم و مقصود این است که حضرت قائم از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم الانبیاء از رسل و خلفای ایشان و از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب تا آخر از ائمة اسلام را یک یک نام می برد و میفرماید اینک من او هستم هرچه میخواهید پرسید

تا شما را بآن آگاه نمایم پس از تدبّر در این حدیث آنچه ذکر شد از وحدت مظاهر امرالله ثابت و محقق میشود و اینکه قائم موعود رجعت کلّ است روشن و آشکار میآید و بر وفق این حدیث شریف حضرت نقطه اولی عزّ اسمّه الاقدس الاعلی پس از اظهار امر مبارک این مقام را باتّام تفصیل ادّعا فرمود و در کتاب مستطاب بیان رجعت آل محمّد را باین قول و افسح ذکر ثابت و مدلل نمود زهی حیرت که اگر بر فرض محال حضرت محمّد بن الحسن ظاهر شود و بگوید که من آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد این قوم باور میکنند با اینکه دلیلی وثیق بر وجود و تولّدش ندارند و اثبات مولودی چنان را جز بروایت یک زن و یک دو خادم نتوانند و از قائم حقیقی که امر مبارکش بوحی آسمانی ثابت و مدلل و بنفوذ و غلبه ظاهره مقررّ و مسدّد و با اخبار صحیحه و احادیث واضحه موافق و مؤید است ادّعای این مقام را که من محمّد بن الحسنم باور نمیدارند

و در ادیان سابقه نیز همین حادثه وقوع یافت و خداوند تبارک و تعالی بهمین نوع از رجعت امم ماضیه را امتحان فرمود مثلاً در کتب انبیای بنی اسرائیل نازل شد که قبل از ظهور مسیح موعود نخست ایلیا یعنی الیاس رجعت مینماید و خلق را بقرب ظهور موعود بشارت می دهد زیرا که یهود حضرت الیاس را بر وفق آنچه در فصل دویم از کتاب دویم ملوک وارد شده است زنده و حیّ صاعد بآسمان میدانستند و الی یومنا هذا نیز بر این اعتقاد باقی و راسخند لهذا چون جمال انور عیسوی از افق اراضی مقدّسه طلوع نمود و ادّعای مقام مسیحیت موعوده را فرمود

علمای بنی اسرائیل بآن حضرت اعتراض نمودند که اگر تو مسیح موعودی چرا ایلیا رجعت نفرمود و ما را بظهور تو بشارت نداد و چندان در این اعتراض ابرام نمودند که آخر روزی شاگردان حضرت عیسی این مسأله را از آن حضرت مستفسر شدند حضرت عیسی در جواب فرمود که حضرت یحیی همان ایلیا بود که آمد و او را شناختند و آنچه خواستند باو کردند چنانکه این فقره در باب هفدهم انجیل متی مشروحاً مسطور است و هم در باب یازدهم همین انجیل متی پس از ذکر و تمجید حضرت یحیی میفرماید اگر باور کنید همان ایلیا است که باید بیاید پس هرکس گوش شنوا دارد بشنود انتهی

و نیز امت مسیحیه در ظهور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بهمین عدم ادراک معنی رجعت ممتحن گشتند زیرا چنانکه در باب بیست و چهارم انجیل متی و موافقت سایر اناجیل مذکور و مسطور است حضرت عیسی اصحاب خود را بشارت داد که ثانیاً از آسمان نازل خواهد شد و بار دیگر باین عالم رجعت خواهد فرمود و در غایت تأکید ایشان را سفارش نمود که زنهار کسی شما را نفریبد و البته نفسی باذعای پیغمبری شما را از راه نبرد زیرا که مدعیان کاذب و پیغمبران دروغگوی بسیار ظاهر خواهند شد و گروهی را خواهند فریفت و بسیاری امر آنان را قبول خواهند کرد اینک قبل از وقوع این حوادث شما را اطلاع دادم و اخبار نمودم پس صابر باشید تا آنکه مرا ببینید بر ابرها نشسته از آسمان نازل می شوم و ملانکه خود را با صورهای بلند آواز بجهت جمع کردن مخصوصین و برگزیدگان باقطار عالم میفرستم و خلاصة القول نظر

باین بیانات حضرت عیسی علیه الاف التّحیة و الثّناء مسأله رجعت آن حضرت مسلّمی تمام فرق عیسویّه گشت و از جمله ضروریّات و بدیهیّات اولیّه آن دین بزرگ شد تا چون نیر جمال احمدی از افق عربستان طالع شد و جمیع امم را بشرح حنیف و ملّت بیضاء دعوت فرمود مسیحیان بدون تردید امر آن حضرت را پذیرفتند و العیاذ باللّٰه حضرت خاتم الانبیاء را از جمله انبیای کذبیه ای که حضرت عیسی خبر داده بود محسوب داشتند والی یومنا هذا منتظر رجعت حضرت عیسی بشخصه ماندند پس قدری در این مقام تدبّر و تفکرّ نما که اگر شیعه اثنی عشریه بسبب ذکر رجعت حضرت محمّد بن الحسن العسکری در بعض اخبار از مدّعی مقام قائمیّت اعراض نمایند و در این اعراض محقّ باشند امت مسیحیّه در اعراض از امر حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله افضل التّحیة و الثّناء چه مقدار از شیعه اولی و احقّند زیرا اگر ذکر قائمیّت و رجعت محمّد بن الحسن از ضروریّات مذهبیه است و مختلف فیه سایر فرق اسلامیّه رجعت حضرت عیسی از ضروریّات دینیّه ملل عیسویّه است و متّفقّ علیه فرق مسیحیّه با اینکه خبر رجعت حضرت عیسی در انجیل که کتاب آسمانی است نازل شده و حضرت رسول هم رجعت و نزول حضرت عیسی را تصدیق فرموده و خبر رجعت محمّد بن الحسن در قرآن نازل نشده است بلکه در احادیثی وارد است که صحّت و سقم آن را نمی دانند و اثبات آن را به کتاب الهی نمی توانند و بالجمله در آنچه ذکر شد نیک تدبّر و تفکرّ نما تا معنی رجعت را بیابی و صدق حدیث شریف نبوی را برأی العین ادراک نمائی که فرمود کَلّ ما کان فی الامم السّالفة

فانه يكون في هذه الامّة مثله حذو النعل بالنعل و القذّة بالقذّة و بعض ائمّة اثني عشر باين نکته تصريح فرمودند كه رجعت و قيام حضرت حجّة بن الحسن پس از موت و وفات آن حضرت باشد يعنى رجعت و قيام قائمى كه شيعه بآن منتظرند مانند رجعت ايليا باسم حضرت يحيى شود كه شايد اّمّت نائمه و ناس سكارى بيدار شوند و بهوش آيند و معنى رجعت را دريابند و در يوم مشهود از معرفت حضرت موعود محروم نگردند كما روى المجلسى فى مجلّد غيبة البحار فى باب اسماء القائم و القابه بالاسناد عن ابى سعيد الخراسانى قال قلت لابى عبدالله عليه السّلم المهدى و القائم واحد فقال نعم فقلت لآى شىء سَمى المهدى قال لآنه يهدى الى كلّ امر خفىّ و سَمى القائم لآنه يقوم بعد ما يموت آنه يقوم بامر عظيم يعنى ابوسعيد خراسانى گفته است كه از حضرت ابى عبدالله عليه السّلم پرسيدم كه مهدى و قائم يكى است فرمود بلى پس پرسيدم كه چرا او را مهدى ناميده اند فرمود بجهت اينكه او هدايت مى فرمايد بهر امر مخفى مستورى و بجهت اين بقائم ناميده شده است كه او قيام مي فرمايد پس از آنكه بميرد و فوت شود هرآينه او قيام خواهد فرمود بامرى بزرگ انتهى فتدبّر و اعرف و كن من الشاكرين

و نيز اين نکته را ادراك فرما كه چون ملّت شيعه قائم موعود را شخص حجّة ابن الحسن العسكرى دانسته و ائمّة هدى را اوصيائى حضرت خاتم الانبياء عليهم افضل التّحيّة و الثّناء شناخته اند لهذا اين مسأله ما بين اين قوم معروف و مسلّم شد كه ظهور قائم ظهور وصايت و نيابت باشد و مانند ساير ائمّه مروج شريعت اسلاميه

گردد و شرع اسلام هرگز تغییر و تبدیل نیابد و لکن از آنچه نگاشته شد واضح و هویدا گشت که ایندو ظهور اعظم اعلی که بشارت آن در جمیع صحف اولی نازل و وارد شده است ظهور مقام شاریت است و اصالت نه ظهور مقام وصایت و نیابت و اگر در آیات قرآنیّه تفکّر نمائی این نکته را بخوبی دریابی زیرا که آیه مبارکه هل ينظرون الا ان ياتيهم الله في ظلل من الغمام و الملائكة و قضى الامر والى الله ترجع الامور و آیه کریمه و جاء ربك و الملك صفاء و آیه یوم یاتی ربک او بعض آیات ربک و امثالها کلّ بر بشارت ایندو ظهور مبارک مفسّر و منزل است و از احادیث و اخبار اهل بیت طهارت نیز این نکته را بخوبی توان دریافت چنانکه مجلسی علیه الرّحمة در باب سیر و اخلاق و خصائص قائم از مجلد غیبت بحارالانوار از ابی حمزة ثمالی روایت میفرماید انه قال سمعت ابا جعفر علیه السّلم يقول لو قد خرج قائم آل محمّد علیه السّلم لنصره الله بالملائكة المسومین و المردفین و المنزلین و الکروییین یكون جبرائیل امامه و میکائیل عن یمینه و اسرافیل عن یساره و الرّعب مسیره شهر امامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله و الملائكة المقرّبون حذاه اول من یتّبعه محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم و علی الثّانی و معه مختلط یفتح الله له الرّوم و الصّین و التّرك و الدّیلیم و السّند و الهند و کابل و الخزر یا ابا حمزه لا یقوم القائم الا علی خوفٍ شدید و زلازل و فتنه و بلاء و یصیب النّاس و طاعون قبل ذلك و سیف قاطع بین العرب و اختلاف شدید بین النّاس و تشتّت فی دینهم و تغیر من حالهم حتّی یتمنّی المتمنّی الموت صباحاً و مساءً من عظم ما یری

من کلب الناس و اکل بعضهم بعضاً و خروجه اذا خرج عند الایاس و القنوط فیا طویبی لمن ادركه و کان من انصاره و الویل کلّ الویل لمن خالفه و خالف امره و کان من اعدائه ثمّ قال یقوم بامر جدید و سنّة جدیدة و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شأنه الاّ القتل و لا یستنیب احداً و لا تأخذه فی الله لومة لائم خلاصه ترجمه حدیث این است که ابو حمزه ثمالی روایت نموده که شنیدم از حضرت امام محمد باقر علیه السّلم که میفرمود اگر قائم آل محمد خروج فرماید هرآینه خداوند تبارک و تعالی او را نصرت میفرماید بملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کزوبیین جبرئیل از پیش روی آن حضرت و میکائیل از طرف دست راست و اسرافیل از طرف دست چپ آن حضرت می باشد و رعب و هراس یکماهه راه از پیش روی و راست و چپ و خلف او سیر میکند و ملائکه مقربین در برابر آن حضرت میباشند اول کس که متابعت و پیروی آن حضرت می نماید محمد صلی الله و آله و سلّم است و دویم کس علیّ علیه السّلم و با او شمشیر برتده ای است که خداوند تبارک و تعالی می گشاید برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را یا ابا حمزه قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه یعنی فریفتگی و بلانی که بمردم میرسد و طاعون پیش از آن و شمشیر قاطعی میان عرب و اختلاف سختی میان مردم و تشّت و تفرقه در دین ایشان و تغیر و دیگرگونگی در حالشان تا بدان حد که تمنا کنند در هر صبح و شام تمنای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ بیند که بعضی بعض دیگر را بخورند یعنی بر یکدیگر ظلم کنند و از قتل و سبی



و اکل اموال بیچارگان مضایقت نمایند و خروج آن حضرت در زمان یأس و نومیدی باشد پس خوشا حال کسی که او را دریابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرمان او را نپذیرد و از دشمنان او شود پس فرمود که قائم بامر تازه‌ای قیام میفرماید و سنت جدیدی یعنی آداب تازه و قضاوت جدیدی که بر عرب سخت و دشوار باشد و شأن او جز قتل نباشد و کسی را نایب و جانشین خود نفرماید و ملامت ملامت کنندگان او را فرو نگیرد یعنی از ملامت و سرزنش خلق از قیام بامرالله باز نماند انتهی

اگرچه هریک از فقرات این حدیث شرحی لازم دارد لکن چون این مطالب از بعد ان شاء الله تبارک و تعالی در ضمن احادیث مشروحاً ذکر خواهد شد در این مقام بیسط مقال نمی‌پردازد اکنون مقصود این مطلب است که حضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید اول کسی که متابعت و پیروی قائم می‌نماید محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم و دویم کس علی علیه‌السلام می‌باشد و بامر جدید و سنت و قضاوت جدیدی قیام میفرماید و این عبارت صریح است که آن حضرت دارای مقام شاریعت و متبوعیت و اصالت است نه صاحب رتبه وصایت و تابعیت و نقابت و نیز در عبارت خطبه مبارکه طتنجیه تدبیر فرما که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در بشارت ظهور ثانی از ایندو ظهور معظم فرموده است فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف و این عبارت عالیه را آن حضرت پس از ذکر و بیان علامات میفرماید یعنی چون این وقایع وقوع یافت متوقع

باشید که آنکس که با موسی علیه السّلم از شجره مبارکه در کوه  
 طور تکلم فرمود ظاهر شود و ظهور او ظاهر و مکشوف و معاین  
 و موصوف باشد انتهی و این خطبه مبارکه بتمامها در بشارت  
 ظهور ثانی است که بلسان اخبار معبر است بظهور حسینی و یا  
 نزول ثانوی عیسوی و بخواست خداوند تبارک و تعالی در جای  
 خود مشروحاً ذکر خواهد شد و اگر نفسی خالی از معاندت و هوی  
 در این عبارت علیا تفکر نماید بر مقام ظهور فی الجمله واقف  
 گردد و هم در کتاب مستطاب نهج البلاغه از خطب آن حضرت  
 وارد است که در اثنای خطبه فرمود *فلا تستعجلوا ما هو کائن*  
*مرصد و لا تستیظنوا ما یجیی به الغد فکم من مستعجل بما ان*  
*ادرکه و دة آتة لم یدرکه و ما اقرب الیوم من تباشیر غد یا قوم*  
*هذا ایّان ورود کلّ موعود و دنوّ من طلعة ما لا تعرفون آلا و من*  
*ادرکها منّا یسری فیها بسراج منیر و یحذو فیها علی مثال*  
*الصّالحین لیحلّ ربّاً و یعتق ربّاً و یصدع شعباً و یشعب صدعاً فی*  
*ستره عن النّاس لا یبصر القائف اثره ولو تابع نظره ثمّ لیشحنّ*  
*فیها قوم شحذ القین النّصل تجلی بالتّنزیل ابصارهم و یغبقون کاس*  
*الحکمة بعد الصّبح خلاصة ترجمه خطبه مبارکه این است که*  
 میفرماید شتاب مکنید در آنچه وقوعش محتوم و مترصد باشد و  
 دیر ن شمارید چیزی را که فردا خواهد آمد چه بسیار شتاب کننده  
 در امری که چون او را دریابد دوست دارد که کاش درنیافته بود آن  
 را و چه نزدیک است امروز باوایل فردا ای قوم این زمان قریب  
 است بورود آنچه وعده داده شدید و نزدیک است طلوع امری که آن  
 را نمی دانید آگاه باشید که هرکس از آن را دریابد با سراجی

منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین خواهد ایستاد تا آنکه گرهی را بگشاید و بسته‌ای را آزاد نماید و جمعیت گمراهی و ضلالت را متفرق کند و پراکندگی حق و هدایت را مجتمع گرداند در حالت ستر و پنهانی از خلق آنگونه که پی زننده اثرش را در نیابد اگرچه نظر تفحص و تدقیق را تکرار نماید پس در آن امر قومی که ابصارشان به تنزیل روشن شده و قلبشان بکتاب الهی بصارت یافته‌است در نصرت امرالله حدت و تندی گیرند و جام حکمت و دانش را در هر شام پس از صبحی نوشند انتهی اگرچه هریک از فقرات این خطبه بلیغه در کشف وقایع ظهور و تبیان حال اهل ایمان بی مثل و عدیم‌النظیر است ولکن چه نیکو مبین حال اهل بهاء است این عبارت که فرموده‌است سعی اهل ایمان در هدایت خلق و نجات عباد در حالت ستر و خفا باشد آنگونه که قائف اثر ایشان را نیابد و چاره ایشان را نداند اگرچه بنهایت دقت کند و بتکرار نظر نماید زیرا که امروز اهل ایمان از کثرت ظلم و شرارت ارباب طغیان اغلب باید در حالت ستر با خلق لب بتکلم گشایند و در غایت خوف در ازاله جهل از عالم سعی نمایند و بالجمله آنچه در این اوراق نگاشته آمد برای تنبه آن جناب بعلو مقام ظهور کفایت می‌نماید و لکن افسوس که خلق ضعیفند و اسماع طاهره از قصص کاذبه قلیل و نگارنده بانواع عوایق مبتلا و اسیر و الا لختی زمام خامه را فرو نهادمی و بشارات انبیاء را بر علو مقام این دو ظهور اقدس اعلی و طلوع الطف ابهی نگاشتمی تا قدری بر امور خفیه اطلاع یابی و از اسرار الهیه واقف گردی و بدانی ظهوری را که انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از

حضرت کبریاء رجای لقای او را نموده‌اند و اراضی مقدّسه را بیاد  
قدوم او ستوده‌اند و بودن خود را در ایّام او از حقّ جلّ جلاله  
بتضرّع و عجز استدعا کرده‌اند این انعام هائمه لا بل سباع ضاربه  
او را خاتم الاولیاء و آخرالاصیاء نامیده و مقام نیابت و نقابت و  
رضایت و امثالها را باو بخشیده‌اند

و چون دانستی که ظهور حضرت موعود ظهور مقام مشیّت است و  
قائم بامرالله دارای مقام شاریت معلوم توانی داشت که شارع  
مقدّس هر وقت ظهور فرماید قادر بر تشریح شرع جدید و تنزیل کتاب  
و تغییر سنن و آداب باشد و احدی را بر او اعتراض و ایرادی در  
تغییر حدود و احکام نرسد زیرا که او مظهر کلمه یفعل الله ما یشاء  
است و مطلع کریمه یحکم ما یرید حاکم است نه محکوم آمر است  
نه مأمور و مختار است نه مجبور و قائم بامرالله است نه مقلّد  
علماء و تابع آراء فقهاء و فی الحقیقه اگر نفسی بنظر ظاهر غیر  
دقیق هم ملاحظه نماید این نکته را می‌فهمد که هرگاه ندای مدّعی  
مقام قائمیت و مهدویت بلند شد نهایت حقّی که عباد دارند این  
است که بدلیل و برهان بفهمند که او قائم حقیقی است یا نه پس  
اگر ثابت شد که او قائم حقیقی نیست هر حکمی بکند باطل است و  
لازم الاتّباع نیست اگرچه مطابق احکام اسلامیّه باشد و اگر ثابت  
شد که او است موعود الهی و قائم حقیقی دیگر عباد را نرسد که  
برای او تکلیفی معین کنند و حکمی صادر نمایند که قائم باید  
چنین کند یا چنان رفتار نماید و نگارنده را عجب آمد از ملاحظه  
حدیث مفضّل بن عمر که از حضرت صادق علیه السّلم می‌پرسد یا  
سیدی یعود القائم شاباً او یظهر فی شبته یعنی آیا قائم در حال

جوانی رجعت خواهد فرمود یا در حالت پیری آن حضرت در جواب فرمود سبحان الله و هل يعرف ذلك يظهر كيف يشاء و بای صورتی شاء یعنی سبحان الله آیا این دانسته میشود ظاهر میشود بهر کیفیت که بخواهد و بهر صورتی که اراده فرماید ملاحظه فرما که حضرت صادق نظر باراده خفیة الهیة و قدرت غالبه مهدویة با اینکه ظهور آن حضرت در حالت جوانی و شباب در احادیث کثیره ماثور بود جرئت نفرمود که معین فرماید بلکه آن را باراده نفس حضرت موعود محول فرمود و مقام مختاریت آن حضرت را بر مفضل مبین و مشهود نمود با این حالت ملاحظه فرما که این خراطین مستغرقه فی الماء و الطین احکام قائم را قبل از ظهور در کتب خود در غایت التزام معین نموده اند و آن حضرت را باینکه برخلاف رأی ایشان ظاهر شود مأذون نداشته اند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً و خلاصة القول با اینکه این مطلب از آیات قرآنی که در اول این فصل ذکر شد مستفاد می شود که در ظهور موعود شریعت و کتاب و سنن و آداب کلّ تجدید خواهد شد و ادیان سابقه عتیقه بالتّمام محو و زایل خواهد گشت معذک از اخبار و احادیث بصراحت مستفاد توان داشت چنانکه مجلسی علیه الرّحمة در باب علامات ظهور از مجلّد غیبت بحار از ابویصیر روایت میفرماید که حضرت ابی جعفر علیه السّلم فرمود فوالله لکانتی انظر الیه بین الرّکن و المقام یبایع النّاس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السّماء یعنی پس قسم بخدا که گویا می بینم قائم را میانه رکن و مقام که با مردم مبایعت میفرماید بامری تازه و کتابی تازه و سلطنتی تازه که از آسمان نازل شده است

و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی جعفر علیه السّلم روایت میفرماید که آن حضرت فرمود يقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شأنه الآ بالسّیف لا یستنیب احداً و لا یأخذه فی الله لومة لائم یعنی قیام می فرماید قائم بامری تازه و کتابی تازه و حکمی تازه که بر عرب سخت است کار او نیست الآ با شمشیر کسی را نایب خود نمیفرماید و ملامت ملامت کننده او را از امر خدا باز نمیدارد انتهى اکنون بنگر که چگونه بصراحت اخبار فرموده که آن حضرت صاحب مقام شارعیت است که بامری جدید غیر از امر اسلام قیام میفرماید و کتابی جدید بر آن حضرت نازل میشود و بحکم تازه خلق را مأمور و محکوم مینماید و این عبارت که فرموده است لیس شأنه الآ بالسّیف ترا مصروف ندارد بدانچه جهال گفته اند که قائم شمشیر می کشد و هرکس را که نه بر شریعت اسلام است می کشد بلکه مقصود آن حضرت این است که از اصحاب قائم اکثر بشمشیر شهید می شوند و در تحت ظلال سیف ممتحن می گردند و امر آن حضرت بکثرت قتل دوستانش نفوذ می یابد و شجرة طیّبة امرالله بدماء شهداء سقایت می شود چنانکه پس از ذکر این حدیث مذکور مجلسی مزبور بلافاصله سه حدیث بیک مضمون روایت میفرماید که یکی از آن اینست که ابی عبدالله جعفر ابن محمّد الصادق فرمود ما تستعجلون بخروج القائم علیه السّلم فوالله ما لباسه الآ الغلیظ و لا طعامه الآ الجشیب و ما هو الآ بالسّیف و الموت تحت ظلّ السّیف یعنی چه شتاب می کنید بخروج قائم قسم بخدا که لباس او نیست مگر جامه

درشت و طعام او نیست مگر طعام غلیظ و بی ادام و آن هم  
 نیست جز بشمشیر و موت در زیر شمشیر **انتهی** و سبب این  
 بیان آن بود که جماعت شیعه را از نخست اعتقاد چنین بود که  
 چون قائم موعود ظهور فرماید غلبه ایشان را افتد و حکومت ارض  
 و فرمانفرمائی بلاد باین جماعت رسد لهذا پیوسته از ائمه هدی  
 استفسار از ظهور قائم می نمودند و در خروج آن حضرت تعجیل  
 می کردند این بود که حضرت ابی عبدالله خواست اندکی ایشان را  
 از صعوبت امر آگاه فرماید و از سختی کار مطلع نماید تا بدانند  
 که امر قائم موعود امر الهی و قضای ربّانی است که اهل ایمان را  
 به مظلومیّت و فقر و موت تحت ظلّ سیف مبتلا خواهد فرمود و  
 ارباب طغیان را بغلبه و دولت و ثروت امتحان خواهد نمود  
 لیمیز الخبیث من الطیب و الشقی من السّعیّد سنة الله الّتی قد  
 خلت من قبل اکنون مقصود بیان این مطلب نیست چه ان شاء الله  
 تعالی کیفیت سلوک جبابره و علماء با اصحاب قائم در مقام خود  
 مشروحاً ذکر خواهد شد الحال سخن در شرع جدید و کتاب جدید  
 است که قائم بآن ظهور می فرماید و نیز مجلسی در غیبت بحار  
 در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی عبدالله روایت مینماید که  
 فرمود کیف انتم اذا ضرب اصحاب القائم علیه السّلم الفساطیط فی  
 مسجد کوفان ثمّ یخرج الیهم المثل المستأنف امر جدید علی العرب  
 شدید یعنی ابو عبدالله فرمود چگونه خواهید بود شما هنگامی  
 که اصحاب قائم خیم خود را در مسجد کوفه زنند پس بیرون آید  
 بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه و جدید و بر  
 عرب دشوار و شدید و هم در همین باب از ابی بصیر روایت

فرماید قال قلت لابی عبدالله اخبرنی عن قول امیرالمؤمنین علیه السّلم انّ الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً كما بدأ فطویى للغریاء فقال یا ابا محمّد اذا قام القائم علیه السّلم استأنف دعاءً جدیداً كما دعا رسول الله ابو بصیر گفته است که از حضرت ابی عبدالله از معنای قول امیرالمؤمنین علیه السّلم استفسار نمودم که فرموده است اسلام از ابتداء غریب بود و زود باشد که برگردد و غریب باشد پس خوشا بر حال غریبان حضرت صادق فرمود یا ابا محمّد چون قائم قیام فرماید دعوتی تازه از سر گیرد چنانکه رسول الله دعوت فرمود یعنی چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دعوت فرمود خلق را و دعوت آن حضرت جدید بود و مشابه ادیان و شرایع قبل نبود و باین سبب قلیلی از خلق بآن حضرت اقبال کردند و بسبب قلب و مباینت با خلق کانه در عالم غریب بودند کذلک چون قائم موعود قیام فرماید و امرش مشابه ادیان سابقه نباشد همچنان قلیلی از خلق به آن حضرت ایمان آورند و بسبب مباینت امر دین مردود و مطرود خلق گردند و کانه در عالم غریب باشند انتھی<sup>۱</sup> و در کتاب اصول کافی در باب احادیث مروّثه از حضرت موسی بن جعفر علیه السّلم در ظهور حضرت قائم میفرماید سئل الراهب عن موسی بن جعفر علیه السّلم اخبرنی عن ثمانية احرف نزلت فبقی فی الارض منها اربعة و بقی فی الهواء منها اربعة علی من نُزکت تلك الاربعة الّتی فی الهواء و من یفسرها قال ذاک قائمنا فینزل الله علیه فیفسره و ینزل علیه مالم ینزل علی الصّدّیقین و الرّسل و المهتدین یعنی راهب از حضرت موسی بن جعفر پرسید که مرا خبر ده از هشت



حرفی که از آسمان نازل شد و چهار حرف از آن در زمین ایستاد و چهار دیگر آن در هوا ماند آیا این چهار بر که نازل شود و که آن را تفسیر نماید موسی بن جعفر فرمود آن قائم ما است که خداوند تبارک و تعالی بر او نازل خواهد فرمود و او آن را تفسیر خواهد نمود و نازل خواهد شد بر قائم چیزی که نازل نشده است بر صدیقین و مرسلین و مهتدین **انتهی** و چه نیک این حدیث موافق و مطابق است با این آیه کریمه که در سوره مبارکه انبیاء نازل شده است **خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ سَأْرِكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ** خداوند جلّت عظمته میفرماید آدمی از عجله و شتاب آفریده شده است بزودی بشما خواهم نمود آیات خود را پس شتاب مکنید و ظاهر است که مقصود از این آیه مبارکه آیات نازل بر حضرت رسول نیست چه آن آیات بر خلق نموده شده بود و احتیاجی بوعده و منع از عجله و شتاب نداشت چنانکه آیات بعد از این آیه مسطوره آن را مدلل می دارد که فرموده است **و يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَاعْنِ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يَنْصُرُونَ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يَنْظُرُونَ** و خلاصه مقصود از این آیات مبارکه این است که چون این بشارات نازل شد که سَأْرِكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَ کفار میگفتند کی این وعده ظاهر خواهد شد اگر شما از راستگویانید لهذا خداوند در جواب ایشان میفرماید اگر بدانند هنگامی است که نار را از روی و پشت خود باز داشتن نتوانند و نه ایشان نصرت یابند بلکه بغتة بر ایشان وارد شود و آنها را مبهوت کند پس نه بر ردة آن استطاعت یابند و نه

مهلت داده شوند و مقصود این است که آن موعد هنگامی است  
 که یوم الله بگتة فرا رسد و غلبه و نفوذ امرالله کافران را مبهوت  
 کند و نار اعراض و بغض ایشان را از پشت و روی فرو گیرد و  
 آتش کینه و بغضاء در قلوبشان مشتعل شود و چندانکه سعی و  
 کوشش نمایند از عهده ردة امرالله بر نیایند و در مقاومت کلمة الله  
 نصرت نیابند اگرچه فی المثل صد هزار مظلوم را مقتول و یا  
 متواری گردانند تا آنکه عاقبت حال ایشان مانند عواقب امم  
 ماضیه گردد و نار خزی و هوان ایشان را احاطه نماید و بنار آخرت  
 که ابقی و اشد از نار دنیا است منتهی گرداند و خلاصة القول  
 ذکر تجدید دین و انقضای اجل امت اسلامیة بظهور قائم در اخبار  
 و احادیث بسیار است و کذلک در احادیث ماثوره در کتب اهل  
 سنت و جماعت وارد و صریح است که ظهور حضرت مهدی خاتمة  
 دین اسلام است و اوان انقضای شریعت حضرت خیرالانام چنانکه  
 شیخ ابن الحجر العسقلانی در کتاب ردة المبتدعه در احادیث وارده  
 درتفسیر آیه کریمه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم  
 خیرالبریة روایت فرموده است که روی الحاکم فی صحیحه یحل  
 بامتی فی آخرالزمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع بلاء اشد منه  
 حتی لا یجد الرجل ملجأ فیبعث الله رجلاً من عترتی اهل بیتی  
 یملاء به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً و الطبرانی  
 المهدی منا اهل البیت یختم الدین به كما فتح بنا یعنی حاکم که  
 از کبار علماء است در کتاب صحیح خود از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم روایت نموده است که آن حضرت فرمود در  
 آخرالزمان بلاء سختی بر امت من از قبیل سلطان ایشان وارد خواهد

شد که بلاتی سخت تر از آن شنیده نشده باشد حتی آنکه مرد ملجأ و پناهی نیابد پس خداوند مبعوث می فرماید مردی را از عترت و اهل بیت من و زمین را بسبب او از قسط و عدل پر میفرماید چنانکه از جور و ظلم پر شده باشد و طبرانی روایت کرده است که آن حضرت فرمود مهدی از ما اهل بیت است دین اسلام باو ختم شود چنانکه بما فتح شد انتهى و از این قبیل احادیث در کتب اهل سنت و جماعت بسیار است شاید ان شاء الله تعالی بعض آن در طی مطالب ذکر شود و این نکته که حضرت موعود شارع شرع جدید است و مؤسس ملت بدیع باخبار و احادیث فریقین ثابت و مدلل گردد

و آنچه در بعض احادیث وارد شده است که قائم شریعت اسلام را ترویج می فرماید نظر باتحاد حقیقیه مظاهر امرالله بوده است که کراراً در این کتاب یاد شد زیرا که این اخبار و بشارات از موحدین حقیقی وارد شده است و این عبارات از مصدر توحید الهی صادر گشته که مطالع امرالله راحقیقت واحده می دانسته اند و شریعت کل را یک شریعت و امر کل را یک امر می شمرده اند بنحوی که ابدأ بینونتی در میانه ملاحظه نمیفرمودند و بهیچوجه مغایرتی در امرشان ملحوظ نمیداشتند و اگر خواهی اندکی بر این مقام رفیع اطلاع یابی در این آیه مبارکه تدبر فرما که در سوره شوری فرموده است شرع لکم من الدین ما وصیٰ به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یمهدی الیه من ینیب میفرماید تشریح

فرمود خداوند عزّ وجلّ برای شما از دین آن را که بنوح وصیت فرموده بود و آنچه بتو وحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت و سپارش کردیم این است که دین را بپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه ننمائید بزرگ است بر مشرکین چیزی که ایشان را بآن می خوانی خداوند بر می گزیند برای خود هر که را می خواهد و هدایت می فرماید کسی را که باو رجوع می نماید انتهی اکنون در این آیه مبارکه بدقت تفکر فرما که اولاً فرموده است که برای شما همان دین را تشریح نمودم که به نوح داده بودم و حال آنکه در زمان حضرت نوح زبان عربی نبود و قطعاً عبادات و آداب و سنن و اسامی بزرگان دین با آئین حضرت سید المرسلین بر حسب صورت مباینت و مغایرت کلیّه داشت و ثانیاً در این عبارت آیه کریمه تدبّر نما که فرموده است آنچه یا محمّد بتو وحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سپارش کردیم همین است که دین را بپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه ننمائید و حال آنکه بظاهر و آشکار شریعت حضرت موسی با شریعت حضرت عیسی و شریعت هر دو با شریعت حضرت خاتم الانبیاء بر حسب صورت در جمیع آداب و سنن و عبارات مباینت و مغایرت دارد چندانکه همین مباینت صورته اصحاب شرایع مذکوره را از یکدیگر مباین و ممتاز می نماید و این فقره روشن و مبین است که این پیغمبران بزرگ مخالفت امر الهی را جائز نداشته و حکمی را بی اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح و دایر نفرموده اند پس معلوم توان داشت که نظر بهمان وحدت حقیقیّه و اتحاد و یگانگی اصلیه انبیاء و مظاهر امراالله بوده که این آیه مبارکه عزّ نزل یافته و مقام توحید حقیقی

را بر اهل ادراک معلوم و مبین داشته است و چون این مقام بلند  
 اعلی بر ارباب بصیرت و حجتی معلوم شد سبب این را که در  
 بعض احادیث وارد شده است که قائم شریعت اسلام را ترویج خواهد  
 فرمود دریابد و مغایرتی و فرقی فیما بین شریعت نورانیّه بهائیه و  
 شریعت مقدسه اسلامیه نه بیند بلکه جمیع شرایع را شریعت متحدّه  
 و جمیع مظاهر امرالله را حقیقت و نفس واحده شناسد و ما امرنا  
 الاّ واحده کلمح بالبصر بلی اهل دنیا و ارباب نفس و هوی که  
 بشرک حقیقی موصوفند و در کلّ اعصار بمعارضه با انبیاء و  
 مطالع امرالله موسوم از ایشان بعید نیست اگر این نفوس مقدسه را  
 متکثر بینند و شرایع الهیه را مختلف شناسند چه احوال یک را دو  
 بیند و اعمی از رؤیت اشیاء کما ینبغی عاجز آید همانا این قوم  
 مانند یهود ید قدرت الهیه را در تشریح شرع و تجدید دین مغلول  
 دانسته و کانه خود را در حفظ شریعت از تغییر و تبدیل مقروض و  
 مدیون شمرده اند و بذکر لفظ خاتم النبیین که معنای آن را  
 ندانسته اند از معرفت وجود اقدسی که جمیع انبیاء بظهور مبارکش  
 بشارت داده اند محروم مانده و بکفش صالح و ردا، شعیب و  
 پیراهن یوسف و عصای موسی که میراث انبیاء تصور کرده اند از  
 لقای من کان لقائه لقاء الله ممنوع گشته اند و اگر دانشمند بصیر  
 بنظر دقیق ملاحظه نماید بیند که جمیع ملل را این کلمه که  
 شریعت ما شریعت ابدیه است از معرفت انبیاء و مرسلین ممنوع  
 داشت و این اعتقاد که بعد از پیغمبر ما صاحب شریعتی مبعوت  
 نخواهد شد اقوام سابقه را بمقام کفر و اعراض وارد نمود

چنانکه خداوند تبارک و تعالی در سوره مبارکه مؤمن باین نکته

اشارت بلکه تصریح فرموده است كما قال جلّ ذكره و جلّت عظمته  
 و لقد جانکم يوسف من قبل بالبیّنات فما زلتم فی شکّ ممّا  
 جانکم به حتّی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً کذلک  
 یضلّ الله من هو مسرف مرتاب و این آیه مبارکه از لسان مؤمن  
 آل فرعون نازل شده است و اهل مصر در آن زمان بر آئین صابنین  
 میبودند و شارع دین خود را یوسف که در بعض تواریخ از او به  
 یوزاسف و بفارسی قدیم بزراسپ تعبیر رفته است میدانستند و بر این  
 شریعت تا زمان ظهور اسلام باقی بودند الاّ قلیلی از ایشان که در  
 زمان استیلای قیصره بر مصر بشریعت عیسویّه انتقال نمودند و  
 بالجمله چون مصریان بسبب تجدد و ابتداع از قبول رسالت حضرت  
 موسی علیه افضل التّحیّة و البهاء امتناع داشتند لهذا حقّ جلّ و  
 عزّ می فرماید هرآینه آمد شما را پیش از این یوسف با آیات و  
 بیّنات و شما لازال در شکّ و تردید بودید در امری که برای شما  
 آورده بود تا آنکه هلاک شد آنگاه گفتید که خداوند تبارک و تعالی  
 بعد از او پیغمبری و صاحب شریعتی مبعوث نخواهد فرمود چنین  
 خداوند اضلال می فرماید کسی را که از اهل شکّ و اسراف باشد  
 یعنی تا یوسف در حال حیوة بود و ایمان باو مشر عزّت و نجاة  
 می شد شما در حقیقت او مردّد و شکاک بودید و چون وفات یافت  
 رسالت او را مقبول داشتید و او را خاتم پیغمبران شناختید این  
 است که ظهور پیغمبری دیگر را جایز نمی دانید و امر مبارک  
 حضرت موسی علیه السّلم را باور نمی دارید و خلاصة القول اگر در  
 این آیه و بخصوص در کلمه کذلک یضلّ الله من هو مسرف  
 مرتاب تأمل و تدبّر فرمائی بر سبب ضلالت و گمراهی خلق

و برآستی اصعب اشیاء بر خلق ترک شریعت معموله و قبول شریعت  
 جدیده است زیرا قومی که سالها بآداب و سنن و عباداتی عامل و  
 معتاد باشند و شریعت خود را شریعت ابدیه دانند و ابدأ امکان  
 تغییر و تبدیل آن را بخاطر نیارند چگونه بقول داعی که برای  
 امتحان و افتتان خلق بمظلومیّت و مسکنت ظاهر شود و ایشان را  
 بترک شریعت معموله و قبول شریعت جدیده دعوت فرماید اقبال  
 خواهند نمود و شریعت خود را ترک خواهند کرد اینست که از  
 صعوبت امر ناچار اعراض می کنند و فرار مینمایند الاّ الذّین  
 عصمهم الله بید اقتداره و آید قلوبهم بادراک آیاته و نور افندتھم  
 بنور معرفته و شیّد ارکانهم لمقاومة السّیل المنحدر من مفتریات  
 اعدائه و این فرار و اعراض ارباب انکار و استکبار در احادیث و  
 اخبار وارد شده است چنانکه مجلسی در مجلّد غیبت بحار از  
 کتاب کافی نقل فرموده عن ابی عبدالله علیه السّلم انه قال کاتی  
 بالقائم علیه السّلم علی منبر علیه قباء فیخرج من وریان قبائه کتاباً  
 مختوماً بخاتم ذهب فیفکّهُ فیقرأه علی النّاس فیجفلون عنه اجفال  
 الغنم فلم یبق الاّ النّقباء فیتکلم بکلام فلا یجدون ملجأ حتّی  
 یرجعوا الیه و اتّی لأعرف الکلام الذّی یتکلم به یعنی حضرت ابی  
 عبدالله فرمود کاته می بینم قائم را که بر منبری است و قبائی در  
 بر دارد پس از جیب قبایش کتابی مختوم بذهب بیرون آرد و چون  
 بگشاید و بر مردم بخواند خلق از گرد او فرار کنند و پراکنده شوند  
 چنانکه گوسفندان پراکنده می شوند و باقی نمی ماند الاّ نقباء پس  
 بکلامی تکلم فرماید که آنان نیز مضطرب گردند و ملجأ و پناهی

نیابند تا آنکه ناچار باو رجوع نمایند و هرآینه آن کلام را که سبب فرار و اضطراب خلق می گردد من می دانم انتهی و از این حدیث معلوم می شود که کتابی که قائم بر خلق می خواند و سبب فرار و پراکندگی ایشان می گردد همان تغییر حدود واحکام دینیّه است که قبول آن بر خلق اصعب از هرچیز است و این حدیث نیک موافق و مطابق است با آیه شریفه که در سوره قمر فرموده است فتول عنهم يوم يدع الذاع الی شیء نکر یعنی روی بگردان از این قوم تا روزی که دعوت کننده خلق را بامری سخت و منکر دعوت خواهد فرمود یعنی امری که بنظرشان زشت نماید و قبول آن بر ایشان دشوار باشد

و اگر کسی بنظر تحقیق نظر نماید ادراک خواهد نمود که ظهور موعود بدون تجدید شرع و تغییر آداب و ابداع خلق و تنزیل کتاب معقول نخواهد بود و این همه بشارات که در حقیقت یک ثلث قرآن حاوی آنست بی تغییر کلی مصداق نخواهد یافت و هم این نکته را دریافت خواهد داشت که وراثت انبیای گذشته بعلم و کتاب و تجدید شریعت و آداب و مظلومیّت و هدایت خلق متحقّق گردد نه آنکه میراث انبیاء کفش کهنه صالح و پیراهن مندرس یوسف و زره زنگ خورده حضرت داود و چوب شبانی حضرت موسی و امثالها باشد و این نکته نیز بخوبی از احادیث مستفاد گردد اگر متصفح را دل دانا و چشم بصیر باشد چنانکه پس از ذکر قمیص یوسف در کتاب بحار این عبارت را از حضرت صادق روایت میفرماید انه قال کلّ نبیّ اورث علماً او غیره فقد انتهی الی محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم باری یا اخی العزیز در این فصل جمیع سؤالاتی



که فرموده بردید مفصلاً و مشروحاً جواب عرض شد از قبیل اینکه نوشته بودید که ما منتظر ظهور حضرت محمدبن الحسن العسکری هستیم لا غیر و اینکه آن حضرت باید با دلیل و برهان و معجزات ظاهر شود و اینکه باید حامل میراث انبیاء باشد و اینکه باید مدعی رتبه وصایت گردد نه مقام شاریعت و اینکه باید در یوم ظهور آن حضرت اسرافیل صور بدمد و مرده ها زنده شوند و از قبور بیرون آیند و باقی ماند از جواب سؤالات آن جناب ذکر علامات و وقایع ایام ظهور و کیفیت سلوک آن حضرت و معنی طلوع شمس از مغرب و جواب این مطالب را اگر اراده غالبه الهیه معاونت فرماید در فصل ثانی معروض می داریم و از حق جلّ جلاله توفیق می طلبیم

## فصل ثانی

فی بیان مایتعلق بیوم ظهور الموعود

بر ناظر در این صحیفه معلوم باشد که چون مقصود از تشکیل این فصل بیان وقت ظهور حضرت موعود و ذکر علامات و وقایع آن یوم و کیفیت سلوک و روش آن حضرت است لهذا ما را در سه مقام تکلم باید نمود شاید آنچه از انظار اکثری مستور است بر آن جناب معلوم شود و سحاب مظلم شبهات ارباب ارتیاب از افق قلب آن جناب منقش گردد.

مقام اول در تعیین وقت ظهور حضرت موعود است فاعلم یا ایها الناظر فی هذه الاوراق حفظک الله من غیرالدھر و شقاق ارباب



خلاصه تفسیر این کلام منیر موافق آنچه از بیانات اهل بیت طهارت
مستفاد می شود این است که خداوند جلّت عظمته آسمان ادیان و
اراضی معارف را در شش یوم که عبارت از شش هزار سال است
خلق فرمود و رفعت داد و بر عرش اعظم که عبارت از هیکل مکرم
است مستوی شد پس در خصوص امر اسلام می فرماید که خداوند
تبارک و تعالی امر دین مبین را از آسمان بزمین نازل خواهد
فرمود و پس از نزول باز انوار دیانت از میان خلق برداشته خواهد
شد و فروغ معارف به آسمان امر الهی عروج خواهد نمود در مدّت
یک روز الهی که هزار سال است از شماره خلقی و این معلوم است
که نزول امر دین از آسمان به زمین جز بوحی های نازل در قرآن و
بیانات ائمه اسلام معقول و متصور نخواهد بود و این نعمت روحانیّه
و مائده سماویّه در مدّت دوست و شصت سال بر خلق نزول و
تکمیل یافت زیرا که پس از نزول قرآن و صعود حضرت خاتم الانبیاء
بمقرّ قرب حضرت رحمن مدّت بقای ائمه اثنی عشر که مبین معارف
دینیّه بوده اند بمذهب اهل تشیع و ائمه اربعه که مؤسس معارف
فقهیّه بوده اند بمذهب اهل تسنن تا سنه دوست و شصت هجریّه
بیشتر امتداد نیافت و پس از وفات ابی عبدالله احمد بن حنبل
الشّیبانی در سنه (۲۴۱) و وفات حضرت حسن بن علی العسکری در
سنه (۲۶۰) باب امامت فیما بین دین اسلام مسدود گشت بناءً
علی هذا ارباب تحقیق ابتدای یک یومی را که خداوند تبارک و
تعالی در آیه شریفه برای بقای ملت اسلام مقرر داشته است از سنه
مذکوره دوست و شصت محسوب داشته اند و ظهور حضرت موعود
را در سنه (۱۲۶۰) هجریّه تعیین فرموده اند کما لایخفی علی اهله

و بر وفق آیه مذکوره نیز در سوره مبارکه حجّ فرموده است و يستعجلونک بالعذاب و لن یخلف الله وعده و انّ یوماً عند ربّک کألف سنة ممّا تعدّون و خلاصه ترجمه آیه مبارکه اینست که می فرماید شتاب میکنند کفّار از تو در نزول عذاب و خداوند از وعده ای که فرموده است تخلف نخواهد نمود و هرآینه یک روز نزد خداوند چون هزارسال از شماره شما خواهد بود، یعنی نزول عذاب و عقاب بر کافران و مغلوبیّت و زوال دولت ستمکاران به یومی معلوم و اجلی مستی مقتر شده است که تا ورود آن یوم و وصول آن میعاد یک روز الهی که برابر یک هزار سال است از شماره و حساب خلق باقی مانده است و بالجمله نظر باین آیات کریمه که نزد اهل بصر در غایت ظهور و صراحت است بر بقای ملت اسلام و اجل امت حضرت خیرالانام میعاد ظهور حضرت موعود در احادیث و اخبار وارد شد ولکن در بعض احادیث در غایت ظهور و صراحت و در بعض دیگر بر رمز و اشارت و چون ائمه اهل البیت سلام الله علیهم چنانکه از کتاب اصول کافی بخوبی مستفاد می شود طایفه شیعه را اغلب بوعده قرب ظهور خوشوقت و مسرور می داشته اند لهذا تعیین میعاد ظهور در احادیث شیعه اغلب بر رمز و اشارت واقع شده ولی در احادیث اهل تسنّن اظهر و اصرح وارد گشته است و نامه نگار احادیث و اخبار طرفین را مینگارد تا حجّت و برهان بر فتنین بالغ آید از جمله احادیث دالّه بر میعاد ظهور حدیث ابی لبید مخزومی است که فاضل کاشانی در کتاب تفسیر صافی در اوّل تفسیر سوره بقره روایت فرموده و هم مجلسی علیه الرّحمه در کتاب غیبت بحارالانوار ذکر نموده است قال و من الحدیث ما رواه العیاشی عن ابی لبید

المخزومی قال قال ابو جعفر علیه السّلم یا ابا بید آنه یمک من  
 ولد العباس اثنی عشر یقتل بعد الثّامن منهم اربعة تصیب ادهم  
 الذّبحه فتذبحه هم فنة قصیره اعمارهم خبیثه سیرتهم منهم الفویسق  
 الملقّب بالهادی و النّاطق و الغاوی یا ابا بید انّ لی فی حروف  
 القرآن المقطّعة لعلماً جمّاً انّ الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام  
 محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم حتّی ظهر نوره و ثبتت کلمته و  
 ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السّابع مئة سنة و ثلث سنین ثمّ  
 قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطّعة اذا عدّتها من غیر  
 تکرار و لیس من الحروف المقطّعة حرف تنقزی ایامه الاّ و قائم  
 من بنی هاشم عند انقضائه ثمّ قال الالف واحد و اللّام ثلثون و  
 المیم اربعون و الصاد تسعون فذلک مائة و واحد و ستون ثمّ کان بدو  
 خروج الحسین علیه السّلم الم الله لا اله فلما بلغت مدّته قام قائم  
 ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمرافهم  
 ذلک وعدّ و اکتمه خلاصه ترجمه این حدیث شریف که متانت و  
 رزانتش شهادت میدهد که از بیت ولایت و طهارت تولّد یافته و از  
 مطلع علم الهی و الهام ربّانی طالع گشته است اینست که عالم  
 مفسّر عیاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده است که امام همام  
 ابو جعفر علیه السّلم فرمود یا ابا لبید هر آینه مالک ملک و  
 دارای کشور خواهند شد از فرزندان عباس دوازه کس و پس از  
 هشتمین ایشان کشته می شوند چهار نفر یکی از ایشان را دردگلو دچار  
 خواهد شد و او را هلاک خواهد نمود اینان گروهی هستند کوتاه  
 عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گوینده گمراه است که  
 ملقب است به هادی یا ابا لبید مرا در حروف مقطّعه قرآن علم

بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود الم ذلك الكتاب  
 را پس قیام فرمود محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه نور  
 او آشکار شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و تولد یافت آن  
 حضرت و یوم تولد او گذشته بود از هزاره هفتم یکصد و سه سال  
 یعنی از هبوط ابوالبشر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود که  
 وجود مبارک نبوی تولد یافت پس فرمود و تبیان این نکته در  
 حروف مقطعه قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار و نیست  
 حرفی از حروف مقطعه قرآن که بگذرد ایامش مگر اینکه قاضی از  
 بنی هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد نمود یعنی هریک از حروف  
 مقطعه اوایل سور قرآن تاریخی است از برای قیام یکی از بنی هاشم  
 در دوره اسلام پس فرمود الف یکی است و لام سی و میم چهل و  
 صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یکعدد است و بالجمله واقع  
 شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیه السلام نزد الم الله لا  
 اله و چون این مدت بالغ شد قیام نمود قائم آل عباس نزد المص  
 و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه  
 اوایل سور بالمره پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار  
 انتهى و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یکسال از قیام  
 حضرت خاتم الانبیاء بگذشت سید الشهداء علیه الاف التحیه و البهاء  
 قیام فرمود و چون صد و چهل و دو سال از قیام سید رسل منقضی  
 شد خلافت از بنی امیه انتقال یافت و قائم آل عباس عبدالله سفاح  
 بر مسند خلافت و وساده دولت جلوس فرمود و چون بر وفق فرمان  
 حضرت ابی جعفر حروف مقطعه اوایل سور را از اول قرآن تا المره  
 بشماریم یک هزار و دویست و شصت و هفت می شود و این مطابق

است با یوم طلوع نیر اعظم از ارض فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر تاریخ را از قیام حضرت رسول اخذ فرموده و قیام آن حضرت بدعوت قریش قبل از تاریخ هجری بوده است و بالجمله بر وفق حدیث مزبور در حدیث مفضل بن عمر نیز مذکور است که حضرت صادق فرمود و فی سنة السّین ینظر امره و یعلو ذکره یعنی در سنة شصت امر قائم صلوات الله و سلامه علیه ظاهر خواهد گشت و ذکر او ارتفاع خواهد یافت و از وقایع عجیبه ای که دلالت ظاهره بر جهل و ظلم و بی انصافی علمای قوم دارد این است که چون باین عبارت حدیث مفضل که ذکر شد در کتاب مستطاب ایقان استدلال فرموده اند یکی از رؤسای کرمان از اوراق شجره ملعونه فی القرآن در جواب گفته است که عبارت حدیث و فی سنة السّین نیست بلکه و فی شبهة لیستبین است زهی شگفت که انسان باین پایه ابله و جاهل باشد و یا خلق را ابله و نادان شمارد و نفهمد که عبارت و فی شبهة لیستبین ینظر امره و یعلو ذکره معنی ندارد و بکلام عرب نمیماند با این مبلغ از علم در کمال جهل و وقاحت بر کلمات صاحب ظهور اعتراض میکنند و بر عبارات کسی که الیوم در نفس عربستان و مجمع فصحای این اوان جالس و باعلاء امر قائم است در غایت بی شرمی ایراد مینمایند و ذلک من عجایب ذا الزّمان

و سیدی عبدالوهاب شعرانی در مبحث شصت و پنجم کتاب یواقیت و الجواهر فرموده است المبحث الخامس و السّتون فی بیان أنّ جمیع اشرط السّاعة حقّ لابدّ ان تقع کلّها قبل قیام السّاعة و ذلک کخروج المهدي ثمّ الدّجال ثمّ نزول عیسی و خروج الدّابة و طلوع

الشَّمْس من مغربها و رفع القرآن و فتح سدّ ياجوج و ماجوج حتّى  
 لولم يبق من الدّنيا الآ مقدار يوم واحد لوقع ذلك كلّهُ قال الشيخ  
 تقى الدّين بن ابى المنصور فى عقيدته و كلّ هذه الآيات تقع  
 فى المائة الأخيرة من اليوم الذى وعد به رسول الله صلّى الله عليه و  
 آله و سلّم امّته بقوله ان صلحت امّتى فلها يوم و ان فسدت فلها  
 نصف يوم يعنى من ايام الرّب المشار اليها بقوله تعالى و انّ يوماً  
 عند ربّك كالف سنة ممّا تعدّون و يطيل الكلام فى هذا المقام الى ان  
 قال هو اجلى الجبهة اقنى الأنف اسعدالنّاس به اهل الكوفة يقسم  
 المال بالسّوية و يعدل فى الرعيّة يأتبه الرّجل فيقول يا مهدى اعطنى  
 و بين يديه المال فيحشى له فى ثوبه ما استطاع ان يحمله يخرج  
 على فترة من الدّين يزع الله به ما لا يزع بالقرآن يمسى الرّجل جاهلاً  
 و جباناً و بخيلاً فيصبح عالماً شجاعاً كريماً ثم قال يشهد الملحمة  
 العظمى مادبة الله بمرج عكّا يبيد الظلم و اهله يقيم الدّين و ينفخ  
 الرّوح فى الاسلام ثم اطال الكلام فى نزول عيسى عليه السلام و ذكر  
 وزراء المهدي الى ان قال و يقتلون كلّهم الآ واحد منهم فى مرج  
 عكّا فى المادبة الالهية التى جعلها الله ماندة للسّباع و الطيور و  
 الهوامّ خلاصة ترجمة اين عبارات مسطوره كه سيّدى عبدالوهاب  
 شعرانى در كتاب يواقيت و الجواهر كه در سنة ١٨٥ هجرته تصنيف  
 فرموده است اينست كه ميفرمايد اين مبحث شصت و پنجم در بيان  
 اين مطلب است كه جميع اشراط ساعت و قيامت حقّ است و ناچار  
 بايد واقع شود قبل از قيام ساعت مانند خروج مهدى پس خروج  
 دجال پس نزول عيسى و خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب  
 آن و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ ياجوج و ماجوج حتّى اگر باقى



نماند از دنیا مگر مقدار یک روز البتّه وقوع خواهد یافت تمام این امور شیخ تقی الدّین بن ابی المنصور در عقیده خود فرموده است که کلّ این آیات واقع خواهد شد در صد سال آخر از یک یومی که وعده فرموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بآن امتّ خود را باین عبارت که اگر امتّ من صالح و نیکوکار باشند اجل و مدّت ایشان یک روز است و اگر فاسد و بدکار باشند نصف روز یعنی از ایّام خداوند که باین آیه بآن اشارت فرموده است و انّ یوماً عند ربّک کألف سنة ممّا تعدّون پس در این مقام سخن را طول داده تا اینکه فرموده است و او یعنی مهدی علیه السّلم گشاده روی و اقنی الانف است یعنی وسط بینی مبارکش برآمدگی دارد و این وصف را علمای قیافه علامت کمال عقل و فراست شمرده اند و نیکبخت ترین مردم باو اهل کوفه اند مال را بعدل و تساری تقسیم میفرماید و بعدل مابین رعیت حکم می نماید تا اینکه کسی نزد او می آید و از او استدعای عطا می نماید پس آن حضرت در دامن جامه او از مال می ریزد آنقدر که بر حمل آن قادر باشد خداوند به آن حضرت پراکنده می فرماید آنچه را که به قرآن پراکنده نفرمود یعنی از جهل و ضلالت و مقصود مصنّف این است که خداوند تبارک و تعالی بسبب آن حضرت جهل و ضلالت را از ارض محو و زایل میفرماید چنانکه پس از این کلام فرموده است که شخص در شام نادان و ترسناک و بخیل باشد و چون صبح شود عالم و شجاع و کریم گردد یعنی قبل از ایمان به مهدی بسی اشخاص به جهل و جبن و بخل موصوف می باشند و چون بشرف ایمان به آن حضرت مشرف گشتند فوراً این صفات مذمومه از ایشان زایل گردد و بجای

آن علم و شجاعت و کرم ایجاد شود و براستی مصداق این حدیث در این ظهور اعظم آنگونه وقوع یافت که موجب حیرت جمیع ملل و ادیان گشت چندانکه کثرت علم و دانش اهل ایمان را سبب انحراف از دین شمردند و برخی ظهور این گونه علم و تفرّس را بدون تعلّم و تدرّس محمول بر سحر داشتند و خلاصة القول این عبارت که می فرماید *یَمْسِي الرَّجُلُ جَاهِلًا وَ جَبَانًا وَ بَخِيلًا فَيَصْبِحُ عَالِمًا* شجاعاً کریماً نیک مطابق است با این آیه کریمه *يَوْمَ يَبْدَلُ اللَّهُ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ* و بالجمله پس از این فرموده است حاضر می شود آن حضرت واقعه بزرگ را بر مائده سماوی و خوان نعمت الهی که در چمن شهر عگا است ظلم و اهل ظلم را نابود می سازد و دین را پیا می دارد و روح در اسلام می دمد پس در خصوص نزول حضرت عیسی از سماء و ذکر وزراء کلام را طول می دهد تا آنکه می فرماید وزراء مهدی تمام کشته می شوند مگر یکی از ایشان که وارد می شود در چمن عگا در ضیافت خانه الهی که خداوند آن را خوان ضیافت برای درندگان و مرغان و هوامّ مقرر و مهیا داشته است و مقصود از درندگان و سباع اعراب جسور و مردم غیور آن ارباع است و طیور عبارت از اهل ایمان و هوام اشارت با *بِأَسْوَاطِ النَّاسِ وَ بِيَجَارِغَانَ* آن سامان است *كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ اللِّسَانِ وَ الْعَارِفِ بِمَوَاقِعِ الْبَيَانِ*

و بالجمله آنچه در این مقام نوشته شد اهل انصاف را کفایت می نماید ولکن اصحاب قلوب مریضه را نفع نمی بخشد اگرچه فی المثل کتابی از آسمان نازل شود چه معرض بهر خیط وهمی در اعراض از امرالله تشبّث می جوید و مفروض بهر جبل سستی در

تکذیب انبیاء و رسل متوسل می‌گردد چنانکه برخی در جواب این استدلال که در تعیین وقت ظهور ذکر شد بحديث کذب الوقتون تمسک بسته‌اند و غافلند که ائمه عليهم السلام دیگران را در تعیین وقت کاذب شمرده‌اند نه آنکه العیاذ بالله رسول خدا و ائمه هدی را در این معنی تکذیب نموده‌اند و این معلوم است که خداوند تبارک و تعالی در قرآن شریف هرچیز را بیان فرموده‌است و علم آن را به مخازن علم و معادن حکمت سپرده‌است و ورود یوم الله و انقضای اجل اسلام را باجل مسمی تعبیر فرموده‌است چنانکه در سوره شوری می‌فرماید و لولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی بینهم و ان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب بلی چون اخفاء میعاد از اهل بُعد برای اجرای سنت افتتان و امتحان از سنن الهیه است فی الحقیقه با این آیات ظاهره و اخبار صریحه که مشاهده فرمودی میعاد ظهور بر اهل غرور مخفی ماند چندانکه از وعده‌های الهیه و قضایای ربانیه غافل ماندند و در غلوی سکر و نوم می‌زیستند که بغتة امرالله ظاهر شد و یوم الله فرا رسید آنگاه ید قدرت ختم کلمات را بگشود و معانی دقیقه آیات کتاب را بر اهلش ظاهر فرمود

مقام ثانی در ذکر علامات ظهور است بدان ای برادر عزیز که اگرچه علمای اسلام علامات ظهور و وقایع ایام ظهور را آمیخته و مختلط نوشته و در این سنت نیز اقتدا بامم ماضیه کرده‌اند و لکن نگارنده علامات و وقایع را در دو مقام می‌نگارد تا فهم مطلب بر ارباب مجاهده و طلب سهل گردد لذا معروض می‌دارم که اقوی علاماتی که از آیات الهیه و احادیث نبویه مستفاد می‌شود فقط

عبارتست از برداشته شدن آثار دیانت و غروب آفتاب علم و معرفت  
 و احاطه ظلمت جهل و غباوت و غلبه ارباب ظلم و شرارت و وقوع  
 اختلاف و تفرقت در میان امت اسلام و اتباع حضرت سیدالانام  
 چنانکه این نکته را اجمالاً از آیات مذکوره در مقام اول مستفاد  
 داشتی زیرا که صبح هدایت طالع نمی شود الاّ پس از شام ضلالت  
 و نور علم مشرق نمی گردد الاّ بعد از ظلمت جهالت و سنت الهیه  
 در اعصار ماضیه بر این بوده که هر وقت آثار دیانت از ارض  
 برداشته می شد و شرارت و شقاوت فیما بین خلق شایع و آشکار  
 می گشت حقّ جلّ جلاله رافه علی العباد و تطهیراً للارض من  
 الفساد بیعت رسولی مکرمّ مآثر دیانت را راجع می فرمود و شوائب  
 ضلالت را زایل و مرتفع می داشت لذا در امت اسلامیّه نیز خفای  
 دیانت و ظهور شقاوت را اقوی علامت قرب ظهور حضرت موعود  
 مقرر فرمود و طلوع آفتاب حقیقی را پس از ظلمت لیل الیل مقدر  
 داشت چنانکه مرحوم مجلسی در باب علامات از کتاب غیبت  
 بحارالانوار می فرماید روی جابر بن عبدالله الانصاری قال حَجَّجْتُ  
 مع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سَلَّمَ حِجَّةَ الْوُدَاعِ فَلَمَّا قَضَى  
 النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَجِّ اتَى مَوْدَعَا الْكَعْبَةِ فَلَزِمَ  
 حَلْقَةَ الْبَابِ وَ نَادَى بِرَفْعِ صَوْتِهِ اَيُّهَا النَّاسُ فَاجْتَمِعْ اَهْلَ الْمَسْجِدِ وَ اَهْلَ  
 السُّوقِ فَقَالَ اسْمَعُوا فَاِنِّي قَائِلٌ مَا هُوَ بَعْدِي كَانَنْ فليَبْلَغْ شَاهِدِكُمْ  
 غَائِبِكُمْ ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ حَتَّى بَكَى لِبَكَائِهِ النَّاسُ فَلَمَّا سَكَتَ مِنْ  
 بَكَائِهِ قَالَ اَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ اِنَّ مِثْلَكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ كَمِثْلِ وَرَقٍ  
 لَا شَوْكَ فِيهِ اِلَى اَرْبَعِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ وَ  
 وَرَقٌ اِلَى مِائَةِ سَنَةٍ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ شَوْكٌ لَا وَرَقَ فِيهِ حَتَّى

لایری فیہ الآ سلطان جانر او غنیّ بخیل او عالم راغب فی المال او  
 فقیر کذاب او شیخ فاجر او صبیّ وقع او امرأة رعنا ثمّ بکی  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فقام الیه سلمان الفارسی و قال یا  
 رسول الله اخبرنا متى يكون ذلك فقال یا سلمان اذا قلت علمانکم و  
 ذهبت قرانکم و قطعتم زکوتکم و اظهرتم منکراتکم و علت اصواتکم  
 فی مساجدکم و جعلتم الدتیا فوق رؤسکم و العلم تحت اقدامکم و  
 الکذب حدیثکم و الغیبة فاکهتکم و الحرام غنیمتکم و لا یرحم  
 کبیرکم صغیرکم و لا یوقر صغیرکم کبیرکم فعند ذلك تنزل اللعنة  
 علیکم و یجعل بأسکم بینکم و بقی الدین بینکم لفظاً بالسنتکم فاذا  
 اوتیتم هذه الخصال توقّعوا الریح الحمراء او مسخاً او قذفا بالحجارة  
 و تصدیق ذلك فی کتاب الله عزّ و جلّ قل هو القادر علی ان یبعث  
 علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و  
 ینذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرّف الایات لعلّهم یفقهون  
 خلاصه ترجمه این حدیث شریف چنین است که جابرین عبدالله  
 الانصاری گفته است که در سفر حجّه الوداع در خدمت حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلّم حجّ نمودم چون پیغمبر خدا علیه الاف  
 التحیه و الثناء از اعمال فرضیّه حج فراغت یافت برای وداع بیت نزد  
 کعبه آمد و حلقه باب بیت را بگرفت و بصوت بلند فرمود  
 ایها الناس پس اهل مسجد و اهل بازار اجتماع نمودند پس حضرت  
 رسول فرمود بشنوید هرآینه من می گویم آنچه را که بعد از من  
 واقع خواهد شد پس کسی که حاضر است از شما بدانکه غایب است  
 برساند پس گریه فرو گرفت آن حضرت را چندانکه از گریه او مردم  
 گریستند و چون از گریه ساکت شد فرمود بدانید خداوند شما را

رحمت کند که مثل شما امروز مانند گلی است که با او خار نباشد تا یکصد و چهل سال پس از آن چنان شود که گل و خار با هم باشد تا دوست سال پس از آن می آید زمانی که جز خار نباشد حتی اینکه دیده نشود در آن زمان جز سلطان جائر یا غنی بخیل یا عالمی راغب بمال یا فقیر دروغگوی یا پیر فاجر یا کودک بی شرم یا زن نادان بی حیا پس باز آن حضرت بگریه درآمد و سلمان فارسی برخاست و عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را که چه وقت اینها خواهد شد فرمود یا سلمان وقتی که علمای شما کم شوند و قرآن از میان بروند و زکوة از میان شما قطع شود و چون منکرات را اظهار نمائید و اصوات خود را در مساجد بلند کنید و دنیا را فوق سر خود گیرید و علم را در زیر پاهای خود نهید و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت کردن میوه مجلس شما گردد و حرام بازیافت و غنیمت شما شود و بزرگ شما بر خورد رحم نکند و خورد شما بزرگ شما را توقیر ننماید پس در اینوقت لعنت بر شما نازل شود و دشمنی و آسیب شما در میان خود شما افتد و دین در میان شما محض لفظ و زبان باقی ماند پس این خصلت ها در میان شما پدید شود منتظر باشید که باد سرخ بر شما وزد یعنی به بلیه قتل عمومی گرفتار شوید و یا مسخ کردید و یا سنگ بر شما بارد و تصدیق این در کتاب خداوند عزّ و جلّ این آیه است که می فرماید قل هو القادر علی ان یبعث عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرّف الآیات لعلّهم یفقهون یعنی بگو او است خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از

زیر اقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه و مختلف المذهب مخلوط و مختلط نماید و بعضی را از باس و سخط بعض دیگر بچشاند ببین و ملاحظه فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبین میداریم و تکرار میفرمائیم که شاید ایشان بفهمند و دریابند انتهى

مورخ داند که بر وفق این حدیث شریف چون یکصد و چهل سال از عهد سید رسل بگذشت خار اختلاف آراء در بوستان ملت بیضاء بروئید و آغاز اختلاف و ظهور بدع در دین اسلام گردید و یوما فیوم خار نورسته تفرق آراء و تشتت اهواء در قلوب امت حضرت خاتم الانبیاء قوی و برومند شد تا سیصد و پنجاه سال که سیوف اسلامیة بر ضد یکدیگر کشیده شد و اختلاف مذاهب موجب حدوث مقاتلهای شدیدة داخلیه گشت و یوما فیوم قساوت قلوب زیاده و حقد صدور افزون تر می شد تا آنکه دلها یکباره مسخ شد و از نورانیت صرفه بظلمت بحت تبدیل یافت تا اینکه در قرن ششم و هفتم از قرون اسلامیة سلاطین یکباره بلهو و لعب و استیفای لذات و ارتکاب قبایح و ظلم بر رعایا مشغول گشتند و علما هم عالیة خود را بجمع زخارف و ادخار طرائف و تقویت اختلاف و تشدید ارکان افتراق مصروف داشتند در اینوقت قوم خونخوار تاتار در تحت رایت چنگیزخان از ترکستان بر ممالک اسلامیة هجوم نمودند و در اسرع وقت بر ممالک وسیعه و سلاطین قویة غلبه و استیلا یافتند و بر خُرد و بزرگ و زن و مرد و شیخ فانی و طفل رضیع ابقا ننمودند در این واقعه عظمی و داهیة کبری که شبه آن در کتب تواریخ دیده نشده است سیل خونین از رود سیر تا نهر فرات جاری شد و از کاشغر تا بغداد را خراب و ویران نمود و علاوه از

نوع بشر معارف و علوم اسلامیّه که آفاق را منور داشت و از آسیا به اروپا سرایت نمود زایل و معدوم گشت و شریعت مقدّسه اسلامیّه در دست این سلاطین خونخوار و ثنیّه در شرفه فنا و زوال بود تا آنکه تضرّع زهاد و توجّه قلوب به حضرت ربّ العباد موجب نزول امطار رحمت و سبب انعطاف طرف عنایت بامت اسلام شد و سلطان معظم غازان در ایران و تغلق تیمورخان در ماوراءالنهر و ترکستان با عموم مغول و سپاهیان بشرف قبول اسلام مشرف گشتند و اندکی ملت حنیف را رونقی و رواجی بخشیدند تا آنکه یک یومی که میعاد امت بود بالغ آید و موعد ظهور حضرت موعود فرا رسد و این نکته بر اولوالباب مخفی نیست که لعنت بر هیچ امتی نازل نشود جز آنکه اول بظهور موعود ممتحن گردند و بسبب اعراض مورد لعنت و غضب الهی شوند کما نزلت علی الامم الماضیه فی الایام الخالیه

و نیز مجلسی علیه الرحمه در باب علامات از کتاب بحار از نزال بن سیره روایت فرموده است که آنه قال خطبنا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم فحمدالله و اثنی علیه ثمّ قال سنلونی قبل ان تفقدونی ایها النّاس ثلاثاً فقام الیه صعصعة بن صوحان فقال یا امیرالمؤمنین متی یخرج الدّجال فقال علیّ علیه السّلم اقعد فقد سمع الله کلامک و علم ما اردت والله ما المسؤول عنه باعلم من السّائل ولكن لذلك علامات و هیئات یتبع بعضها بعضاً کحذو النّعل بالنّعل و ان شئت انبأتک بها قال نعم یا امیرالمؤمنین فقال احفظ فانّ علامة ذلك اذا امات النّاس الصّلوة و اضاعوا الامانة و استحلّوا الکذب و اکلوا الرّبا و اخذوا الرّشا و شیّدوا البنیان و باعوا



الدّین بالدّینا و استعملوا السّفهاء و شاوروا النّساء و قطعوا الارحام و  
 اتّبعوا الاهواء و استخفّوا بالدّماء و كان الحلم ضعفاً و الظّلم فخراً و  
 كانت الامراء فجرة و الوزراء ظلّمة و العرفاء خونة و القرّاء فسقة و  
 ظهرت شهادات الزّور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و  
 الطّغیان و حلّیت المصاحف و زخرفت المساجد و طولّت المنار و  
 اكرم الاشرار و ازدحمت الصّفوف و اختلفت الاهواء و نقضت العقود و  
 اقترب الموعود و شارك النّساء ازواجهنّ فی التّجارة حرصاً  
 علی الدّینا وعلت اصوات الفساق و استمع منهم و كان زعیم القوم  
 اردلهم و اتقى الفاجر مخافة شرّه و صدق الكاذب و اوّتمن الخائن و  
 اتّخذت القیان و المعازف و لعن آخر هذه الامّة اولها و ركب ذوات  
 الفروج السّروج و تشبه النّساء بالرجال و الرجال بالنّساء و شهد الشّاهد  
 من غیر ان یستشهد و شهد الاخر قضاءً لذمام بغير حقّ عرفه و  
 تفقّه لغير الدّین و اثروا عمل الدّینا علی الاخرة و لبسوا جلود الضّان  
 علی قلوب الذّناب و قلوبهم انتن من الجیف و امر من الصّبر فعند  
 تلك الوحاء الوحاء العجل العجل خیر المساکن یومئذ بیت المقدّس  
 لیأتینّ علی النّاس زمان یتمنّی احدهم انه من سگانه خلاصة ترجمة  
 حدیث این است که نزال بن سیره روایت نموده است که روزی  
 امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلم خطبه ای بر ما خواند و  
 خداوند تبارک و تعالی را ستایش فرمود و ثنا گفت پس سه بار  
 فرمود ایهاالنّاس سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید در این  
 حال صعصعة بن صوحان که از اکابر اصحاب و محبّین آن حضرت  
 بود برخاست و معروض داشت که یا امیرالمؤمنین کی دجال خروج  
 خواهد نمود حضرت امیر فرمود بنشین که هر آینه خداوند کلام

ترا شنود و آنچه می‌خواهی او داند قسم بخدا که کسی که از او استفسار این مطلب میشود داناتر نیست از آنکه استفسار مینماید و لکن این مطلب را علامات و نشانه‌هایی است که بعضی از عقب بعض دیگر میرسد و به یکدیگر مطابقت می‌نماید آنگونه که نعل با نعل دیگر محاذی و برابر میباشد اگر خواهی ترا به آن اعلام نمایم گفت بلی یا امیرالمؤمنین پس فرمود یاد دار که هر آینه علامت آن اینست که چون مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ را حلال شمارند و ربا را بخورند و رشوت بگیرند و بناهای محکم مشید بنیان نهند و دین را دنیا بفروشند و سفها و بی‌خبران را عمل دهند و با زنان مشاورت کنند و رحم و خویشاوندی را ببرند و هواهای نفسانیه را متابعت نمایند و ریختن خون را سهل شمارند و حلم و بردباری نزدشان ضعف و ناتوانی محسوب گردد و ظلم و ستمکاری فخر باشد و امیران زشت کار و فاجر شوند و وزراء ظالم باشند و عرفا خائن و قراء فاسق گردند و شهادت باطل ظاهر شود و فسق و فجور آشکار گردد و قول بهتان و معصیت و طغیان هویدا شود و قرآن‌ها را به زر محلی مزین کنند و مسجدها مزخرف و منقش گردند و مناره‌ها بلند و طویل سازند و اشار مکرّم گردند و صفوف پر و انبوه شود و هواها مختلف گردد و عهدها شکسته شود و موعود نزدیک گردد و از غایت حرص زنان با شوهران خود در تجارت شرکت نمایند و صوت فساق بلند گردد و از ایشان بشنوند و بزرگ قوم رذل‌ترین ایشان باشد و از بیم شرّ فاجر از او پرهیز کرده شود و کاذب را تصدیق کنند و خائن را امین شمارند و کنیزکان مطربه و آلات لهو و طرب برای خود

گیرند و آخرین این امت اولین و سابقین اسلام را لعن کنند و صاحبان عورت بر زین‌ها سوار گردند و زنان شبیه به مردان و مردان شبیه به زنان شوند و شاهد شهادت دهد بدون اینکه کسی از او شهادت طلبد و دیگری شهادت دهد تا از عهده حرمت و بزرگی کسی برآید بدون اینکه حقیقت او را دانسته باشد و تعلم فقه برای غیر دین کنند و عمل دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دل‌های چون گرگ پوشند دل‌های ایشان از مردار بدبوی‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد پس چون این امور وقوع یابد مبادرت کنید مبادرت کنید تعجیل نمائید تعجیل نمائید یعنی برای تهیه ورود یوم‌الله و اجابت امرالله و ظهور حضرت موعود و فرار از دجال پس فرمود بهترین مساکن در آن روز بیت‌المقدس است البته البته خواهد آمد بر خلق زمانی که هریک آرزو کنند که از ساکنین آن ارض باشند انتهی

و خلاصه القول جمیع علامات حتمیه که موافق است با کتاب الهی اینها است که در این دو حدیث ذکر شده و مابقی یا از علامات غیر حتمیه است که آنها هم بتمامها وقوع یافته‌است و یا از وقایع یوم ظهور است که ذکرش با ذکر علامات مختلط گشته‌است و در محلّ خود ان شاء الله تبارک و تعالی مشروحاً ذکر خواهد شد و چون وقوع این علامات و تحقق این امارات بغایت ظاهر و آشکار است دیگر نگارنده چه گوید و چه نویسد ملاحظه فرما که جمیع اوصاف مذکوره در خلق موجود گشته و مقرّ حضرت مقصود در اراضی مقدسه استقرار یافته‌است که حضرت امیر علیه‌السلام در باره آن فرمود لیأتینّ علی الناس زمان یتمنّی احدهم انه من سگانه

معذک این خلق بسته کابوس غفلتند و غریق غمرات نوم و سکر  
 فذرم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون  
 و اما اینکه بعضی طلوع شمس را از مغرب از علامات ظهور  
 شمرده اند سببش غفلت از معنای مقصود است و چون معانی سماء  
 و ارض و شمس و قمر و امثالها در فصل اول از همین مقاله ثالثه  
 مشروحاً ذکر شد البتّه مقصود اصلی از لفظ شمس را که در  
 حدیث فرموده است که *حینئذٍ تطلع الشمس من مغربها* ادراک  
 فرمودی که مراد از شمس نفس قائم موعود است که از مغرب خود  
 یعنی از سلاله طیّبه هاشمیّه طلوع می فرماید زیرا که آفتاب حقیقت  
 در بیت هاشم غروب فرمود و اضافه لفظ مغرب بضمیرها قرینه  
 است که مقصود حضرت رسول همین بوده است که بشارت دهد که  
 آفتاب حقیقی از آنجائی که غروب می نماید طلوع خواهد فرمود و  
 قبل از ورود یوم الله و نزول حضرت عیسی از سماء نیز هدی از  
 سلاله طاهره هاشمیّه و ذریّه طیّبه علویّه مشرق خواهد شد چه  
 دانستی که یکی از معانی شمس در کتاب الهی شمس حقیقت و  
 نفس مشیّت است که عبارت از شارع مقدّس باشد و همین است  
 مقصود از آیه مبارکه *و الشمس و ضحیها* که *حقّ جلّ جلاله* به  
 آفتاب حقیقی که عبارتست از نیز وجود مسعود حضرت موعود و  
 بصخای منیر یوم الله که یومی است بسی مبارک و محمود قسم یاد  
 فرموده و باین لطف بیان عظمت یوم الله و جلالت حضرت موعود را  
 بر اهل دانش روشن نموده است چه ظاهر است که *حقّ جلّ جلاله*  
 باین آفتاب و یوم ظاهری قسم یاد نمی فرماید و عوالم جسمانیّه را  
 باین مقدار مورد اعتبار نمی نماید و هرآینه این خلق اگر از معرفت

فصاحت قاصر باشند همانا نام فصاحت را شنیده‌اند لا اقل بایستی اینقدر را بدانند که موارد استعمال الفاظ نزد خواص و عوام متفاوت است و لحن فصحاء و بلغاء بخصوص انبیاء و اولیاء با عامّة ناس معایر و متباین و این نکته واضح و معلوم است که استعاره لفظ شمس و نیر و نجم و امثالها از برای ذکر اکابر نزد ارباب فصاحت معمول است و در کلمات اصحاب بلاغت دایر و معروف چنانکه مجلسی علیه الرحمه در مجلّد غیبت بحار از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلم روایت فرموده است که آنحضرت در ضمن خطبه پس از ذکر بنی امیه فرمود و لو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التّمحیص للجزاء و کشف الغطاء و انقضت المدة و ازف الوعد و بدا لکم النّجم من قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کاملاً کليلة تمّ فاذا استبان ذلك فراجعوا التّوبة و خالفوا الحوبة و اعلموا انکم ان اطعمتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم فتداویتم من الصّم و استشفیتم من البکم و کفیتم مؤنة التّعسف و الطّلب و نبذتم الثقل الفادح عن الاعناق فلا یبعدالله الآ من ابی الرّحمة و فارق العصمة و سیعلم الذّین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون یعنی چون آنچه در دست ایشان است بگدازد هرآینه وقت تمحیص برای جزاء نزدیک آید و پرده برداشته شود و مدت منقضی گردد و وعد قریب شود و ستاره شما از جانب مشرق طلوع فرماید و ماه شما کاملاً مانند شب بدر مشرق شود پس چون این طلوع و اشراق وقوع یافت بتوبه رجوع نمائید و از معصیت پرهیزید و بدانید که اگر کسی را که از مشرق طلوع می نماید اطاعت کنید با شما بطریق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم رفتار خواهد نمود

یعنی مانند حضرت رسول بتشریح شرع جدید قیام خواهد فرمود پس از مرض صمم و ناشنوایی مداوا خواهید شد و از گنگی و بی‌زیانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را از گردن فرو خواهید نهاد و دور نمی‌فرماید خداوند مگر کسی را که از ترحم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید و زود باشد که ستمکاران بدانند که بکدام جای منقلب گردند و راجع شوند آنتهی مخفی نباشد که اهل لسان بلاد عجم را بلاد مشرق می‌گویند زیرا که ممالک ایران و ما والاها در مشرق سوریه و عربستان و افریقا و اروپا واقع شده‌است و مقصود حضرت امیر علیه السّلم اینست که حضرت موعود از بلاد شرقیه ظاهر خواهد شد و آفتاب حقیقت از افق ایران طلوع خواهد فرمود کما وقع و طلع لا رآة لقضانه و لا مانع لفضله اکنون ملاحظه فرما که امیرالمؤمنین علیه السّلم از حضرت موعود بلفظ نجم و قمر تعبیر فرموده و این استعاره لطیفه را در غایت ظهور جاری داشته‌است و قال کمیت بن زید الاسدی فی قصیدته الّتی ذکر فیها مناقب قومه من مضر بن نزار بن معد و اخوته ربیعه و ایاد و اغار و اطلب فی وصفهم و فضّلهم علی قحطان فقال فی مطلعها الا حیّیت عنّا یا مدینا و هل ناس تقول مسلمینا الی ان قال لنا قمر السّماء و کل نجم تشیر الیه ایدی المهتدینا لنا جعل المکارم خالصات و للناس القفا و لنا الجبینا و هذه القصیده من القصائد المعروفة بالفصاحة و هی کما قال المسعودی رحمه الله فی کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر ممّا نظمها مکیت بامر محمّد بن علی بن حسین علیه السّلم و عبدالله بن حسن بن علی و عبدالله بن معاویة بن عبدالله جعفر رضی الله عنهم لالقاء عصبیة

و گذشته از اینکه از این قبیل اطلاقات در کلمات انبیاء و اولیاء و فصحا بسیار است در حدیث صعصعة بن صوحان که ذکر شد تصریح است بر اینکه مقصود از شمس طالعه از مغرب خود نفس قائم موعود است باین حدیث رجوع فرما شاید بر کیفیت بیانات سابقین اطلاع یابی و باوهم غیرممکنه از صراط مستقیم انحراف نجونی و از جمله علامات صحیحه که قبل از قیام قائم وقوع آن محتوم و با کتاب الله موافق است ظهور جنتان مدهامتان است قبل از ظهور قائم مقارن ظهور و سبب اینکه ظهور این دو جنت را علامت ظهور قائم موعود دانسته اند اینست که چون آیه کریمه و لمن خاف مقام ربّه جنتان ذواتا افنان را اهل فؤاد بشارت این دو ظهور اقدس اعظم اعلی دانسته اند که به لسان احادیث بظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی تعبیر شده است و خداوند تبارک و تعالی ظهور جنتان مدهامتان را قبل از ظهور جنتان ذواتا افنان مقرر داشته است لهذا آن را علامت ظهور شمس حقیقت و امارت ورود ساعت شمرده و در اخبار و احادیث بشارت داده اند و اگرچه علماء و مفسرین در تفسیر و بیان این دو جنت بیانات مختلفه و مطالب غیرمعقوله گفته و نوشته اند ولکن اهل تحقیق دانسته اند که مراد خداوند تبارک و تعالی از ذکر این دو جنت ظهور حضرت شیخ اجل اکبر الشیخ احمد الاحسانی و السید الافخم الانور السید کاظم الرشتی الجیلانی علیهما بهاء الله و سلامه و تحیته و اکرامه می باشد که در اواخر قرون اسلامیّه هنگامی که جز برودت اهواء باطله و هبوب عواصف عرفانهای خیالیّه و معارف ظنّیه و وهمیه در حوزه امت محمدیه

مشهود نمی‌شد بحیث لایری فی خبائتها الا شوک اختلاف الفرقتین و لا یسمع من ارجانها سوی نعیب غراب البین در این حال حقّ جلّ جلاله جنّت وجود این دو نیر مسعود را تفضلاً علی العباد ظاهر فرمود و بطلوع این دو نیر عالم معارف را رونق و طراوتی بخشود تا آنکه به بیانات روحانیّه ایشان مقداری از اوهام باطله از خاطرها زدوده شد و ببشارات لفظیّه و کتبیّه ایشان استعداد و تهیّه قبول ورود امرالله پدید آمد و اهل تحقیق وجود انسان کامل را بهترین جنّات متصوره دانسته و لقای رجال الهی را فضل نعم الهیّه شناخته‌اند اگر ارباب شهوات نفسانیّه و طلب لذائذ جسمانیّه بساتین مشجره را از اولیای الهی بهتر دانند و سیب و انار و انگور را از معارف روحانیّه خوشتر و لذیذتر شمردند خود دانند

مقام ثالث در بیان وقایع یوم ظهور است بدان ای برادر روشن اختر که وقایع و آثار یوم ظهور کثیر و از آثار و وقایع عظیمه عالم محسوب است از قبیل کیفیت سلوک حضرت موعود که آیا بر حسب ظاهر به مظلومیّت و مسکنت است یا چنانکه مأمول خلق است بقاهریت و کیفیت سلوک خلق است با آن حضرت که آیا بنحو اجابت و اطاعت است یا بوجه اعتراض و مخالفت و از قبیل ظهور دجال و مدعیان کاذب و خروج سفیانی و رفع اختلاف ادیان و اتفاق اهل عالم بر کلمه واحده و غیرها من الاثار الّتی ورد فی الآیات و الاخبار پس معروض می‌دارم که اولاً در کیفیت سلوک حضرت موعود و جمال معبود آنچه از آیات و اخبار مستفاد می‌شود این است که ظهور آن حضرت بنحو مظلومیّت کبری است و ابتلای اصحاب آن حضرت بقتل و سفک و ظلم اعداء تا سنّت



حتمیة الهیة در امتحان و تمحیص خلق تحقق یابد و خبیث از طیّب  
 و مشرک از موحد و مخالف از موافق مبین و ممتاز گردد  
 چنانکه این سنت الهیة در ظهور حضرت موسی و ابتلای بنی اسرائیل  
 بظلم فراعنه و مصریان و در ظهور حضرت عیسی و گرفتاری اهل  
 ایمان بظلم یهود و رومیان و در ظهور حضرت خاتم الانبیاء و ابتلاء  
 اصحاب آن حضرت بظلم و وثیة عربستان ظاهر و مشهود گشت و  
 اگر خداوند جلّت عظمته و احاطت قدرته انبیاء علیهم السّلم را با  
 قدرت ظاهره و غلبه ملکّیه و ثروت و عزّت و زینت دنیویّه مبعوث  
 می فرمود سنت ابتلا و تمحیص زایل می شد و اطاعت انبیاء بر  
 متکبرین و متجبرین سهل می گشت و خبیث از طیّب و مخالف از  
 موافق امتیاز نمی یافت ملاحظه ای در این آیه کریمه فرما که در  
 هنگام گرفتاری اصحاب حضرت خاتم الانبیاء بظلم و شرارت اشقیاء  
 در سورة آل عمران بر خاتم پیغمبران نازل شد قال الله تبارک و تعالی  
 ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتّی یمیز الخبیث  
 من الطیب و ما کان الله لیطلّکم علی الغیب و لکنّ الله یجتبی من  
 رسله من یشاء فأمنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتّقوا فلکم اجر  
 عظیم یعنی خداوند تبارک و تعالی وانمی گذارد مؤمنان را بر  
 اینحال که شما هستید مگر تا آنوقت که خبیث از طیّب جدا و  
 ممتاز شود و خداوند شما را بر غیب اطلاع نمی دهد ولکن خداوند  
 بر می گزیند از پیغمبران خود هرکه را که می خواهد پس بگروید  
 به خدا و پیغمبران او و اگر ایمان بیاورید و تقوی پیشه کنید هر  
 آینه برای شما اجر و پاداش بزرگ خواهد بود انتھی

و در خطب کتاب نهج البلاغه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السّلم میفرماید ولو اراد الله سبحانه بانبيائه حيث بعثهم ان  
 يفتح لهم كنوز الذهبان و معادن العقيان و مغارس الجنان و ان  
 يحشر معهم طير السماء و وحوش الارض لفعل ولو فعل لسقط  
 البلاء و بطل الجزاء و اضمحلت الانبياء و لما وجب للقبابيين  
 اجور المبتلين و لا استحقّ المؤمنون ثواب المحسنين و لا لزمت  
 الاسماء معانيها و لكنّ الله سبحانه جعل رسله اولى قوة فى غرائمهم  
 و ضعفة فيما ترى الاعين من حالاتهم مع قناعة تملأ القلوب و  
 العيون غنى و خصاصة تملأ الابصار و الاسماع ذى و لو كانت  
 الانبياء اهل قوة لا ترام و عزّة لاتضام و ملك تمتد نحوه اعناق  
 الرّجال و تشدّ اليه عقد الرّحال لكان ذلك اهون على الخلق  
 فى الاعتبار و ابعد لهم فى الاستكبار و لأمنوا عن رهبة قاهرة لهم  
 او رغبة مائلة بهم فكانت النيّات مشتركة و الحسنات مقتسمة  
 ولكنّ الله سبحانه اراد ان يكون الاتّباع لرسله و التّصديق بكتبه و  
 الخشوع لوجهه و الاستكانة لامره و الاستسلام لطاعته امورا له  
 خاصّة لا يشوبها من غيرها شائبة و كلّما كانت البلوى و الاختيار  
 اعظم كانت المثوية و الجزاء اجزل مختصر ترجمة اين خطبة فصيحہ  
 کہ براستى روح حکمت و قدوة فصاحت و مأخذ علم و معرفت است  
 اين است کہ میفرماید اگر خداوند تبارک و تعالى مى خواست هنگام  
 بعثت انبياء کہ گنج های طلا را برای ایشان بگشاید و معادن زر  
 خالص و جايهای غرس بستان را بر ایشان مفتوح دارد و طيور هوا  
 و وحوش ارض را در اطاعت ایشان گرد آرد هرآينه کرده بود و اگر  
 چنین کرده بود بلا و امتحان ساقط مى شد و جزای اعمال باطل و  
 نبوت زایل و مضمحل مى گشت و هرآينه واجب نمى شد کہ بقبول

کنندگان اجر امتحان شدگان را دهد و مؤمنین را ثواب نیکوکاران بخشد و اسامی مؤمن و مقبل و امثالهما بلا معنی میشد ولکن خداوند سبحانه و تعالی پیغمبران خود را صاحب قوت در عزم و همت مقرر داشت و ایشان را در حالاتی که چشم خلق بیند ضعیف و ناتوان قرار داد با قناعتی که چشمها و دلها را از غنی پر کند و فقر و احتیاجی که اسماع و ابصار را انباشته سازد یعنی با کمال مسکنت در غایت قناعت و خودداری میباشند و با وجود فقر و احتیاج در نهایت عزت نفس و بی‌اعتنائی و اگر پیغمبران ارباب عزت و قدرتی میبودند که مأمول احدی نبودی و مغلوب نفسی نشدی و دارای ملک و سلطنتی بودند که گردنها بسوی آن کشیده گشتی و بارها برای آن بسته شدی هرآینه آسان‌تر بود بر خلق که آن را اعتبار کنند و دورتر بود که از آن استکبار ورزند و هرآینه ایمان میآوردند به آن پیغمبر از خوف و بیمی که قاهر ایشان بود یا بسبب رغبت و رضائی که موجب میل ایشان می‌شد پس در اینحال نیتها مشترک می‌بود و حسنات بر کل قسمت می‌شد ولکن خداوند سبحانه و تعالی خواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق کتابهای او و فروتنی نزد وجه کریم او و افتادگی پیش فرمان او و تسلیم برای طاعت او برای او باشد مخصوص و شائبه غیر با او مشوب و مخلوط و آمیخته نباشد یعنی اگر پیغمبران با قوت غالبه و سلطنت قاهره و زینت و ثروت ظاهره باشند هرکسی به ایشان یا از جهت خوف و یا بسبب طمع ایمان خواهد آورد و آنوقت آن ایمان خاصه لله نخواهد بود و باین سبب مقبول حق جلّ جلاله نخواهد شد ولکن اگر انبیاء را عزت و ثروت و دولت ظاهره نباشد و هرکس

بایشان بگردد مورد ملامت و اذیت و نفی و قتل گردد در اینحال هرکس بایشان ایمان آورد البتّه نیت او لله خالص باشد و اینگونه ایمان از شائبه غرض و شرکت غیر منزّه و خالص بود و مقبول حقّ جلّ جلاله گردد پس میفرماید هر قدر بلیّه و امتحان بزرگتر باشد ثواب و پاداش بیشتر گردد انتهى

و بالجمله مقصود این است که از آیات قرآن و بیانات اهل بیت طهارت نیک دریابی که سنت الهیه در تمحیص و تخلیص عباد در ظهورات قبل چگونه بوده است و ادراک نمائی که این سنت بتغییر ظهور و ازمنه متغیر نگردد و اختیار عباد بغیر اینوجه ممکن و معقول نباشد پس چون سنت الهیه را از قبل دانستی دریاب که در ظهور حضرت موعود نیز مطابقه النعل بالنعل روش خلق مانند سابق است و در اخبار و احادیث در غایت صراحت وارد که چون قائم موعود بامرالله قیام فرماید اکثر خلق از جمال منیرش اعراض کنند و علماء و فقهاء بر اهراق دم اطهرش فتوی دهند و اهل مشرق و مغرب بلعن و سبّ آن حضرت جسارت نمایند و ارباب استکبار از قتل و سبی و نفی اصحاب آن بزرگوار فروگذار ننمایند

از جمله احادیث دالّه بر این مطلب این حدیث است که مجلسی علیه الرحمه در باب سیر و اخلاق قائم از کتاب بحار از مفضل روایت می فرماید که به حضرت ابی عبدالله گفتم که اتی ارجو ان یکون امره فی سهولة یعنی امید دارم که امر قائم بسهولت غالب شود فقال لا یکون ذلک حتّی تمسحوا العرق و العلق یعنی فرمود نخواهد شد تا اینکه عرق و خون را مسح کنید و هم فرمود انّ اهل الحقّ لم یزالوا منذ کانوا فی شدّة یعنی اهل حقّ لازال تا

بوده اند در شدت و سختی بوده اند و هم در این باب از بشیر نبال  
 روایت مینماید که به ابی جعفر علیه السّلم گفتم انّهم یقولون انّ  
 المهدي لو قام لاستقامت له الامور عفواً و لا یهرق محجمة دم فقال  
 کلاً و الّذی نفسی بیده لو استقامت لاحد عفواً لاستقامت لرسول الله  
 حین ادمیت رباعیته و شجّ فی وجهه کلاً و الّذی نفسی بیده حتّی  
 نمسح نحن و انتم العرق و العلق ثمّ مسح وجهه یعنی به حضرت  
 ابی جعفر علیه السّلم گفتم که مردم میگویند که چون قائم قیام  
 فرماید امور بسلامت برای او مستقیم می شود و بقدر آلت  
 حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود نه قسم بدان کس که نفس  
 من در ید قدرت او است اگر امر بسلامت برای کسی استقامت  
 می یافت هر آینه برای رسول خدا یافته بود هنگامی که دندان های  
 آن حضرت خون آلود و در صورتش شکسته شد حاشا که قائم  
 ظاهر شود تا ما و شما عرق و خون را از جبین خود مسح ننمائیم  
 پس دست بر جبین خود کشید انتهى و اصرح از این احادیث  
 حدیثی است که در فصول گذشته ذکر شد و آن اینست که در همین  
 کتاب بحار از فضیل بن یسار روایت شده است انه قال سمعت ابا  
 عبدالله علیه السّلم یقول انّ قائمنا اذا قام استقبل من جهلة النّاس  
 اشدّ ممّا استقبله رسول الله من جهال الجاهلیّة فقلت کیف ذلک قال  
 انّ رسول الله اتی النّاس و هم یعبدون الحجارة و الصخّور و العیدان و  
 الخشب المنحوتة و انّ قائمنا اذا قام اتی النّاس و کلّهم یتأوّل علیه  
 کتاب الله و یحتجّ علیه به ثمّ قال اما والله لیدخلنّ علیهم عدله  
 جوف بیوتهم کما یدخل الحرّ و القرّ فضیل گوید از حضرت  
 ابی عبدالله علیه السّلم شنیدم که میفرمود هرآینه چون قائم ما

ظاهر شود او را پیش آید از مردم جاهل سخت تر از آنچه رسول  
 الله را پیش آمد از جهال عرب و مردم جاهلیت عرض کردم چگونه  
 خواهد شد یعنی سبب شدت مخالفت خلق با آن حضرت چیست  
 فرمود وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد مردم  
 سنگ و چوب تراشیده شده را میپرستیدند و هر آینه چون قائم ما  
 قیام فرماید می آید بر خلق در حالی که تمام ایشان کتاب خدا را  
 در ردّ او تأویل می کنند و بتأویل کتاب بر ضد آن حضرت احتجاج  
 مینمایند پس فرمود قسم بخدا که عدل قائم بر ایشان در جوف  
 خانه هایشان در خواهد آمد آنگونه که سردی و گرمی در خانه ها در  
 می آید انتهی ملاحظه فرما که حضرت ابی عبدالله چگونه  
 بصراحت می فرماید که امر قائم بسبب معارضه علماء از امر  
 حضرت خاتم الانبیاء سخت تر می باشد و کار بر آن حضرت دشوارتر  
 می شود زیرا که علماء آیات قرآن را بر ضد آن حضرت تأویل می  
 نمایند یعنی بر خلق چنان وانمود میکنند که ظهور آن حضرت بر  
 خلاف قرآن است و این معلوم است که چون خلق جاهل بحکم علماء  
 امری را خلاف قرآن دانند چه مقدار از او اعراض مینمایند و تا چه  
 حدّ در اذیت و آزار موسومین به آن امر اقدام میکنند و بر ارباب  
 بصارت روشن است که اعراض علماء و معارضه فقهاء چنانکه حدیث  
 شریف به آن تصریح فرمود اصعب از معارضه ارباب سلطنت و  
 اقتدار است زیرا که زمام عوام در دست ایشان است و اعراض  
 ایشان در حقیقت موجب اعراض جمیع خلق میشود و البتّه اعراض و  
 انکار این طایفه سبب صعوبت و سختی کار بر قائم بامرالله میگردد  
 خاصّه در صورتی که علمای وقت بحبّ ریاست و سمت شرارت و

قساوت قلب و رذالت اصل موصوف باشند و به پستی فطرت و  
 زشتی سیرت و وفور دنائت معروف چنانکه در اوصاف این جهّال  
 مجلسی علیه الرّحمة در کتاب مذکور از حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله و سلّم روایت فرموده است که آن حضرت فرمود سیّاتی زمان  
 علی امّتی لا یبقی من القرآن الا رسمه و لا من الاسلام الا اسمه  
 یسمّون به و هم ابعده النّاس منه مساجدهم عامرة و هی خراب من  
 الهدی فقهاء. ذلك الزّمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السّماء منهم خرجت  
 الفتنة و الیهم تعود یعنی حضرت خاتم الانبیاء علیه و آله الاف  
 التّحیة و الثّناء فرمود که بزودی بر امّت من زمانی خواهد آمد که  
 از قرآن نماند غیر از نوشته آن و از اسلام نماند جز اسم آن باسم  
 اسلام نامیده می شوند و لکن از جمیع ناس دورترند باسلام مساجد  
 ایشان آباد است و لکن از هدایت خراب فقهای آن زمان شریرترین  
 فقهای هستند که در زیر آسمان نمودار شده اند فتنه و فریب خلق از  
 ایشان خیزد و اثر آن بدیشان عاید آید انتهى

ای ناظر در این صحیفه در این بیانات شریفه بدقت تدبّر فرما و نیز  
 تفکّر کن که علماء و فقهای زمان ظهور باین شرارت که حضرت  
 خاتم الانبیاء وصف فرموده است و عامّة خلق بدین مقام که سیّد  
 رسل بر حقّ از حالاتشان را بیان نموده که به اسم مسلمانی قناعت  
 کنند و از آداب اسلام بالکلّ محروم و بی بهره باشند از اینگونه  
 ملّت جز آنکه از حضرت موعود اعراض کنند چه ظاهر خواهد شد  
 و سوای آنکه بسبب و لعن و قتل و نفی اولیاء امر اقدام کنند چه  
 از ایشان متوقّع باید بود (درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود)  
 این است که در اخبار اهل بیت طهارت از این امور ناگوار بصراحت

اخبار وارد شده است چنانکه مجلسی در غیبت بحار در باب  
 خصایص زمان ظهور از ابان بن ثعلب روایت فرموده است آنه قال  
 سمعت ابا عبدالله عليه السّلم يقول اذا ظهرت راية الحق لعنهما اهل  
 الشرق و الغرب یعنی از حضرت ابی عبدالله عليه السّلم شنیدم که  
 میفرمود چون رایت حق ظاهر شود اهل مشرق و مغرب بر آن لعنت  
 کنند و پس از ذکر این حدیث ایضاً از منصور بن حازم روایت  
 فرموده است و او از حضرت ابی عبدالله آنه قال اذا رفعت راية الحق  
 لعنهما اهل الشرق و الغرب یعنی چون رایت حق بلند شود اهل  
 مشرق و مغرب بر آن لعنت کنند و موافق حدیث ملاحظه فرما که  
 چگونه سبّ و لعن قائم بامرالله در میان خلق شایع و دایر است  
 حتی آنکه منبری نمانده است که بر آن مقصود جهانیان را سبّ  
 نمایند بلکه مجلسی منعقد نمیشود که باین جسارت مبادرت نکنند  
 و این خود یکی از دلایل واضحه و امارات ظاهره حقیّت این ظهور  
 اعظم است چه ظاهر است که ائمه هدی این بیانات را محض قصه  
 و حکایت نفرموده اند بلکه صدور این بشارات و تنصیص این بیانات  
 همه بجهت این است که تا در یوم ظهور سبب هدایت ارباب استعداد  
 شود و یا موجب قطع حجّت و الزام اصحاب لجاج و عناد آید و  
 نیک ملاحظه فرما که کلام امام علیه السّلم چگونه تحقق و وقوع  
 یافته است که اگر امروز کسی را فی المثل باسم اهل بهاء مذکور  
 سازند و در واقع و نفس الامر از این طایفه نباشد در محضر  
 حکومت های شرعیّه و یا ملکیتّه با دعای اسلام و اقرار بشهادتین که  
 از زمان حضرت خاتم الانبیاء الی اوایل هذا القرن بالاتفاق کافی و  
 مثبت اسلام بوده است رها کرده نخواهد شد و تا لعن نکند



استخلاص نخواهد یافت کذلک وقعت الوقایع و تمت البشارات و  
ظهرت الدلائل و لاحت العلامات و لکن لا یعقلها الا اولو الابصار  
و خلاصة القول سخن در بیان حالات علمای عصر ظهور و آثار  
ایشان بود که بتصریح انتم اهل البیت بلکه بتنصیص رسول خدا  
علیهم التحیة و الثناء شریرترین من وجد تحت ظل السماء می باشند  
حتی اینکه در بعض اخبار اینعبارت واقع شده است که فقهای شرار  
خلق الله و در بعض احادیث از این قوم بشیاطین تعبیر رفته و  
تصریح شده است که شیاطین با قائم موعود بمجادلت قیام خواهند  
نمود و بمحاربه با آن سید وجود اقدام خواهند کرد فتدبر فی  
قول الله تبارک و تعالی و کذلک جعلنا لكل نبیّ عدواً شیاطین  
الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و اعجب  
غرور و خرافات این قوم این است که چون نامه نگار در بلدة مبارکه  
طهران و سایر بلاد ایران حدیث فقهاء ذلك الزمان شرّ فقهاء تحت  
ظلّ السماء را بر طلاب وقت و علمای عصر قرائت می نمود و ایشان  
را باین انذار بنوعی متذکر می داشت که شاید از کابوس غفلت و  
استغراق سکرته بهوش آیند و از مسیل هلاک کناره گیرند جواب  
نگارنده را چنین میگفتند که مقصود حضرت خاتم الانبیاء از این  
فقهاء فقهای اهل سنت است و حال آنکه حضرت رسول در این بیان  
کلام را مطلق فرموده و تخصیص به طایفه ای نداده و ذکر سنّی و  
یا شیعه و یا سایر فرق را نکرده است و اگر شخصی بصیر در این  
حدیث که مجلسی در مجلد غیبت بحار در باب سیر و اخلاق و  
خصایص و آثار زمان قائم از حضرت ابی عبدالله علیه السّلم روایت  
فرموده تفکر نماید داند که مقصود حضرت رسول از این فقهای که

اخبار فرموده است کی است و هو هذا قال قال ابو عبدالله عليه السلام اذا خرج القائم خرج من هذا الامر من كان يرى انه اهله و دخل في سنته عبدة الشمس و القمر يعنى حضرت ابى عبدالله عليه السلم فرمود که چون قائم عليه السلم خروج فرماید بیرون می روند از این امر کسانی که خود را اهل آن میدانند و آفتاب پرستان و ماه پرستان در آن داخل میشوند انتهی

و بالجمله کلام در کیفیت سلوک خلق زمان ظهور با آن حضرت بود پس اگر در آنچه از آیات و احادیث ذکر شد تفکر نمائی میفهمی که روش آن حضرت بر سنت انبیای سلف ابتلا و صبر و مظلومیت و شهادت است و روش علماء و رؤساء قیام بظلم و قتل و نفی و شرارت چنانکه در کتاب کافی در حدیث لوح فاطمه در باره قائم موعود باسم حضرت حجّت بن الحسن میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذلّ اولیائه فی زمانه تنهادی رؤوسهم کما تنهادی رؤوس التّرك و الدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خانفین مرعوبین و جلین تصبغ الارض بدمانهم و یفشو الویل و الزّنة فی نسانهم اولنک اولیائی حقاً بهم ارفع کلّ فتنة حنّس و بهم اکشف الزلازل و اذفع الآصاډ و الاغلال اولنک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولنک هم المهتدون خلاصة مقصود اینست که در حضرت قائم کمال موسی و بهاء و نورانیت عیسی و صبر ایوب علیهم السلام ظاهر و موجود است پس دوستان و اولیای آن حضرت در زمان او ذلیل می شوند بدانگونه که سرهای ایشان برای سلاطین و بزرگان به هدیه فرستاده میشود مانند آنکه سرهای کفار ترک و دیلم را به هدیه میفرستند پس کشته میشوند و سوخته و محترق

می‌گردند و در هر حال ترسان و لرزان و بیمناک می‌باشند زمین از خون ایشان رنگ می‌گیرد و ناله و آه در زنان ایشان فاش و دایر می‌گردد اولیای الهی بحقیقت ایشانند که خداوند تبارک و تعالی فتن‌های سخت و تاریک را ببرکت ایشان رفع می‌فرماید و تزلزل قلوب و تردید نفوس را بسبب ایشان زایل مینماید و اثقال و اغلال اعمال شاقّه باطله را از اعناق برمی‌دارد. ایشانند که مشمول درود و رحمت پروردگارند و ایشانند که هدایت یافتگانند **انتهی**

در این موقع احتیاج باستشهاد نیست که مؤلف این اوراق بگوید و بنگارد که بر این طایفه مظلومه از امت ظالمه موافق حدیث لوح فاطمه چه وارد آمد و بر ایشان چه گذشت زیرا که هرکسی مصائب وارده بر ایشان را شنیده بلکه بچشم خود دیده‌است که چه مقدار خونها بغیر حق ریختند و چه مایه اذیت‌های لا شبه لها بخلاف شریعت مقدّسه بر این نفوس طیّبه وارد آوردند

در جمیع اقطار ایران آتش ظلم و شرارت افروختند و حیّا و قتیلاً ظاهر و آشکار اجساد ابرار و اخیار را سوختند و در نیریز رؤس شهداء را بشیراز بهدیه فرستادند و در سنه ۱۳۰۶ جسد شریف حضرت اشرف را طلاب علم در میدان شاه اصفهان پس از شهادت سوزانیدند و در اوایل امر اجساد طیّبه حضرت قدّوس و بعض اصحاب ایشان را بحکم ملاّ سعید بارفروشی در مازندران محترق داشتند و در سنه (۱۳۰۵) نیز در بلده یزد اجساد شهداء را سوزانیدند و بسا نفوس طیّبه را که بدهان توپ و آلات محرقة حرّیه محترق و متلاشی کردند و بالجمله در بلاد ایران عقوبتی نماند که بر این قوم وارد نیاید و اراضی که از خون شهداء گلگون

نگردد و چون وقایع مصائب وارده بر این سلسله مظلومه در کتب تاریخیّه مذکور است و در دفتر خلود و ابود ذکرش مغلّد و محفوظ نگارنده ببسط و تطویل نمیپردازد و همین قدر مینگارد که مراتب شکیبائی و اصطبار این اخیار در تحمّل واردات روزگار نام صابرن سایر قرون و اعصار را از لوح اعتبار سترد و قصص عجیبه شهدای این عصر وقایع سابقین را از دفتر استعجاب منسوخ و زایل نمود و هنوز آغاز این ظهور اقدس اعظم ابهی است تا من بعد از پرده غیب چه ظاهر گردد و چه مقدار دماء طیّبه از سیوف انفس شریره ریخته آید رینا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

و چون مطالب مذکوره را دریافتی توانی دریافت که اگر در بعض اخبار و احادیث وارد شده است که قائم علیه السّلم با سیف ظاهر می شود و هرکس را که نه بر شریعه ایمان راسخ و ثابت است مقتول میسازد مقصود سیف کلمه و قتل روحانی است چنانکه این نکته مشروحاً ذکر شد چه ظاهر و معلوم است که امرالله غالب است و حکم الله قاهر و کلمه الله نافذ و البتّه نفوس شریره بسیف کلمه الهیه مقتول و بغلبه و نفوذ امرالله زایل و معدوم خواهند شد فانظر کیف کان عاقبه المنذرین

و از جمله وقایع یوم ظهور حضرت موعود ظهور مدعیان کاذب و بروز صاحب دعوتان باطل است چه در کلمات اهل بیت طهارت وارد شده است که در یوم ظهور حضرت موعود و قبل از آن بعضی از نفوس بکذب مدعی مقامات عالیه می شوند و خلق را باطاعت خود دعوت می نمایند و این نکته در قصص اولی مشهود

و مجرّب گشته است که در اوقات طلوع شمس حقیقت انبیای کذب و صاحبان دعوت باطله نیز ظاهر شده اند و خلق را بخود دعوت نموده اند چنانکه در اوقات قریبه به ظهور حضرت عیسی علیه الاف التّحیة و الثّناء مردی دوسی تیوس نام از مردم شومرون مدعی شد که او همان شارعی است که موسی به آمدن او بشارت داده است و یهودای جلیلی در ایّام اسم نویسی ظاهر شد و خلق را بخود دعوت نمود و تیودا نامی نیز در آن نواحی طلوع نمود و مردم آن بلاد را تا نواحی نهر اردن بفریفت و بخود معتقد ساخت و در اوان ظهور حضرت خاتم الانبیاء قصص ادّعی اسود عنسی مذحجی و ابوتمام مسیلمة الکذاب الوائلی و فارس مشهور طلحة اسدی و سجاح تمیمیة و امثالهم مشهور است و وقایع ایشان در کتب تاریخیّه مسطور و چون در کتاب الهی نزول یافت که کما بدنکم تعودون لهذا در اخبار حضرت خاتم الانبیاء و ائمة هدی سلام الله علیهم وارد شد که چنانکه در ایّام قبل انبیای کذب و مدّعیان باطل ظاهر شدند و ارباب قلوب مقلوبه و صدور مظلّمه را فریفتند کذلک در یوم الله نیز این بلیّه ظاهر شود و دخان شبهات ابصار غیر منیره را از رؤیت مانع آید بسا ارباب نفس و هوا بطرق مختلفه بمقام ادّعا برخیزند و باسامی متنوّعه از قبیل ولایت و رکنیّت و قطبیّت و غوثیّت بلکه نبوّت و رسالت خلق را بخود دعوت نمایند ولکن بر عاقل بالغ معلوم است که حقّ جلّ جلاله میانه صادق و کاذب ممیزی قرار داده است و بین الحقّ و الباطل فارقی مقررّ داشته است که طالب مجاهد تواند راه راست را از راه کج بشناسد و صوت هزار را از نعیب غراب تمیز دهد چنانکه این

مطلب در فصل ثالث از مقاله اولی مشروحاً و مفصلاً ذکر شد و میزان تمیز حقّ از باطل و ثابت از زایل بپراهین و دلایل مدلل و معلوم گشت و موافق آنچه عرض شد مجلسی در غیبت بحار در باب کیفیت خروج قائم علیه السّلم از مفضّل بن عمر روایت میفرماید که حضرت ابی عبدالله علیه السّلم پس از ذکر حالات وقت ظهور و امتحان های واقعه در آن فرمود فلا ینجوا الاّ من اخذالله میثاقه و کتب فی قلبه الایمان و ایده بروح منه و لترفعنّ اثنی عشرة رایة مشبّهة لا یدری ایّ من ایّ قال فبکیت فقال علیه السّلم ما یبکیک فقلت و کیف لا ابکی و انت تقول ترفع اثنتا عشر رایة مشبّهة لا یدری ایّ من ایّ فکیف نصنع قال فنظر الی شمس داخله فی الصّفة فقال یا ابا عبدالله تری هذه الشّمس قلت نعم قال والله لأمرنا ابین من هذه الشّمس خلاصه ترجمه این است که آن حضرت فرمود که در آن روز نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند تبارک و تعالی میثاق او را گرفته باشد و ایمان را در قلب او نویسد و بروحی از جانب خود مؤید فرماید و البتّه البتّه دوازده رایت در آن روز شبیه بیکدیگر برافراشته می شود که دانسته نمی شود کدام از کدام است یعنی دانسته نمی شود که کدامیک از جانب حقّ است و کدام باطل مفضّل گوید مرا گریه گرفت و گریستم حضرت صادق فرمود چه ترا بگریه آورد گفتم چگونه نگریم و حال آنکه تو میفرمائی البتّه البتّه دوازده رایت شبیه بیکدیگر برپا خواهد شد که کس نداند کدام از کدام است پس ما را چه باید کرد گوید آن حضرت نظر فرمود به آفتابی که داخل صفّه شده بود پس فرمود یا ابا عبدالله این آفتاب را می بینی

گفتم بلی فرمود قسم بخدا که امر ما از این آفتاب آشکار تر است انتهی و براستی امر حق و داعی الی الله حقیقت و امتیازش از آفتاب روشن تر است اگر طالب و مجاهد را قلب منور و صدر وسیع و چشم بصیر باشد و موافق حدیث هنگامی که حضرت نقطه اولی روح من فی الارض لقیامه الفدا ادعای بابیت این ظهور اقدس ابهی را فرمود و ببشارت خلق بقرب ورود یوم الله قیام نمود اکابر شیخیه و مشایخ صوفیه از قبیل حاجی محمد کریمخان کرمانی و میرزا بابای ذهبی و میرزا نصرالله صدر اردبیلی و میرزا کوچک نایب الصّدر شیرازی و امثالهم هریک خلق را بخود دعوت مینمودند و مدعی مقام عالی رکنیت و قطبیت و وجوب اطاعت خود بر خلق بودند و علمای ایران از لفظ باب نیابت حضرت حجة بن الحسن العسکری را ادراک می کردند و در حقیقت رتبه ادعای آن حضرت را فروتر از ادعای اشخاص مذکوره میپنداشتند و از حقیقت امر و مقام آن حضرت و معنای ادعا غافل بودند و سوی اشخاص مذکوره نفوس دیگر نیز که ان شاء الله تعالی در تاریخ امر شرح حالشان نگاشته خواهد شد مدعی مقامات عالیه شدند و باسم وصایت و ربوبیت و برخی باسم نبوت ادعا کردند لهذا دخان شبهات ارباب وهم را از رؤیت مانع میشد و تشابه ادعا در نظر اهل هوا طریق حق را مستور میداشت و لکن نزد صاحبان بصیرت حق از باطل چون شمس از ظلّ مبین و ممتاز بود چه هرگز آن اوصاف عالیه که در نقطه اولی مشهود می شد در آنان نبود نه دولت معارض ایشان بودی و نه مظلومیت و صبر بر بلایا در اتباعشان مشهود گشتی و نه آن قدرت و جذابیت که موجب

حیرت اولی‌الالباب بود در کلمه ایشان مشاهده شدی و نه بادعای نزول آیات امرشان تأیید یافتی و نه علوم و معارفشان بدیع و غیر مکتسب بودی و نه مهابت و رعب که از آثار امرالله است در طرف ایشان ملحوظ گشتی سبحان الله اگر چشم بصیرت انسان را رمد غرض و هوا عارض نشود و مانع از رؤیت نگردد حی را بمیت و نور را به ظلمت چگونه تشبیه مینماید و داعی حق را از داعی ضلال چگونه تمییز نمیدهد قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون

و از جمله داعیان ضلال که در ایام الله ظاهر می‌شود دجال است و حضرت خاتم‌الانبیاء و انمه هدی سلام الله علیهم امت اسلام را از او زیاده از سایر مدعیان کاذب تخویف فرموده‌اند و دست او را در اضلال خلق و اهلاک ناس قوی‌تر دانسته‌اند

و اگرچه اخبار وارده در کیفیت خروج دجال خواه از طریق محدثین اهل تشیع و خواه از طریق اهل تسنن چندان مختلف و متفاوتست که جمع آن ممکن نیست چنانکه در فصل ثالث از مقاله ثانیه بر سبیل اجمال بدان اشارت شد و لکن این قدر بر متتبع در اخبار و احادیث واضح و معلوم است که آنچه بر لسان عموم خلق دایر گشته و نزد کلّ مسلم شده‌است که دجال در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تولّد یافت و آن حضرت سه یوم با او ملاقات فرمود و او در جزیره‌ای زنده و مغلول است تا یومی که قائم موعود ظهور فرماید در آن یوم او نیز خروج نماید و یک چشم او ممسوح و چشم دیگرش بر پیشانی او باشد و بر حماری سوار شود که مابین دو گوش او یک میل و یا چهار میل



مسافت دارد و بر این مرکب دَجَال در چهل یوم عالم را سیر کند  
 و خلق را بفریبد کلّ این مطالب یا از جمله خرافات است و یا از  
 کلمات مرموزه و اصل این خبر که این وقایع مذکوره در آن اخبار  
 داده شده است از اخبار اهل سنّت و جماعت است که بعضی روایه  
 ایشان از عبدالله بن عمر روایت کرده اند و علمای اهل تسنّن این  
 حدیث را از روایات صحیحہ مسلمہ نشمرده اند و هم چنین آنچه در  
 بعضی اخبار وارد شده است که دَجَال ابن صیّاد است از اخبار اهل  
 سنّت و جماعت در احادیث شیعه داخل شده است و فیما بین اهل  
 تسنّن هم در صحت آن اختلاف است چنانچه مجلسی علیه الرّحمه  
 در باب علامات ظهور از مجلّد غیبت بحار پس از ذکر این  
 احادیث مذکوره میفرماید اقول اختلف العامّة فی انّ ابن الصیّاد  
 هل هو الدّجال او غیره فذهب جماعة منهم الی أنّه غیره لما روی  
 أنّه تاب عن ذلك و مات بالمدينة و كشفوا عن وجهه حتّى راه  
 النّاس میّتاً و رووا عن ابی سعید الخدری ایضاً ما يدلّ علی أنّه  
 لیس بدّجال و ذهب جماعة الی أنّه هو الدّجال و روه عن ابن عمر و  
 جابر الانصاری یعنی اهل تسنّن اختلاف کرده اند در این مسأله که  
 آیا ابن صیّاد همان دَجَال است یا آنکه دَجَال غیر او است پس  
 جماعتی از اهل سنّت بر این رفته اند که دَجَال غیر او است بسبب  
 اینکه روایت شده است که او توبه کرد و در مدینه فوت شد و پس  
 از فوت صورت او را گشودند تا اینکه مردم دیدند که او مرده است  
 و از ابوسعید خدری که از اکابر اصحاب حضرت خاتم الانبیاء است  
 روایت شده است که ابن صیّاد غیر از دَجَال است و جمعی از اهل  
 سنّت بر این رفته اند که ابن صیّاد همان دَجَال است و آن را از ابن

عمر و جابر انصاری روایت کرده‌اند **انتهی** و پس از ذکر این بیان مرحوم مجلسی کلامی از صدوق علیه الرّحمة نقل میفرماید که او اهل تسنّن را بر قبول این خرافات در خصوص دجال و طول عمر او و عدم قبول احادیث وارده در خصوص قائم علیه السّلم و بقای او سرزنش فرموده‌است و مقصود نگارنده از بیان اقوال مجلسی و صدوق و غیرهما این است که خوب ملتفت شوی که نشر این اقوال در باب دجال از کجا شده است و من غیر تدبّر و تفکّر در مأخذ آن مقبول و مسلّم کلّ فرقه شیعه از عالم و عامی گشته‌است چندانکه گوئی کانه هزاربار دجال را بر آن خر معهود دیده‌اند و سالها بآن هیأت مردود منکوس با او معاشر و مانوس بوده‌اند چه تا بایشان گوئی که قائم ظهور فرمود و یوم الله فرا رسید گویند پس دجال چه شد و او کجا رفت غافلند که دجال ایشان را فریفته و غفلت و سکرتمانع از تنبّه و ادراک ایشان شده‌است و در بعض احادیث وارد شده‌است که دجال منحصر بفرد نیست چنانکه در شرح کتاب مشکوٰۃ در باب ملاحم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده‌است که آن حضرت فرمود لا تقوم الساعة حتّٰی تقاتل فنتان عظیمتان تکون بینهما مقتلة عظيمة دعواهما واحدة و حتّٰی یبعث دجالون کذابون قریب من ثلاثین کلّهم یزعم أنّه رسول الله یعنی قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه میان دو طایفه بزرگ که ادعای ایشان یکی است مقاتله واقع شود و کشش بزرگی در میان رود و تا اینکه مبعوث گردند دجال های دروغگوی قریب بسی نفس که هریک مدّعی باشند که او رسول خدا است

انتهی و قریب باین حدیث حدیثی است که سید ترمذی در کتاب مناقب مرتضوی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت در باب فوشنج خراسان فرموده است که در آخرالزمان از آنجا زیاده از چهل دجال ظاهر شود و هریک در قساوت قلب بحدی باشد که اگر تمام بندگان خداوند را در حضور او بکشند بر یکی رحم ننماید و اذن ابقا ندهد چون کتاب مذکور حاضر نبود به نوشتن اصل حدیث جسارت ننمود که مبادا در عبارت تکثیر و یا تقلیل وقوع یابد ولکن حدیث از احادیث مشهوره است اگر خواهی به کتاب مذکور رجوع نما و مقصود امام علیه السلام را دریاب و در بعض اخبار وارد شده است که نوح علیه السلام امت خود را بخروج دجال اخبار داد و ایشان را از فتنه او تخویف فرمود و در بعض احادیث تصریح شده است که جمیع انبیاء قوم خود را از فتنه دجال تخویف فرمودند و بخروج او اعلام کردند و از این اخبار مستفاد می شود که مقصود اصلی از لفظ دجال همان مدعیان کاذب است که در ایام ظهور انبیاء و مظاهر امرالله پیوسته بوده و خلق را فریفته اند و اینکه در بعض احادیث تصریح بحیوة او شده است هم اشارت باین نکته است و خلاصه القول آنچه از مجموع احادیث صحیحه مستفاد می شود این است که مقصود حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی از ذکر خروج دجال و فتنه در آخرالزمان این مطلب بوده است که بامت اعلام فرمایند که هیکل مجعولی در ایام قائم موعود نظر بحب ریاست و فطرت شیطنت باذعای مقام ریاست دینیّه و وصایت شرعیّه قیام مینماید و بیاناتی که ملایم مذهب خلق آن زمان است قوم را

باطاعت خود دعوت میکند و باین سبب کلمه او نافذ می شود و خوار عجل بلند می گردد و نفاق باطل ارتفاع می یابد و عبارت رحمان بعبارت شیطان مبدل می شود و دخان شبهه و غبار فتنه آفاق را تیره و مظلّم می گرداند تا آنکه مظهر حضرت روح که عبارتست از ظهور حسینی و نزول ثانوی عیسوی در اراضی مقدّسه ورود می فرماید پس آن جمال اقدس ابهی بوحی آسمانی و بیان روحانی که در اخبار تعبیر شده است بحریه نورانی او را هلاک مینماید و بقوّت کلمه الهیه کلمه خبیثه شیطانیه را زایل و معدوم می گرداند فتفکر فی قول الله عزّ وجل ان کنت ذا نظر ثاقب بصیر فارتقب یوم تأتي السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون اتی لهم الذکری و قد جانهم رسول مبین ثمّ تولّوا عنه و قالوا معلّم مجنون انا کاشفوا العذاب قليلاً انکم عاندون یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون

و اگرچه بنای مؤلف بر این بود که در این کتاب بغیر از آیات قرآن و اخبار ائمه اسلام استشهاد و استدلال ننماید لکن چون خبر نزول ثانوی عیسوی که اخبار نبویه و احادیث اسلامیّه کثیرا بآن بشارت داده اصلاً در انجیل نازل شده و اولاً حضرت مسیح علیه السّلم خود بآن بشارت داده اند لذا بیجا و بی مناسبت نیست اگر در این مقام خبر کیفیت خروج دجال که در حقیقت اول معارض و اقوی معاند آن حضرت است در ظهور ثانوی از انجیل نقل شود شاید موجب مزید استبصار ابرار در وقایع این روزگار گردد و خلاصه القول چون حضرت عیسی علیه السّلم در مواضع بسیار بحوارتین و اصحاب خود بشارت داد که در آخر الزمان از آسمان در

اراضی مقدّسه نزول خواهد فرمود و بیت جلال خود را بر صخرهٔ  
 بیت المقدّس بنا خواهد نمود و عالم را بکلمهٔ واحده متفق و متحد  
 خواهد داشت لذا خبر نزول آن حضرت از آسمان در میان ملت  
 مسیحیّه انتشار یافت و ذکر آن در افواه اهل ایمان مانند ذکر  
 ظهور حضرت مهدی در السنهٔ مسلمانان شایع و دایر شد و چون  
 آفتاب جلالت از افق حجاز طالع شد و خاتم انبیاء در ارض بطحاء  
 ظهور فرمود آن حضرت نیز نزول حضرت عیسی را از سماء در  
 اراضی مقدّسه بشارت داد و غلبهٔ سلطنت ثانویهٔ آن حضرت را بر  
 جمیع ارض باصحاب ابلاغ فرمود لذا ذکر نزول حضرت عیسی از  
 سماء در میان امت اسلامیّه نیز شایع و مشهور شد و بالجمله چون  
 حضرت روح الله بسماء جوارالله صعود فرمود و ذکر نزول آن حضرت  
 ثانیاً در آخرالزمان بر السنهٔ مسیحیان شایع و کثیرالدوران شد  
 بولس رسول برای اینکه اهل ایمان یوم الله را بشناسند و بدعوت  
 باطلهٔ مدعیان کاذب که ظهور آنان نیز ناچار و محتوم است فریفته  
 نگردند در باب دویم از نامهٔ دویم خود بتسالونیکیه چنین مرقوم  
 داشت (۱) و ای برادران از شما خواهش می کنم که در خصوص  
 آمدن خداوندگار ما عیسی مسیح و اجتماع ما بنزد او (۲) که  
 شما بزودی از هوش متزلزل و مضطرب نگردید نه از روح و نه از  
 کلام و نه از رساله ای که گویا از ما باشد بدین مضمون که یوم  
 نزول مسیح رسیده است (۳) زنهار کسی بهیچوجه شما را نفریبد  
 زیرا که آن روز نخواهد آمد تا اول ارتداد واقع نشود و آن مرد  
 شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد (۴) که مخالفت می کند و  
 خود را ارفع می شمارد از هرچه بخدا و معبود منسوب باشد بحدّی

که درهیکل خدا چون خدا می‌نشیند و چنان وانمود می‌کند که او است خدا (۵) آیا یاد نمی‌کنید که این مطلب را وقتی که نزد شما بودم بشما گفتم (۶) و می‌دانید که اکنون چه مانع است تا او در زمان خود ظاهر شود (۷) زیرا که آن مستور نار است یا سرّ بی‌دینی الحال مؤثر است و کارسازی می‌کند فقط تا وقتی که مانع از میان برداشته شود (۸) آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد و خداوند (یعنی مسیح) او را بنفس دهان خود فرو خواهد گرفت و هلاک خواهد ساخت و بتجلی ظهور خویش او را نابود خواهد فرمود (۹) و ظهور او بعمل شیطانی با قوت و آیات و عجایب کاذبه است (۱۰) و با هر قسم فریب و ناراستی برای هالکان بسبب اینکه محبت راستی را نمی‌پذیرند تا نجات یابند (۱۱) لهذا خداوند بایشان امر ضلالت را می‌فرستد تا دروغ را باور کنند (۱۲) و تا شهادتی باشد بر کلّ اشخاصی که صدق را باور نمی‌کنند بلکه بکذب و ناراستی شاد می‌باشند انتهی

یا ذا الفؤاد المدرك البصیر در این بیان منیر که بولس رسول تقریر فرمود نیکو تأمل و تدبّر فرما تا حقیقت امر دجال را دریابی و از خرافات وهمیه فارغ گردی زیرا خبر صحیح همین است که در این بیانات بصراحت اعلام فرموده است که قبل از ورود یوم‌الله نخست شیطانی وارد بمقام ادّعا برخیزد و بدواعی نفسانیه وقوت شیطانیه خلق را بخود دعوت نماید و با اینکه مقامی را که ادّعا می‌نماید منافی مقام نزول آیات است مدّعی نزول وحی آسمانی بر خود شود و اهل ایمان را بارتداد مبتلا کند و بهرگونه اعمال زشت و امور نالایق آلوده و گرفتار گرداند و کلمه او در میان بیدینان

نافذ و امر او بر قلوب ناراستان غالب گردد تا آنکه يوم الله فرارسد  
 و مظهر امرالله در اراضی مقدّسه وارد شود و حقیقت و  
 اشرفیت الارض بنور ربّها ظاهر و هویدا گردد و از فروغ وحی حقیقی  
 آفاق ارض روشن و منور آید پس آن جمال اقدس ابهی و طلوع انور  
 اسنی آن مظهر شیطنت و مرکز ظلمت را بنفس دهان خود یعنی به  
 بیانات الهیه و آیات سماویّه فرو گیرد و بجلوه ظهورالله و قوت  
 کلمه الله او را از مقامی که یافته بود زایل و معدوم فرماید و چون  
 جمیع این وقایع در غایت ظهور وقوع یافت دیگر نامه نگار چه  
 گوید و چه نگارد و چه نیک مطابق است این بیان بولس رسول که  
 فرموده است که او در هیکل خدا چون خدا نشیند و چنان وانمود  
 نماید که او است خدا با اخبار اهل بیت طهارت کما ورد عن  
 الامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلم فی الملاحم انه قال  
 انّ الدّجال ینادی باعلی صوته یسمع بین الخافقین من الجنّ و  
 الانس و الشّیاطین یقول الیّ یا اولیائی انا الذی خلق فسوی و قدر  
 فهدی انا ربکم الاعلی و انّ اکثر اشیاعه یومنذ اولاد الزّنا و  
 اصحاب الطّیالسة الخضر یقتله الله عزّ و جلّ علی یدی المسیح بحریة  
 من النور فی ارض الشّام علی عقبه تعرف بعقبه افیق الا انّ بعد  
 الطّامة الكبرى و فی بعض الروایات یقتله الله علی یدی و من  
 یصلی خلفه المسیح و الاول اشهر یعنی حضرت امیر فرمود که  
 دجال به بلندتر صوت خود فریاد خواهد کرد چنانچه جن و انس و  
 شیاطین همه بشنوند و خواهد گفت که بجانب من بشتابید ای  
 دوستان من زیرا که منم مصداق الذی خلق فسوی و قدر فهدی و  
 منصوص انا ربکم الاعلی و بیشتر شیعه او آن روز اولاد زنا و

اصحاب طیلسانهای سبز می‌باشند خواهد کشت خداوند او را بدست مسیح با حریره‌ای از نور در زمین شام بر عقبه‌ای که معروف است بعقبه افیق و بعد از آن طامه کبری برپا شود یعنی قیامت کبری برسد و در بعض روایات وارد شده است که خداوند تبارک و تعالی دجال را بدست کسی بقتل رساند که مسیح در نماز باو اقتدا نماید انتهی

و بر ارباب ابصار ثاقبه واضح است که حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی و سایر رؤسای امر را روش این بود که اسامی مشاهیر و معارف حروف بیانیّه را با اسماء الله تطبیق می‌فرمودند و او را بهمان اسم مذکور می‌کردند و غوامض مطالب عدیه را در این تطبیق ملحوظ می‌داشتند مانند اسم الله القدوس و اسم الله الدیان و اسم الله الوحید و اسم الله البهاء و اسم الله الازل و امثالها چنانکه بر مطلعین بر امر معلوم و محقق است پس اگر القاب مشهوره بزرگان بیانیّه را عدد هریک را بشماری و با عدد اسم دجال که (۳۸) است تطبیق نمائی بر مقصود اصلی بزرگان از لفظ دجال اطلاع یابی و نیک این نکته شبیه است بر آنچه یوحنا مقدس در باب سیزدهم کتاب رؤیا مرقوم داشته و نام داعی ضلال را بعدد مبین و معلوم فرموده است

و از جمله وقایع یوم ظهور خروج سفیانی است و در این موقع نیز احادیث و اخبار کثیرالاختلاف است چنانکه بر متتبع در کتب احادیث واضح و معلوم است و مأخذ آن در کتاب الله این آیه است که در سوره مبارکه اسری نازل شده است قال الله تبارک و تعالی و ما جعلنا الرؤیا الّتی اریناک الّا فتنة للنّاس و الشّجرة



الملعونة فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا و سبب  
 نزول اين آيه اين بود كه شبى حضرت خاتم الانبياء عليه و آله الاف  
 التحية و الشناء در رؤيا ملاحظه فرمود كه اشخاصى شبيه قرده بر  
 منبر آن حضرت بالا مى روند چون آن حضرت بيدار گشت از اين  
 رؤيا حزن و اندوه بر وجود مباركش استيلا يافت چه بر كسانى كه  
 از تاويل احلام اطلاعى دارند معلوم است كه رؤيت قرده در منام بر  
 فتنه شديد و اسقام صعبه دلالت دارد خاصه رؤياى انبياء كه در  
 شماره وحى محسوب مى شود و بالجمله خداوند جلّ و عزّ در  
 تاويل اين رؤيا بآن حضرت اعلام فرمود كه پس از تو امت اسلام  
 بخلافت جانره مفتتن مى شوند و بنى اميه و بروايتى بنى مروان از  
 آن سلسله بر مسند خلافت جلوس مى نمايند و بر منبر تو بالا  
 مى روند و خلق را قهقرى بكفر راجع مى دارند و در اعلان بانواع  
 فسق و فجور و اقدام باقسام شقاوت و شرور سر آمد اشار عالم  
 مى گردند چنانكه در آيه مذكوره مى فرمايد كه و ما اين رؤيا  
 را كه بتو نموديم و شجره ملعونه فى القرآن را كه بتو نمودار كرديم  
 قرار نداديم مگر براى افتتان و آزمايش ناس و مى ترسانيم ايشان را  
 از آن ولكن نمى افزايد ايشان را مگر طغيان بزرگ و نظر باين  
 نکته در نزد اهل فؤاد سلسله عليه نبوتيه بشجره طيبه و شجره  
 مباركه موصوف و سلسله ظالمة بنى اميه بشجره خبيثه و شجره  
 ملعونه موسوم شد و براستى چه مايه شجره شقاوت انباشته از  
 خار شرارت و مرارت ضلالت باشد كه معارض سه ظهور از  
 ظهورات قدسيه گردد و هر ورقش در ظلم محيى ظلم فراعنه و  
 قياصره آيد و ذكر اين رؤيا در احاديث اهل بيت طهارت بسيار

است ولكن اهل سنت وجماعت بسببی که بر ارباب فراست پوشیده  
 نیست زمام سخن را در این موقع کشیده دارند و اگر بندرت بذكر  
 خبری در این باب ملجأ شوند باسم بنی مروان روایت می نمایند  
 چنانکه شیخ کمال الدین دمیری در کتاب حیوة الحیوان در ترجمه  
 قرده فرموده است انّ النبی صلی الله علیه و سلم قال رأیت فی  
 منامی كأنّ بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزوا  
 القرده فما روی النبی صلی الله علیه و سلم مستجمعاً ضاحکاً حتّی  
 مات ثم قال صحیح الاسناد یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و  
 آله و سلم فرمود که در خواب خود دیدم که کانه اولاد حکم بن  
 ابی العاص بر منبر من می جهند چنانکه بوزینگان بر می جهند  
 بعد میگویند پس از آن آن حضرت تا وفات خوشوقت و مسرور  
 دیده نشد وهم گفته است که این حدیث صحیح الاسناد است انتهى  
 و نیز عماد الدین ابوالفدا در کتاب المختصر فی اخبار البشر  
 فرموده است قال القاضی جمال الدین بن واصل رحمه الله تعالی انّ  
 ابن الاثیر قال فی تاریخه انه لما سار الحسن علیه السلام من  
 الکوفة عرض له رجل فقال السلام علیک یا مسودّ وجوه المؤمنین  
 فقال لا تعذلنی فانّ رسول الله صلی الله علیه و سلم رأى فی منامه  
 انّ بنی امیه ینزون علی منبره وجلاً فوجلاً فسأته ذلك فانزل الله  
 تعالی انا اعطیناک الکوثر و انا انزلنا فی لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر  
 من الف شهر یملکها بعد بنو امیه یعنی چون آن حضرت بسبب  
 رؤیای مذکور محزون شد خداوند کوثر و لیلۃ القدر را به آن حضرت  
 عنایت فرمود که نیکوتر از هزار ماه ملک و دولت بنی امیه است  
 و بالجمله بحکم آیه مذکوره در احادیث نبویه و اخبار ائمه سلام الله

عليهم وارد شد که در يوم ظهور حضرت قائم موعود نیز امت اسلامیه بذریعہ سفیانیه مفتتن شوند و بنی امیه در آخرالزمان خلق را از ایمان به آن حضرت مانع آیند و در مراتب ظلم و شرارت و سفک دماء ارباب هدایت در رجع مانند بدؤ رفتار نمایند و چون در يوم الله ریاست علمیه و ملکیه بنی امیه رسید و سمیت اوراق شجره ملعونه در امت مرحومه مؤثر گشت و نزد محقق اخبار اهل البیت عليهم السلام واقع و محقق شد زیاده احتیاج ببسط مقال و تطویل کلام نماند و لقد اعجبنى فی هذاالمقام حدیث رواه المجلسی فی کتابه المسمى ببهارالانوار فی مجلد الغيبة فی باب العلامات و الآثار حيث قال يقبل السفیانی من بلاد الروم متنصراً و فی عنقه صلیب و هو صاحب القوم یعنی سفیانی از بلاد روم می آید در حالی که خود را شبیه بنصاری و اهل فرنگ ساخته و از گردن خود صلیبی آویخته است و او صاحب قوم و فرمانروای ملت است انتهى و مردم آگاه دانند که سلاطین اروپا نشانهایی را که برای امتیاز بزرگان می دهند و برای دوستان خود بهدیه می فرستند آن را ارباب صنایع بشکل صلیب می سازند و حفظ شؤون دینیّه خود را در این نکته ملحوظ میدارند

و خلاصة القول در این فصل جواب باقی سؤالات آن جناب مرقوم شد از قبیل سؤال از علامات ظهور و سؤال از خروج و ظهور مدعیان باطل و خروج دجال و سفیانی و سؤال از معنی اینکه حضرت موعود بسیف قیام می فرماید و اهل خلاف را بقتل میرساند اکنون در نظر نگارنده چنین جلوه مینماید که اگر اراده خداوند تبارک و تعالی تعلق یابد فصل ثالث را بذکر مختصری از

تاریخ ایام این دو ظهور مبارک مطرز و مزین سازد و این نامه را  
بخواست حقّ جلّ جلاله بمسک ثنای حضرت محبوب مطیب و  
مختوم و بقلاند وقایع ایام ظهور جمال مقصود موشح و موسوم  
نماید تا موجب کمال استحضار طالب مجاهد و یا قاری متصفح  
گردد و سبب هدایت ارباب رشاد و استعداد آید و التوفیق من الله

## فصل ثالث

در بیان مختصری از وقایع تاریخیّه ظهورین اقدسین  
یا من اراد الصعود الی الذروة العلیا و التمسک بالعروة الوثقی  
اعلم اطال الله ذراعک فی الدلائل و منحک بالورود الی اعذب  
المناهل که مقصود نامه نگار از تشکیل این فصل ذکر وقایع این  
یوم مبارک نیست چه نیکو مثلی است که بحر در کوزه ننگند و  
آسمان بوجب پیموده نشود شرح وقایع این دو ظهور اقدس انور  
اعلی را دفاتر کبیره و بیانات مبسوطه و قوت جوانی و وسعت  
زندگانی لازم است تا کماینبغی نگاشته شود و اعظمت ظهور و  
اعجبت وقایع یوم نشور از ظهور سابقین و قصص اولین بر طالبین  
و منصفین روشن و آشکار گردد بلکه مقصود نگارنده فقط  
محصور بر این است که در این فصل تاریخ ایام و مولد و بلادی  
را که مقرّ نزول و توقّف این دو وجود اقدس ابهی بوده است موافق  
اخبار و احادیث بنگارد تا معرفت مجاهد و طالب بر تحقیق و  
وقوع جمیع بشارات قبل تمام و کامل گردد لذا این فصل را بدو  
لایحه منقسم میداریم و در هر لایحه تواریخ مختصّه بایام ظهورین  
را با رعایت اختصار مینگاریم و مطابقت و موافقت آن را با

بشارات و احادیث مدلل مینمائیم و از فضل الهی تأیید و معاونت  
میطلبیم آنه هوالموفق المعین

## لائحة اولی

در بیان ظهور نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی

بر دانشمندان خبیر روشن است که جمیع انبیاء و مرسلین در کتب  
سماویّه و ائمه علیهم السلام در احادیث صحیحه مبدأ و طلوع و  
ظهور حضرت موعود را بلاد شرقیه یعنی ممالک عجم تعیین  
فرموده و بصراحت بشارت داده اند که چون ابر جهل و اختلاف بر  
آفاق عالم متراکم شود و ظلمت ظلم و اعتساف ملل اسلامیّه را  
فرو گیرد آفتاب حقیقت از بلاد شرقیه طلوع فرماید و رایت حقّ از  
جانب مشرق ظاهر شود و از نفحات طیّبه شرقیه بلاد غربیه مطیّب  
و معطر گردد چنانکه در خطبه فصیحه علویه که در فصل ثانی  
از همین مقاله ثالثه مترجماً ذکر شد بصراحت وارد شده است که  
و لو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التّمحیص للجزاء و کشف الغطاء  
و انتقضت المدّة و ازف الوعد و بدا لکم النّجم من قبل المشرق و  
اشرق لکم قمرکم کاملاً کليلة تمّ فاذا استبان ذلك فراجعوا التّویة  
و خالفوا الحویة و اعلموا انکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم  
منهاج رسول الله فتداویتم من الصّم و استشفیتم من البکم و کفیتم  
مؤنة التّعسف و الطّلب و نبذتم الثّقل الفادح عن الاعناق فلا یبعد  
الله الاّ من ابی الرّحمة و فارق العصمة و سیعلموا الذّین ظلّموا ایّ  
منقلب ینقلبون انتهى کلامه علیه السّلم و نیز حضرت امیر  
علیه السّلم در خطبه مفصله ای که مجلسی آن را در باب رجعت از

کتاب غیبت بحارالانوار ذکر نموده است می فرماید و تقبل رایات شرقی الارض لیست بقطن و لا کتّان و لا حریر مختمة فی رؤوس القنا بخاتم السید الاکبر یسوقها رجل من آل محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ یوم تظہر بالمشرق و یوجد ریحها بالمغرب کالمسک الاذفر یسیر الرعب امامها شهراً یعنی پیش میآید رایتها از طریق مشرق که نه از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم است که مختتم و مهر کرده شده است بخاتم سید اکبر و معلوم است که مراد حضرت امیر از این رایات مهرزده الواح الهیّه و کتب مبارکه صاحب ظهور است پس میفرماید حامل این الویه و قائد این اعلام مردی است از آل محمّد روزی که از مشرق پرواز گیرد و رانحة طیّبة او مانند مشک اذفر مغرب را معطر نماید و رعب یکماهه راه پیش او برود انتهى و مقصود حضرت امیر علیه السلام از سید اکبر ظهور ثانی است و از حامل لوا ظهور اول از ایندو ظهور اقدس که مکرّر یاد شد و کذلک در موضع دیگر از این خطبه تصریح میفرماید که حضرت موعود از بلاد شرقیه ظهور میفرماید ولکن از بس نسخه اصل مصحف و مغلوط و بد خطّ بود نگارنده بنقل تمام خطبه جرئت ننمود

و بالجمله چون در قرن سیزدهم هجریّه اختلافات فرق اسلامیّه بعد کمال رسید و افق منیر ملت بیضاء از شرارت رؤسا و جهل علماء سخت تیره و تاریک گردید ناگاه صبح سعادت از افق عنایت طالع شد و نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در یوم اول ماه محرّم سنه (۱۲۳۵) هجریّه در بلدة طیّبة شیراز قصبه بلاد فارس تولّد یافت و والد ماجدش که انجب و اورع سادات حسینیّه فارس بود و بتجارت

اشتغال می فرمود اسم مبارک آن حضرت را مرکب از اسم  
 سیدالاولیاء و خاتم الانبیاء علیهما افضل التحیه و البهاء مقرر  
 ساخت و این حسن اتفاق باراده الهیه نیک با بشارات کتب سماویّه  
 و احادیث اسلامیّه موافقت و مطابقت یافت زیرا که در کتب  
 مقدسه عهد عتیق و جدید اینگونه بشارت وارد شده است که قبل از  
 ورود یوم الله و قیام مظهر نفس الله نخست ایلیا قیام خواهد فرمود  
 و ارباب قلوب صافیه را بقبول امرالله مستعد و نزدیک خواهد نمود  
 چنانکه خداوند تبارک و تعالی در فصل آخر کتاب ملاکی که  
 پیغمبری جلیل از انبیای بنی اسرائیل بوده است پس از بشارت  
 بیوم الله و اخبار از وقایع این یوم چنین فرموده است اینک پیش  
 از ورود یوم عظیم مهیب خداوند ایلیا را خواهم فرستاد تا قلوب  
 پسران را به پدران و قلوب پدران را به پسران مایل گرداند مبادا  
 چون من می آیم زمین را بلعنت هلاک نمایم **انتهی** و مقصود از  
 آباء و ابناء در این وحی آباء و ابناء روحانیّه است یعنی انبیاء و  
 مؤمنین و هم حضرت عیسی علیه افضل التحیه و البهاء در باب  
 (۱۷) انجیل متی بشارت داده است بآمدن ایلیا باین عبارت که در  
 آیه یازدهم فرموده است **بلی البته ایلیا اول خواهد آمد و همه امور**  
**را اصلاح خواهد نمود **انتهی**** و بر اهل دانش معلوم است که  
 ایلیا در لغت عبری مطابق و مترجم است به علی در لغت عربی و  
 حضرت خاتم الانبیاء علیه من التحیات ابهاها و ازکیها در بشارت  
 ظهور قائم چنین فرموده است که **اسمه یواطئ اسمی** لذا تا بشارات  
 این انبیای عظام تمام آید اسم مبارک آن حضرت بهیات ترکیبیه  
 علویّه و محمدیه استقرار یافت و اخبار رسل ظاهر و کامل شد

اینست که در احادیث اهل بیت طهارت نیز از آن حضرت بذوالاسمین تعبیر شده و بجامعیت این دو اسم اشارت رفته است و قبل از فطام آن نجم منیر والد ماجدش باعلی‌المقام صعود فرمود و آن حضرت در حجر تربیت و بیت مواظبت خال اجل اکرمش حضرت حاجی میرزا سید علی شیرازی که از کبار سادات و تجّار و بکمال قدس و ورع و تقوی کالشمس فی النهار مسلمیت و اشتهار داشت استقرار و تمکّن یافت و از خصایص حالات نقطه اولی که مصون از شرکت غیر است این است که آن حضرت در کودکی و صباوت منقطع در طاعات و مواظب بر عبادات بود و در سنّ هشت و نه اکثر اوقات را در غایت خضوع و خشوع بمناجات در خلوات و اذکار و صلوات اشتغال می فرمود و چون سنّ مبارکش برتبه بلوغ و شباب رسید آثار جلالت و مهابت از جبینش ظاهر و انوار وقار و متانت از وجهش لامع و فروغ نورانیت فوق العاده از صورت مبارکش متلئلاً و مشرق بود و با غضاظت غصن و ریعان شباب و عدم تعلّم علوم ظاهره در اوصاف عالیه منفرد و یگانه مشاهده میشد و در این اوقات اکثر در حجره خال اکرم افخم امجد حضرت حاجی میرزا سید محمّد در شیراز و بوشهر بتجارت اشتغال مینمود و در آن سنوات بقانون اهل ایران بزیارت مشاهد مشرفه کربلا و نجف بعراق عرب مسافرت فرمود و در این سفر با بعض اکابر شیخیّه مانند حضرت سید جلیل السید کاظم الرشتی و اکابر تلامیذ آن حضرت ملاقات نمود و معرفت و وداد و محبت اکیده در میانه حاصل شد و اینوقت آغاز معروفیت و اشتهار آن حضرت بود زیرا که در حین ادای



صلوات و زیارت حالتی در غایت جذابیت از آن حضرت مشهود می شد که موجب انجذاب و حیرت ناظر گشتی و بمحض رؤیت حبه حضرتش در قلوب متمکن و راسخ شدی یکی از اکابر علمای قهستان برای نگارنده حکایت نمود که حالت جذابیت آن حضرت در وقت نماز و زیارت نوعی در بلاد عراق خاصه مشاهد مشرفه شهرت یافت که طلاب و علما دسته دسته از نجف برای ملاقات آن حضرت عازم کربلا میشدند و در طلب ملاقات آن حضرت و اظهار خلوص و ارادت در خدمتش بر یکدیگر سبقت می جستند و آن حضرت پس از توقّف ماهی چند در عراق بارض فارس رجعت فرمود و کما فی السّابق در آن ارض بتجارت اشتغال نمود

و چون سنّ مبارکش به بیست و پنج سالگی رسید در لیلۀ مبارکۀ پنجم شهر جمادی الاولی سنّ (۱۲۶۰) هجرته که لیلۀ المبعث و عید ظهور آن حضرت است از حقّ جلّ جلاله باظهار امر و دعوت خلق مأمور گشت و نخست کیفیت اظهار امر آن حضرت بر اینگونه بود که چون حضرت سید جلیل نبیل الحاجی سید کاظم الجیلانی رئیس طایفه شیخیّه در سنّ (۱۲۵۸) \* هجرته بجوار رحمت الهیّه صعود فرمود ارباب دیانت و تقوی از تلامیذ آن حضرت از قبیل ملّا حسین بشرویه ای و ملّا علی بسطامی و غیرهما که اسامی ایشان در کتب تاریخیّه ثبت است برای طلب حقّ قیامی بسزا نمودند زیرا جماعت شیخیّه را اعتقاد این بود که اگر

---

\* - جناب سید کاظم رشتی در روز عرفه سال ۱۲۵۹ قمری در ۶۰ سالگی وفات یافت. (مطالع الانوار، تاریخ نبیل زرندی ص ۳۵)

کسی بمیرد و حجة زمان خود را که باصطلاح شیخیه رکن رابع از شرایط لا اله الا الله می نامند نشناسد بجاهلیت یعنی کفر مرده باشد لذا اشخاص مذکوره در طلب حق مجتهدانه قیام کردند و در مسجد کوفه و مسجد سهله که از اماکن مقدسه شیعه است در غایت خلوص معتکف شدند و بصوم و صلوات و اذکار و دعوات ظهور حق را از حضرت رب العزت مسألت نمودند جناب حاجی سید جواد کربلانی که از احفاد سید مهدی بحرالعلوم و بجلالت قدر و طهارت لسان موصوف و موسوم بود نگارنده را حکایت نمود که در آن ایام در مسجد مذکور ملاً علی بسطامی را مشاهده نمودم که در حالت صوم بصلوة اشتغال داشت در این حال ابر متراکم شد و بارانی در غایت شدت باریدن گرفت و امطار عراق عرب خود بغزارت و شدت شناخته و معروف است جناب ملاً علی با شدت باران اذکار خود را قطع ننمود و در آن سختی اذکار و صلوات مقررۀ خود را پبایان برد جناب حاجی سید جواد مذکور میفرمود که ببعض از همراهان که حاضر بودند و از اصطبار آنجناب در زیر باران تعجب مینمودند گفتم غالباً ملتمس این مرد در حضرت کبریا مقبول افتد و دعای او بشرف اجابت مقرون آید و خلاصة القول پس از اینکه اشخاص مذکوره ماهی چند بعبادت و مسألت بسر بردند در رؤیایا و مکاشفات خود مأمور بتوجه به ایران گشتند تا مقصود خود را در بلاد شرقیه دریابند لذا جناب ملاً حسین و رفقای او عزیمت توجه بفارس و کرمان نمودند چه اکابر تلامیذ حضرت سید جیلانی در این حدود بودند و ایشان نیز طلوع شمس

حقیقی را در این فته گمان می نمودند و پس از ورود بفارس نظر بمعرفت سابقه حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی با ملاّ حسین و رفقا ملاقات فرمود و بشرحی که در کتب تاریخیّه قوم مسطور است امر مبارک را بایشان اظهار داشت و پس از اجابت و قبول بکتمان امر وصیت و سفارش فرمود تا آنکه میعاد اعلاّی امر فرا رسد و ایشان را بدعوت خلق مأمور فرماید لکن معذک خبر ظهور در میان خلق بدون اینکه مقرّ امر را بشناسند انتشار یافت و ذکر طلوع شمس حقیقت بلا اسم مشهور و معروف شد تا اینکه آن حضرت در سنه (۱۲۶۱) \* هجرته عزیمت مکه معظمه فرمود و پس از فراغ از اعمال حجّ در مجمع کبیر ملت اسلام اظهار دعوت نمود و وجود مبارک را بلقب باب معروف داشت و ندای ظهور باب در عالم ارتفاع یافت

چون اخبار ادّعی آن حضرت در بلاد عرب و عجم انتشار یافت و آن حضرت از سفر حجّ مراجعت فرمود علمای شیراز بشورش و غوغا اندر آمدند چه آنان از لفظ باب نیابت خاصّه حضرت حجة بن الحسن را استنباط نمودند و خائف شدند که این ادّعا موجب سقوط ایشان از درجه اعتبار گردد زیرا که چون نایب خاصّ ظاهر شود نایب عامّ را اعتبار نماند لذا آن حضرت را به ادّعی نیابت قائم موهوم خود معروف ساختند و نفس این ادّعا را منافی ضروریات مذهبیه خود شناختند و نزد حسین خان نظام الدوله که

---

\* — حضرت باب در ۱۹ رمضان سال ۱۲۶۰ هجری قمری به مکه معظمه عزیمت نمودند. (کتاب قرن بدیع صفحه ۵۰)

بفرمان حضرت محمد شاه حکمران فارس بود بشکایت رفتند و محرک او شدند تا او ده سوار مأمور داشت که ببوشهر روند و آن حضرت را بشیراز آرند و مأمورین حسین خان در حینی که آن حضرت از بوشهر عزیمت فارس فرموده بود در اثنای طریق ملاقات نموده و در خدمتش وارد شیراز گشتند و آن حضرت نزد نظام الدوله در محضر علمای شیراز در غایت استقامت دعوت خود را آشکار فرمود و اگر چه آن جهال فتوی بر قتل آن حضرت دادند لکن نظام الدوله با کمال جهل فطری به این امر جسارت نمود و تا علما را ساکت کند و هم امر الهی را از نفوذ منع نماید حکم کرد که آن حضرت در بیت مبارک نشیند و بیرون نیاید و با نفسی ملاقات و معاشرت نفرماید لکن این تدبیر مؤثر نیامد و امر مبارک در غایت سرعت در جمیع بلاد ایران و عراق عرب انتشار یافت و شورش و وضوای جهلا نیز در عناد و لجاج زیاده گشت لذا حسین خان دستور داد حضرت باب را تحت نظر قرار دهند و راه مراوده خلق را بالکل بر آن حضرت مسدود داشت و چون ماهی چند بر این نهج بگذشت بدستور نامبرده حضرت را توقیف نموده به دارالحکومه بردند در آن احیان وبانی سخت در شیراز شایع شد و این مرض صعب خلقی کثیر را هلاک کرد. از صولت این بلیت اهالی شیراز بهر سو پراکنده شدند و حاکم و محکوم و اکثر عامه خلق باطراف فارس متفرق گشتند چندانکه در شیراز نفسی نماند که مواظب امور حکومتی باشد تا چه رسد باینکه پاس محبوس و مسجون را دارد لذا آن حضرت ببیت مبارک رجوع فرمود و والده ماجده و خویشان و اقاربر ملاقات نمود و چون امکان توقف در

شیراز نبود عزیمت اصفهان فرمود\*»

چون آن نیر آسمان بیان به دارالسلطنه اصفهان نزول فرمود مقرّر حضرتش خانه سلطان العلماء میر سید محمّد امام جمعه که مردی بزرگ و جلیل و نافذ الحکم بود مقرّر گشت و او در رعایت شأن و مقام آن نیر سماء مکرمت فروگذار ننمود و اغلب ایام و اوقات خود در مجلس آن حضرت جالس میبود در این وقت هر روز دسته دسته علماء و طلاب و کسبه و تجّار شرفیاب خدمت آن حضرت میشدند و غالباً از کثرت جمعیت مانند جلوس در مسجد جالس میگشتند و بیانات جذّابه آن حضرت را استماع مینمودند و در این اوقات جمعی از تجّار و اهل بلد حتی بعضی از اهل علم و ارباب فضل به حقیقت آن وجود مبارک مدّعن شدند حتی آنکه حکمران اصفهان معتمدالدوله منوچهر خان که امیری جلیل و فرمانروائی کافی و اصیل بود بشرف لقای آن حضرت مشرف شد و بسعادت ایمان و ولای او مؤمن گشت لکن شورش و ضوضای فقهای اصفهان که بوصف غلبه و استیلاء نیک شناخته بودند زیاده از ضوضای فقهای فارس شد سخن در میانه بسیار رفت و انجام بصوابدید معتمدالدوله و امضای امام جمعه بر این مقرّر شد که علمای اصفهان تماماً در خانه امام جمعه مجتمع گردند و در حضور معتمدالدوله با آن حضرت مناظرت نمایند تا حق از باطل و صدق از کذب ظاهر و مکشوف گردد و هر طرف از اقامه

---

\* - حضرت باب پس از وداع با جناب خال از منزل داروغه بصوب اصفهان عزیمت فرمودند. (مطالع الانوار صفحه ۱۶۸)

برهان عاجز آمد سخنش از درجه اعتبار ساقط باشد علما این سخن را پذیرفتند و بر آن عهد کردند و روزی را میعاد نهادند چون یوم معهود برسید و حکمران اصفهان مهیای اقامه مجلس مناظرت و وفای بمعاهدت گردید ناگاه فرستاده علما حاضر شد و صحیفه را به معتمدالدوله ابلاغ نمود که تقریباً هفتاد کس از علمای مشهور و رؤسای معروف بر آن در تکفیر حضرت نقطه اولی و وجوب قتل آن گوهر اصفی خطّ و خاتم نهاده بودند معتمدالدوله از مشاهده آن صحیفه ظالمه سخت متحیر و مبہوت شد و بوزیر خود فرمود که همانا این فرقه اشرار سفاک که در قتل اصفیاء و سفک دماء ذرّۃ انبیاء نیک دلیر و بیباکند این سید مظلوم را مقتول خواهند ساخت باید در این امر خطیر تدبیری نمود و این وجود مبارک را از شرّ این ذناب فی الاثواب محروس و محفوظ داشت پس معتمدالدوله مشتہر ساخت که حضرت محمّد شاه باب را بطهران طلبیده و بارسال آن حضرت حکم محکم از حضرت سلطنت صدور یافته است پس روزی در انظار خلق آن حضرت را از شهر خارج و شب مستوراً عن الناس ببلد داخل نمودند و در حجره مخصوص در حریم حکومت متوقف داشتند و آن حضرت در آن حجره مستور و متوقف بود تا آنکه معتمدالدوله وفات یافت و بحکم حضرت پادشاه میرزا گرگین خان که برادر زاده همین منوچهر خان و نائب الحکومه اصفهان بود آن حضرت را بطهران ارسال داشت و در اوقات توقّف در اصفهان کتاب تفسیر سورة مبارکه و العصر بخواہش امام جمعه و کتاب نبوت خاصه در خصائص حضرت خاتم الانبیاء بخواہش معتمدالدوله از قلم مبارک

آن حضرت نزول یافت و جز اینها صحیفه های کثیره که اکثر آن را علماء و ارباب فضل امتحاناً سؤال مینمودند و خواهش میکردند که آن حضرت فی المجلس جواب مرقوم فرماید و بر حسب تمنای ایشان در غایت سرعت جواب آنان را مرقوم میداشت چندانکه موجب حیرت ناظرین و حاضرین میگشت و در چهار ساعت معادل هزار بیت جواب مطالب علمیّه و خطب فصیحۀ عربیّه و آیات و مناجات از قلم مبارکش جاری و نازل میشد و خلاصه القول ملاحظه این آثار باهره و سایر مآثر منیره که مانند ضیاء شمس از وجه نورانش لامع و مشرق بود از یکسو موجب نفوذ کلمه و رسوخ ایمان در قلوب تبعه آن حضرت میگشت و از دیگر سو مایه اشتعال نار عداوت و فوران قوه شرارت در وجود ارباب شقاوت میشد تا بدین پایه منتهی شد که در مجالس جز این امر بدیع ذکری نبود و غیر از این ظهور منیع قصه ای بر زبانها نمیگذشت

دوستی از متشیعین ایران برای نامه نگار حکایت نمود که حاجی محمدعلی حمّصی از تجّار معروف بود و معتمدالدوله منوچهر خان متاعی را که لازم میشد از او ابتیاع میفرمود روزی در عمارت سرپوشیده صدی که از عمارات دولتی اصفهان است معتمدالدوله جالس بود و حاجی مذکور در برابرش قائم معتمدالدوله نیک متفکر و بزمین ناظر و در اندیشه فرو رفته بودی پس از ساعتی سر برآورد و فرمود ای حاجی تو میدانی که من از امیر زادگان گرجیّه ام و راسخ در شریعت مسیحیّه ابداً بحقیقت حضرت رسول مذعن نبودم و قبول حقیقت شریعت اسلامیّه را

بخاطر راه نمیدادم لکن دیدن این وجود مبارک مرا بر حقیقت رسالت حضرت خاتم الانبیاء، معتقد و مدعن داشت پس در حقّ خود او چه باید گفت و چگونه باید اعتقاد نمود فتدبّر ان لن تکن من اهل الجحود

و بالجمله چون مأمورین میرزا گرگین خان آن حضرت را به یکمنزلی طهران وارد نمودند کیفیت را به حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم حضرت محمدشاه معروض داشتند و او چون مراتب جذّابیت و نورانیت نقطه اولی را شنیده بود خائف شد که مبادا ملاقات پادشاه با آن حضرت سبب ارتباط قلبی و خلوص شاهی بآن مظهر امر الهی شود و او از موقعی که در قلب پادشاه یافته است نازل و ساقط گردد زیرا که حاجی مذکور از آغاز معلّم حضرت محمدشاه بود و پادشاه او را یکی از اولیاء الهی و دارای مقامات باطنی میپنداشت و اخلاص و ارادت قلبیه بار داشت و هم از خوی آن پادشاه آزموده بود که به ذریه طیبه نبویه و مدعیان مقامات روحانیه عموماً حسن ظنی وافی دارد و رنجش خاطر اینگونه اشخاص را بوجهی جایز نمیشمارد لذا قدمش در وحل اوهام و تردید خیالیّه فرورفت و از سقوط خود از مقام عالی مرادیت پادشاه بترسید و در حضرت شاهی معروض داشت که باب را در یکمنزلی طهران وارد کردند لکن در این موقع که اکثر اقطار ایران مضطرب و مشوش است و محمدحسن خان سالار در خراسان سر از طوق اطاعت خارج کرده و آقاخان اسمعیلی در کرمان گردن از ربقة تبعیت بیرون برده است مبادا ورود باب به دارالخلافه موجب هیجان عامّه گردد و مرکز دولت را مشوش و مضطرب کند مصلحت



چنین مینماید که او را به آذربایجان که در غایت امنیّت است فرستیم و بحضرت ولیعهد سپاریم تا آنگاه که فتنه و آشوب محمّد حسن خان سالار و آقاخان را فروشانیم پس در حال آسودگی و فراغت باب را از آذربایجان بطلبیم و بادّعی او رسیدگی نمائیم تا حقیقت امر او معلوم شود و از هیچ سو اختلالی وارد نیاید حضرت پادشاه این رأی او را بیسندید و باجرای این امر فرمان داد لذا حاجی وزیر پس از صدور فرمان پادشاه محمّدبیک نامی را از طایفه باجمانلو از سلسله علی اللّهی که رئیس غلامان دولتی بود بخواند و او را با ده سوار مأمور داشت که حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی را به تبریز برد و بحضرت ولیعهد بسپارد و در حفظ و نگاهداری آن حضرت در بین طریق و صیّت و سفارش بلیغ نمود که نیک در هر منزل آگاه و هوشیار باشد و از مراتب حزم و دوراندیشی غفلت ننماید نگارنده فرزند ارجمند او علی اکبر بیک نایب را در طهران ملاقات نمود و او نیز مانند پدرش در سپاهیان دولت صاحبمنصب بود و در دیانت بهائیه رسوخ و استقامتی نیکو داشت و از آثار حیرت انگیز که ماحی آثار سابقین و فوق معجزات نبیین و مرسلین است از پدرش حکایتها مینمود و روایتها میکرد که پدرش در اثنای طریق از آن حضرت مشاهده نموده و بچشم خود دیده بوده است لکن نگارنده اینها را ندیده و نداند ولی اینقدر ظاهر و روشن است که حاجی میرزا آقاسی وزیر از جمله سپاهیان دولتی این محمّدبیک را باین جهت اختیار نمود که او مردی است ترک و بی سواد و علی اللّهی بلکه در غایت بُعد از مطالب و مشاعر مسلمانی نه قرآن میفهمد و نه حدیث میداند و نه آیه

می‌شناسد و نه منتظر ظهور باب می‌باشد و نه بفردی از افراد  
 مسلمانان حسن ظنی و اعتقادی دارد در اینصورت قطعاً بکلمات  
 باب فریفته نگردد و از راه نرود بلکه اینچنین مردی خشن و بعید  
 را هیچ پیغمبری هدایت ننماید معذک کله ندانم از آن حضرت  
 چه دید و چه نوری در آن وجود مبارک مشاهده نمود که چون  
 سه مرحله از طهران دور شدند و ببلده قزوین رسیدند محمد بیک  
 مذعن و معتقد آن حضرت شد و در غایت عجز و انابت در حضور  
 مبارک تضرع نمود و معروض داشت که شما هر جا که می‌خواهید  
 بروید و آنچه میل مبارک است معمول دارید اگرچه وزیر اعظم مرا  
 براند و یا حضرت شاه بقتل رساند آن حضرت او را نوازش فرمود  
 و امیدوار نمود و فرمود تو آسوده خاطر باش که آنچه واقع میشود  
 بارادة الله است و آنچه پیش می‌آید بمشیت الله و موجب نفوذ و  
 غلبه امر الله لن تصیبنا الا ما کتب الله لنا و بالجمله  
 محمد بیک در حالت حبّ و ایمان بآن حضرت زندگانی خود را به  
 انجام برد و شرافت ایمان الی یومنا هذا در خانواده او باقی است  
 و خلاصة القول چون آن حضرت را وارد تبریز نمودند پس از ایامی  
 قلیل مقرّ و محبس او را قلاع حصینه آذربایجان که موسوم است  
 بچهریق و ماکو مقرّر داشتند و در منع ملاقات خلق با آن حضرت  
 بخوانین متصرّفه در آن قلاع سپارش بلیغ نمودند

در آن ایام امر مبارک آن حضرت قویتر شد و کلمة الله غالب تر و  
 نافذ تر گشت و تدبیرات باطله و تشددات ظالمة قوم در منع خلق  
 از قبول امر الله بعکس نتیجه بخشید چه در هر بلد از بلاد ایران  
 جمعی از علماء و ارباب فضل و تجّار و اصحاب کسب بآنحضرت

گرویدند و از تشدیدات بزرگان دولت و ملت ممتنع نشدند و فقهای شریعت در منع و زجر خلق به حکام و رؤسای دولت متوسل گشتند و ارباب قدرت را به نوبد ثواب حفظ شریعت و جواز تملک اموال اهل بدعت به قتل و اسر و نهب نفوس و اموال رعیت اغوا و تطمیع نمودند و اینان نیز بدون اینکه پایان امر را ملاحظه کنند و در این امر خطیر بدقت و تعمق نگرند که آیا این امور مضر تواند بود یا نه در هر بلد متعرض اهل ایمان شدند و الحق در هدم بیوت و قتل نفوس و سبی ذراری و نهب اموال مسامحه و کوتاهی نکردند لذا آتش بلا در ایران بالا گرفت و در سه قطر از اقطار ایران نار حرب فیما بین اهل تشیع و اهل ایمان افروخته شد و نفوس و اموال جمعی کثیر را نابود کرد و محترق ساخت و زمان حرب امتداد یافت تا آنکه حضرت محمد شاه در ماه شوال سنه (۱۲۶۴) هجریه به جهان جاوید شتافت و قبل از وفات پادشاه بر حسب مشورت بزرگان مجلس مناظرتی آراستند و اگر چه شرح این مجلس را مورخین ایران اکثر بکذب و افترا نوشته اند چه اینان از کذب پروا ندارند بلکه بحکم و اجازه علماء کذب و افترا را در باره خارج از مذهب خود جائز و مستحسن می‌شمرند خاصه اگر کسی را باعتقاد فاسد خود از اهل بدعت شناسند معذک کله همانیرا که مورخین در کیفیت این مجلس نوشته اند شاهی است کافی بر اینکه این مجلس بظلم و شرارت انعقاد یافت و باستهزاء و سفاهت اختتام پذیرفت و قدر معلوم از کیفیت این مجلس اینست که آنحضرت را از چهریق به تبریز طلبیدند و در مجلس حضرت ولیعهد احضار کردند و حاجی ملامحمود نظام العلماء که معلم

حضرت ولیعهد بود و ملاّ محمّد ممقانی از علمای شیخیّه نیز در این مجلس حاضر بودند چون حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی بآن مجلس ورود فرمود احدی از حضار مجلس بآداب معموله وقت اظهار ملاطفتی و انسانیّتی ننمود و آن حضرت پس از لحظه ای توقّف در طرفی جالس شد نظام العلماء از آن میان روی باحضرت کرد و گفت این کتبی که در میان بایّه بر نهج آیات قرآنیّه و صحیفه سجّادیّه متداول و منتشر است از شما است یا بشما بسته اند آن حضرت فرمود از خداوند تبارک و تعالی است ثانیاً پرسید که لقب باب را شما برای خود وضع کرده اید و یا خداوند عنایت فرموده است آن حضرت فرمود خداوند تعالی عنایت فرموده است باز نظام العلماء استفسار نمود که این لقب را خداوند در مکه معظمه بشما داد و یا در بیت المقدّس آن حضرت فرمود که این لقب از القاب الهیّه است در هر موضعی که عنایت فرموده باشد دیگر باره نظام العلماء گفت که ادّعای شما چیست آن حضرت در جواب این آیت را در غایت ملاحظت تلاوت فرمود انا القائم الذی کنتم بظهوره توعدون نظام العلماء گفت دلیل شما چیست آن حضرت فرمود اعظم ادلّه که آیات الهیّه است و کلمات سماویّه چه در نزد اهل علم مقرر است که خداوند تبارک و تعالی آیات کتاب را بزرگتر براهین رسول خود فرموده و جمیع اهل ارض را از اتیان سوره مانند آن عاجز و قاصر شمرده است چنانکه از بدو ظهور حضرت سید انام الی هذه الایام احدی از علماء و حکماء و فصحاء به آیه شبه قرآن نطق ننمود و عجز کلّ بر کلّ ظاهر شد و امروز حقّ جلّ جلاله باب خود را بهمین حجّت اعظم ظاهر

فرموده و باین دلیل اتمّ اقوم حقیقت مظهر امر و عجز من علی الارض را ثابت و مدلل داشته و اگر در این نکته تفکر نمائید که مظهر امرالله که جوانی است امّی و فارسی با اینکه در مجامع علمیّه تعلّم ننموده و در مدارس بخواندن علوم عربیّه از قبیل نحو و صرف و غیرها نپرداخته معذک بدون تفکر و تأمل و سکون قلم در چهار ساعت معادل هزار بیت آیات و مناجات و خطب نصیحیه و شؤن علمیّه از قلم او جاری میشود هرآینه اعتراف خواهید نمود که این آیات و کلمات من عندالله نازل شده و حقّ جلّ جلاله آثار بدو را در عود و رجوع ظاهر فرموده است

چون سخن باین مقام رسید حاضرین مجلس متمنی شدند که آن حضرت از کلمات خود چیزی تلاوت فرماید آن حضرت آیتی چند از آیات بدیعه تلاوت فرمود و حجّت الهیّه را بر ایشان باحسن الحان قرائت نمود نظام العلماء و سایرین بعض ایرادات لغویّه بر آن کلمات وارد آوردند و بمسائل نحویّه شبهه ای چند در میان افکندند آنحضرت فرمود شجره ظهور از خود نفی این علوم نموده و هرگز مدّعی تعلّم صرف و نحو نگشته است و گذشته از این مقام که خود اعظم دلیلی است بر اینکه این آیات من عندالله و منزل باذنالله است در عهد بعثت حضرت رسول نیز منکرین و مکذّبین آن حضرت همین شبهات را سبب اضلال خلق مینمودند و بمخالفت آیات قرآن با قواعد عربیّت از قبول امر الهی گردن میتافتند پس آیاتی چند از قرآن تلاوت فرمود که با قواعد نحویّه مخالف بود و با قوانین لغویّه غیر مؤالف

چون این تقریر منیر بدین مقام منتهی شد اجزای مجلس باستهزاء

زبان گشادند و در مقام تمسخر چنانکه از شیم معهوده جهال است  
 بر آمدند یکی از روی استهزاء نه از روی حقیقت معجزه بر طبق  
 این ادعا میطلبید و دیگری از مدعی مقام شاریت مسئله شک و  
 سهو میپرسید و آن یک از طرف قال یقول سؤال مینمود و دیگری  
 از طب و معالجت سخن میگفت و بالجمله آن مقدار کلمات  
 مزخرفه و کنایات بارده گفته شد که شرح آن بقلم امکان پذیر  
 نیست و برآستی حالت اینگونه مجالس را ببیان مورخ کس نتواند  
 فهمید مگر آنکه خود به رأی العین مجالس مناظره و مباحثه فقهای  
 ایران و بزرگان آن سامان را با خارج مذهب ببیند و مقصود نگارنده  
 را دریابد که رذالت قوم تا چه حد است و رکاکت قول تا چه مقدار  
 و خلاصة القول نقطه اولی که در حسن ادب و لطف بیان و معالی  
 اخلاق و محامد اطوار اعجوبه عالم و قدوة حسنة جمیع قبایل و  
 امم بود چون وضع مجلس را بدینگونه مشاهده نمود سکوت فرمود  
 و مجلس تحقیق رؤسای ملت اثنی عشریه بر نهجی که ذکر شد  
 پایان آمد و هم در اوقات توقف آنحضرت در جبل ماکو و  
 چهریق ندای قائمیت آنحضرت ارتفاع یافت و کتاب مستطاب بیان  
 فارسی را مرقوم فرمود و مقصود از لفظ باب را در این کتاب  
 روشن و مبین داشت و شبهه نیابت حضرت حجة بن الحسن  
 العسکری را از قلوب زایل نمود چه در این کتاب مبارک بصراحت  
 خلق را بقرب ورود یوم الله و ظهور اعظم بلفظ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ  
 بشارت داد و ثمره ظهور خود را ایمان به مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ مقرر فرمود  
 زیرا در این کتاب مستطاب حکمی را تشریح نفرموده و مطلب  
 غامضی را مانند معنای قیامت و حجیت آیت و موت و قبر و

امثالها مبین نداشته جز آنکه بلافاصله مرقوم داشته است که ثمره این حکم و این مسئله این است که در یوم ظهور از من ینظهره الله محبوب نگردی و مصداق آیه مبارکه کلاً انهم عن ربهم یومئذٍ لمحجوبون نشوی لذا بر ارباب فراست معلوم فرمود که مقصود از لقب باب ادعای باییت ظهور قیوم بوده است نه ادعای نیابت<sup>x</sup> قائم موهوم و بالجمله چون پادشاه مبرور وفات یافت تخت سلطنت ایران بجلوس حضرت ناصرالدین شاه که در آن ایام هیجده ساله بود زیب و آرایش گرفت و صدارت کبری و وزارت عظمی بر میرزا تقی خان فراهانی که مردی سخت خشن و سفاک بود مقرر شد و او در سفک دماء ابرار و اخذ و حبس اختیار از سایر ارباب اقتدار سبقت جست و در منع و زجر اهل ایمان بوجهی فروگذار ننمود و الحق در آن اوقات اکثر بلاد ایران مضطرب و آشفته بود زیرا که بسبب استیلای اتراک آذربایجان در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی بر اموال و نفوس مسلمانان عموم خلق ایران در شرفه مخالفت و هیجان بودند و محمد حسن خان سالار و آقا خان اسمعیلی خراسان و کرمان را آشفته داشتند و در نیریز و زنجان و مازندران بمحاربه و محاصره اتباع حضرت نقطه اولی اشتغال مینمودند لذا اصلاح این امور خاطر وزیر غیور را پریشان میداشت و بسوء تدبیر منع و زجر اهل ایمان را در قطع سدره طیبه الهیه مینداشت و بالاخره صفر سن پادشاه و خشونت و سوء تدبیر بزرگان درگاه و فتوای فقهای گمراه حکم قطع شجره مبارکه امرالله از صدر اعظم مذکور صدور یافت و بشرحی که در تواریخ ثبت است در یوم بیست و هشتم شهر شعبان سنه (۱۲۶۶) هجریه آن وجود اقدس اعلی را در

میدان تبریز آویختند و شعله نورانیّه سراج احدیه را که از پرتوش  
 جهانی منور شدی اطفاء نمودند دراین هنگام مضمون حدیث  
 حضرت محمد بن علی الباقر علیه السّلم کاملاً ظهور یافت که  
 فرموده است  $\surd$  لا بدّ لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیئی فاذا کان  
 ذلك فكونوا احلاس بیوتکم و البدوا ما البدنا فاذا تحرک محرک  
 فاسعوا الیه ولو حبوا و الله لکانی انظر الیه بین الرکن و المقام  
 یبایع التّاس علی کتاب جدید علی العرب شدید یعنی ناچار مارا  
 در آذربایجان واقعه‌ای پیش آید که هیچ چیز با آن پایداری نکند  
 پس چون این حادثه وقوع یابد ملازم بیت خود باشید و در جای  
 خود اقامت کنید مادامی که ما اقامت نمودیم پس چون محرکی  
 بجنبش آمد بشتابید بسوی او اگرچه باسینه باشد قسم بخدا کانه  
 میبینم اورا که مابین رکن و مقام با مردم بیعت میفرماید بکتابی  
 جدید که بر عرب سخت است و شدید انتھی رواه المجلسی فی  
 مجلد الغیبة من کتاب بحار الانوار و اینکه فرموده است مارا  
 ناچار حادثه‌ای در آذربایجان پیش می‌آید که هیچ چیز با آن  
 پایداری نمیکند بملاحظه این است که قطع نظر از قتل و شهادت  
 که سبب جبن و خوف و فرار مردم ناپایدار میشود اعداء که بکذب  
 و افتراء خوی کرده اند چندان حکایات موحشه در واقعه شهادت  
 نقطه‌اولی عزّ اسمہ الاعلی بکذب ساختند و منتشر نمودند که  
 سبب نفرت و فرار مردم از امر الهی شد و جز ارباب قلوب صافیه  
 و صدور منشرحه و نفوس مطمئنّه استقامت و پایداری ننمود و  
 اینکه فرموده است چون این حادثه کبری وقوع یافت در خانه خود  
 بنشینید تا چون محرکی بجنبش آید بسوی او بشتابید مقصود



بشارت بظهور ثانی است یعنی ظهور حسینی و بعبارة الاخری نزول ثانی عیسوی زیرا پس از شهادت حضرت اعلی تا زمان ظهور اقدس ابهی فتن مظلّمه و حوادث صعبه ای روی داد که افق منیر امر را تاریک و مظلّم نمود و اهل ایمان را جز جلوس در بیت چاره نبود کما لا یخفی علی المنصف البصیر و الفتن الخبیر و کذلک صحّت حدیث القائم یملک سبع سنین ظاهر و باهر و هویدا شد زیرا که از آغاز ادّعی آن حضرت تا یوم شهادت هفت سال ادامه یافت و اینکه در بعض احادیث وارد شده که انّ مدّة دولة القائم تسعة عشر سنة و جمع آن با حدیث القائم یملک سبع سنین بر علماء صعب افتاده بود نیز صحّت آن بر ارباب ایقان واضح و معلوم گشت زیرا که از یوم ادّعی نقطه اولی تا یوم اشتهار امر باسم ظهور اقدس ابهی نوزده سال امتداد یافت و حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی خود نیز در کتاب مستطاب بیان در باب ثالث از واحد سادس باین نکته تصریح فرموده است که ثمره ظهور مبارکش تا نوزده سال کامل گردد و پس از آن میعاد ظهور من یظهره الله باشد کما قال و قوله الحقّ و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدؤ ظهور تا عدد واحد مراقب باش که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از آن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ بظهور بعد انتهی و مقصود از عدد واحد باصطلاح بیان نوزده است کما لا یخفی علی اهلّه و همچنین صحّت حدیثی که مجلسی از حضرت ابی جعفر علیه السّلم در کیفیت شهدا و مقتولین اصحاب قائم روایت

نموده است ظهور یافت قال عليه السّلم انّ لبنی امیّه ملک لا  
 يستطيع النّاس ان تردعه و لاهل الحقّ دولة اذا جانت ولاها الله لمن  
 يشاء. منّا اهل البيت من ادركها منكم كان عندنا فى السّنام  
 الاعلى و اعلم أنّه لا تقوم عصابة تدفع ضیماً او تعزّز دیناً الاّ  
 صرعتهم البلیة حتّى تقوم عصابة شهدوا بدرا مع رسول الله صلّى الله  
 علیه و آله و سلّم لا یوارى قتیلهم و لا یرفع صریعهم و لا یداوی  
 جریحهم قلت من هم قال الملائكة یعنی هرآینه بنی امیّه را  
 ملکى و دولتى خواهد بود که مردم نمى توانند آن را منع کنند و  
 برگردانند و اهل حقّ را دولتى خواهد بود که چون بیاید خداوند  
 هرکه را خواهد از ما اهل بیت والى آن گرداند و هرکه از شما آن را  
 دریابد هرآینه با ما در مقام اعلى باشد و بدان که گروهى قیام  
 نمى نمایند برای دفع ظلم و یا عزّت دین الاّ آنکه بلیة ایشان را بر  
 زمین افکند تا آن زمان که قیام نمایند گروهى که با رسول الله در  
 بدر حاضر بودند یعنی عدد ایشان بعدة اصحاب رسول الله در  
 جنگ بدر خواهد بود چنانکه در احادیث کثیره وارد است که عدّة  
 اصحاب قائم بعدة اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر است بعد  
 میفرماید در وصف این قوم که کشته ایشان دفن کرده نشود و  
 هرکه از آنها بر زمین افتاد کسی آن را بر ندارد و زخم خورده  
 ایشان را احدی مداوا و معالجت ننماید راوی حدیث ابیجارود گوید  
 از حضرت پرسیدم که این طایفه که تا باین مقام کس حال ایشان را  
 مواظبت نخواهد نمود کیانند فرمود ایشان ملائکه اند انتهى و  
 مقصود آن حضرت که اطلاق ملائکه بر اصحاب قائم فرموده است  
 بر اهل دانش سبب و رابطه اش معلوم است و موافق این حدیث

شریف پس از آنکه در مازندران اصحاب نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی را که شماره ایشان سیصد و سیزده تن بود بحکم ملاً سعید و سایر فقهاء در مقبره شیخ طبرسی محصور داشتند و قریب بیست هزار کس از سپاهیان خونخوار و مازندرانیان دیوسار گرد ایشان را احاطه کردند و راه خروج و دخول و مشروب و ماکول را بالکل بر آن مظلومان مسدود نمودند و چنانکه درتواریخ خود مکذبین و ظالمین ثبت است قریب پنج شش ماه در غایت سعی با این عدد قلیل که اکثر از سادات و ارباب فضل و یا تجّار و اهالی کسب بودند و گناهی جز طلب دین و وفای بعهد ربّ العالمین نداشتند جنیگیدند و ظفر نیافتند بالاخره رؤسای ملک بکلام الهی قسم یاد کردند و بر قرآن‌ها مهر و خاتم نهادند و نزد اهل ایمان فرستادند و معاهده کردند که دست از جنگ بردارند و بوجهی از قتل و حبس و تاراج و غیرها بایشان آسیب نرسانند معذک کله چون آن مظلومان از محلّ خود بیرون آمدند و بعهد خود وفا کردند نخست اسلحه ایشان را گرفتند و چون قریب هیجده یوم بود که از ماکولات بالکل ایشان را منع کرده بودند بحکم حاکم مازندران و سردار سپاهیان در صحرا خوانی وسیع گسترده و هرگونه طعام و خوردنی حاضر کردند و ایشان را امر بخوردن طعام نمودند چون اهل برای صرف غذا جالس شدند ناگاه چندین هزار سپاهی نظامی گرد ایشان را احاطه نمودند و بگلوله تفنگ و سایر آلات جنگ جمیع را شهید کردند و همچنان آن اجساد طیّبه را دفن ننموده باوطن خود رجعت نمودند یکی از مردم توابع اصفهان برای مؤلف این وقایع حکایت نمود که بامداد یوم دیگر مرا بر مشهد آن مقتولین گذار افتاد و برخلاف

معهود شمیم خوشی از اجساد ایشان بمشام من رسید و با آنکه از  
مآل کار و حقیقت حالشان مخبر نبودم رقت بلا نهایت دست داد و  
این دو بیت از اشعار عارف بالغ حافظ مرا بیاد افتاد دفع ملال را  
خواندم و گذشتم

با صبا در چمن لاله سحر می گفتم

که شهیدان که اند اینهمه خونین کفتان

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم

از می سرخ حکایت کن و سیمین ذقنان

و کذلك اجساد شهدای زنجان و نیریز را نیز کسی دفن ننمود و  
الی حال معمول ایرانیان در قتل اهل ایمان همین سنجیه و روش  
است و این خود سخنی سهل است که اجساد مقتولین را مدفون  
نمی نمایند نظر بحرق و قطع و رجم که پس از قتل بر ابدان بی روح  
معمول می دارند و بالجمله چون کتب تاریخیه حاضر نبود نگارنده  
بذکر وقایع عجیبه مازندران و زنجان و نیریز پرداخت و این لائحہ  
را باین مقام مختتم ساخت

## لایحہ ثانیہ

در بیان وقایع طلوع اقدس ابھی

بر ارباب دانش و رشاد پوشیده مباد که سلسلہ علیہ نوریه که  
مطلع نور احدیہ اند و مشرق آفتاب طلعت الهیہ نسب ایشان به  
پیغمبران فارسی و خسروان کیانی منتهی می شود چه بر دانشمندان  
فَنّ تاریخ معلوم است که پس از استیلای امرای عرب در آغاز  
ظهور اسلام بر ایران شاهزادگان اصلی عجم مملکت طبرستان را از

استیلای اعراب محروس داشتند و طبقه‌ای چند از این سلسله رایت  
 سلطنت و امارت در مازندران و گیلان و بعضی حدود خراسان  
 برافراشتند از قبیل باوندیه و بادوسبانیه و آل زیار و آل مرداویج و  
 ملوک الجبال و اسپهبدان و از این طبقات سلاطین نامدار و ملوک  
 بزرگوار که به علم و فضل و شجاعت و عدل نیک معروف بودند  
 ظهور یافتند مانند شمس‌المعالی قابوس وشمگیر و فلک‌المعالی  
 منوچهر ممدوح منوچهری شاعر و امیر کیکاوس مصنف کتاب  
 قابوس‌نامه و غیرهم که اسامی ایشان زیب دفاتر است و وشاح  
 تواریخ و از این جمله ملوک‌الجبال را مقرّ ایالت و مرکز امارت  
 ارض نور بود و امارت آن ملک تا زمان غلبه سلاطین صفویه در  
 این طبقه استقرار داشت و اگرچه در سلطنت صفویه امیری مشهور  
 و یا وزیری معروف از ارض نور ظهور نیافت لکن در دولت علیّه  
 قاجاریّه افاضانهاالله بانوارالعدل و الفضل وزرای نامدار و فضلی  
 بزرگوار از این ارض ظاهر گشت و بالجمله چون در جمیع کتاب  
 سماویّه بشارت داده شده بود که در آخرالزمان در میعاد معین و  
 اجلی مستی وجودی اصفی و جمالی ابهی ظهور فرماید و عالم را  
 بطراز بدیع جدید بیاراید و عالمیان را در سراپرده اتفاق و اتحاد  
 جای بخشد لهذا انجازاً لعهدالله و وفاءً لوعده در فجر دوّم شهر  
 محرّم الحرام از شهور سنه (۱۲۳۳) هجریّه وجود انور اقدس  
 حضرت بهاءالله از صلب شامخ حضرت میرزا بزرگ که از اکابر  
 سلسله جلیله نوریّه و از وزرای فخریه دولت علیّه قاجاریّه بود تولّد  
 یافت و نام مبارکش بعد اراده‌الله بتعیین والد بزرگوارش بهیات  
 مرکبه از اسمین علیین حسین و علی استقرار پذیرفت و باین

مولود مسعود موعود جمیع ملل و ادیان علی ما بیننا و اثبتناه  
 فی رسالتنا الموسومة بشرح الآیات المورّخه متّحقّق و واقع گشت  
 و صدق وعده محمّد بن علیّ الشلمغانی که بسبب اعتراف بوفات  
 حجة بن الحسن العسکری مردود جماعت شیعه و باغواي رؤسای  
 این گروه مقتول سیف عباسیه گشت ظاهر و هویدا شد

### و هی هذه

یا طالباً من بیت هاشمیّ      و جاحداً من بیت کسرویّ  
 قد غاب فی نسبة اعجمیّ      فی الفارسیّ الحسب الرضیّ

و هم صحّت احادیث کثیره که مشعر بود بر اینکه اول حسین  
 رجعت فرماید بتقدّم تولّد مبارک بر تولّد نقطه اولی معلوم و واضح  
 گشت چنانکه مجلسی علیه الرّحمه در باب رجعت از مجلّد غیبت  
 بحار الانوار از ابی جعفر علیه السّلم روایت نموده است که آن حضرت  
 فرمود انّ اول من یرجع لجارکم الحسین علیه السّلام فیملک حتّی  
 تقع حاجباه علی عینیه من الکبر یعنی هرآینه اول کس که برای  
 جوار شما رجعت فرماید حسین علیه السّلم خواهد بود پس آن  
 حضرت مالک امر گردد چندانکه ابروهای مبارکش از کبر سن بر  
 چشمش افتد انتهی و نیز در همین باب از یونس بن طبیان  
 روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله علیه السّلم فرمود  
 انّ الذی یلی حساب النّاس قبل یوم القیامة الحسین علیه السّلم فاما  
 یوم القیامة فاما هو یبعث الی الجنّة و یبعث الی النّار هر آینه  
 متولّی حساب خلق قبل از یوم قیامت حسین علیه السّلم خواهد بود  
 و اما روز قیامت همان او است که ببهشت می فرستد و بنار راجع

و مبعوث می‌فرماید **انتهی** و در این حدیث حضرت ابی عبدالله یوم قیامت را همان یوم ظهور ثانی گرفته است و فی الحقیقه هم مقصود اصلی از یوم قیامت و مسمی حقیقی ساعت و امثالها یوم ظهور حسینی و روز نزول عیسوی است چنانکه مکرراً در این کتاب یاد شد و ظهور نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی برای بشارت ناس بود بقرب ورود قیامت و مستعد کردن خلق برای قبول امر حضرت ربّ العزّت و هم در همین باب و کتاب از معلی بن خنیس روایت نموده است که حضرت ابی عبدالله علیه السّلم فرمود **اول من یرجع الی الدّیّا الحسین بن علی علیهما السّلم فیملک حتّی یسقط حاجباه علی عینیّه من الکبر** **انتهی** و از این قبیل احادیث بسیار است و بر وفق این اخبار تولّد مبارک حضرت بهاء الله که مقصود از رجعت حسینیّه است دو سال قبل از تولّد حضرت نقطه اولی وقوع یافت و صدق وعده **ائمة اثنی عشر علیهم السّلم معلوم و واضح شد** و خلاصه القول در وجود مبارک حضرت بهاء الله در خوردی آثار جلالت و بزرگی ظاهر و در جبین منیرش انوار ذکاوت و پرهیزکاری متلئلاً بود و چون بسنّ شباب رسید وقاری بی‌نهایت و مهابتی فوق العادت در شمایل مقدّسش ظهور یافت چندانکه با کمال وداعت و مهربانی کسی را در حضرتش یارای تکلم نبود و با نهایت ملاحظت و بردباری نفسی در محضرش قدرت هزل و سبکساری نداشتی دوستی حکایت نمود که وقتی در محضر میرزا محمد تقی نوری که در عداد اکابر علمای آن عهد و فقهای آن عصر معدود و مذکور و نامش در کتاب **ناسخ التّواریخ مرقوم** و مسطور است

ذکری از علو مراتب و وقار و مهابت و وفور مآثر تقوی و نورانیت آن حضرت می‌رفت یکی از حضار مجلس که وی نیز از اهل تقوی و دیانت محسوب بود به عالم مذکور معروض داشت که در این لیالی رؤیائی عجیب مشاهده نموده‌ام که در تعبیر آن متفکرم و در اصل رؤیا متحیر میرزای فقیه از چگونگی رؤیا مستفسر شد تا تعبیر آن را بیان فرماید و خاطر او را آسایش بخشد شخص صاحب رؤیا گفت در خواب چنین دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باتفاق حضرت قائم موعود از آسمان در بیت مرحوم میرزا بزرگ وزیر نزول فرمود و دست حضرت قائم را در دست میرزا حسینعلی مهین فرزند مرحوم وزیر نهاد و او را در نصرت و حمایت آن حضرت بنوع رجا و استدعا سپارشهای بلیغ نمود پس از بیداری بلانهایت متحیر و متکفر شدم چه رؤیا در حالتی بود که آن را بر احلام و اضغاث حمل نتوانم نمود و رؤیای پیغمبر آن هم بر رؤیاهای باطله محمول نتواند بود میرزای فقیه گفت اگرچه فرزند مرحوم وزیر در مراتب تقوی و وقار و ادب بی نظیر است لکن بجهت انتساب بما مشمول این شرافت کبری گشته و در این رؤیا برتبه علیا نائل شده است فتأمل فی هذه الرؤیا و تعجب من کبریا، الفقهاء و سبب حیرت صاحب رؤیا این بوده است که طیران جماعت شیعه تا مرتبه نقابت و ولایت است در ترقیات بشریه و حصول فوق این رتبه را بعد از حضرت رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم برای احدی جایز نمی‌شمارند و ید قدرت الهیه را در اعطاء مراتب عالیة رسالت و شارعیت مانند یهود بسته و مغلول می‌دانند کما لایخفی علی البصیر و نیز بعض از



کسانی که بگوهر صدق و فراست آراسته بودند حکایت می نمودند که قبل از ظهور امر نقطه اولی بسبب کمال ظهور و تجلی مکارم اخلاق و معالی اطوار حضرت بهاء الله هریک از رؤسای فرق شیعه مانند شیخیه و صوفیه و حکماء و فقهاء طالب و شایق بودند که آن حضرت خود را منسوب بایشان دارد و بانتساب بآن فرقه طریقه ایشان را گرامی و معزز فرماید لکن آن حضرت منفرد و یگانه سلوک می فرمود و با هیچ فرقه ای از فرق مذکوره مخالفت و یا مخالفت نمی نمود و اگر فی المثل آن حضرت خود را به اسم اهل بیان موسوم نمی ساخت در هر فرقه ای که داخل کشتی هر آینه شاخص آن سلسله و اول شخص آن قبیله بودی

و چون سنّ مبارک آن حضرت برتبه بیست و هفت سالگی بلوغ یافت ندای ظهور نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی مرتفع شد و حضرت بهاء الله امر مبارکش را تصدیق فرمود و در بلدة طیبه طهران بسبب قبول آن حضرت امر بایّت نقطه اولی نیک شیوع و نفوذ یافت و چون اصحاب نقطه اولی در هر بلد مورد تعرض اعداء گشتند و حضرت قدّوس با اصحاب عزیمت هجرت فرمودند حضرت بهاء الله در بدشت با ایشان ملاقات فرمود و در اوقات ادای صلوات یومیّه اصحاب حضرت قدّوس را مقتدا و در امورات امریه آن مجمع را مشیر و پیشوا بود و در هنگام توجه ببقعه شیخ طبرسی گرفتار عساکر سلطانی شد و حضرتش در شهر آمل چندی محبوس و اموالش مأخوذ و منهب گشت و پس از شهادت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در سنّ سی و پنج سالگی عزیمت توجه بارض عراق عرب فرمود و در کریلا با دوستان آن حدود ملاقات

نمود و در این موقع احباب آن ارض را که هریک خود را عالمی  
 شهیر و بالفی کبیر تصور می نمودند از مقام تکبر و غرور فرو  
 داشت و اندک بر سعه معارف و علوم می که در بحر قلب منورش  
 متموج بود مطلع و آگاه ساخت و پس از رجعت از کریلا به ایران  
 در قریه افچه از متنزهات طهران متوقف بود که حادثه بزرگ در  
 آن ملک وقوع یافت و اجمالاً کیفیت آن این چنین بود که معدودی  
 از عوام اهل بیان بسبب شدت معاندت و ظلم اعداء و تراکم حزن  
 و اندوه از شهادت حضرت نقطه اولی بدون اطلاع رؤسا و عقلا از  
 جان خود گذشتند و در نیاوران شمیران در یوم بیست و هشتم شهر  
 شوال سنه (۱۲۶۸) هجریه مطابق پانزدهم ماه اوگست سنه  
 (۱۸۵۲) میلادی حضرت ناصرالدین شاه را نشان گلوه طپانچه  
 ساختند در این حادثه که برای قتل و تاراج احبّاء بهانه نیکو  
 بدست اعداء افتاد و احدی فرقی فیما بین بری و مجرم و مقصر  
 واقعی و متهم نمی نهاد و سموم قهر بر گل و خار یکسان می  
 وزید و داس ظلم نهال عمر بیگناه و گناهکار یک قسم می دروید  
 حضرت بهاء الله را نیز مأخوذ داشتند و در بیغوله ای که موافق  
 اخلاق حسنه و قلوب قاسیه اعداء بود مسجون و مغلول داشتند و  
 پس از ماهی چند چون معلوم شد که ذیل مطهرش آلوده بموافقت  
 با جهال نبوده بهمت و حمایت قونسول کبیر دولت بهیته روسیه اعلی  
 الله لواء عزها وعدلها و اقتدارها فی الاقطار الشرقیة و الغربیه آن  
 حضرت را مستخلص نمودند و با مأموری چند روانه بغداد داشتند  
 چون حضرت بهاء الله در سنّ سی و هفت سالگی با اهل حرم  
 بدارالسلام بغداد نزول فرمود انجمن اهل ایمان را از ورود مسعودش

رونق و بهائی پدید آمد و سرّ آیه مبارکه لهم دارالسلام عند ربهم  
 و هو وليهم بما كانوا يعملون ظهور یافت و هم صدق حدیث  
 اسعدالناس به اهل الكوفة محقق شد و احادیث کثیره در بیان  
 شمایل و اخلاق آن حضرت که در ظهور نقطه اولی عزّ اسمہ  
 الاعلی وقوع نیافته و مقاصد آنها بر اولی العلم مجهول مانده بود  
 واضح و معلوم گشت منها ما رواه المجلسی فی باب صفات  
 القائم من مجلّد الغیبة من کتاب البحار عن جابر الجعفی عن ابی  
 جعفر علیه السلام انه سئل امیرالمؤمنین علیه السلام عن اسم المهدي  
 فقال اما اسمه فان حبيبي عهد الي ان لا احداث باسمه حتى  
 يبعثه الله فقال السائل فاخبرني عن صفته قال هو شاب مربوع  
 حسن الوجه حسن الشعر يسيل شعره على منكبيه ونور وجهه يعلو  
 سواد لحيته و رأسه بابی ابن خيرة الاماء یعنی جابر جعفی از  
 حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت نموده که سائلی از حضرت  
 امیر علیه السلام از اسم حضرت مهدی سؤال نمود و همانا سائل  
 خلیفه ثانی بود آن حضرت فرمود اما اسم حضرت مهدی را حبیب  
 من یعنی حضرت خاتم الانبیاء با من عهد فرموده است که از نام  
 او حدیث نکنم تا آنکه خداوند تبارک و تعالی او را مبعوث  
 فرماید سائل معروض داشت که مرا از صفات آن حضرت خبر ده  
 فرمود او جوانی است مربوع القامه خوب روی و نیکو موی مویهای  
 سرش بر دوش مبارکش فرو ریزد و نور صورتش بر سیاهی محاسن  
 و گیسوهایش فزونی گیرد پدرم فدای فرزند بهترین کنیزکان باشد  
 انتهى و براهل لسان پوشیده نیست که عرب تفخیما رجال را  
 بعدالله و نسوان را بامه الله مذکور و مکنی دارند و در وقت

خطاب یا عبدالله و هم یا امة الله خطاب نمایند و منها ما رواه  
 المجلسی فی باب العلامات من الكتاب المذكور عن حادث  
 الهمدانی و هو من مشاهیر اصحاب امیرالمؤمنین قال قال علی  
 علیه السّلم المهدیّ اقبل جعد بخدّه خال یكون مبدؤه من قبل  
 المشرق یعنی مهدی مخمورالعین و پیچیده موی است و در گونه  
 مبارکش خالی است و مبدأ ظهورش از جانب مشرق است انتهى  
 و از این قبیل احادیث که تماماً مشعر است بر اینکه قائم با موی  
 پیچیده و گیسوان فرو ریخته و وجه منور و طلعت آفتاب منظر در  
 عین شباب و ربّان جوانی بر نزدیکی کوفه وارد می شود بسیار  
 است و کلّ مبشر است بورود حضرت بهاء الله در دارالسّلام بغداد  
 زیرا که نقطه اولی را بعبادت ارباب عمایم موی مبارک سترده بود  
 ولی جمال اقدس ابهی بقانون مستوفیان و ارباب قلم موی مبارک  
 را نیستردی و صدق حدیث نبوی یلتفت المهدی و قد نزل  
 روح الله من السّماء کأنّما یقطر من شعره الماء در شمایل اقدسش  
 ظاهر و هویدا بودی و بالجمله در سنوات اولیه که آن وجود  
 اقدس بدارالسّلام ورود فرمود افق دیانت چندان مظلم و تاریک بود  
 که جز صاحبان ابصار حدیده و ان هم الآ قلیلون مشرق نور الهی  
 را ادراک ننمودی و غیر ارباب قلوب صافیه و فلما یوجد و یکون  
 بمرکز حقیقی امرالله پی نبردی زیرا که هریک از رؤسای اهل بیان  
 در قطری از اقطار ایران ادّعائی مینمودند و هریک بعد از نقطه  
 اولی باسمى و مناسبتی با آن حضرت از قبیل وصایت و نیابت و  
 مرآتیت و امثالها خلق را بخود دعوت میکردند و با این حال و  
 ادّعا هریک در پرده ستر و اختفا و ظلمت فرار و اتّقاء سیر

میفرمودند و این دعاوی مختلفه و ندهای متفاوته اگرچه از  
جهتی موجب وهن امر مبارک حضرت نقطه اولی بود ولکن  
باراده الله موجب حفظ مرکز حقیقی امر از انظار اعداء گشت و  
مکروا و مکرالله و الله خیرالماکرین زیرا در آن اوقات بجهاتی که  
بر ارباب درایت معلوم است تمام همت رؤسای دولت و علمای ملت  
بر این مقصور و مصروف بود که مرکز حقیقی امر را بیابند و  
رکن اصلی را بدست آرند و امر مبرم الهی را زایل و منهدم  
گردانند لهذا ارتفاع ندهای مختلفه اعداء را مبهوت و متحیر  
مینمود و سراج امرالله را در هبوب ریح عاصفه محروس و  
محفوظ میداشت و چون حضرت بهاء الله را که سراج مضمی امر  
و رکن قوس دین و مقصود اصلی نقطه اولی بلکه موعود حقیقی  
جمیع رسل و انبیاء بود هنوز میعاد اظهار امر و اعلاء ندا نرسیده  
بود لهذا میرزا یحیی معروف به ازل در عداد سایر اهل دعوا  
باسم وصایت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی در میان اهل بیان اشتهار  
و اعتبار یافت لکن کسی وی را ملاقات نتوانستی نمود چه او در  
غایت ستر و خفا میزیست و هرروز در محلی و در هر محلّ باسم  
و رسمی خود را مخفی و مستور میداشت تا آنکه در بین طایفه  
باسم مستور مذکور میشد و تحمّل مشاق خطیره مرآوده ملل و  
معارضه دول فقط در عهده حضرت بهاء الله بود و این خود  
مطلبی است غیرمخفی که در آن اوقات که وجودات راسخه از  
سطوت اعداء بر خود میلرزید و قلوب کالجبال از انتساب باسم  
بایه تزلزل مییافت و ابداء معین و نصیری وحامی و ظهیری برای  
این فرقه یافت نمیشد و احدی کلمه خیری در باره این طایفه

نمی گفت در این موقع اگر نفسی مرجع و ملاذ این قوم گردد و محلّ بیم و امید دشمن و دوست آید و ابدأ مخفی و مستور نشود چه مایه زحمت باید تحمّل نماید و چه مقدار شدايد و احوال را بر خود روا دارد و در غایت جرئت توانم گفت و آراسته بگوهر انصاف منکر نتواند شد که در آن ایام در تمام جهان نفسی نبود که صریحاً باسم بابی بودن اقرار نماید تا چه رسد باینکه خود را محلّ توقّعات متنوّعة دوستان و سهام متواتره دشمنان گرداند جز وجود انور اقدس حضرت بهاء الله که مانند جبل شامخ در مصادمت سبیل معاندت اعداء و توقّعات فوق العاده احباء ثابت و راسخ بود و ابدأ اظهار ملالت و سأمّت نفرمود تا آنکه نور امرالله ساطع شد و شمس کلمه الله لامع آمد

فوا عجباً انّی احاول مدحه

و قد فنیت فیہ القراطیس والصّحف

وما حارت الاوهام فی عظم شانه

باکثر ممّا حار فی حسنه الطّرف

و خلاصه القول دیری نگذشت که ذکر محاسن اخلاق و محامد اطوارش مانند نفعه طیب آفاق را معطر نمود و جذّابیت بیان و منظرش قلوب را بامرالله مایل و منجذب فرمود و احباب از هر بلد برای ادراک لقایش عزیمت دارالسلام نمودند و اعیان عراق گوهر محبتش مانند جوهر روح در دل جای دادند و ذکر جلالتش مسموع دوست و دشمن شد و صیت مطاعیتش مقروع سمع قریب و بعید گشت لهذا شراره حسد در قلوب رؤسای داخل و خارج اشتعال یافت و عواصف فتن از هرسو آن سراج منیر را احاطه نمود

چندانکه آن حضرت نخست بجهت اطفای نار بغضای احبّاء از دارالسلام بدون اعلام به احدی هجرت فرمود و نفسی از محلّ توجّه آن حضرت مطلع نبود و پس از غیبت آن حضرت احبّاء را انجماد و خمودت فرو گرفت و نفوذ و غلبه‌ای که در امرالله مشاهده می‌شد یکباره زایل و معدوم شد و بر کلّ روشن و معلوم گشت که حرارت و اشتعال کلّ نفوس از آن شعله نورانیه مستفاد بودی و افق امرالله از این کوکب درّی ضیاء و روشنی یافتی لذا بعضی از غیرتمندان احباب در مقام تفحص بر آمدند و نشان آن حضرت را در حدود سلیمانیه یافتند و در غایت عجز و تضرّع از حضرتش رجای عود بدارالسلام نمودند و در خدمتش به بغداد رجعت کردند و پس از رجعت حضرت بهاء الله به بغداد دیگر باره در قوای امریه انتعاشی فوق اولّ ظهور یافت و فضای دین بیان را بهجت و صفائی زاید از نخست پدید آمد زیرا که در اوقات توقّف در دارالسلام کتاب مستطاب ایقان و صحیفه منیره جواهرالاسرار و بعضی دیگر از الواح عربیه و فارسیه از قلم مبارکش نزول یافت و از نزول آن بیانات الهی و آیات آسمانی که در صحف اولی از آن بماء سماوی تعبیر رفته اشجار وجود را نضرت و طراوتی مشهود پدید آمد و دست اهل رشاد در جذب و تبلیغ ارباب استعداد نیک قوی و نیرومند شد و در امر الهی غلبه و نفوذی باهر ظاهر گشت و فقهاء و مشایخ ایران که مقیم و متوقّف عراق عرب بودند از ملاحظه عزّت و استعلای امر بنار حسد مشتعل گشتند و در مقام کینه و عناد قیام نمودند و با قونسول ایران میرزا بزرگ خان قزوینی که مقیم بغداد بود متفق

گشتند و مشورت‌ها کردند و دفترها به‌رسو فرستادند تا آنکه عاقبت پس از یازده و زیاده که آن حضرت متوقف دارالسلام بود سعی و کوشش قونسول کبیر ایران مشیرالدوله حاجی میرزا حسین خان حکم حرکت حضرت بهاء‌الله از بغداد و توجه به قسطنطنیه از حضرت خداوندگار ماضی سلطان عبدالعزیزخان عثمانی صدور یافت و در ایام توقف آن حضرت در بغداد وقایع کلیه از اعدای داخلیه و خارجیه رویداد که شرح آن درخور کتب تاریخیه است نه مناسب صحف و رسائل استدلالیه لذا از نگارش آن صرفنظر نمود و بسط مقال را فیما یناسب الاستدلال راجع دانست و خلاصه القول چون حکم حضرت خداوندگار بنهج مذکور صدور یافت حضرت بهاء‌الله عزیمت توجه و مسافرت به قسطنطنیه فرمود و به باغ نجیب‌پاشا والی سابق عراق نقل مکان نمود و ورود آن حضرت در باغ مذکور عصر یوم اول اردی‌بهشت ماه جلالی بود و توقف آن حضرت در باغ نجیب‌پاشا دوازده یوم امتداد یافت و اهل بهاء این ایام را عید اعظم نامند و اشرف ایام متبرکه‌که شمارند چه این ایام آن حضرت باظهار امر مبارک قیام فرمود و دوستان را ببشارت ظهور بدیع و طلوع منیع مستبشر و مسرور داشت و پس از وداع دوستان و ارادت کیشان لوای توجه را بجانب مدینه کبیره برافراشت و طی طریق چهارماه امتداد یافت چون حضرت بهاء‌الله بدارالسلطنه قسطنطنیه نزول فرموده نخست در منزلی که اولیای دولت تعیین نموده بودند وارد شد و پس از سه روز بجهت ضیق منزل بمحلی دیگر انتقال فرمود و پس از توقف چهارماه در مدینه کبیره بر حسب حکم حضرت سلطان از قسطنطنیه ببلده ادرنه از



بلاد روملی متوجّه شد و با اهل حرم و اتباع و متعلّقان در آن شهر متوقف گشت و پس از توقّف در آن بلد دیری نگذشت که بسبب ظهور نورانیّت اخلاق و شمایل و وفور جذاییت اطوار و خصائل آن حضرت و حسن رفتار و نیکوئی اطوار احباب بزرگان آن بلد بلکه عموم اهالی آن ملک حبّش را در دل گرفتند و به تمجید و توصیف آن حضرت در هر محفل زبان گشادند و عموم این طایفه را معرّز و محترم داشتند

### در بیان طلوع فتنه فرقه ازلیّه

همانا از پیش اشارت شد که پس از شهادت طلعت اعلی عزّ اسمه اشخاصی چند بدعاوی مختلفه گردن افراختند و هریک در بلدی و گوشه جمعی را با خود متّفق ساختند لکن چنانکه بر اهل بصارت روشن است هریک نرد غایبانه می باختند و طبلی در زیر گلیم می نواختند هیچیک را آن قوت جنان و استقامت ارکان نبود که جان در راه طلب نهد و آشکار خلق را الی الله دعوت نماید از جمله میرزا یحیی که در میان اهل بیان به اسم ازل معروف بود بشرحی که در کتب تاریخیّه قوم مذکور است به اسم وصایت نقطه اولی مشهور شد و بسبب انتساب او به حضرت بهاء الله و موافقت ادّعای وصایت با مذاق شیعه اثنی عشریه ادّعای او از همگنان نزد اهل بیان مقبول تر آمد زیرا که عموماً اهل بیان اصلاً از جماعت شیعه بودند و اغلب پس از ایمان به نقطه اولی هنوز خرافات آن قوم را در دل راسخ و متمکّن داشتند و ظهور مبارک نقطه اولی را بوقایع ایّام حضرت خاتم الانبیاء قیاس می نمودند و بوهم محکم واثق و منتظر بودند که در امر مبارک دوازده وصیّ مجعول آنهم

در حالت اختفا و خمول وصایت نماید و وصی دوازدهم غایب گردد و سلاطین جور و خلفای ظلم در دین بیان ظاهر گردند و حق وصی معمول را مغضوب دارند و مسجدها بسازند و منارها برافرازند و پس از دو هزار سال من یظهروه الله ظاهر شود و بظلم اهل بیان شهید گردد و چون این ترتیبات خیالیّه ظهور یابد آنوقت اهل بیان اذعان نمایند که شجره امرالله ثمره نیکو آورده باشد و در حقیقت اکثر این قوم نه از بشارت کتب سماویّه کما ینبغی مستحضر بودند که موقع ظهور را بشناسند و نه باصل دلیل ناظر بودند که از مسلک مستقیم منحرف نگردند و نه بنور تقوی منور که در ظلمت امتحان گمراه نشوند و نه باعمال طیّبه محفوف که مورد اوهام و ظنون موحشه نیایند و کفاک فی فهم المقصود ما قاله بعض الاولین اذا ساء فعل المرء ساء ظنونه و اکفی منه قول الله ربّ العالمین انّ الله لا یهدی القوم الفاسقین

و بالجمله میرزا یحیی معروف به ازل پس از آنکه بعد از شهادت نقطه اولی به اسم وصایت نقطه اولی در میان طایفه مذکور و مشهور شد در جمیع اوقات در غایت ستر و خفا حرکت می نمود و به لباس درویشان از طهران به عراق عرب مسافرت کرد و در اوقات توقّف در بغداد نیز همواره مخفی و پنهان بود و گاهی به اسم حاجی علی و گاهی به اسم مستور موسوم و مذکور می شد و این نکته بر ارباب فراست پوشیده نیست که نفس ستر و خفا موجب مزید اوهام و تصوّرات فوق العاده ارباب اعتقاد خواهد شد و اکثری از حقیقت حال شخص مستور بی خبر و غیر مطلع خواهند ماند و حسن ظنّ خاصّه، ظنّ نقابت و ولایت با وصف اختفا و

غیبت موجب وقع در قلوب و مهابت در صدور خواهد گشت لهذا  
 صولت اسمی اول جمیع امر را فرو گرفت و مهابت غیبی او دلها  
 را پر کرد بحدی که جمیع نزد اسمش خاضع و حین وصفش خاشع  
 و متواضع بودند و او را در دین بیان مانند یکی از ائمه و یا  
 خلفاء در دین اسلام می پنداشتند و قلیلی از حقیقت امر مخبر  
 بودند و مطلع حقیقی امرالله را می شناختند لکن بسبب نهی  
 حضرت بهاء الله قدرت اظهار نداشتند و برخی متحیر و مبهوت  
 بودند زیرا که جمیع قدرت و جذآییت و استقامت و اعلاء امر و  
 نصح عباد و جواب مسائل وارده از بلاد را از حضرت بهاء الله  
 مشاهده می نمودند و نام وصایت و نیابت و امامت و مرآتیت و  
 امثالها را از ازل مسموع می داشتند و خلاصة القول اسم ازل در  
 میان قوم برفعت مذکور بود تا اینکه حضرت بهاء الله در باغ نجیب  
 پاشا هنگام هجرت از دارالسلام باظهار امر مبارک قیام فرمود لذا  
 جمیع از حقیقت امر آگاه گشتند و از ظلمت حیرت و وهم  
 استخلاص یافتند و از مضیق تردید و شک بیرون آمدند و اکثری  
 بسبب کمال ظهور حقیقت و نورانیت آن وجود اقدس در غایت  
 سرعت و استقامت به قبول امر الهی سرافرازی جستند و قلیلی در  
 غایت قلت باغواهی برخی از ارباب حسد بشبهات موروثه از مذهب  
 ضلالت متمسک و متشبث گشتند و از امرالله معرض بل علی  
 الله معاند و معترض شدند و خلاصة القول در غایت سرعت کلمه  
 مبارکه بهائیه در دیار و بلاد غالب و نافذ شد و قلوب عباد از  
 عیادت ازل مصروف گشت و آن همه علو و سمو و قبول که در  
 عالم و قلوب داشت بهبوط و سقوط و زوال راجع آمد و سر نبوت

بولس رسول در باب دویم از نامهٔ تسالونیکیه و اخبارات  
 واقعه در احادیث اسلامیّه فی غایة الظهور ظاهر و آشکار شد  
 و سرآمد معرضین اهل بیان حاجی سید محمد اصفهانی بود و در  
 حقیقت او ازل را نیز باعراض اوامر اقدس ابهی اغوا نمود و او  
 در مراتب مکر و دها واقف رتبهٔ علیا بودی و در مراسم فریب و  
 اغوی وحید و یکتا نمودی و سالها با جمال اقدس ابهی حسد و  
 بغضی بلانهایت داشتی چنانکه در اوقاتی که نیر آفاق از افق  
 عراق مشرق بود در اتلاف وجود مبارک سعی و کوششی فوق  
 العاده مینمود و هر قدر بر اعلاء امرالله افزوده میشد بر مراتب  
 بغض و عداوت او نیز میافزود لذا در اوقات توقّف در ادرنه که  
 نار از نور ممتاز شد و خار از گل پدید آمد و اعراض ازلیّه از  
 شریعهٔ مقدّسه الهیه آشکار گشت سید محمد مذکور نظر بعداوت  
 دیرینه شبهاتی واهیه بفرقهٔ ازلیّه آموخت و خرافاتی چند در لباس  
 ادله به آنان تعلیم نمود و اگر کسی به نظر دقت ملاحظه نماید  
 شبهات این فرقه را در اعراض از امر اقدس طلعت ابهی عین  
 شبهات ملل اسلامیّه بیند در امر مبارک نقطهٔ اولی و کذلک  
 شبهات آنان را عین شبهات ملل ماضیه نگرد در عدم اقبال به  
 حضرت خاتم الانبیاء کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم  
 تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون  
 و اقوی شبههٔ این قوم در اعراض از امرالله همان است که بدان  
 سابقاً اشارت شد که چرا امر مبارک نقطهٔ اولی عزّ اسمہ الاعلی  
 مثل امر حضرت خاتم الانبیاء امتداد نیافت و در دین بیان  
 سلاطین و پادشاهان برنخاست و مسجدها ساخته نشد و امثال هذه

من الاوهام الكاذبه و القياسات الباطله و چون ناچار طالب و مجاهد را در عالم مجاهدت و سلوک در این عقبه توقّف خواهد افتاد نگارنده عبارات بعض این قوم را در این اوراق می‌نگارد و جواب آن را معروض می‌دارد تا آنکه ارباب دانش بر مقدار فضل و هنر و ادراک و شعور هرکسی استحضار یابند و از فتنه‌ای که حقّ جلّ جلاله در کتب مقدّسه از آن اخبار داده و خلق را از آن تخویف فرموده است مطلع گردند و باو پناه جویند اَنَّهُ یَکْفِی الْعَامِلِینَ

در سنهٔ ماضیه یک دو صفحه از کتاب هشت بهشت بنظر رسید که آنرا شیخ احمد و آقاخان کرمانی تصنیف نموده و به اسم اینکه این کتاب از مصنّفات جناب حاجی سید جواد کربلائی است معروف و مشهور داشته‌اند که ازلی بودن آن جناب را به این کتاب ثابت کنند و به اسم او فرقهٔ ازلیّه را اعتبار و افتخار بخشند نخست مرا از این مقدار شعور و ادراک عجب آمد که انسان چه مایه پست فطرت و دون همت باشد که حقّ جلّ جلاله را در نصرت امر خود العیاذ بالله عاجز و قاصر شمرد و از کلمهٔ طیبه اَنَا لِنَصْرِ رَسُلِنَا وَ الَّذِینَ آمَنُوا غَافِلٌ مَّانِدٌ وَ از آیهٔ مبارکه اِنَّ جَنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ زاهل باشد و از نام مردگان آنهم بکذب و افتراء نصرت و معاونت طلبد براستی باید بر صاحبان اینگونه خرد و دانش ترخّم نمود و از پیشگاه اقدس حضرت ربّ العزّه برای ایشان نجات و رستگاری طلبید باشد که فروغ نور اعلی بر اینان تابد و از ظلمت مکر و فریب رهائی بخشد اَنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

مؤلف کتاب هشت بهشت گفته است

من ینظیره الله ظهور موعود دین بیان است در قیامت بعد و رجعت  
 اخری مانند ظهور قائم در دین اسلام و عدد آن را مستغاث  
 فرموده اند که دو هزار و یکسال باشد و مکرّر حضرت نقطه بیان  
 میفرماید خداوند عالم تا خلق ظهور اول را اکمال نفرماید خلق  
 دیگر ظاهر نمی کند و ظهور نخستین تا بکمال خود نرسد ظهور  
 دیگر ظاهر نخواهد شد والّا امور حقّ سبحانه و تعالی جزاف و عبث  
 خواهد بود العیاذ بالله و این معنی با قواعد عقلیه و اصول حکمیه  
 بدیهی است که هیچ دهقانی تا از درخت غرس کرده خود اقتطاف  
 ثمر نکند بجای او درخت دیگر غرس نخواهد کرد انتهى کلام

### جواب

اگرچه جواب این مطلب از آنچه در سابق نگاشته شد که کلّ کتب  
 سماویّه مبشّر بدو ظهور و دو ندا است معلوم و واضح گشت و  
 بشارات وارده در قرآن را خود دیدی و اخبارات وارده در احادیث را  
 شنیدی لذا احتیاج به نگارش جواب نماند معذک اکمالاً لما سبق  
 معروض می دارم که اولاً اینکه فرموده است من ینظیره الله موعود  
 دین بیان است در قیامت بعد و رجعت اخری مانند ظهور قائم در  
 دین اسلام قیاسی است باطل و وهمی است کاذب این ظهور اقدس  
 ابهی موعود کلّ کتب سماویّه است و مذکور در جمیع صحف الهیه  
 و قیامت کبری که در جمیع کتب بورود آن اعلام رفته یوم ظهور  
 حسینی است و بعبارت اخری نزول ثانوی عیسوی چنانکه در اکثر  
 الواح قدسیّه بصراحت ادّعا فرموده است و به ندای جهانگیر بتمام  
 امم ابلاغ داشته است کما قال جلّ ذکره و عزّ بیانه یا ملاء البیان  
 اتّقوا الرحمن هذا هو الّذی ذکره محمّد رسول الله و من قبله الروح و

من قبله الکلیم و قال ایضاً جلّ جلاله و عمّ نواله فی مقام آخر  
قل تالله قد ظهر ما هوالمسطور فی کتب الله ربّ العالمین انه لهو  
الذی سمی فی التّوراة بیهوه و فی الانجیل بروح الحقّ و فی الفرقان  
بالتّبا العظیم تمسّکوا یا قوم بما وعدتم به من قبل بلسان النّبیین  
و المرسلین ایاکم ان تمنعکم الواح النّار عن المختار و کتاب  
السّجّین عن الحقّ المبین و قال فی لوح آخر تعالت کلمته و جلّت  
عظمته واحاطت قدرته قل یا قوم انه لا یشار باشارتکم و لا  
یمشی فی طرقکم قد ظهر بالحقّ و اظهر صراط المستقیم انه  
لهوالمذکور فی صحف القبل و الموعود فی کتب الله ربّ العالمین  
انتهی و از این قبیل آیات کریمه در الواح مقدّسه بسیار نازل  
شده است که کلّ صریح است بر اینکه آن وجود اقدس ابهی موعود  
کلّ انبیاء است و مذکور در جمیع صحف اولی و ظهور مبارک  
نقطه اولی محض تقریب خلق بود بقبول امرالله و بشارت ناس  
بقرب ورود یوم الله چنانکه ظهور حضرت عیسی علیه السّلم موعود  
بالاصاله بود در تورات و ظهور حضرت یحیی با جلالت قدر و  
عظمت مقام وقوع نیافت الاّ برای تقریب خلق بقبول امر حضرت  
عیسی و بشارت ناس بقرب طلوع آن گوهر اعلی اینست که در  
اخبار و احادیث کثیره وارد شده است که با قائم عیسی علیه السّلام  
از آسمان نازل شود و در اراضی مقدّسه ورود فرماید پس در  
صورتی که این مرد خود را از اهل قیاس شمرده و بقیاس متمسک  
گشته است بایستی ظهور مبارک نقطه اولی را به ظهور حضرت  
یحیی قیاس نماید تا با بشارات قبل موافق و مطابق آید و  
بالجمله نظر بهمین نکته که بشارت ظهور حضرت موعود در کلّ

کتب سماویّه نازل شده است و عهد این طلوع اعظم بلسان جمیع  
 انبیاء و رسل مأخوذ گشته است در سوره مبارکه جاثیه از سور  
 قرآنیّه نزول یافت که و یوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون و  
 ترى کلّ امة جاثیه کلّ امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم  
 تعملون خلاصه ترجمه آیه مبارکه اینست که می فرماید که یوم  
 قیامت مبطلان زبان می کنند و جمیع امم بزانو در می آیند و هر  
 امتی به کتاب خود خوانده می شوند پس نیکو نظر کن که در  
 این آیه بدو واقعه از وقایع یوم قیامت اعلام رفته است واقعه اولی  
 آنکه در یوم قیامت جمیع امم جاثی و بزانو در آمده می باشند  
 و مقصود این است که چون جمیع امم جز کتاب آسمانی حجّتی و  
 سندی در اثبات حقیّت دین خود در دست ندارند و چون صاحب  
 ظهور نیز بهمان حجّت ظاهر می شود و خلق را به کتاب ربّانی و  
 وحی آسمانی می خواند لذا هر نفسی از او اعراض نماید در مقام  
 احتجاج بزانو در می آید و بحجّت دین خود ملزم می گردد و  
 این نکته از غایت ظهور محتاج ببسط و تطویل نیست این است  
 که نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در مواضع عدیده از کتاب مستطاب  
 بیان فرموده است اگر در حجّت دین خود موقن می بودید اقرب از  
 لمح بصر تصدیق می نمودید و جمال اقدس ابھی مخاطباً لاهل  
 البیان و غیرهم من الملل الاولی فرموده است قل یا ملاء الادیان  
 بأی حجّة امنتم باللّه من قبل و بأی برهان اعرضتم عن الذی به  
 استوی هیکل القدم علی العرش و نطق منزل البیان قد ظهر ما  
 تزین بذکره الزّیر والالواح و این خود اظهر از هر شیء است که به  
 آیات سماویّه حجّت خصم معاند منقطع می شود و در هنگام



مقاومت و احتجاج بزانو در می آید واقعه ثانیه که در آیه مبارکه از آن اخبار داده است این است که هر امتی بکتاب خود خوانده می شود و این ممکن و متصور نیست جز آنکه بشارت ظهور موعود در کلّ کتب بصراحت وارد شده باشد و اینک کتب سماویّه از قبیل تورات و انجیل و صحف ابراهیم و غیرها مترجماً در تمام جهان موجود و مبسوط و گسترده است ملاحظه فرما که در هیچیک خبری از ظهور قائم نیست مگر در کتب مقدّسه انجیل و رسائل انبیای بنی اسرائیل که به اسم ایلیا و یحیی در یک موضع بشارت وارد شده است آنهم باین معنی که نخست ایلیا و یا یحیی ظاهر شود و امور را قبل از ورود یوم الله اصلاح فرماید و خلق را مستعدّ قبول امرالله نماید و لکن در جمیع این کتب مقدّسه بشارت این ظهور اقدس انور ابهی مورّخ و معین در غایت ظهور و صراحت وارد شده و حجّت بر کلّ ملل بالغ و تمام گشته است آیا نمیبینی که امر مبارک در کلّ ملل نفوذ یافته و فروغ آفتاب عالم آرا قلوب مستعدّان سایر ادیان را منور و روشن داشته است

این جهان پر آفتاب و نور ماه

تو بهشته سر فرو برده بچاه

که اگر حقّ است کو آن روشنی

سر ز چه بردار و بنگر ای دنی

جمله عالم شرق و غرب آن نور یافت

تا تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

و نگارنده آیاتی را که مورّخا در کتب مقدّسه قرآن و انجیل و تورات و اوستا و زند و احادیث اسلامیّه وارد شده است بر حسب

خواهش یکی از بزرگان در بلدة طیّبه همدان در رساله موسومه بشرح آیات مورّخه نگاشته و هم بر حسب ملتمس مشایخ بنی اسرائیل بشارات وارده در کتاب مقدّس تورات را بر این ظهور جلیل در رساله ایویّه مرقوم داشته است هرکس خواهد به آن رجوع فرماید

و اما اینکه مرقوم داشته است که (عدد آن را مستغاث فرموده است که دو هزار و یکسال باشد) یعنی حضرت نقطه اولی معین فرموده که من یظهره الله دو هزار و یکسال پس از آن حضرت ظهور خواهد فرمود در این موقع اگر رعایت ادب را نگویم این سخن را بکذب و افتراء علی الله نگاشته گویم که شیمه حسد و معاندت که بسی بر اهل علم ناروا و نازیبا است او را بمغالطه مجبور و ناچار داشته است زیرا که جناب آقاخان چنانکه شنیده ام مردی فاضل و دانشمند است و مانند آفتاب روشن است که او کتاب بیان را دیده و ملاحظه نموده است که حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی در مواضع عدیده از کتاب بیان تصریح فرموده است که ظهور من یظهره الله معلوم نیست که در چه زمان واقع خواهد شد ولکن تا عدد مستغاث امتداد نخواهد یافت چنانکه در باب عاشر از واحد سابع فرموده است زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چه قدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد در کور قرآن بدو وعود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو و در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و قرآن بالف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال

ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای  
 افنده مسبحین می شناساند خود را بکلّ باذن الله عزّ و جلّ انتهی  
 و هم در باب خامس عشر از واحد ثالث بیان که تصریح به اسم  
 مبارک بهاء الله فرموده است می فرماید ولی مراقب ظهور بوده  
 که قدر لمحّة فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن  
 بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر  
 احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست  
 اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رثوف این است که در حین  
 ظهور باوامر عالیّه خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رقد  
 بیدار نماید و نگذارد امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث  
 بکشد و در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیرالله هر وقت  
 شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آرند  
 اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل  
 کلمة الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه  
 نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عمّا یصفون  
 انتهی و از این قبیل بیانات در کتاب بیان بسیار است که در  
 کلّ تصریح فرموده است که میعاد ظهور غیر معین است هر وقت  
 شمس حقیقت ظهور فرماید احدی را نمی رسد که چون و چرا گوید  
 و این نکته با سنّت امتحان که از سنن حتمیّه الهیّه است موافقت  
 دارد چه اگر در کتاب الهی نازل شود بصراحت که فلان وقت  
 موعود ظاهر خواهد شد هرکسی در آن موعود صاحب ظهور را  
 خواهد شناخت و تمیز میان طیّب و خبیث باقی نخواهد ماند

چنانکه در قرآن شریف نیز وارد است که چون سؤال از قیامت مینمودند حضرت رسول از تعیین وقت بامر الهی ابا میفرمود و ورود آن را بارادة الله معلق می‌داشت و همچنین در انجیل حضرت عیسی علیه السّلم میفرماید که از ساعت غیر از خداوند تبارک و تعالی اطلاع ندارد و علم الله که این مطلب از غایت ظهور احتیاج باستدلال ندارد و چنان نیست که جناب شیخ احمد و یا آقاخان خود این مطلب را ندانند بلکه بجهتی که عرض شد بر نگارش این گونه مطالب تعمد نموده و خود را نزد اهل علم از مقام عالی نصفت ساقط و زایل داشته‌اند بلی چون علم کلّ شیء در کتاب الهی نازل است میعاد ورود یوم قیامت کبری نیز در تورات و انجیل و فرقان و بیان نازل شده است لکن عبارات مرموزه و بیانات ملفّزه که ارباب قلوب قاسیه و صدور مظلّمه از ادراک آن محروم مانند وصاحبان ابصار منیره و افندة منوره بتعلیم صاحب ظهور به معرفت آن مرزوق گردند و حضرت نقطه اولی در باب ثالث از واحد سادس در این مقام چنین فرموده است و در ظهور من ینظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا یک واحد مراقب باش که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از آن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ بظهور بعد انتهى و واحد باصطلاح بیان نوزده سال است فافهم ان کنت ذا فؤاد مدرک منیر و تعجب است از اهل بیان که میعاد امتداد یوم قیامت را با تعیین قرآن در پنجاه هزار سال که بر هفت سال

ایام ظهور نقطه اولی جایز دانسته اند که منزل و مأول گردد و جایز نمی دانند که با عدم تعیین مستغاث خداوند قبل از دوهزار و یکسال من یظهره الله را ظاهر فرماید و سنه مستغاث را بر نوزده منزل گرداند و اما اینکه گفته است تا خلق ظهوری کامل نشود خداوند ظهوری دیگر را ظاهر نمیفرماید چنانکه تا دهقان ثمره نهالی را که غرس کرده است اکتطاف ننماید نهال دیگر را بجای او غرس نمی کند الی آخر قوله همانا مؤلف کتاب ثمره ظهور نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی را بنای مساجد مزخرفه و ظهور سلطنت های ظالمه و بروز اختلافات مذهبیه و امثالها دانسته است در دین بیان نه بلوغ افنده عباد بمقام کمال و استعداد خلق برای قبول امر حضرت ذی المجد و الجلال و حال آنکه ملاحظه نمودی که نقطه اولی میعاد ظهور را استعداد قبول خلق مقرر فرموده است نه بنای مساجد و ظهور سلطان و طول زمان آیا این مرد تفکر ننموده که هر ملّتی از قبول امرالله ابا نموده اند بهمین کلمه متمسک گشته اند که خلق ظهور قبل تکمیل نیافته است زیرا معنای آنچه جماعت شیعه در ردّ صاحب بیان گفته اند که علامات ظاهر نشده مثلاً از قبیل اینکه سفیانی ظهور ننموده و دجال خروج نکرده و کفر عالم را نگرفته و امثالها بعینها مانند همین است که اهل بیان در اعراض از این ظهور اعظم می گویند هنوز مساجد ساخته نشده و سلاطین بیان ظهور ننموده و بیان هائی که به هزار مشقال ذهب ارزد کسی ننوشته است و امثال ذلک من الخرافات که همواره دست آویز معرضین هر ملّتی بوده است نهایت اینست که اهل بیان زحمت کشیده و عبارت را تغییر داده اند و بجای لفظ علامات

ظاهر نشده است کلمه خلق ظهور تکمیل نیافته است نهاده اند و آیا  
 اهل بیان در باره ظهور حضرت یحیی علیه السلام چه می گویند که  
 وجودی بآن عظمت و جلالت که حضرت عیسی علیه الاف التّحیّة و  
 الثّناء در حقّ او فرموده که مادر بزرگی یحیی نژانیده و از انبیای  
 قبل مانند ابراهیم و موسی و داود علیهم السّلام اکمل و افضل  
 بوده و در قرآن مجید در باره اش کلمه عظیمه و آئیناه الحکم  
 صبیّا نزول یافته است معذک هنوز در حال حیوة بود که  
 حضرت عیسی امر مبارک خود را اظهار فرمود چنانکه در فصل  
 (۱۱) انجیل متّی مذکور است که حضرت عیسی در حقّ یحیی  
 علیهما السّلم فرمود برای دیدن چه چیز بیرون رفتید آیا پیغمبری  
 را بلی بشما می گویم از پیغمبر هم افضل زیرا همان است که در  
 باره او مکتوب است که اینک من رسول خود را پیش روی تو  
 میفرستم تا راه را پیش روی تو راست و مهیّا نماید هرآینه بشما  
 میگویم که ممتّن ولد من النّساء بزرگتری از یحیی تعمید دهنده  
 برنخاست لکن در ملکوت خداوند آنکه از همه کوچکتر است از وی  
 بزرگتر است انتهی تدبیر فی هذه العبارة فانّ فیها نکته  
 يعرفه البصیر و ينصعق منها المعرض الشّریر و پس از این بیان  
 که ذکر شد عباراتی است که مشعر است بنسخ حکم تورات بظهور  
 حضرت یحیی تا اینکه ثانیاً در حقّ آن حضرت میفرماید و  
 اگر باور کنید همان است ایلویه که باید بیاید هرکه گوش شنوا دارد  
 بشنود انتهی اکنون اهل بیان چگونه جایز دانسته اند که ظهور  
 حضرت یحیی بآن عظمت و جلالت که شنیدی بلافاصله مقارن با

ظهور حضرت عیسی واقع شود و نهال جدید الغرس وجود مبارک  
 حضرت یحیی قبل از اقتطاف ثمره با اعتقاد اهل بیان بجایش نهال  
 ظهور مقدّس عیسوی مغروس گردد و جایز ندانسته اند که خداوندی  
 که فاعل ما یشاء است همین سنّت را در نزول ثانوی عیسوی  
 معمول دارد و ظهور مبارک نقطه اولی را مبشّر ظهور اقدس ابهی  
 گرداند<sup>۸</sup> و ثمره ظهور اول را تقریب خلق بظهور ثانی مقرر دارد<sup>۸</sup> با  
 اینکه اگر بخواهند بفهمند کتب سماویّه و احادیث مرویّه از اهل  
 بیت طهارت کلّ مبشّر است بر اینکه بعد از ظهور قائم حضرت  
 روح الله قیام خواهد فرمود و در اراضی مقدّسه نزول خواهد نمود و  
 سلطان امرش بر مشرق و مغرب غلبه و نفوذ خواهد یافت و اقبال  
 و اعراض امثال نگارنده و جناب مؤلف منفعت و ضررش بنفس ما  
 راجع خواهد شد

و هم مؤلف مذکور گفته است

وانگهی ظهور بعد باید بالبدیهه اشرف از ظهور قبل باشد و در  
 صورتیکه ظهور نخستین هنوز مقام نطفه دارد و بکمال طبیعی  
 خود بالغ نشده چگونه معقول و متصوّر است که بگونه عالم  
 ظهوری اشرف اقتضا نمود و ظهور نخستین منسوخ شد زیرا که با  
 شیء غیر معلوم که هنوز ظاهر نشده چیز دیگر را نمی توان نسبت  
 داد و قیاس شرافت و عدم شرافت آنها را نمود و این سخنی است  
 که از غایت سخافت برای زن شکلا خنده انگیز می باشد انتهی

جواب

مؤلف چنان تصوّر کرده است که خداوند تبارک و تعالی امثال بنده

و او را حکم بین الظهورین قرار داده و ترازوی سنجیدن اشرقیّت مظاهر امرالله را در کفّ او نهاده است رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّه طوره آیا هیچ امتی ظهور بعد را اشرف از شارع دین خود دانسته اند که این مرد می خواهد اهل بیان باشرقیّت این ظهور اعظم اعتراف نمایند و یا مدرک اقتضای عالم بر ظهوری اشرف گردند اینک یهود با دنائت وجود خود را اشرف و اعلی از اصحاب حضرت عیسی می دانند بلکه نسبت شرافت بآن نفوس مقدّسه نمیدهند لکن عاقل داند که فرق تا چه پایه است و تفاوت تا چه اندازه براستی بقول او بایستی زن شکلا بر اینگونه عقول خندد و بقول ما سزاوار است که عاقل بر انجام کار و مآل حال صاحبان اینگونه مقال گیرد و از حضرت کبریاء برای ایشان از این نوم گران نجات و رستگاری طلبد

و هم او گفته است:

و این چند نفر که در دین بیان برخاسته ادّعی مقام موعود را نمودند اگر همین قدر حسنّ اولیّات و بدیهیّات را می داشتند از خجالت بزمین فرو می رفتند که هیچ این سخن معقول و ممکن التّصوّر نیست انتهی

### جواب

از نگارش جواب این عبارت نگارنده معذرت می طلبد زیرا که حقّ جلّ جلاله رکاکت قول و زشتی خوی را در لسان و ارکان عباد خود نهاده و وجود اهل بهاء را از خبث خشونت بیان و زشتی لسان مطهر داشته است پس حقّ جلّ جلاله را ثنا گوئیم و سپاس داریم که قلوب ما را از دنس و رجس عداوت منزّه فرمود و بگوهر



گرانبهای دوستی کلّ ملل و قبایل بیاراست و بآنچه شایسته مقام  
 عالی انسانیت و صیانت عالم بشریت است مأمور داشت و از آنچه  
 موجب حدوث اختلاف و تفرقه است نهی نمود کما قال جلّ ذکره  
 و جلّ سلطانه فی لوحه الاعزّ الانور مخاطباً لحضرة النبیل الاکبر  
 قل ایتاکم ان تزرعوا زوان الخصومة بین البریة و شوک الشکوک  
 فی القلوب الصافیة المنیره قل یا احبّاء الله لا تعملوا ما یتکتر به  
 صافی سلسبیل المحبّة و ینقطع به عرف المودة لعمری قد خلقتم  
 للوداد لا للضعینة و العناد لیس الفخر لحبّکم انفسکم بل لحبّ  
 ابناء جنسکم و لیس الفضل لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم  
 کونوا فی الطّرف عفیفا و فی الید امینا و فی اللسان صادقاً و  
 فی القلب متذکراً لا تسقطوا منزلة العلماء فی البهاء و لا تصفّروا  
 قدر من یعدل بینکم من الامراء اجعلوا جندکم العدل و سلاحکم  
 العقل و شیمکم العفو و الفضل و ما تفرح به افئدة المقرّبین

و نیز مؤلف گفته است

وانگهی باید اصحاب آن ظهور اشرف و الطّف و اعلی باشند از  
 ظهور بیان و حال اینکه در همه اصحاب این ظهور جدید از خود  
 من ینظره الله گرفته تا همه اصحاب و انصار او بقدر یکنفر از  
 اصحاب ظهور بیان شعور و ادراک ندارند و این چیزی نیست که  
 برای کسی مخفی باشد بلکه هنوز این ظهور اعظم و اصحاب این  
 ظهور نتوانسته خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و هنوز مردم اسم  
 بابی بر آنها اطلاق میکنند چطور ظهور اعظمی است انتهی کلامه  
 جواب این مقالات را از آنچه سابق عرض شد توان مستفاد داشت  
 و این بیانات بیانات اهل علم ابدأ مشابهت ندارد و ظاهر است که

از روی حسد و معاندت نگاشته است و عاقل در جواب حاسد چه گوید و چه نگارد کفی بالحاسد حسده ولکن برای انتباه ارباب فراست در اعظمیّت و اکبریّت این ظهور اعظم اعلی و طلوع الطّف ابهی این مقدار کافی است که پس از شهادت حضرت نقطه اولی اگر این وجود اقدس بین العالم قیام نمیفرمود و در دارالسلام و سایر بلدان در ایّامی که رؤسای بیان از خوف مستور بودند در غایت ظهور و استقامت با خلق معاشرت نمی نمود هرآینه از افعال زشت ازلیان که بر احدی مخفی و مستور نیست امر مبارک از میان رفته و اسم مبارک نقطه اولی از عالم انعدام یافته بود و جز قصصی چند مزیع هر کتاب از آن حادثه عظمی در جهان باقی نمی ماند

در بهار سنه (۱۳۰۵) هجریّه که نامه نگار از کردستان ببلده طیبّه همدان عودت نمود در سراحی حاجی فضل الله که منزل مسافران است وارد شد و حاجی آقاخان نامی از بزرگان تفرش از قهستان قم نیز از زیارت عتبه علیّه حسینیه رجعت نموده روزی چند برای معالجه مرض در آن سرای متوقف گشته بود سرای مذکور را باغچه و حوضی است مشجر و مصفا که صبح و شام مسافران در آن گردش و تفریح می نمایند حاجی آقاخان مذکور هر روزه در کنار آب و سبزه هنگام صرف چای با نامه نگار معاشرت و مصاحبت می نمود و حبّه نگارنده در قلبش نیک رسوخ یافت میرزا یوسف حکیم از وراثت حضرت کلیم که معالج مرض وی بود ضمناً او را بامر اعظم ابهی دعوت می نمود و در طی سخن او را از حال نگارنده آگاه ساخت و او روزی چند بدون اینکه به نامه نگار

مطلبی اظهار دارد بحیرت گذرانید تا آنکه شبی به حجره نگارنده آمد و گفت یا اباالفضل در این ایام معاشرت نیک از حال تو آگاه گشته‌ام و ترا مردی مطلع و آگاه و بیغرض یافته‌ام همانا مردم ایران بچشم خود دیده‌اند که طایفه بایته به اعمالی خود را آلوده کردند که زبان از گفتنش شرم می‌دارد و اموری را مرتکب شدند که هیچ نفسی بر مردمان پست طایفه خود روا نمی‌داند و ارتکاب این امور قبیحه و اعمال خبیثه را جزو دیانت خود شمردند و خورد و بزرگ این طایفه را بزشت‌ترین قبایح در کمال تجرّی آلوده و مبتلا کردند و من آنچه را می‌گویم شهدالله بقول مردم و بروایت غیر نیست که توانم حمل بر عداوت نمایم و ناشی از اغراض خلق گیرم عاقل خود را باختیار باین اسم موسوم نخواهد کرد و مرد باغیرت در این دیانت داخل نخواهد شد از روزی که میرزا یوسف عبری گفته‌است که تو از معتقدین این طریقتی نیک در این حال متحیر و متفکر مانده‌ام نه تو مردی نامقید و بیدیانتی که گویم هوای نفس ترا بمعاشرت این گروه واداشته و نه بی‌علم و درایتی که گویم جهل و نادانی تو را فریفته این قوم کرده‌است و نه میرزا یوسف با تو دشمن است که گویم عداوت مقتضی این تهمت گشته‌است.

خلاصه چاره‌ای نیافتم جز آنکه از خود تو سؤال کنم شاید جوابی که نفس بیاساید و دل بیارامد مسموع دارم جواب گفتم که ای برادر عزیز من خود در آن زمان در این طایفه نبوده‌ام و پس از تصدیق این امر اعظم که همانا زیاده از دوازده سال نیست از اهل بهاء جز دیانت و تقوی و انسانیت و صفا ندیده‌ام و نیافتم ام بلی

اینگونه حوادث که افق امر الهی را مظلّم و تاریک کرد در آغاز  
 رخ نمود لکن راجع به حضرت نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلی نبود زیرا  
 که آن حضرت بسبب سجن و حبس از معاشرت قوم و تربیت طایفه  
 ممنوع بود و پس از شهادت آن حضرت دعاوی باطله و ریاست  
 انفس شریره قوم را از طریق صواب منحرف داشت و وقایعی که  
 میفرمائی و ما نیز منکر نتوانیم شد روی داد لکن نسیم ظهور  
 اقدس حضرت بهاء الله این ابر کشیف مظلّم را از افق امر منقشع  
 فرمود و نصائح قلم اعلی زمام مستعدّان قوم را بجانب دیانت و  
 تقوی و محبّت و صفا و علم و هدی مصروف داشت چندانکه اگر  
 انصاف دهی پس از ظهور این وجود اقدس ابهی با وجود کثرت  
 طایفه بابیه نسبت بسنین اولیّه ابدأ این ناملایمات از این سلسله  
 مشهود نشد و با نفوذ امر در اکثر قری و بلدان بلکه مذاهب و  
 ادیان خلاقی از این طایفه سرزند و عاقل بری را بگناه مذنب  
 مأخوذ ندارد و فتن دینیّه را دلیل بطلان اصل دین نشمرد و نزد  
 اهل بصیرت دلیل بر شبهه قائم باشد نه شبهت بر دلیل غلبه جوید  
 و بالجمله سخن در فتن ایّام سابقه بسیار رفت و شب بیابان آمد و  
 رشته مقال بتصدیق او انفصال یافت و اما اینکه گفته است هنوز  
 این طایفه نتوانسته اند خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و مردم  
 ایشان را بایی نگویند این خود سخنی است که از خلق این زمان  
 باید شنید از معرضین قرون ماضیه هرگونه ایرادات شنیده شده بود  
 در معارضت با مظاهر امرالله جز این ایراد که خارج در حقّ مؤمن  
 چه گفته و او را بچه نام موسوم ساخته است و این نغمه را هم  
 معرضین این زمان بر طنبور اعراض سرودند و این بغله را بر

شطنج اعتراض افزودند تا در متون کتب بیادگار ایشان بماند و موجب حیرت و استعجاب عقلای زمان‌های آینده گردد. و اهل بهاء هرگز نخواسته‌اند که خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و یا باسمی هرچه باشد موسوم گردند و اگر معرضین بدانند که نقطه اولی عزّ اسمہ الاعلیٰ باب این ظهور اعظم بود و با خلق در رد ادعای بایّت العیاذ باللّٰه حیلہ نمی‌فرمود اعتراف خواهند نمود که اهل بهاء بابی حقیقی هستند نه اهل بیان که بر در ماندند و وارد مدینہ دین الہی نگشتند و هنا نختم المقال فی ردّ خرافات اهل الضلال و الحمد لله الغنی المتعال

باری چون در اوقات توقّف حضرت بهاء الله در ادرنہ امر الہی در بلاد ایران نافذ شد و شهرت و غلبہ اسم مبارک بهائی اعتبار و شهرت اسم ازل را زایل و معدوم ساخت آتش حقد و حسد در قلوب نفوس معدودہ ازلیّہ اشتعال یافت و از هر طریق در مقام معارضت و عناد و تزویر و فساد برآمدند و داهیہ زمان حاجی سید محمّد اصفہانی را بقسطنطنیہ فرستادند و او در خدمت قونسول کبیر دولت ایران مشیرالدولہ حاجی میرزا حسین خان و سایر بزرگان راه یافته باکاذیب و مفتریات فوق الحدّ کہ همواره عادت ملل معرضہ بوده‌است اهل بهاء را متّهم نمود و اذہان فتنین عثمانیہ و ایرانیہ را مضطرب و مخدوش داشت و ہردو گروہ را بقیام بمعاندت اهل بهاء بگماشت چه ایرانیان خود منتظر و مترصد چنین دست‌آویزی بودند و عثمانیان هنوز اطلاعی از تفرقہ نار از نور و ازلی از بهائی نداشتند و حاجی سید محمّد را بابی می‌دانستند و قول او را مصدّق می‌شمردند و اینہم از تفضّلات

الهیّه بود که این تفرقه در آغاز ظهور امر مبارک شیوع و شهرت  
 یابد و مسموع ملل و دول گردد تا عمل هر طایفه ای روشن و  
 آشکار شود و امر الهی از سوانح مترقبه و مخاطرات مترصده از  
 قبایح اعمال انفس شریره محفوظ و محروس ماند کما لایخفی  
 علی الفطن البصیر و خلاصه القول مشیرالدوله و سایر ایرانیان  
 مقالات کاذبه حاجی سید محمد را دست آویز کردند و قلوب رؤسای  
 دولت علیّه عثمانیه را مضطرب و مخدوش نمودند تا آنکه چون  
 توقف حضرت بهاء الله در ادرنه تقریباً پنج سال امتداد یافت ناگاه  
 بغتّه باغواهی قونسول کبیر ایرانی و معاونت صدر اعظم عثمانی  
 حکم نفی و اجلاهی حضرت اقدس ابهی بمدینه عکا از حضرت  
 خداوندگار صادر شد و بر حسب امر سلطانی یک فوج سپاهی در  
 ادرنه بیت مبارک را احاطه نمودند و نفسی را اذن دخول و خروج  
 ندادند و روزی چند اهل حرم را از ماکول و مشروب ممنوع  
 داشتند اهالی ادرنه که حبّ وجود اقدس ابهی و عموم اهل بهاء  
 در قلوبشان مکنون و راسخ بود بر باب بیت مبارک اجتماع و  
 مسلم و عیسوی باآواز بلند می گریستند زیرا که مقصد دولت بر  
 اهل بلد مخفی و مستور بود و اجرای حکم نیز باغواهی تبعه  
 قونسول ایران آنگونه سخت و شدید می نمود که اهالی ادرنه گمان  
 می نمودند که وجود مبارک را در بحر تلف خواهند کرد و سراج  
 منیر الهی را در آب اطفی خواهند نمود تا اینکه معلوم شد که  
 حکم خداوندگاری بر اینگونه صدور یافته است که آن حضرت را با  
 یک دو نفس از منسوبین از احباب تفریق نمایند و در شهر عکا  
 که از بلاد اراضی مقدسه است ساکن گردانند لذا در احباب که

عالم را بجهت آن وجود مبارک ترک کرده و در سبیل آن گوهر  
یکتا از زن و فرزند و ملک و وطن گذشته بودند اضطرابی شدید و  
غلغلی عجیب ظاهر گردید و هریک عهد کردند که اگر بخواهند  
احباب را از مسافرت در موکب اقدس منع نمایند جمیع خود را  
هلاک سازند و برخی سبقت جسته بقطع حلقوم خود مبادرت کردند  
و بعضی خود را غریق بحر ساختند و اهل حرم بذیل مبارک  
آویختند و تغییر این حکم را از کسی که قلوب سلاطین در ید او  
است مسألت نمودند لهذا حضرت بهاء الله رئیس عساکر مأموره  
بنفی و اجلا را بطلبید و شفاها او را ببعض حوادث آتیه از قبیل  
خلع حضرت سلطان عبدالعزیزخان و ذهاب بعض ممالک از ید آل  
عثمان اعلام فرمود و او را بعدم تفریق احباب از رکاب مستطاب  
مأمور داشت و نگارنده الواحی را که خبر حوادث دولت علیّه  
عثمانیه در آن نزول یافته و بخلع حضرت سلطان عبدالعزیزخان در  
آن تصریح شده است تقریباً هشت ماه قبل از وقوع آن مطالعه و  
ملاحظه نمود و رؤیت این الواح که عبارتست از لوح رئیس و لوح  
سمندر مقارن اوایل سنه (۱۲۹۳) هجریّه وقوع یافت و آن هنگام  
نامه نگار در عقیده اهل تشیع ثابت و راسخ بود و ابدأ تحقق این  
امور را باور نمی نمود و در مجالس علماء و ارباب فضل مذکور  
می داشت که این طایفه چنین می گویند و چنان وعده دادند و  
امروز اغلب ارباب فضل طهران که با نامه نگار معاشر بوده اند بر  
صدق این قول مطلع و آگاهند و خلاصه القول رئیس عسکریه  
مراتب اضطراب احباب و سایر مشهودات خود را به حضرت  
خداوندگار بتوسط تلگراف معروض داشت و ثانیاً از حضرت سلطان

حکم عالی صدور یافت که آن حضرت با اهل حرم و احباب عازم عکا شوند لهذا حضرت بهاء الله یوم بیستم شهر ربیع الثانی\* سنه (۱۲۸۵) هجریه با اهل حرم و عموم احباب از شهر ادرنه حرکت فرمود و یوم دوازدهم ماه جمادی الاولی از سنه مذکوره وقت عصر بمدینه عکا که از فرضهای بحر متوسط و از اراضی مقدسه است نزول نمود و بورود و نزول آن حضرت در مدینه عکا وعده های الهیه در کتب مقدسه سماویه از قبیل تورات و انجیل و قرآن کاملاً تحقق و وقوع یافت

### در تعریف اراضی مقدسه

و اراضی مقدسه که کراراً در این کتاب یاد شده است عبارت است از اراضی واقعه در ساحل شرقی بحر روم که آن را بحر متوسط نیز می گویند از مملکت سوریه در آنچه نزدیکی و مجاورت نماید با جبل کرمل و این جبل نیز در کتب مقدسه بکوه مقدس و کوه بیت الهی تعبیر یافته است و علمای رسم الارض (یعنی جغرافیا) اراضی برالشام را که محدود است از طرف شمال به آسیای صغری و از جانب مشرق بفرات و بادیه و از سوی جنوب به عربستان و از سمت مغرب به بحر متوسط برای سهولت تعریف بچهار جند تقسیم کرده اند

اول جند حلب دویم جند دمشق سیم جند بیروت چهارم جند قدس شریف و این اراضی در قدیم بدو قسمت منقسم بوده است (سوریه) و (فلسطین) و پس از استیلای رومیان بر این ملک

\* - در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ حضرت بهاء الله بجانب گالیپولی عزیمت فرمودند. (کتاب قرن بدیع، چاپ دوم، صفحه ۳۶۵)



تماماً به اسم سوریه موسوم و معروف شد و چون پس از ظهور حضرت خاتم الانبیاء امرای عرب این مملکت را تسخیر نمودند با اسم شام معروف گشت و از جبال معروفه این اراضی جبل لُکام است و جبل اقرع و جبل کرمل و جبل لبنان و غیرها و جبل کرمل شروع می کند از کناره بحر در نزدیکی حیفا و از سوی جنوب شرقی امتداد می یابد تا به جبال نابلس و از آنجا جنوباً تا جبل شراه و اراضی مقدسه که در تورات و انجیل و قرآن وارد شده است عبارت از جند قدس شریف و بلاد حول این جبل است و بزبان انگلیسی این ارض را (هولی لند) یعنی ارض مقدس و (ذی لند آف پرامیس) یعنی ارض موعود و قسمتی از آن را که بر اهلس معلوم است بعبارت (هولی لند پراپر) یعنی ارض مقدس مخصوص نامیده اند و از بلاد معروفه این ارض قدس شریف است که اهالی اسلام آن را بیت المقدس نیز می گویند و عبریان و نصاری آن را اورشلیم می نامند و این شهر بجهاتی که معلوم است اشهر بلاد جهان و زیارتگاه عبریان و عیسویان است و هم از بلاد این ارض شهر طبریه است و این بلد قریب به عکا است و آن را هیروُدس مشهور بنا نمود و به اسم طیباریوس قیصر رومانی موسوم و معروف ساخت و بنی اسرائیل را در این شهر مدرسه معروفی بود که در آن اسفار کتب عهد عتیق یعنی تورات و رسایل انبیای بنی اسرائیل مضبوط شد و قواعد لغت عبرانیّه مرقوم گشت و کتاب فقه عبریان که موسوم است بمشنه نیز در این مدرسه تألیف یافت و در نزدیکی این شهر دریاچه ای است که معروفست ببخیره طبریه و رود اردن از آن خیزد و این بحیره از

کثرت اشجار و بساتین اطراف آن از متنزهات نیکوی اراضی مقدسه است و ابوالطیب متنبی در قصیده‌ای که در مدح علی بن ابراهیم تنوخی در بلدة لاذقیه فرموده این بحیره را بقولی نیکو و شعری فصیح ستوده است

### و مطلع آن اینست

احقّ عاف بدمعک الهمم      احدث شیئ عهداً بها القدم  
و ائما الناس بالملوک و ما      تفلح عرب ملوکها عجم  
لا ادب عند هم و لاحسب      و لا عهد لهم و لاذمم  
الی ان قال

لولاک لم اترک البحیره وال      غور خصیب و ماؤها شبم  
والموج مثل الفحول مزیده      تهدر فیها و ما بها قطم  
والتّیر فوق الحباب تحسبها      فرسان بلق تخومها اللّجم  
کاتها و الرّیاح تضربها      جیشا و غیّ هازم و منهزم  
کاتها فی نهارها قمر      حفّ بها من خبانها ظلم  
تغنّت الطّیر فی جوانبها      و جارت الروض حولها الدّیم  
فهی کما ریة مطوّقة      جرّد عنها غشاها الادم

و نیز از بلاد اراضی مقدسه شهر حيفا است و کوه کرمل مذکور بر این شهر مشرف است که محلّ تردّد ایلای پیغمبر بوده و حقّ جلّ جلاله او را بکلمه مبارکه و رفعناه مکاناً علیاً ستایش فرموده است

و نیز از بلاد معروفه اراضی مقدسه مدینه الهیّه عگا است و این شهر در حرب صلیبیین محلّ مهمّ رؤسای عسکرته بوده و کرارا به سپاهیان ملت فخمه مسیحیه و دول علیّه اسلامیّه محصور و

مفتوح گشته تا آنکه محاربات متتابعه مذکوره موجب خرابی و انحطاط بلده عکا شد و در سنین اخیره محبس دولت علیّه عثمانیه گشت و چون حضرت بهاء الله به این مدینه ورود فرمود از لسان مبارک نامش به ارض مقصود تبدیل یافت و اخبار الهی در فصل (۶۲) کتاب اشعیای نبی باین تبدیل تحقق و وقوع پذیرفت چون بر اراضی مقدسه اندک استحضاری حاصل فرمودی معروض می دارم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب مقدسه بصراحت اعلام فرموده است که در آخر الزمان حضرت روح الله در این ارض مقدس نازل می شود و ظهور اعظم در این حدود ورود می فرماید و اگر بر این مطلب اطلاع و استحضار کامل می طلبی به کتب مقدسه عهد عتیق و عهد جدید رجوع فرما تا آشکارا ملاحظه کنی که انبیاء این ارض را بشرافت ورود حضرت موعود ستوده اند و بیاد قدوم مبارکش چه ترانه ها سروده اند تا بدان پایه که جمیع مشخصات ظهور را از وقت و زمان و مسلک و مقام تعیین فرموده اند و این جمله در رسائل اخری مشروحاً نگاشته آمده و در قرآن مجید در سوره مبارکه قی در تعیین موقع و محل ظهور بسید ولد عبد مناف بدین گونه خطاب رفت که و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج و هرآینه در آغاز فصل اول از مقاله ثالسه نگاشته آمد که مفسرین شیعه و سنی در تفسیر این آیه مبارکه متفقاً روایت نموده اند از حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی که ندای الهی در زمان معلوم و اجل مسمی از صخره بیت المقدس ارتفاع خواهد یافت و منادی عزت صور ظهور را در این ارض مبرور بلند آوازه

خواهد ساخت و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در حدیث مشهور که صعصعة بن صوحان از زمان خروج دجال سؤال کرده میفرماید خیرالمساکن یومئذ بیت المقدس لیأتین علی الناس زمان یتمنی احدهم انه من سگانه میفرماید آن روز که دجال خروج می کند و خوار عجل مجعول بلند میشود بهترین جاها برای سکونت و توقف ارض مقدس است و البتة البتة بر خلق خواهد آمد روزی که هرنفسی تمنّا نماید که از سگان آن ارض مقدس باشد و مجلسی علیه الرّحمه در باب آیات واقعه در یوم ظهور از مجلد غیبت بحار از ابی جعفر علیه السّلم روایت نموده است انه قال توقّعوا الصّوت یأتیکم بغتةً من قبل الشّام فیه لکم فرج عظیم یعنی مراقب باشید ندائی را که ناگاه از طرف شام ارتفاع می یابد که در آن برای شما فرج و رستگاری بزرگ می باشد انتهى

و مخصوصاً احادیث کثیره از حضرت خاتم الانبیاء در فضل و شرافت مدینه مقدسه عگا وارد شده است چنانکه در سابق از کتاب یواقیت و الجواهر شعرانی نقل شد که آن حضرت عگا را بعبارت المأدبة الالهیه ستایش فرموده و موقع ورود ظهور اعظم را این مدینه مقدسه تعیین نموده است و حدیث نبوی مشهور که فرمود طوبی لمن رأى عگه بحدی شهرت و مسلمیت یافت که مانند امثال بین الفصحاء سایر و دایر گشت قال صاحب محیط المحيط عگا بلد فی سوریه من الثغور و یقال عگة بالتاء و فی الحدیث طوبی لمن رأى عگة انتهى

ولکن چون صاحبان قلوب مریضه خواهند گفت که روات این احادیث شیعه نبوده اند و باین سبب نزد ما معتبر نیست لهذا این

مقال را بذکر حدیث مشهور ابراهیم بن مهزیار بیان می‌بریم تا حجّت را برکّلّ بالغ داریم اگرچه معرض معاند را که آیات الهیّه اثر نکند احادیث و اخبار کجا سود بخشد و این حدیث را مجلسی در بحار و سید هاشم بحرینی در مدینة المعاجز از ابراهیم بن مهزیار روایت نموده‌اند که حضرت حجّة بن الحسن علیه السّلم از پدر بزرگوار خود روایت فرموده‌است و لکن اصل حدیث از احادیث نبویّه است که سایر محدّثین از حضرت خاتم الانبیاء علیه الاف التّحیة و الثّناء روایت کرده‌اند ولی چون حین تألیف این مقاله سایر کتب حاضر نبود نگارنده بروایت مجلسی علیه الرّحمة اکتفا نمود و علی ایّ حال آن حضرت میفرماید که حسن بن علی علیه السّلم فرمود و اعلم انّ قلوب اهل الطّاعة و الاخلاص نُزِعَ الیک مثل الطّیر اذا اتت اوکارها و هم معشر یطلعون بمخائل الذّلة و الاستکانة و هم عندالله بردة اعزاء یبرزون بانفس مختلّة محتاجة و هم اهل القناعة و الاعتصام استنبطوا الدّین فوزروه علی مجاهدة الاضداد خصّهم الله باحتمال الضّیم فی الدّنیا لیشملهم اتّساع العزّ فی دار القرار و جبلهم علی خلائق الصّبر لتکون لهم العاقبة الحسنی و کرامة حسن العقبی فاقتبس یا بنی نورالصّبر علی موارد امورک تعزّ بدرک الصّنع فی مصادرها و استشعر العزّ فیما ینویک تحظّ بما تحمد علیه ان شاء الله فکانتک یا بنی بتأیید نصرالله قد آن و تیسیر الفلج و علوّ الکعب قدحان و کانتک بالرایات الصّفر و الاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافک ما بین الحطیم و زمزم و کانتک بترادف البیعة و تصافی الولا، یتناظم علیک تناظم الدّر فی مثانی العقود و تصافق الاکفّ علی جنبات

الحجر الاسود تلوذ بفنانک من ملا برآهم الله بطهارة الولادة و  
 نفاسة الرية مقدسة قلوبهم من دنس النفاق مهذبة افئدتهم من رجس  
 الشقاق لينة عرائنهم للدين خشنة ضرائبهم في العدوان واضحة  
 بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عيدانهم يدينون بدين الحق و اهله  
 فاذا اشتدت اركانهم و تقومت اعمادهم بمكائفتهم طبقات الامم  
 اذ تبعتك في ضلال شجرة بسقت افنان غصونها على حافات بحيرة  
 الطبرية فعندها يتلنلا صبح الحق و ينجلي ظلام الباطل و يقصم  
 الله بك ظهر الطغيان و يعيد معالم الايمان يود الطفل لو استطاع  
 اليك نهوضاً و نواشط الوحش لو يجد نحوک مجازاً تهتز بك  
 اطراف الدنيا بهجةً و تهزک اغصان العز نضرة و تستقر بانى العز  
 في قرارها و تادب شوارد الدين الى اوکارها يتهاطل عليك سحائب  
 الظفر فتحقق كل عدو و تنصر كل ولي فلا يبقى على وجه الارض  
 جبار قاسط و لا جاحد غامط و لا شأن مبغض و لا معاند كاشح  
 و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله  
 لكل شىء قدراً انتهى اكون مقصود ترجمة اين عبارت حديث  
 شريف است که فرموده است طبقات امم ترا متابعت خواهند نمود  
 در ظل همایون درختی که اغصان طیبه و افنان کریمه اش در  
 اطراف دریاچه شهر طبریه قد برافرازد زیرا که نزد بحیره طبریه  
 صبح حق درخشنده شود و تاریکی باطل منجلی و زایل گردد و  
 همانا بلدة طبریه و بحیره آن را از بلاد اراضی مقدسه دانستی و  
 اراضی تابعة بلدة عگا متصل ببحیره طبریه است چنانکه بر اهلس  
 واضح و معلوم است و مرا گمان نمی رود که کسی از بشارات  
 کتب سماویه و احادیث اسلامیّه کما ینبغی مطلع و آگاه و نداند

که محلّ ورود ظهور اعظم مدینه مبارکه عگا است و موعد ورود  
 يوم الله اين قرن اشرف اعلى  
 و چون اکنون زمستان پيایان آمد و نوروز سلطانی فرا رسيد و  
 نگارنده را فراغت بسط مقال و احتجاج و استدلال نماند زیرا که  
 بایدم با خامه و دفتر وداع گفت و عنان عزیمت بمسافرت بلاد  
 غریبه معطوف داشت لذا احتجاج باحادیث وارده دالّه بر وقوع ظهور  
 حسینی را پس از ظهور مهدوی بنگارش لختی از خطبه مبارکه  
 طتنجیه مقصور می دارم و تألیف و تصنیف را وداع می گویم  
 لعلّ الله يحدث بعد ذلك امرا و مقصود این عبارت است که  
 امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه من التّحیّات اطیبها و ابهاها  
 در اثنای خطبه مبارکه می فرماید فلا تستعظم بما قلت فانّا  
 اعطينا علم المنایا و البلیایا و التّأویل و التّنزیل و فصل الخطاب و  
 علم التّوازل و الوقایع فلا یعزب عنّا شیئی ثم اشار الی الحسین  
 علیه السّلم و قال کأنی بهذا قد ثار نوره بین عینیه فاحضره لوقته  
 بحنین طویل یزلزلها و یخسفها و ثار معه المؤمنون من کلّ مکان  
 و ایّم الله لو شئت سمیتهم رجلاً رجلاً باسمائهم و اسماء آبائهم فهم  
 یتناسلون من اصلاب الرّجال و ارحام النّساء الی یوم الوقت المعلوم  
 ثم قال یا جابر انتم مع الحقّ و معه تکونون و فیه تمورون یا جابر  
 اذا صاح النّاغوس (اوالنّاقوس) و کبس الکاوس و تکلم الجاموس  
 فعند ذلك عجایب و ایّ عجایب اذا انار النّار بنصیبین و ظهرت  
 الرّایة العثمانیّة بوادی سوء و اضطربت البصرة و صبا کلّ قوم الی  
 قوم و غلب بعضهم بعضاً و تحرکت عساكر خراسان و تبع شعیب  
 بن صالح التمیمی من بطن طالقان و بدیع لسعيد السّوسی

بخوزستان وعقدت الراية لعماليق كردان و تغلبت العرب على بلاد الارمن و السقلا ب و اذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفيان فتوقعوا ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور فيظهر هذا ظاهر مكشوف و معين موصوف و اطرء عليه السلم الخطبة الى ان قال الاويل لمدائنكم و امصاركم من طغاة يظهرن فيغيرون و يبذلون اذا نالت الشدايد من دولة الخصيان و ملكة الصبيان و النسوان فعند ذلك ترتج الاقطار بالدعاة الى كل باطل هيهات هيهات توقعوا حلول الفرج الاعظم و اقباله فوجاً فوجاً اذا جعل الله حصباء النجف جوهرأ و جعله تحت اقدام المؤمنين فتبايع به للخلاف و المنافقين و يبطل معه الياقوت الاحمر و خالص الدر و الجواهر آلا و ان ذلك من ايين العلامات حتى اذ انتهى ذلك صدق ضيائه و ظهر ما تريدون و بلغت ما تحبون انتهى

و بالجمله جمال اقدس ابهى جل ذكره و جل ثنائه در اوقات توقف در بلدة مباركة عكا با احاطة اعداء و مراقبت اولى البغضاء به تنزيل آيات و نگارش جواب مراسلات ليلاً و نهاراً اشتغال مى فرمود و زمانى از نگارش جواب سؤالات علمية اكابر ساير مذاهب و اديان و هم جواب عرايض احباب جميع ممالك و بلدان كه مانند امطار متقاطر و متواتر مى رسيد نياسود چندانكه آفاق مشرق و مغرب را فرو گرفت و معادل جميع كتب سماوية موجوده در عالم من لدن آدم الى النقطة الاولى از قلم اعلى نزول يافت تا آنكه نور امر در اكثر اقطار ساطع شد و كلمة الله در اكثر اديان نافذ گشت و اخلاق عباد كه بسى ناگوار و ناملايم بود باعتدال و ملايمت گرانيد و وصفى كه مخصوص است بآن وجود مبارك و



مصون است از مشارکت غیر این است که با شدت مصائب و بلیات و احاطه اعداء من کلّ الجهات چندانکه لحظه وجود مبارکش از مراقبت اعداء فارغ نمادی و همت اعداء همواره بر قتل آن حضرت مصروف و مقصود بودی معذک کله روزی خود را در حجاب ستر و اختفا مستور نداشت و در غایت ظهور و استقامت خلق را بامر الهی دعوت فرمود و روش سابقین خود در متون کتب مسطور است و کلمة الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین از حضرت خاتم النبیین معروف و مشهور و خلاصة القول در جمیع بلاد با جمیع ملل معاشرت فرمود و آشکارا کلّ را بصراط مستقیم دعوت نمود و شمس جمالش از هر بلد غارب شد ذکر جمیلش در آن قطر شایع و مشرق ماند تا آنکه در یوم دویم شهر ذی قعدة الحرام از سنة (۱۳۰۹) هجریّه در بلدة عکا بافق اعلیٰ صعود فرمود و باب لقا را بر اهل بقا مسدود نمود

لئن غیبوا جثمانه لم یغیبوا مکارمة اللّاتی مدی الدهر یدکر  
 هنا نضع قلم الكتابة و نظوی بساط الخطابة و نحمدالله تبارک و  
 تعالیٰ و نشکره علیٰ ما اظهر امره و انجز وعده و نورّ العالم  
 بانوار وجهه و اضاء الارحاء ببهاء طلعتہ فعرّف عباده المنهج القویم  
 و هداهم الی صراط المستقیم و شدّد ازهم بمعالم شریعتہ الغراء و  
 شید ارکانهم بقوّة کلمته العلیاء فنحمدہ علیٰ عظیم احسانه و نیر  
 برهانه و احاطة فضله و سعة امتنانه و نسئله تبارک و تعالیٰ ان  
 يجعل قلوبنا کنوزاً لمحبتہ و ارکاننا قوّة فی اطاعته و افئدتنا  
 اوعیةً لعلمه و حکمته و یحفظنا من ضیق الصدور و زیغ القلوب  
 انه هو الحقّ علامّ الغیوب

## خاتمه کتاب

خدمت اولی‌الالباب معروض می‌دارم که چون در سنه (۱۳۰۰) هجریه که نامه‌نگار متوقف در بلده مبارکه طهران بود از مصدر امر اقدس ابهی در لوح مقدس باین همایون خطاب احلی مخاطب آمد و هو قوله جلّ ذکره و جلّ شأنه یا اباالفضل قم باسمى و قل بالحکمة و البیان یا ملاء الامکان تعالوا لاقصّ لکم النّبأ الاعظم الّذی تزین بذکره الزّبر و الالواح تعالوا یا اهل الارض لأریکم الافق الاعلی و اسمعکم نداء الله ربّ الارباب لذا امتثالاً لامره و اطاعةً لحکمه در حینی که اکابر ملل اسلامیّه و عبریه و فارسیّه از این عبد خواهش تألیف رساله‌ای در اثبات حقیّت امرالله مینمودند رسائلی چند در این مطلب بنگاشت و این رسائل را اراده الهیه مانند ذکر حبیب و یا نفحه طیب در اقطار بسرعت پراکنده و منتشر داشت مع ذلک همواره بعض بزرگان ایران نگارنده را مأمور میداشتند که کتابی در اثبات حقیّت امر اقدس اعظم ابهی انشاء نماید که مبتنی بر دلایل و براهین اصلیه و مستند بآیات قرآنیّه و احادیث اسلامیّه باشد ولکن موانع مسافرتهاى متتابعه و حاضر نبودن کتب احادیث معتبره مانع از اجرای این امر بود تا اینکه نگارنده در سنه ۱۳۰۶ هجریه در رکاب حضرت مولینا الاجلّ الافخم الفرع الباسق من افنان السّدره المبارکه الالهیه و النّجم الطّالع من سماء الذّریه الطّیبه النّبویّه جعله الله تعالی فی کلّ عالم من عوالمه محموده الآثار مرضیه الاطوار مسعوده الاحوال مقضیه الامال ببلاد ماوراءالنّهر توجّه نمود و در بلده طیبه سمرقند چنانکه در آغاز نگاشته آمد مکتوبی از یکی از اهالی شیعه

آذربایجان برسید که سؤالی چند در دلایل و براهین و آثار و علامات ظهور حضرت موعود را در آن نگاشته و بر سبیل طلب و مجاهدت و یا مرء و مجادلت نگارش جواب آن را از این عبد تمنا نموده بود لذا نامه نگار در حالتی که نتواند گفت و عوانقی که نتواند شمرد بتألیف این کتاب پرداخت و آن را بفصل الخطاب موسوم و مستی ساخت و سپاس دارای عالم و جهانخدای اعظم را که قبل از آنکه اجل محتوم فرا رسد و عمر پیمان آید سمت اختتام یافت و نگارنده تألیف این کتاب را نوعی از خدمت به ابنای وطن می داند بلکه آن را اعظم و اکبر و اهمّ از هر خدمتی می شمارد زیرا که بر ارباب فراست پوشیده نیست که ملل شرقیه را کابوس غفلت و مرض جهالت فرو گرفته است و جمیع را در شرفه زوال و اضمحلال رسانیده است و درعی که توانند خود را بآن از خطرات آتیه محفوظ و محروس دارند فقط تمسک بعروة الوثقی است و تحصّن بحصن منیع امر اقدس ابهی

و اکنون که چرخ اجل پنجاه و یک چرخه است که بر گرد این طیر ضعیف گردیده و همانا دایره بقا را در این عالم فنا بر او نیک تنگ نموده است جز این املی ندارد که بقیة عمر را که گویا سالی سه بیش نباشد مصروف خدمت عالم معارف دارد و از گوهر گرانمایه دوستی جمیع اهل عالم و محبت و خدمت جمیع قبایل و امم محروم و ممنوع نگردد زیرا که صیانت عالم انسانیت و تکمیل مراتب مدنیت موقوف بهمین نکته است و بس

و نیز معروض می دارم که مصطلحات اهل بهاء که کثیراً در این کتاب یاد شده است بر نهجی است که مترجماً در این خاتمه

نگاشته می‌شود تا بر مطالع و ناظر فهم مقصود آسان گردد  
مشیت اولیه و کلمه الهیه و شمس حقیقت و امثالها عبارت است  
از صاحب مقام شاریت که تواند باذن الله دینی تشریح نماید و  
دین الهی را در عالم نافذ و غالب و ثابت و باقی دارد و صاحب  
این مقام مستی بجمیع اسماء حسنی است و معبر بهر کلمه علیا  
نقطه اولی و حضرت اعلی و طلعت اعلی عبارت است از ظهور  
اول یعنی حضرت باب

ظهور اقدس ابهی و طلعت ابهی و قلم اعلی و سدره المنتهی و  
امثالها عبارتست از ظهور ثانی یعنی حضرت بهاء الله جلّ ذکره و  
جلّ ثنانه و گاهی در این کتاب استعاره لفظ قلم اعلی بر قلم  
نگارش صاحبان ظهور نیز اطلاق شده است

و سایر اصطلاحات این سلسله را چون در این کتاب ذکر نشده است  
در این موقع ترجمه نمود چه اکثر آن متعلق به مطالب تاریخیه  
است نه مسائل استدلالیه

و از عموم مطالعه کنندگان این کتاب استدعا می‌شود که اگر  
کسی خواهد آن را استنساخ نماید مغلوط و مصحف ننویسد و از  
خود تصرفی در عبارات آن نکند و حرفی بر آن نیفزاید و از آن  
نکاهد و ترتیب فصول آن را مانند اصل رعایت نماید و اگر جز  
این کند خداوند قدیر اوراق دفتر کارش را پراکنده و متفرق فرماید  
و به پریشانی دل و تشویش خاطرش پاداش بخشد زیرا که امروز  
عادت خلق اینگونه شده است که چون از جواب اصل دلیل عاجز  
آیند بایرادات لفظیه پردازند و اگر غلطی از ناسخ وقوع یابد از  
غایت بغض تجاهل نمایند و آن را بمؤلف نسبت دهند و برخی

عبارات و رسائل غیر را بخود بندند چنانکه فرقه ازلیه الواح این ظهور اقدس ابهی را هرجا یافته استنساخ نموده و باسم ازل مشتهر داشته اند و کتاب مستطاب ایقان را که مانند آفتاب روشن است که از قلم اعلیٰ نزول یافته به ازل نسبت داده اند و اعجب از همه این است که این عبارت را ازل بخطّ خود به جناب مستر برون که از علمای ملت فخمه مسیحیه و معلّم یکی از مدارس شهر کمبریج است مرقوم داشته و مشارالیه آن را در بعض نشرات خود در صفحه (۴۵۱) مندرج نموده است قال کلماتی که از آثار بیان خواسته بودند نظر بآنکه این منزوی را بعضی از مردمان غارت نموده بودند بیشتر از الواح و کتب را از میان ربوده بودند آنچه میسر شده بود کتابی مشتمل بر بیست جزو ایفاد محضر عالی نموده من بعدهم بعضی از کتب که مهیا شود سواد آن را خدمت ذی جود عالی خواهم فرستاد هرگاه این زمان زمانی بود که این منزوی در عراق عرب ساکن بود ارسال کتاب های بسیار میسر بود لیکن چه سود اکثری بدست جهال رفت و غارت نمودند در این بلد قلیلی مانده بود آنهم بصعوبت حمل شد نظر بکمی دوست بدین سبب بیشتر کتابهائی که فوائد آن بسیار بود بدست نماند جز اندکی از بسیار انتهی

مقصود ازل از این عبارت که نوشته است این منزوی را بعض از مردمان غارت نموده بودند این است که بخلق چنین معلوم دارد که الواح و کتبی که در عالم پراکنده و منتشر است به اسم حضرت بهاء الله جلّ ذکر و ثناءه در حقیقت از او است و بهائیان او را غارت کرده و به اسم مبارک انتشار داده اند یکی به او نمی گوید

که ای بزرگوار زیان ترا که غارت نموده‌اند و قلم ترا که از دستت نگرفته‌اند اینک بنویس کتابی مانند کتاب مبین و لوح اقدس و کتاب فردوس و امثالها تا خلق دانند که این کتب نیز از تو بوده و از تو ربوده‌اند و به اسم خود شهرت داده‌اند هرگز بیانات مبارکه نقطه اولی بآیات مقدسه این ظهور اقدس ابهی بهم مشتبه نخواهد شد و عبارات تو هرگز بکلمات این ظهور اعظم مشابهت نتواند داشت زیرا که ارباب دانش سبک بیانات هرکسی را توانند شناخت و از یک صفحه نگارش اندازه هنر هرنفس را معلوم توانند داشت بیانات مبارکه حضرت نقطه اولی و آیات و الواح مقدسه این ظهور اعظم ابهی عالم را احاطه نموده‌است

امری اندک و مخفی نیست که توان به این خرافات آن را بر ارباب فراست مشتبه نمود و دو لوح و سه لوح نیست که توان آن را بغارت و انتحال محمول داشت و از تفضلات الهیه این است که ازل بعض الواح خود را بخط خود نزد جناب مستر برون فرستاده و مراسلاتی چند بمشارالیه نوشته‌است و آنها را در جراید خود مطبوع و منتشر داشته‌است تا وضع عبارت نویسی او را ارباب دانش بینند و حقیقت این مطالبی را که در غارت کردن خود نوشته‌است دریابند

و اینکه ازل و ازلیان می‌گویند که جمال اقدس ابهی عبارات ازل و یا نقطه اولی را غارت فرموده و بخود نسبت داده و امر خود را بسبب آن مروج داشته‌است کلمه‌ای است که اگر شخص بصیر در آن تفکر نماید میداند که این کلمه حقیقت جمیع انبیاء و مرسلین را باطل میکند و تمام شرایع و کتب مقدسه سابقه را از درجه

اعتبار ساقط میدارد چه نزد مرد مجاهد این احتمال در کلّ صاحبان شرایع قائم است که به کلمات دیگران امر خود را مروج داشته و کتب خود را از کتب دیگران غارت کرده باشند و در حقیقت این عبارت ازلیان عین عبارتی است که گبران و یهودیان در باره انجیل و قرآن گفته‌اند و همین نسبت انتقال را بوجود مقدّس حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء داده‌اند و براستی سنّت آن فرّق است که این فرقه احیاء کرده‌اند نظر فرما در کتاب سُدْرَه و کشتی بهرام آبادان فارسی و پِدَحَزْ اقای ملّت اسرائیلی و میزان الحقّ فاندر نمساوی تا دانی که این گونه مطالب تازه نیست از قدما بوراثت بمتأخّرین رسیده‌است و از پیشینیان بلاحقین انتقال یافته و این فقره در کتب سیر و تفاسیر ماثور است که کفّار قریش عبارات قرآن را به سلمان فارسی و یهودیان بعبدالله بن سلام عبری نسبت می‌دادند و بصراحت می‌گفتند که حضرت خاتم الانبیاء آنان را به سیف بتألیف این کتاب مجبور می‌دارد و بخود نسبت می‌دهد چنانکه این آیه مبارکه بآن مشعر است که می‌فرماید و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلّمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربیّ مبین بلی چون ازلیان خود در نزد کسانی که از حقیقت امر مطلع و مستحضر نیستند الواح مقدّسه بهائیه را به اسم ازل می‌خوانند لذا فعل رکیک خود را بغیر نسبت می‌دهند و چنان گمان می‌کنند که اینگونه شبهات مانع از نفوذ امر حقّ تواند شد و باین خرافات باطل نصرت خواهد یافت لاوالله یمح الله الباطل و یحقّ الحقّ بکلماته انه علیم بذات الصدور ما را اعتقاد این است که حاکم غیبی در میان است و

مؤثر حقیقی نافذ فرمان هرگز رایت کذب غالب نشده و آیت صدق  
مطموس و منسوخ نگشته است

اسم اعظم بکند کار خود ایدل خوش باش

که بتزویر و حیل دیو سلیمان نشود

و خلاصة القول نظر بمراتب مذکوره از عموم مطالعه کنندگان و  
مستنسخان این کتاب رجا و استدعا شد که در حفظ ترتیب و  
صحت آن غفلت نفرمایند که شاید راه ایرادات بارده معاندین بسته  
شود و افنده و عقول بعالم معنی گراید نه آنکه نگارنده این نامه  
را شانی و اعتباری نهد و در عداد کتب و استدالیاتی که اکابر  
احباب در اثبات امر حضرت ربّ الارباب تألیف فرموده اند کتابی  
شمارد ولی با همه اعتراف بقصور جمیع دوستان این عبد از ایرانی  
و سمرقندی شاهدند که این نامه در حالت وحدت و انفراد و عدم  
معاون و اسباب و تراکم امراض مختلفه و مهاجمت اغراض  
معلومه نگاشته آمد و اغلب بدون مسوده و تغییر عبارت سمت  
تألیف یافت و هنا نختم القول بما نزل من القلم الاعلی فی  
التحیة علی مظهر امره البهیّ الابهی

فَصَلِّ اللَّهُمَّ

يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا

وَ أَعْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا

بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ أَحْفَظْهَا

مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ

الْقَدِيرُ



مؤثر حقیقی نافذ فرمان هرگز رایت کذب غالب نشده و آیت صدق  
مطموس و منسوخ نگشته است

اسم اعظم بکند کار خود ایدل خوش باش

که بتزویر و حیل دیو سلیمان نشود

و خلاصة القول نظر بمراتب مذکوره از عموم مطالعه کنندگان و  
مستنسخان این کتاب رجا و استدعا شد که در حفظ ترتیب و  
صحت آن غفلت نفرمایند که شاید راه ایرادات بارده معاندین بسته  
شود و افنده و عقول بعالم معنی گراید نه آنکه نگارنده این نامه  
را شانی و اعتباری نهد و در عداد کتب و استدالیاتی که اکابر  
احباب در اثبات امر حضرت ربّ الارباب تألیف فرموده اند کتابی  
شمارد ولی با همه اعتراف بقصور جمیع دوستان این عبد از ایرانی  
و سمرقندی شاهدند که این نامه در حالت وحدت و انفراد و عدم  
معاون و اسباب و تراکم امراض مختلفه و مهاجمت اغراض  
معلومه نگاشته آمد و اغلب بدون مسوده و تغییر عبارت سمت  
تألیف یافت و هنا نختم القول بما نزل من القلم الاعلی فی  
التحیة علی مظهر امره البهیّ الابهی

فَصَلِّ اللَّهُمَّ

يَا إِلَهِي عَلَى السِّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا

وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا

بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ أَحْفَظْهَا

مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ

الْقَدِيرُ

## انتشارات مؤسسه معارف بهائی

- ۱- نفحات فضل ۱ اصلوة و ادعية مخصوصه و نوار صوتی ۹ دلار
- ۲- نفحات فضل ۲ زیارتنامه روضه مبارکه و نوار صوتی ۹
- ۳- نفحات فضل ۳ الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و نوار صوتی ۹
- ۴- نفحات فضل ۴ اکلمات مبارکه مکنونه لغتنامه و نوار صوتی ۱۰
- ۵- عهد و میثاق (مجموعه آثار مبارکه) ۵
- ۶- الوان در آثار بهائی تألیف دکتر وحید رافتی ۶
- ۷- عقل و دین و جامعه در اندیشه بهائی تألیف دکتر نادر سعیدی ۵
- ۸- مطالعات تحقیقی و جامعه بهائی نوشته دکتر موزان مؤمن ۳,۵
- ۹- رساله مدنیّه و مسئله تجدّد در خاور میانه نوشته دکتر نادر سعیدی ۸
- ۱۰- برهان حقانیت پیغمبران نوشته روح الله مهرباخانی ۶
- ۱۱- انسان در عرفان بهائی نوشته دکتر نادر سعیدی ۵
- ۱۲- مجموعه مقالات (هشت رساله از هفت نویسنده بهائی) ۱۲
- ۱۳- آموزش معارف بهائی (سه جزوه) ۵
- ۱۴- دیانت بهائی آنین فراگیر جهانی، جلد مقوائی ۱۸ دلار جلد شمیزی ۱۱
- ۱۵- نظم جهانی بهائی جلد مقوائی ۲۰ دلار جلد شمیزی ۱۲
- ۱۶- جلد دوم آثار دکتر داودی جلد مقوائی ۳۰ دلار جلد شمیزی ۲۲
- ۱۷- جلد سوم آثار دکتر داودی جلد مقوائی ۲۲ دلار جلد شمیزی ۲۵
- ۱۸- نظر اجمالی در دیانت بهائی تألیف احمد یزدانی ۱۴
- ۱۹- شرح ایصال پیام صلح حضرت عبدالبهاء به انجمن دانمی صلح لاهه ۷
- ۲۰- فورل نابغه بهائی نوشته دکتر نصرت الله محمدحسینی ۷
- ۲۱- مآخذ اشعار عربی در آثار بهائی، جلد مقوائی ۱۶ دلار جلد شمیزی ۱۱
- ۲۲- مفهوم حیات روحانی جلد مقوائی ۱۱ دلار جلد شمیزی ۸
- ۲۳- کتاب قرن بدیع جلد مقوائی ۶۰ دلار جلد شمیزی ۴۰
- ۲۴- ظهور رب الجنود جلد مقوائی ۲۶ دلار جلد شمیزی ۱۶
- ۲۵- لغت فصیحی و لغت نورا، نوشته ایادی امرالله علی اکبر فروتن ۵
- ۲۶- یوسف بهاء در قیوم الاسماء جلد مقوائی ۲۰ دلار جلد شمیزی ۱۲
- ۲۷- ندا به اهل عالم اثر قلم حضرت ولی امرالله ترجمه هوشمند فتح اعظم ۹
- ۲۸- خاتمیّت (نشر دوم) جلد مقوائی ۱۶ دلار جلد شمیزی ۱۰
- ۲۹- پیروزی یک عقیده، نوشته سرکیس مبابجیان نویسنده ارمنی ۶
- ۳۰- ارکان نظم بدیع جلد مقوائی ۲۲ دلار جلد شمیزی ۲۵
- ۳۱- هدیه ازدواج جزوه برای مزدوجین بهائی ۱,۵
- ۳۲- آنین صابنین، روح الله مهرباخانی، جلد مقوائی ۲۴ دلار جلد شمیزی ۱۶
- ۳۳- یادگار جناب اشراق خاوری جلد مقوائی ۲۵ دلار جلد شمیزی ۱۷

Institute for Bahá'í Studies

P.O.Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

(905) 628-2040 Fax: (905) 628-2276



# FASLU'L-KHITÁB

(Decisive Testimony)

by

**MÍR ZÁ ABU'L-FADL-I-GULPÁYIGÁNÍ**

Copyright © 1995, 151 B.E.

ISBN 1-896193-06-4

Institute for Bahá'í Studies in Persian

P.O. Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276